

پیام ملکوت

تألیف

عبدالحمید اشراق خاوری

Payám-i-Malakút

Compiled by
'Abdu'l-Ḥamid-i-Ishráq Khávarí

Copyright © 1985 by the
National Spiritual Assembly of
the Bahá'ís of India

First Indian Edition 1986

BAHÁ'Í PUBLISHING TRUST
P.O. BOX 19
NEW DELHI-110001, INDIA

رساله تحرّی حقیقت
 ~~~~~

مقدمه : مشتمل بر ۳ فصل است

فصل اوّل

بشارات کتب مقدّسه درباره ظهور مری  
 آسمانی موعود جمیع کتب

حضرت عبدالبهاء میفرمایند : قوله الاحلی (۱)  
 " در جمیع کتب مقدّسه الهیه بشارتی است که بشارت میدهد  
 روزی خواهد آمد که موعود جمیع کتب ظاهر خواهد شد  
 و یک قرن نورانی تشکیل خواهد کرد علم صلح و سلام بلند  
 خواهد شد (۲) وحدت عالم انسانی اعلان خواهد گردید (۳)  
 در میان اقوام و امم بغض و عداوت نماند جمیع قلوب ارتباط  
 بیکدیگر نمایند (۴) در تورات مذکور است در انجیل مذکور  
 است در قرآن مذکور است در زند اوستا مذکور است

---

(۱) خطابه مبارک در نیویورک پنجم جولای ۱۹۱۲ ، خطابه

ص ۸۲ طبع طهران .

(۲) برساله صلح عمومی مراجعه شود .

(۳) برساله وحدت عالم انسانی مراجعه شود .

(۴) بکتب استدلالیه مراجعه شود .

در کتاب بودا مذکور است خلاصه در جمیع این کتب مذکور است که بعد از آنکه تاریکی عالم را احاطه نمود آن روشنائی طلوع نماید نظیر آنست که چون شب غمیلی تاریک شود دلیل بر ظهور روز است و همچنین هر وقت که ظلمت ضلالت عالم را احاطه کند و نفوس بشر بگلی از خدا غافل شوند و مادیات بروحانیات غلبه نماید جمیع ملل مانند حیوان غرق در عالم طبیعت گردند و از عالم حق بیخبر و خدا را فراموش نمایند ..... در همچو وقتی آن آفتاب طلوع خواهد نمود و آن صبح نورانی ظاهر خواهد شد .

### فصل دوم

در بیان آنکه جهان را ظلمت فراگرفت و

مطابق بشارات کتب مقدسه موعود جمیع کتب ظاهر<sup>هر</sup> باشد

حضرت عبدالبهاء میفرماید : قوله الاحلی (۱)

" با اسفا که این عالم انسانی غرق در بای تقالید شده ابرهای اوهمات انوار حقایق راستر نموده است و این غمهای تقالید عالم را تاریک کرده است ..... ظلمت سبب اختلاف شده است ..... ناس در بحر تقالید مستغرق شده و بواسطه اکتساب این تقالید بگلی از طریق اتحاد دور

شده اند ..... عالم مادیات روز بروز غلبه نمود و آن حقیقت قدسیه ادیان الهی مستور ماند آفتاب چون غروب کند این خفاش‌ها پرواز کنند زیرا اینها مرغان شبند چون نورانیت دیانت غروب کند این مادیون خفاش‌آسا بپرواز آیند زیرا طیور لیلند وقتی که نور حقیقت مخفی شد اینها بپرواز آیند . باری چون این عالم را تاریکی و ظلمت احاطه کرد حضرت بهاء الله از افق ایران مانند آفتاب درخشید ظلمت تقلید را دفع نمود تعالیم جدیدی گذارد و بان تعالیم شرق را زنده کرد ..... "

### فصل سوم

اشاره اجمالی بتعالیم مبارکه حضرت بهاء الله

حضرت عبدالبهاء میفرمایند قوله الاحلی (۱)!

" اگر نفسی از عقلا بر تعالیم الهی اطلاع یابد و منجذ گردد نتایج عظیمه بخشد زیرا تعالیم جدیده روح ایمن عصر و نور این قرن است . از جمله تحرّی حقیقت است که هادم بنیان تقلید است . از جمله وحدت عالم انسانی است که جمیع بشر اغنام الهی و خدایشان مهربان و جمیع اغنام خود در نهایت الطاف و از جمله صلح عمومی است و این علاج فوری هر مرض در این عصر نورانی و از جمله

دین باید سبب الفت و محبت گردد اگرچنانچه سبب بغض و عداوت شود ثمری ندارد (۱) از جمله تطبیق علم و عقل و دین . از جمله ترك تعصبات دینیّه و تعصبات مذهبیه و تعصبات جنسیه و تعصبات ترابیه و تعصبات سیاسیّه است (۲) . از جمله عدل و مساوات بلکه مواسات اغنیاء با فقرا از روی طوع و رغبت نه جبر و شدت از جمله مسئله اقتصار (۳) و این مفصل و از جمله مساوات رجال و نساء با استثناء در بعضی مسائل (۴) از جمله عدل و حق از جمله توحید لسان (۵) از جمله تعلیم عمومی (۶) از جمله تأیید روح القدس (۷) و امثال ذلك . این تعالیمی است که روح این عصر است و سبب سرور قلوب خیرخواهان عالم اسانی\* انتهى .

چون بحقایق مندرجه در ضمن فصول گذشته وقفوف حاصل گردید برای طالبان در این رساله شرح و تفصیل تحری حقیقت را که یکی از تعالیم الهیه در این ظهور مبارک

(۱) برساله دین و علم مراجعه شود (۲) برساله الفیای تعصبات مراجعه شود (۳) برساله تعدیل معیشت و حل مشاکل اقتصادی مراجعه شود (۴) برساله تساوی حقوق رجال و نساء مراجعه شود (۵) برساله وحدت لسان مراجعه شود (۶) برساله لزوم تعلیم و تربیت مراجعه شود (۷) برساله نفثات روح القدس مراجعه شود .

است مندرج میسازد و سایر تعالیم مقدسه اساسیه نیز هر يك در ضمن رساله جداگانه شرح و تفصیل داده خواهد شد .



این رساله مشتمل بر هفت مطلب است که در فهرس بنحو اجمال اشاره شده و تفصیل آن در متن رساله مندرجست .

شرح تعالیم مبارکه در رسائل متعدده مندرج گردیده جمیعا از نصوص مبارکه و آیات الهیه است .

طهران ۱۰۴ بدیع - ۱۳۲۶ شمسی

اشراق خاوری

رساله تحریر حقیقت  
 ~~~~~

مشمول بر هفت مطلب :

مطلب اول

در بیان معنی حقیقت

حضرت عبدالبها میفرمایند قوله الاحلی :

" حقیقت وحدت عالم انسانی است حقیقت محبت
 بین بشر است حقیقت اعلان عدالت است حقیقت هدایت
 است حقیقت فضائل عالم انسانی است انبیا الهی
 جمیعاً منادی حقیقت بودند " (۱)
 و نیز میفرمایند قوله الاحلی :

" حقیقت علم است اساس ادیان الهی علم است
 علم سبب اتحاد قلوب میشود حقیقت الفت بین بشر است
 حقیقت ترك تعصبات است حقیقت اینست که جمیع بشر
 را بندگان الهی ببینید حقیقت اینست که جمیع اشیا را
 زنده از یک فیض ببینید نهایت اینست در عالم وجود
 مراتب است مرتبه نقص است و مرتبه کمال ما باید شب و
 روز بکوشیم تا نقص مهذل بکمال شود مثلا اطفال در عالم
 طفولیت نمیدانند ولی مستحق نگوئیم نیستند باید این

اطفال را تربیت کرد تا برتبه بلوغ برسند این نهال را باید نشوونما داد تا ثمر بدهد . این زمین را باید پاک کرد تا تخم برکت به بار آرد این مریض را باید معالجه کرد تا شفا یابد هیچ نفسی را نباید مبخوض داشت جمیع بشر را باید محبت کرد اگر این اساس متین شود محبت حاصل میشود (۱) .

و نیز میفرمایند :

” حقیقت شریعت الله است حقیقت هدایت الله است حقیقت محبت الله است حقیقت فیوضات الله است حقیقت فضائل عالم انسانی است حقیقت نفثات روح القدس است (۲)

مطلب دوم

در بیان اینکه ”متابعت تقالید حقیقت تراکم کرده“

حضرت عبدالبهاء میفرمایند قوله الاحلی :

” امروز بکلی مادیات بروحانیات غلبه نموده در همین بشر ابد احساسات روحانیه نمانده مدنیته الهیه نمانده هدایت الله نمانده معرفت الله نمانده جمیع غسرق در ماده هستند اگر چنانچه جمعی بکنائس و یا بمعاهد

(۱) خطاهاط طبع مصر ص ۶۷

(۲) خطاهاط طبع مصر ص ۲۱۲

میروند عبادت میکنند این بجهت تقلید آباء و اجداد است
 نه اینست که تحری حقیقت کرده اند و حقیقت را یافته اند
 و حقیقت را میپرستند از آباء و اجداد از برای آنها
 تقلیدی میراث مانده و بآن تقلید مشبّهت و عادت کرده اند
 که بعضی اوقات بمعابد بروند و آن تقلید را مجری دارند
 و برهان بر این آنکه پسر هر یهودی یهودی است پسر هر
 مسیحی مسیحی است پسر هر مسلمی مسلم پسر هر زردشتی
 زردشتی پس این مذهب از آباء و اجداد میراث از برای
 او آمده است و تقلید آباء و اجداد مینماید بجهت اینکه
 پدرش یهودی بوده او هم یهودی شده نه اینکه تحری
 حقیقت کرده و به تحقیق رسانیده که دین یهودی حق است
 و متابعت آنرا کرده بلکه دیده که پدر و آباء و اجداد بر این
 مسلک بوده او هم این مسلک را پیش گرفته است مقصد
 این است که ظلمت تقلید عالم را احاطه کرده متابعت
 تقلید طریق الهی را گم نموده نور حقیقت مخفی مانده
 اگر این امم مختلفه تحری حقیقت کنند لابد بر اینست که
 بر حقیقت پی برند و چون حقیقت را یافتند جمیع ملل یک
 ملت گردند اما ما دام متمسک بتقلیدند و از حقیقت
 محروم و این تقلید مختلف است لهذا نزاع وجدال در میان
 است بغض و عداوت بین ملل شدید است اما اگر تحری

حقیقت بکنند ابد اعداوتی نماید بغضی نماید جنگ
 وجدالی نماید بایکدیگر نهایت التیام را حاصل کنند (۱)
 انتهی

و نیز میفرمایند قوله الاحلی :

" وجميع ملل بتقالیدی عامیانه تشبث نعوذ انسد
 و از اینجهت بایکدیگر در نهایت اختلاف و غایت نزاع و
 جدالند اما ظهور حقیقت کاشف این ظلمات است و سبب
 وحدت اعتقاد زیرا حقیقت تعدد قبول نکند (۲) .

مطلب سوم

بهر شخص بالغ تحرری حقیقت فرض و واجبست

حضرت بهاء الله میفرمایند قوله تعالی :

" انسان چون بمقام بلوغ فائز شد باید تفحص نماید
 و متوکلا علی الله و مقدسا عن الحب والبغض در امری که
 عبار بان متمسکند تفکر کند و بسمع و بصر خود بشنود
 و بیند چه اگر ببصر غیر ملاحظه نماید از شاهد تجلیات
 انوار نیر عرفان الهی محروم ماند احزاب مختلفه در عالم
 موجود و هر حزبی خود را حق دانسته و میدانند بقوله

(۱) خطابات ص ۱۸۳

(۲) خطابات ص ۲۵۳

تعالی و کُلّ حزب بما لدیہم فرعون» (۱) .

و نیز میفرمایند قوله تعالی :

” دیده را پاک و مقدّس نما تا تجلّیات انوار لانہایات
از جمیع جهات ملاحظه نمائی و گوش را از آلاش تقلید
منزه کن تا نعمات عند لیب وحدت و توحید را از افسان
باقی انسانی بشنوی از تقیید تقلید بروضه قدس
تجرید و فردوس عزّ توحید بخرام” (۲) .

حضرت عبدالبہاء میفرمایند قوله الاحلی (۳) :

” باید انسان تحری حقیقت کند و از تقلید دست
بکشد زیرا ملل عالم ہر یک تقالیدی دارند و تقالید مختلف
است تقالید سبب جنگ و جدال شدہ است و تا این
تقالید باقی است وحدت عالم انسانی مستحیل است
پس باید تحری حقیقت نمود تا بنور حقیقت این ظلمات
زائل شود زیرا حقیقت حقیقت واحدہ است تعدد و
تجزی قبول نکند ملاحظہ نمائید حضرات یہود
منتظر ظہور حضرت مسیح بودند و بجان ودل آرزو میکردند
اما چون غرق در تقالید بودند چون حضرت مسیح ظاہر
شد ایمان نیاوردند عاقبت بر صلب آنحضرت قیام نمودند

(۱) مجموعہ بزرگ ص ۷۶ (۲) لوح احمد فارسی

(۳) خطابات امریکا ص ۲۴۷

از اینجا معلوم میشود که پیروی تقالید کردند زیرا اگر تحری
حقیقت میکردند البته بحضرت مسیح ایمان میآوردند این
تقالید عالم انسانی را ظلمانی کرده این تقالید سبب
حرب و قتال شده این تقالید سبب بغض و عداوت گشته
پس باید تحری حقیقت کنیم تا از جمیع مشقات خلاص شویم
و بصیرت روشن شود و بملکوت الهی راه یابیم : انتهى .

مطلب چهارم

تحری حقیقت را شرایطی است که باید طالبان

حقیقت جمیع آنها را رعایت نمایند

حضرت بهاء الله میفرمایند :

" سالکین سهیل ایمان و طالبین کوس ایقان باید نفوس

خود را از جمیع شئونات عرضیه پاک و مقدس نمایند یعنی

گوش را از استماع اقوال و قلب را از ظنونات متعلقه بسبحا

جلال و روح را از تعلق با سباب ظاهره و چشم را از ملاحظه

کلمات فانیه و متوکلین علی الله و متوسلین الیه سالک

شوند تا آنکه قابل تجلیات اشراقات شمس علم و عرفان

الهی و محل ظهورات فیوضات غیب نامتناهی گردند زیرا

اگر عهد بخواید اقوال و اعمال و افعال عباد را از عالم

جاهل میزان معرفت حق و اولیای او قرار دهد هرگز

برضوان معرفت ربّ المزه داخل نشود و بمیون علم و حکمت
 سلطان احدیت فائز نگرد و هرگز بسر منزل بقانرسد
 و از جام قرب و رضا مرزوق نگرد شخص مجاهد که
 اراده نمود قدم طلب و سلوک در سهیل معرفت سلطان
 قدم گذارد باید در هدایت امر قلب را که محل ظهور و بروز
 تجلی اسرار غیبی الهی است از جمیع غبارات تیره علوم
 اکتسابی و اشارات مظاهر شیطانی پاک و منزه فرماید و
 صدر را که سریر ورود و جلوس محبت محبوب ازلی است
 لطیف و نظیف نماید و همچنین دل را از علاقه آب و گل
 یعنی از جمیع نفوس شبحیه و صور ظلمیه مقدس گرداند
 بقسمی که آثار حبّ و بغض در قلب نماند که مبادا آن حبّ
 او را بجهتی بی دلیل میل دهد و یا بغض او را از جهتی
 منع نماید چنانچه الیوم اکثری باین دو وجه از وجهه باقی
 و حضرت معانی باز مانده اند و بی شبان در صحراهای
 ضلالت و نسیان میچرند و باید در کمال حین توکل بحق نماید
 و از خلق اعراض کند و از عالم تراب منقطع شود و گسلد و هرب
 الارباب در بندد و نفس خود را بر احدی ترجیح ندهد
 و افتخار و استکبار را از لوح قلب بشوید و صبر و اضطبار
 دل بندد و صمت را شعار خود نماید و از تکلم بی فایده
 احتراز کند چه زبان ناراست افسرده و کثرت بهمان سنی^{ست}

هلاك كننده نارظاهرى اجساد را محترق نمايد و نار لسان
 ارواح وافنده را بگدازد اثر آن نار بساعتى فانى شود و اثر
 اين نار بقرنى باقى ماند و غيبت را ضلالت شمرد و بآن عرصه
 هرگز قدم نگذارد زيرا غيبت سراج منير قلب را خاموش نمايد
 و حيات دل را بميراند بقليل قانع باشد و از طلب كثير فارغ
 مصاحبت منقطعين را غنيمت شمارد و عزلت از متمسكين و
 متكبرين را نعمت شمرد در اسرار بازكار مشغول شود و بتمام
 همت و اقتدار در طلب آن نگار كوشد غفلت را بنار حسب و
 ذكر بسوزاند و از ماسوى الله چون برق درگذرد و بـ
 بى نصيبان نصيب بخشد و از محرومان عطا و احسان در بيخ
 ندارد رعایت حيوان را منظور نمايد تا چه رسد بانسان
 و اهل بيان و از جانان جان در بيخ ندارد و از شماعت خلق
 از حق احتراز نجويد و آنچه براى خود نمى پسندد بـ
 غير نپسندد و نگويد آنچه را وفا نکند و از خاطنان در کمال
 استیلاء درگذرد و طلب مغفرت نمايد و بر عاصيان قلم عفو
 درکشد و بحقارت ننگرد زيرا حسن خاتمه مجهول است
 اى بسا عاصى که در حين موت بجهوهر ايمان موفق شود و خمر
 بقاچشد و هملاء اعلى شتابد و بسا مطيع و مؤمن که در وقت
 ارتقاي روح تقليب شود و باسفل درکات نهران مقرّ پابند
 باری مقصود از جمیع این بیانات متقنه و اشارات محکمـ

آنست که سالک و طالب باید جز خدا را فنا داند و غیر
معبود را معدوم شمرد و این شرایط از صفات عالیین
و سجدیه روحانیین است که در شرایط مجاهدین و مشی
سالکین در مناهج علم الیقین ذکر یافت (۱) " انتهى
حضرت عبدالبهاء میفرمایند (۲) قوله الاحلی :

" چون این مقام تحری حقیقت است و جستجوی واقع
مقامیست که تشنه جانسوخته آرزوی آب حیات نماید و
ماهی مضطرب بدریا رسد مریض طبیب حقیقی جویسد و
بشغای الهی فائز شود قافله گمگشته براه حق پی برد و کشتی
سرگشته و حیران بساحل نجات رسد لهذا طالب باید متصف
بچند صفات باشد اول باید که منصف باشد و منقطع از
ماسوی الله و قلبش بکلی بافق اعلی توجه کند و از اسیری
نفس و هوی نجات یابد زیرا اینها همه مانع است و از این
گذشته تحمل هر بلائی لازم است و باید در نهایت تنزیه و
تقدیس باشد و از حب و بغض جمیع ملل عالم بگذرد چه که
یحتمل حبش بجهتی شاید مانع از کشف حقیقت آن شود
این مقام طلبست طالب باید باین اخلاق و اطوار باشد و
تا باین مقام راه نیابد ممکن نیست که بشمس حقیقت پی برود
انتهی

(۱) کتاب ایقان ص ۱۶۰ - ۱۶۳

(۲) مفاوضات ص ۳۰ - ۳۱

مطلب پنجم

در بیان نتیجه مطالب قبل

یعنی ببینیم تحرّی حقیقت یعنی چه ؟

حضرت عبدالبها " میفرمایند قوله الاحلی :

" اول اساس بها " الله تحرّی حقیقت است

یعنی باید نفوس از تقلیدی که از آباء و اجداد موروث

مانده منزه و مقدّس گردند زیرا موسویان تقلیدی دارند

زردشتیان تقلیدی دارند مسیحیان تقلیدی دارند

بودائیها تقلیدی دارند هرملتی تقلیدی دارد گمان

میکند که تقلید خودش حق است و تقلید دیگران باطل

مثلا موسویان گمان میکنند تقلید خودشان حق است و

تقلید سایرین باطل ما میخواهیم بفهمیم کدامیک

صحیح است جمیع تقلید که صحیح نیست اگر بتقلیدی

تمسک داشته باشیم مانع است که تقلید دیگران را درست

تحرّی نمایم مثلا شخصی یهودی چون معتقد و متمسک

بتقلید موسویانست ممکن نیست بفهمد دیگران حق هستند

پس باید تقلید را بریزد و تحرّی حقیقت بکند و شاید

حق با دیگران باشد پس تا ترك تقلید نشود حقیقت

جلوه ننماید مثلا عده اوئان میگویند اوئان حقست

اگر ترك این تقلید نکنند ممکن نیست هدایت بیابند و
 بوحدانیت الهی بی برند پس در تحری حقیقت انسان
 باید ترك تقلید بکند جمیع ملل ترك تقلید کنند آنوقت
 تحری حقیقت نمایند در اینصورت لابد حقیقت ظاهر میشود
 مثلاً پنج نفر هستند این پنج هر کدام ادعا مینمایند که
 هر يك اعلم از دیگری است باید بمقام امتحان گذاشت تا
 ترك تعصب نکنیم چگونه میتوانیم حقیقت را بیان نمائیم
 مجوسی میگوید من حقم یهودی میگوید من حقم مسیحی
 میگوید من حقم بودی میگوید من حقم چگونه میشود حق
 ظاهر شود ؟ پس باید موسوی ترك تعصب کند مسیحی
 ترك تعصب بکند بودی ترك تعصب بکند تا اینقسم نشود
 ممکن نیست حقیقت ظاهر شود شخص کامل عاقل که
 طالب علم است علم مطلوب اوست هر کس بیان کند . نور
 محبوب اوست در هر زجاج بدرخشد . گل محبوب اوست در
 هر زمین که بروید . نیر اعظم فیض بخش الهیست از هر
 مطلعی طالع شود . نباید تعصب داشت بلکه باید عاشق
 آفتاب بود خواه از مطلع موسوی طالع شود خواه از مطلع
 محمدی خواه از مطلع عیسوی . آفتاب آفتابست پس
 حقیقت مقصود انسانست از هر کس بشنود اینست مسئله
 تحری حقیقت . نتیجه این بحث چه میشود ؟ نتیجه

اینست که جمیع ملل عالم باید آنچه شنیده اند بگذارند
 نه بهیچ ملتی متمسک باشند و نه ازهیچ ملتی متنفر
 شاید آن ملتی را که متنفر است آن حق باشد و آن ملتی
 که بآن متمسک باطل باشد وقتی که آنها را ترك كـرر
 نه ملتی را متمسک نه ملتی را متنفر آنوقت تحرّی حقیقت
 میکند و عاقبت ملاحظه مینماید که حقیقت اریان الهی یکی
 است اختلاف درتقالید است تحرّی حقیقت سبب میشود
 که جمیع بشر متفق میشوند . این يك اساس از اساس
 بها، الله است (۱) . انتهى .

مطلب ششم

اثرات و نتایج عظیمه تحرّی حقیقت

حضرت بها، الله بعد از بیان شرائط تحرّی حقیقت
 میفرمایند :

" بعد از تحقق این مقامات برای سالک فارغ و طالب
 صادق لفظ مجاهد دربارۀ او صادق میآید و چون
 بعمل والذین جاهدوا فینا مؤید شد البته بهشـارت
 لنهدینهم سبلنا مستبشر خواهد شد و چون سراج طلب
 و مجاهده و ذوق و شوق و عشق و وله و جذب و حب در قلب

روشن شد و نسیم محبت از شطر احدیه وزید ظلمت ضلالت
شک و ریب زائل شود و انوار علم و یقین همه ارکان وجود
را احاطه نماید در آن حین بشیر معنوی به بشارت روحانی
از مدینه الهی چون صبح صادق طالع شود و قلب و نفس
روح را بصورت معرفت از نوم غفلت بیدار نماید و عنایات و تائیدات
روح القدس صمدانی حیات تازه جدید مبذول دارد بقسمی
که خود را صاحب چشم جدید و گوش بدیع و قلب و فؤاد
تازه می بیند و رجوع بآیات واضحه آفاقیه و خفیات مستوره
انفسیه مینماید و بعین الله بدیعه در هر ذره بابی مفتوح
مشاهده نماید برای وصول بمراتب عین الیقین و حق الیقین
و نور الیقین و در جمیع اشیا اسرار تجلی وحدانیه و آثار
ظهور صمدانیه ملاحظه کند قسم بخدا که اگر سالک سبیل
هدی و طالب معارج تقی باین مقام بلند اعلی واصل گردد
رائحه حق را از فرسنگهای بعیده استنشاق نماید و صبح
نورانی هدایت را از مشرق گلشنی ادراک کند و هر ذره و
هر شئی او را دلالت بر محبوب و مطلوب نماید و چنان ممیز
شود که حق را از باطل چون شمس از ظل فرق گذارد مثلا
اگر نسیم حق از مشرق ابداع وزد و او در مغرب اختراع باشد
البتّه استشمام کند و همچنین جمیع آثار حق را از کلمات
بدیعه و اعمال منیعه و افعال لمیعه از افعال و اعمال و

آثار ماسوی امتیاز دهد چنانچه اهل لولوه ، لولوه را
از حجر و انسان ربیع را از خریف و حرارت را از سردت (۱)
انتهی

حضرت عبدالبها میفرمایند قوله الاحلی :

" از جمله تحرّی حقیقت تا عالم انسانی از ظلمت
تقالید نجات یابد و بحقیقت پی برد این قمیص ریش
هزاران ساله را بدر و ببیند از و پورهنی که در نهایت
تنزیه و تقدیس در کارخانه مشیت بافته شده بیوشد و چون
حقیقت یکی است تعدد قبول نمیکند لهذا افکار مختلفه
منتهی بفکر واحد گردد " (۲) انتهى .

و نیز میفرمایند قوله الاحلی :

" اگر ملل و ادیان تحرّی حقیقت نمایند متحد شوند
حضرت موسی ترویج حقیقت کرد و همچنین حضرت مسیح و
حضرت ابراهیم و حضرت رسول و حضرت باب و حضرت
بها الله کلّ تأسیس و ترویج حقیقت نمودند (۳) "

و نیز میفرمایند :

" اگر تحرّی حقیقت میشد همه متحد میگشتند زیرا
حقیقت یکی است تعدد ندارد و آن اساس جمیع ادیان^{ست}

(۱) کتاب ایقان ص ۱۶۳ - ۱۶۴ طبع مصر

(۲) لوح مبارک لاهه (۳) خطابات ص ۲۳۶

..... (۱) " ونیز میفرمایند قوله الاحلی :

" نفوسی که منصفند فحص میکنند تحقیق و تدقیق میکنند همان فحص و تدقیق سبب هدایت آنها میشود مثل اینست که کسی بگوید در فلان اطاق شمعی است خاموش بعد شخص سامع فحص کند ببیند روشن است میشوند در فلان باغ درختان زرد برگه شکسته شاخ تلخ ثمر است و گلهای بدبو زنهار نزدیک او نروید لابد نفوسی که منصفند باین قناعت نمیکنند بلکه میگویند میرویم میبینیم و تحری حقیقت مینمائیم چون فحص و تدقیق نمایند می بینند درختهای باغ در نهایت اعتدالست ساقه ها در نهایت راستی برگها در نهایت سبزی شکوفه ها در نهایت معطری میوه ها در نهایت حلاوت گلهای در نهایت طراوت پس میگوید الحمد لله آن بدگو سبب شد که من باین باغ راه یافتیم سبب هدایت من شد " (۲) .

ونیز میفرمایند قوله الاحلی :

" اگر جمیع ملل تحری حقیقت کنند شبهه نیست که کل متحد و متفق شوند جمعی از ادیان و فرق و ملل مختلفه چون در ایران تحری حقیقت نمودند نهایت متحد و متفق گشتند و الآن در نهایت اتحاد و اتفاق در نهایت الفت و

محبت با هم زندگی مینمایند و اهدا راحهٔ اختلاف در میان آنها نیست * (۱).

مطلب هفتم

تشویق و تحریص نفوس بتحرّی حقیقت

حضرت عبدالهبا میفرمایند قوله الاحلی :

* باید انسان طالب حقیقت باشد آن حقیقت را در هر ذات مقدّسی یابد و اله و حیران گردد و منجذب فیض یزدان شود مانند پروانه عاشق نور باشد در هر زجاجی برافروزد و مثابه بلبل مفتون گل باشد در هر گلشنی برویید و اگر آفتاب از مغرب طالع شود آفتابست نباید محتجب بهشرق شد غرب را محل افول و غروب شمرد و همچنین باید تحرّی فیوضات الهیه و تجسس اشراقات رحمانیه کرد و در هر حقیقتی واضح و آشکار یافت باید و اله و حیران شود ملاحظه کنید که یهود اگر متصکّ بافق موسوی نبودند بلکه ناظر بهشمس حقیقت بودند الهیه آنشمس را درمطلع حقیقی مسیحی در نهایت جلوه رحمانی مشاهده مینمودند ولی هزار افسوس که بلفظ موسی متصکّ شدند و از آن فیض

الهی و جلوهٔ ربّانی محروم ماندند * (۱) انتہی .
 ونیز میفرمایند قوله الاحلی :

..... " باید تحری حقیقت نمایند این قرن ، قرن حقیقت است نه قصص و روایات زیرا روایات و تقالید مختلف است و مابہ اختلاف بنی اسرائیل روایاتی دارند مسیحیان روایاتی دارند مسلمانان روایاتی دارند کہہ هیچک تصدیق دیگری ننماید و مخالف یکدیگر پس باید کہ هیچک تصدیق دیگری ننماید و مخالف یکدیگر پس باید همه این روایات را کنار گذاشت و تحری حقیقت نمود حقیقت مستورنمیماند شط تحقیق نمائید انجیل را بخوانید ببینید چقدر ستایش حضرت موسی است همچنین در قرآن ستایش بسیار از حضرت صیح و موسی پس چرا باید بین اهل این ادیان نزاع و جدال باشد ؟ چرا دشمن یکدیگر باشند ؟ چرا ملّتی ملّت دیگری را قتل و غارت کند ؟ این ہی انصافی است این جهالت است ایمن نادانی است واضحست کہ خدا جمیع را خلق کرده خدا رازق کلّ است شیطان آنها را خلق نکرده بلکه جمیع را خدا خلق کرده جمیع را خدا محافظه میفرماید خدا

جمیع را بصورت و مثال خود خلق کرده فرموده انسان را
 بصورت و مثال خود خلق کنم پس جمیع بشر بصورت و مثال
 الهی خلق شده اند نهایت در بعضی صورت و مثال الهی
 ظاهر است و در بعضی پنهان مانند این چراغهایی که
 بعضی روشنند و بعضی تاریک باید بکوشیم تا همه روشن
 شوند نباید بدگویی و نزاع نمود باید دانست که همه
 بندگان یک خداوندند و در بحر رحمت او مستغرق نوع
 انسان واحد است و جنس بشر واحد لکن از جهالت
 اختلاف و ضلالت بمیان آمده . ملاحظه نمائید انسان
 چقدر نادان است که اسیر این تعصبات است جمیع
 بشر در بحر رحمت خداوند مستغرقند و خدا بهمیست
 مهربان است جمیع را دوست میدارد جمیع را رزق میدهد
 چون کَلِّ را رزق میدهد معلومست که به کَلِّ مهربان است
 چرا ما نامهربان باشیم البته سیاست ما اعظم از سیاست
 الهی نیست باید سیاست الهی را مجری داریم همینطور
 که او بکل مهربانست ما هم مهربان باشیم چنانکه او بمعوم
 معامله مینماید ما هم معامله نمائیم نزاع و جدال نکنیم
 این قرن قرن نورانی است این قرن قرن روحانی است
 این قرن قرن ترقیات است این تعصبات سزاوار نیست
 اینها منبعث از جهل است..... " (۱)

بیانات مبارکه در اینخصوص بسیار است در اینمقام یکی از خطابه های حضرت عبدالبهاء را که در کلیسای موحدین شهر سانفرانسیسکو با حضور دوهزار نفر در یوم ششم ماه اکتبر سنه ۱۹۱۲ القا فرموده اند نگاشته و رساله تحری حقیقت را خاتمه میدهد :

هوالله

پروردگار بجمیع ماها مهربان است بجمیع ماها محبت میفرماید بجمیع ماها رزق عطا میکند و جمیع ماها را حفظ میکند باین درجه مهربان است زیرا کل درین ماه او راحت و آسایش مینمائیم و خداوند از برای ما محبت خواسته است اتحاد و اتفاق خواسته است تعاون و تعاضد خواسته است مهربانی خواسته است چرا ما این موهبت را از دست بدهیم چرا این نور را بظلمت تبدیل کنیم چرا این حیات را مبدل بمعات نمائیم چرا این محبت و الفت را مبدل بحسد و بغض کنیم ؟ پروردگاری که جمیع ماها را خلق فرموده و باین درجه ب ما مهربان است آیا سزاوار است که مخالف رضای او رفتار نمائیم بر ضد سیاست او معیشت کنیم بندگان او را صدمه و ازیت نمائیم خون یکدیگر را مباح بدانیم اموال یکدیگر

را غارت کنیم خدا ما راملائکه خلق فرموده است آیا جائز است حیوان درنده گردیم چقدر سبب حسرت است اگر انسان در این وحشت بماند . باری جمیع مظاهر الهی بجهت محبت و الفت آمده اند جمیع کتب آسمانی بجهت محبت و الفت نازل گشته جمیع تعالیم سبحانی بجهت محبت و الفت بوده لکن ما این حقیقت را فراموش کردیم بتقالیدی گرویدیم و چون تقالید مختلف است نزاع و جدال بمیان آمده و آتش حرب و قتال شعله زده پس بهتر آنست که رجوع بحقیقت کنیم یعنی حقیقت تعالیم الهی را تحرّی نمائیم و هیچ شبهه ای نیست که حقیقت تعالیم الهی یکی است و آن محبت است و ترك جنگ و جدال حقیقت تعالیم الهی نور است و بغض و عداوت ظلمت حقیقت تعالیم الهی حیات است و لکن درندگی و خونخواری ممات تقالید هارم بنیان انسانیت زیرا سبب تعصب است و تمصّب سبب جنگ " انتهى .

~~~~~

~~~~~

~~~~~

## رساله وحدت لسان

~~~~~

مقدمه - قسمتی از تعالیم حضرت بهاء الله
حضرت عبدالبهاء میفرمایند قوله الاحلی (۱)!

" حضرت بهاء الله مانند کوکب آفاق از مشرق ایران
طالع شد انوار هدایت کبری درخشید و نورانیت آسمانی
بخشید و تعالیم بدیعی تأسیس فرمود و فضائل عالم
انسانی تأسیس کرد و فیوضات آسمانی ظاهر فرمود و قوه
روحانیه با هر ساخت و این اساس را در عالم وجود ترویج
فرمود :

اولا تحرّی حقیقت زیرا جمیع ملل بتقالیدی عامیانه
تشبّه نموده اند و از این جهت با یکدیگر در نهایت
اختلاف و غایت نزاع وجدالند اما ظهور حقیقت کاشف
این ظلمات است و سبب وحدت اعتقاد زیرا حقیقت تعدد
قبول نکند .

ثانیا وحدت عالم انسانی یعنی جمیع بشر کل
مشمول الطاف جلیل اکبرند بندگان يك خداوندند و هر فرد
حضرت ربوبیت رحمت شامل کل است و تاج انسانی زینت
هر سری از بندگان الهی لهذا باید جمیع طوایف و ملل
خود را برادر یکدیگر دانند و شاخ و برگ و شکوفه و ثمر

شجره واحده شمرد زهرا جميع سلاله حضرت آدمند
 ولثالی يك صدف نهايت اينست كه محتاج تربيتند نادانند^{نا}
 جاهلانند بايد هدايت نمود مريضانند بايد معالجه كرد
 طفلانند بايد در آغوش مهربانى پرورش داد تا به بلوغ
 ورشد رسند و جلا لازم تا درخشنده و روشن گردند .

ثالثا آنكه دين اساس الفت و محبت است و بنیان
 ارتباط و وحدت دين اگر سبب عداوت گردد الفست
 نپسند بلکه مورث کلفت گردد عدم دين به از وجود
 آنست و تجرد از دين مرجح بر آن .

رابعا دين و علم توأم است از يكديگر انفكاك ننمايد
 و از برای انسان دو بال است كه بآن پرواز نمايد جناح
 واحد كفايت نكند هر دينى كه از علم عارى است عبارت
 از تقاليد است و مجاز است نه حقيقت لهذا تعليم
 از فرائض دين است .

خامسا آنكه تعصب دينى و تعصب جنسى و تعصب
 وطنى و تعصب سياسى هادم بنیان انسانى است
 حقيقت اديان الهى واحد است زهرا حقيقت يكي است
 تعدد قبول نكند و جميع انبيا در نهايت اتحادند
 نبوت حكم آفتاب دارد در هر موسمی از نقطه طلوع نمايد
 لهذا هر سلفى اخبار از خلف فرموده و هر خلفى تصديق

سلف کرده " لا نفرق بین احد من رسله " .

سادسا مساوات بین بشر است و اخوت تام عدل
چنین اقتضای نماید که حقوق نوع انسانی جمیعا محفوظ
و مصون ماند و حقوق عمومی یکسان باشد و این از لوازم
ذاتی هیئت اجتماعی است .

سابعا تعدیل معیشت نوع بشر است تا جمیع از
احتیاج نجات یافته هر کس بقدر امکان و اقتضا رتبه
و مکان راحت یابد همچنانکه امیر عزیز است و در نعمت
مستغرق فقیر نیز رزق یومی داشته باشد در ذلت کبری
نماند و از شدت جوع از عالم حیات محروم نگردد .

ثامنا - صلح اکبر است باید جمیع ملل و دول
در سایه خیمه صلح اکبر راحت و آسایش یابند یعنی از
جمیع دول و ملل بانتخاب عمومی محکمه کبری تأسیس شود
و اختلاف و نزاع دول و ملل در آن محکمه کبری فیصل یابد
تا منتهی بجنگ نگردد .

تاسعا دین از سیاست جدا است دین را در امور
سیاسی مداخلی نه بلکه تعلق دین به عالم اخلاق است
و امری است روحانی و وجدانی تعلق بقلوب دارد نه عالم
اجسام . رؤسای دین باید بترهیت و تعلیم نفوس پردازند
و ترویج حسن اخلاق نمایند ولی در امور سیاسی مداخله

نماینند .

عاشراً تربیت و تعلیم و ترقی و رعایت و حرمت زنان است زیرا آنان در زندگانی سهیم و شریک مردانند از حیثیت انسانی یکسانند .

حادی عشر استفاضه از فیوضات روح القدس است تا مدنیت روحانیه تأسیس شود زیرا مدنیت مادی به تنهایی کفایت نکند و سبب سعادت انسان نشود زیرا مدنیت مادی به مانند جسم است و مدنیت روحانیه مانند روح جسم بی روح زنده نگردد .

این نبذه از تعالیم بهاء الله است و در تأسیس و ترویج آن نهایت مشقت و بلا یا تحمل نمود همیشه مسجون و معذب بود و در نهایت تمب ولی در زندان این ایوان رفیع را بنیان نهاد و در تاریکی سجن باین نور پرتو بر آفاق انداخت بهائیان را نهایت آرزو اجراء این تعالیم است و بجان و دل میکوشند که جان خویش را فدای این مقصد کنند تا نور آسمانی آفاق انسانی را روشن نماید " انتهى

چون بقسمی از تعالیم مبارکه حضرت بهاء الله اطلاع حاصل گردید در این رساله بشرح و بسط تعلیم وحدت لسان پرداخته و هر یک از سایر تعالیم مبارکه را نیز در

رساله جداگانه باشرح وتفصیل مندرج خواهیم ساخت .

رساله وحدت لسان

مشمول بر چهار مطلب است ازاینقرار:

مطلب اول

نمونه ای از بیانات حضرت بهاء الله راجع بوحدت

لسان .

مطلب دوم

دستور مبارک در باره اجرای وحدت لسان

مطلب سوم

در بیان اینکه چون اعظم امور امرعمومی است لهذا

لسان عمومی هم از اعظم امور محسوب است .

مطلب چهارم

وحدت لسان سبب الفت بین قلوب است .

مطلب اول

نمونه ای از بیانات حضرت بهاء الله درباره وحدت لسان حضرت بهاء الله میفرمایند قوله الاحلی :

" اشراق ششم اتحاد و اتفاق عباد است لزال باتفاق آفاق عالم بنور امر منور و سبب اعظم دانستن خط و گفتار یکدیگر است از قبل در الواح امر نمودیم امنای بیت عدل يك لسان از السن موجوده و یالسانی بدیع و يك خط از خطوط اختیار نمایند و در مدارس عالم اطفال را بآن تعلیم دهند تا عالم يك وطن و يك قطعه مشاهده شود : انتهى .
و نیز میفرمایند :

" از قبل فرمودیم تکلم بد و لسان مقدر شد و باید جهد شود تا بیکی منتهی گردد و همچنین خطوط عالم تا عمرهای مردم در تحصیل السن مختلفه ضایع نشود و باطل نگرند و جمیع ارض مدینه واحده و قطعه واحده مشاهده شود . انتهى (کلمات فردوسیه)

مطلب دوم

دستور مبارک درباره اجرای وحدت لسان

حضرت عبدالبهاء میفرمایند قوله الاحلی : (خطابات مصر ص ۲۳۳)

هوالله

از جمله اوامر حضرت بهاء الله اینست که باید جمیع ملت از اهل معارف و علوم اتفاق کرده يك لسانی انتخاب یا ایجاد نمایند و آن لسان عمومی باشد و این امر در کتاب اقدس چهل سال پیش نازل شده و مضمون آن اینست مسئله لسان بسیار مشکل شده زیرا لسان بسیار است و اختلاف حاصل شده بین جمیع اقوام و طوائف و تفاوت وحدت لسان حاصل نگر در ائتلاف مشکل و معاملات مختل است هر انسان محتاج بلسانهای بسیار است تا بتواند بجمیع بشر معامله و معاشرت و ملاقات نماید و این مستحیل است زیرا آنچه تا حال در آکادمی معلوم و مسلم شده هشتصد لسان معین گشته و از برای انسان تحصیل اینهمه ممکن نیست پس بهترینست يك لسان ایجاد و با انتخاب شود تا آنکه لسان عمومی باشد در اینصورت انسان بدو لسان محتاج است یکی لسان وطنی یکی لسان عمومی بلسان وطنی خودش با قوم خود گفتگو نماید اما بلسان عمومی با جمیع عالم محاوره نماید و محتاج لسان ثالث نمیشود و جمیع بشر با یکدیگر بدون مترجم الفت و مصاحبت مینمایند . حال اگر چنین چیزی بشود فی الحقیقه سبب

راحت و آسایش و سرور جمیع ملل عالم است بعد از مدتی
مدیده شخصی پیدا شد این لسان اسپرانتورا ایجا کرد
فی الحقیقه زحمت کشیده خوب ایجادی کرده لکن بجهت
آنکه تأمین و ترویج آن لسان لازمست لهذا عموم ملّت
از ارباب معارف باید يك مجلس عمومی تشکیل دهند هر
ملّتی نفسی را انتخاب نماید اینها انجمنی بیارایند
و معاونت آن شخص بکنند و لسان را از هر جهت اکمال نمایند
تا آن لسان انتشار حاصل نماید و لسان منتخب عموم ملل
شود و برملّتی تعمیم آن گران نباشد زیرا حال بر بعضی
گران و مشکل است میگویند این لسان را ما ایجا نکرده ایم
روس ایجا کرده است لهذا تعلق قلب چندان ندارند
اما اگر همچو انجمنی تشکیل شود جمیع اعضاء تصدیق
کرده اتمام و اکمال نمایند آنوقت جمیع ملل بنهایت سرور
قبول مینمایند و تا آن لسان ترویج نشود راحت و آسایش
آنطور که باید و شاید برای بشر حاصل نمیشود زیرا اختلاف
لسان بسیار سبب اختلاف و سوء تفاهم است . مثلا میانهُ
آلمان و فرانسه چه تفاوتیست ؟ تفاوت لسان است و بس
میانهُ شرق و غرب يك سبب اختلاف لسان است اگر جمیع
بشر بلسان عمومی تنطق نمایند وحدت عالم بشر را خدمت
مینمایند لهذا شما لسان اسپرانتورا خیلی دوست داشته

باشید چرا بدایت تأسیس است انشاء الله اکمال خواهد شد و جمیع من علی الارض راحت خواهند گشت " انتهى .

مطلب سوم

در بیان اینکه هر امر عمومی اعظم امور است و لهذا لسان عمومی هم از اعظم امور محسوبست .

حضرت عبدالبهاء میفرماید قوله الاحلی (۱) :

" در عالم انسانی در قضیه است عمومی و خصوصی هر امری عمومی فوائدش بینهایت است و هر امر خصوصی فوائدش محدود مثلا ملاحظه میکنید که مشروعی عمومی چقدر فوائد دارد لکن هر مشروعی خصوصی فوائدش محدود است . احکام عمومی فوائدش بسیار و سیاست عمومی بسیار مفید . مختصر هر امر عمومی فوائد عظیم دارد پس میتوانیم بگوئیم هر امر عمومی الهی است و هر امر خصوصی بشری ملاحظه مینمائید که آفتاب بر همه میتابد این اشراق عمومی والهی است اما این نور سراج خصوصی است و بشری پس در عالم وجود اعظم امور امر عمومی است لهذا میتوانیم بگوئیم لسان عمومی امریست مهم زیرا سوء تفاهم را از بین ملل زائل نماید قلوب عموم را بهم ارتباط دهد و سبب شود

که هر فردی مطلع بر افکار عمومی شود در عالم انسانی
 تفهیم و تفهیم که اعظم فضائل عالم بشری است مشروط
 بوحدت لسان معلم و متعلم است پس چون لسان عمومی
 حاصل شود تعلیم و تعلم سهل و آسان گردد در زمان
 گذشته ملاحظه میکنیم وحدت زبان چقدر سبب الفت
 و وحدت شد هزار و سیصد سال پیش قبطیان سریانیان—
 آشوریان ملل مختلفه بودند در شدت نزاع و جدال بعد
 چون مجبور بتکلم لسان عرب شدند وحدت لسان سبب شد
 که حال جمیع عربند و يك ملت شده اند با آنکه اهل مصر
 قبط و اهل سوریه سریانی و اهل بغداد گلدان و اهل
 موصل آشور بودند لکن وحدت لسان جمیع آنها را يك
 ملت نموده با هم مرتبط کرد ارتباطی که ابدًا فصل ندارد
 و همچنین در سوریه مذاهب مختلفه مثل کاتولیک ارتودکس
 درزی شیعه سنی نصیری هستند ولی بسبب وحدت
 لسان مثل يك ملتند از هر يك سؤال کنی گوید من عربم
 و حال آنکه بعضی رومانیند بعضی عبرانی و بعضی سریانی
 و بعضی یونانی اما لسان واحد آنها را جمع کرد . پس
 وحدت لسان بسیار سبب الفت میشود بعکس از اختلاف
 لسان در اروپا یکی را آلمان یکی را انگلیس یکی فرانسه
 میگویند اگر وحدت لسان بود البته الفت حاصل میشود

بلکه يك ملت بودند چنانچه در شرق ملل مختلفه ای که لسان واحد دارند حکم يك ملت پیدا کرده اند مقصد اینست که در عالم انسانی وحدت لسان خیلی سبب الفت و اتحاد است و بالعکس اختلاف لسان مایه جدال و این واضح است لهذا از جمله تعالیم بهاء الله پنجاه سال پیش امر بوحدهت لسان بود که تا لسان عمومی تأسیس و ترویج نشود ارتباط تام بین بشر حاصل نگردد زیرا سوء تفاهم مانع الفت است و این جز بوحدهت لسان زائل نشود بسبب اختلاف لسان اهل شرق عموماً از معلومات اهل غرب و اهل غرب از معلومات اهل شرق بی خبرند اما بواسطه لسان عمومی شرق افاضه از غرب نماید و غرب اقتباس انوار از شرق تواند و سوء تفاهم بین ادیان زائل شود پس لسان واحد از اعظم وسائل الفت و ترقی است در عالم انسانی و سبب نشر معارف و معاونت و معاشرت عمومی " انتهى

مطلب چهارم

در بیان اینکه لسان عمومی سبب الفت بین قلوب است. حضرت عبدالبهاء میفرمایند قوله الاحلی: (۱)

(خطابه در مجلس اسپرانتیستهای ادینبورگ اسکاتلند)
 "..... اعظم مشروع این قرن وحدت عالم انسانی
 است و همچنین وحدت لسان سبب الفت بین قلوب است
 سبب حصول اتحاد است سبب زوال سوء تفاهم است
 سبب ظهور حقیقت است و سبب محبت جمیع بشر است
 و سبب تفهیم و تفهم است که اهمّ امور در عالم انسانی است
 هر فردی از افراد بشر بجهت وحدت لسان میتواند بهر
 افکار عموم بشر اطلاع یابد بسبب وحدت لسان انسان
 میتواند با سرار قرون ماضیه مطلع شود و بکمال سهولت
 تحصیل علوم و فنون موجوده کند زیرا در مدارس شـرق
 و غرب اهالی باید چند سال زحمت بکشند تا تحصیل السن
 نمایند اول باید چهار سال تحصیل لسان نمایند تا مباشرت
 به علم کنند مثلا شخصی از اهل هند یا ایران و ترکستان
 و عربستان بخواهد تحصیل فن طب نماید باید اول چهار
 سال تحصیل لسان انگلیسی کند تا مباشرت بتحصیل طب
 نماید لکن کسی لسان عمومی داشته باشد در صفر سن
 آن لسان را تحصیل کند بعد بهر مملکتی رود بدو بتحصیل
 علوم مشغول شود و امروز اگر نفسی ده زبان داشته باشد
 باز محتاج لسان دیگر است اما اگر لسان عمومی باشد
 چقدر آسان میشود فی الحقیقه نصف حیات بشر بساید

به تحصیل لسان صرف شود هر کس بخواهد در یکی از قطعات
 عالم سفر کند باید ده لسان بداند تا بتواند با عموم
 معاشرت کند و تحصیل ده لسان يك عمر میخواهد اما
 يك لسان عمومی انسان را از همه این مشقت ها راحت میکند
 خلاصه تفهیم و تفهّم منوط بلسان واحد است باید
 تلمیذ و معلم وحدت لسان داشته باشند تا تفهیم و تفهّم
 حاصل شود چه در عالم انسان امری اعظم از تفهیم و
 تفهّم نیست تربیت صحیح منوط بتفهیم و تفهّم است تعلیم
 علوم منوط باین است و این است سبب تحصیل معارف عمومی
 و باین سبب انسان از هر امری واقف شود . پس اگر وحدت
 لسان باشد جمیع افراد بشر باسانی یکدیگر تفهیم نمایند
 حکایت کنند که دو نفر بودند که لسان یکدیگر را نمیدانستند
 یکی بیمار شد دیگری به عیادت او رفت رفیق از مریض پرسید
 باشاره که چطوری ؟ جواب داد مردم ولی رفیق چنین
 فهمید که میگوید بهترم گفت الحمد لله باز باشاره پرسید
 چه خوردی ؟ جواب داد زهر گفت شفای عاجل است
 باز پرسید حکیم تو کیست ؟ جواب داد عزرائیل گفت قدمش
 مبارك است شخص ثالث که زبان هر دو را میدانست
 برفیق گفت میدانی چه جواب میدهی ؟ گفت چون من
 چنین گمان کردم که میگوید بهترم گفتم الحمد لله میگوید

فلان را خوردم گفتم شفای عاجل است میگوید حکیم من
 فلان کس است لهذا گفتم قدمش مبارک است بعد چون
 فهمید بعکس جواب داده خیلی محزون شد و این حکایت
 را نوع دیگر مثنوی بیان میکند مقصود یکی است . خلاصه
 هیچ چیز بهتر از تفهیم و تفهّم نیست و هیچ چیز از عدم
 تفهیم و تفهّم بدتر نه هرکس گیر کرده میدانند چگونه انسان
 متحیر میماند هیچ نمیدانند چه بکنند از هر چیز باز میمانند
 اما چون وحدت لسان حاصل شود همه مشکلات حلّ
 گردد الحمد لله لسان اسپرانتو پیدا شده و این از خصائص
 این قرن و از اعظم مشروعات است " انتهى .

پایان رساله وحدت لسان

رساله وحدت عالم انسانی

مقدمه - در ذکر قسمتی از تعالیم مبارکه حضرت بهاء^ا لله
حضرت عبدالبهاء^ا میفرمایند قوله الاحلی :

هو الله

خداوند عالم جمیع را از تراب خلق فرمود و جمیع را از
یک عناصر خلق کرده کل را از یک سلاله خلق نموده جمیع
را در یک زمین خلق کرده و در ظل یک آسمان خلق نموده
و در جمیع احساسات مشترک خلق فرموده و هیچ تفاوتی
نگذاشته جمیع را یکسان خلق کرده جمیع را رزق میدهد
جمیع را میپروراند جمیع را حفظ میفرماید به جمیع مهربان
است در هیچ فضل و رحمتی تفاوتی بین بشر نگذاشته
انبیاء را مبعوث فرموده تعالیم الهی فرستاده و آن تعالیم
الهی سبب الفت بین بشر است سبب محبت بین قلوب
است اعلان وحدت عالم انسانی فرموده آنچه را موانع اتحاد
است مذمت میفرماید و هر چه سبب اتفاق و اتحاد است
مدح مینماید جمیع بشر را بر اتحاد در جمیع مراتب تشویق
میفرماید جمیع انبیای الهی بجهت محبت بین بشر مبعوث
شدند جمیع کتب الهی بجهت اتحاد عالم انسانی نازل شده

جمیع انبیا^۱ خادم حقیقت بودند و تعالیشان جمیع حقیقت
 این نهایت اسف است که تقالیدی بمیان آمده که ابتدا
 دخیلی با اساس تعالیم انبیا^۱ ندارد چون این تقالید مختلف
 است لهذا سبب اختلاف شده همین بشر نزاع و جدال
 حاصل گشته و حرب و قتال بمیان آمده که بنیان الهی را
 خراب میکنند مانند حیوانات درنده یکدیگر را میکشند
 خانمان یکدیگر را خراب مینمایند مملکت یکدیگر را ویران
 میکنند خدا انسان را بجهت محبت خلق فرموده بعالم
 انسانی تجلی محبت نموده سبب اتحاد کائنات محبت
 بوده جمیع انبیا^۱ مروج محبت بوده اند حالا انسان
 مقاومت رضای الهی میکند بآنچه مخالف رضای الهی است
 عمل مینماید لهذا از بدایت تاریخ تا بحال عالم راحت
 ننموده همیشه حرب و قتال بوده همیشه قلوب از همدیگر
 متنفر بوده و بآنچه مخالف رضای الهی است عاملند
 هر محارباتی که واقع و خونریزی هائی که شده یا منبعث
 از تعصب دینی بوده یا منبعث از تعصب جنسی بوده
 یا منبعث از تعصب وطنی بوده یا منبعث از تعصب سیاسی
 لهذا عالم انسانی همیشه در عذاب است در شرق تعصب
 بسیار بود زیرا آزادی نبود چنان تعصب بود که بهیچوجه
 آرامی نداشت ظلمت تقالید احاطه کرده بود جمیع طوائف

وادیان و اجناس در نهایت عداوت و نزاع بودند در همچو
وقتی حضرت بهاء الله ظاهر شد .

اولا اعلان وحدت عالم انسانی فرمود که جمیع خلق
بندگان خداوندند و جمیع ادیان در ظل رحمت یزدان
خدا بجمیع مهربان است جمیع را دوست میدارد جمیع
انبیاء در نهایت الفت بودند کتب آسمانی تأیید یکدیگر
مینمایند با وجود این چرا باید بین بشر نزاع و جدال باشد
ما دام جمیع بشر خلق یک خداوندند و جمیع اغنام در ظل
یک چوپان و یک چوپان کل را اداره میکند پس باید
گوسفندان الهی بیکدیگر در کمال الفت باشند اگر یکی
جدا شود او را بیاورند و همراه نمایند نهایت این است
بعضی نادانند باید دانانمود ناقص هستند باید کامل
نمود علیل هستند باید شفا داد کورند باید بینا کرد .

ثانیا حضرت بهاء الله اعلان فرمود که دین باید
سبب الفت و محبت باشد اگر دین سبب عداوت شود
نتیجه ندارد بی دینی بهتر است زیرا سبب عداوت و بغضا
بین بشر است و هر چه سبب عداوت است مبعوض خداوند
است و آنچه سبب الفت و محبت است مقبول و مدوح اگر
دین سبب قتال و درندگی شود آن دین نیست بی دینی
بهبتر از آن است زیرا دین بمنزله علاج است اگر علاج

سبب مرض شود البته بی‌علاجی بهتر است لهذا اگر دین
سبب حرب و قتال شود البته بی‌دینی بهتر است .

ثالثا دین باید مطابق علم و عقل باشد اگر مطابق
علم و عقل نباشد اوهام است زیرا خدا عقل بانسان داده
تا ادراك حقائق اشياء کند حقیقت بپرستد اگر دین
مخالف علم و عقل باشد ممکن نیست سبب اطمینان قلب
شود چون سبب اطمینان نیست اوهام است آنرا دین
نمیگویند لهذا باید مسائل دینیه را با عقل و علم تطبیق
نمود تا قلب اطمینان یابد و سبب سرور انسان شود .

رابعاً تعصب دینی تعصب مذهبی تعصب وطنی
تعصب سیاسی هارم بنیان انسانی است اولاً دین یکی
است زیرا ادیان الهی حقیقت است حضرت ابراهیم ندا
بحقیقت کرد ^{حضرت} موسی اعلان حقیقت نمود حضرت مسیح
تأسیس حقیقت فرمود حضرت رسول ترویج حقیقت نمود
جمیع انبیا^ه خاتم حقیقت بودند جمیع مؤسس حقیقت
بودند جمیع مروج حقیقت بودند پس تعصب باطل است
زیرا این تعصبات مخالف حقیقت است . اما تعصب
جنسی جمیع بشر از يك عائله اند بندگان يك خداوندند
از يك جنسند تعدد اجناس نیست مادام همه اولاد آرند

دیگر تعداد اجناس اوهام است نزد خدا انگیزی نیست
فرنساوی نیست ترکی نیست فرسی نیست جمیع نزد خدا
یکسانند جمیع يك جنسند این تقسیمات را خدا نکرده
بشر کرده لهذا مخالف حقیقت است و باطل است
هر يك دو چشم دارد دو گوش يك سر دارد دو پا
در میان حیوانات تعصب جنسی نیست در میان کبوتران این
تعصب نیست کبوتر شرق با کبوتر غرب آمیزش کند
گوسفندان همه يك جنسند هیچ گوسفندی بدیگری نمیگوید
تو گوسفند شرقی هستی من غربی هر جا باشند با هم
آمیزش نمایند کبوتر شرق اگر بغرب بیاید با کبوتر غرب
در نهایت آمیزش است بکبوتر غرب نمیگوید تو غربی هستی
من شرقی پس چیزی که حیوان قبول نمیکند آیا جانش است
انسان قبول نماید ؟ و اما تعصب وطن همه روی زمین
يك کره است يك ارض است يك وطن است خدا تقسیم
نکرده همه را یکسان خلق کرده پیش او فرقی نیست
تقسیمی را که خدا نکرده چطور انسان میکند ؟ اینها اوهام
است اروپا يك قطعه است ما آمده ایم خطوطی وهمی
معین کرده ایم و نهری را حد قرار داده ایم که اینطرف
فرانسا و آنطرف آلمانها و حال آنکه نهر برای طرفین است
این چه اوهامی است ؟ این چه غفلتی است ؟ چیزی را که

خدا خلق نکرده ما گمان میکنیم و سبب نزاع و قتال قرار
 میدهیم پس همه این تعصبات باطل است و در نزد خدا
 مهفوض خدا ایجاب محبت و مودت نموده و از پندگانش
 الفت و محبت خواسته عداوت نزد او مردود است و اتحاد
 والفت مقبول .

خاصا از جمله تعالیم بهاء الله اینست که جمیع عالم
 باید تحصیل معارف کنند تا سوء تفاهم از میان برخیزد
 جمیع بشر متحد شوند و ازاله سوء تفاهم بنشر معارف
 است لهذا بر هر پدری لازم است که اولاد را تربیت
 نماید اگر روزی عاجز باشد هیئت اجتماعیه باید اعانت
 نماید تا معارف تممیم یابد و سوء تفاهم بین بشر زائل
 گردد .

سادسا آنکه نساء اسیر بودند حضرت بهاء الله
 اعلان وحدت حقوق رجال و نساء فرمود که مرد و زن هر دو
 بشرند و بندگان يك خداوند نزد خدا ذکور و اناث نیست
 هر کس قلبش پاک تر و عطش بهتر در نزد خدا مقرب تر
 خواه مرد باشد خواه زن این تفاوتی که الآن مشهود
 است از تفاوت تربیت است زیرا نساء مثل رجال تربیت
 نمیشوند اگر مثل رجال تربیت شوند در جمیع مراتب
 متساوی شوند زیرا هر دو بشرند و در جمیع مراتب مشترك

خدا تفاوتی نگذاشته .

سایهها وحدت لسان لازم است که لسانی ایجاد نمایند که جمیع بشر تحصیل آن لسان نمایند پس هر نفسی محتاج د لسان است یکی خصوصی یکی عمومی تا جمیع بشر زبان یکدیگر بدانند و باین سبب سوء تفاهم بین ملل زائل شود زیرا جمیع يك خدا را میپرسستند كل بندگان يك خداوندند سوء تفاهم سبب این اختلافات است چون زبان یکدیگر را بدانند سوء تفاهم نماند جمیع باهم الفت و محبت نمایند شرق و غرب اتحاد و اتفاق کنند .

ثامنا عالم محتاج صلح عمومی است تا صلح عمومی اعلان نشود عالم راحت نیابد لابد دول و ملل باید محکمه کبری تشکیل نمایند تا اختلافات را بآن محکمه کبری راجع کنند و آن محکمه کبری فیصل نماید مانند اختلافاتی که بین افراد است محکمه فیصل میکند همینطور اختلافات دول و ملل را محکمه کبری فیصل نماید تا مجالی برای قتال نماند حضرت بهاء الله پنجاه سال پیش بجمیع ملوک نوشت جمیع این تعالیم در الواح ملوک و الواح سائره مندرج و چهل سال پیش در هند طبع و نشر شد تا تعصب را از میان بشر محو کرد کسانی که متابعت بهاء الله نموده اند باهم در نهایت الفت و اتحادند چون در مجلسی وارد میشوی

مسیحی یهودی زردشتی و مسلمان همه در نهایت الفت
 و محبتند جمیع مذاکراتشان درباره رفع سوء تفاهم است
 باری من چون با آمریکا آمدم می بینم مردمانش خیلی محترم
 حکومت عادل و ملت در نهایت نجابت است از خدا میخواست
 که این دولت عادل و ملت محترمه سبب شوند که اعلان صلح
 عمومی و وحدت عالم انسانی شود اسباب الفت ملل شوند
 چراغی روشن نمایند که عالم را روشنی بخشد و آن وحدت
 عالم انسانی و اتحاد عمومی است امیدوارم شماها سبب
 شوید که علم صلح عمومی در اینجا بلند گردد یعنی دولت
 ملت آمریکا سبب شوند تا عالم انسانی راحت شود رضای
 الهی را حاصل نمایند و الطاف الهی شرق و غرب احاطه
 کند پروردگارا مهربانا این جمع توجه بتو دارند
 مناجات بسوی تو نمایند در نهایت تضرع بملکوت تو بتل
 کنند و طلب عفو و غفران نمایند خدایا این جمع را محترم
 کن این نفوس را مقدس نما انوار هدایت تابان کن قلوب
 را منور فرما نفوس را مستبشر کن جمیع را در ملکوت خود
 داخل فرما و در دو جهان کامران نما خدایا ما ذلیم
 عزیز فرما عاجزیم قدرت عنایت فرما فقیریم از کنز ملکوت
 غنی نما علیم شفا عنایت کن خدایا برضای خود دلالت
 فرما و از شئون نفس و هوای مقدس دار خدایا مارا بر محبت

خود ثابت نما بر جمیع خلق مهربان فرما موفق بر خدمت
 عالم انسانی کن تا بجمیع بندگانت خدمت نمائیم جمیع
 خلقت را دوست داریم و بجمیع بشر مهربان باشیم خدایا
 توئی رحیم توئی غفور توئی بزرگوار . انتهی .

چون بقسمی از تعالیم مبارکه حضرت بهاء الله اطلاع
 حاصل شد در این رساله بشرح تعالیم مبارک وحدت عالم
 انسانی مبادرت میشود قارئین گرام برای تفصیل سایر
 تعالیم مبارکه بهجزوات و رسائل مخصوصه بهر يك مراجعه
 فرمایند .



این رساله مشتمل بر سه مطلب است از اینقرار

مطلب اوّل - وحدت عالم انسانی که مقصود اصلی مظاهر مقدّسه و اسّ اساس است .

مطلب دوّم - وحدت عالم انسانی جز بقوّه الهیّه ممکن نیست .

مطلب سوّم - عالم انسانی واحد و اختلاف الوان زینت عالم انسانی است .

اینک شرح مطالب مزبوره :

مطلب اوّل

وحدت عالم انسانی اسّ اساس است و مقصود اصلی مظاهر مقدّسه

حضرت عبدالبهاء میفرمایند قوله الاحلی :

" هر چند در قرون ماضیه این حقیقت نمایان نبود امّا

حال که عصر نورانی است و قرن علم و ترقی عالم انسانی بمون و عنایت الهی این مسئله آشکار شد که جمعیت بشر بهم مرتبند و جمیع از یک عاقله و اهل یک وطن و یک کره عصر وحدت عالم انسانی است و زوال اوهام قرون ماضیه

هر دانشمندی احساس مینماید که این قرن وحدت و اتحاد است و تمصبات و همیه رو بزوال لهذا امید واریم سوء تفاهم بین ملل بکلی از میان برخیزد تا بدانند که اساس رحمانی وحدت عالم انسانی است و مقصود اصلی مظاهر الهیه تربیت عالم بشری .

مطلب دوم

وحدت عالم انسانی جز بقوه الهیه حصول نمیزد

حضرت عبدالبهاء میفرمایند قوله الاحلی (۱):

" آرزوی ما وحدت عالم انسانی است و مقصد ما صلح عمومی پس در مقصد و آرزو متحدیم و در عالم وجود مسائلی از این دو مسئله مهمتر نمیشود زیرا وحدت عالم انسانی سبب عزت نوع بشر و صلح عمومی سبب آسایش جمیع من علی الارض لهذا در این دو مقصد متحدیم و اعظم از این مقاصد نه اليوم يك قوه عظیمهای لازم تا این مقاصد جلیله مجری گردد شماها میدانید که امر صلح اکبر خیلی امر عظیمی است و جمیع قوای آفاق امروز ضد استقرار این امر این ملل چنان گمان میکنند که حرب سبب سرور است و چنان گمان میکنند که تفرقه سبب عزت است بگمان اینکه اگر ملتسی

برملتی هجوم آورد و فتح و فتوحی نماید و مملکت و دولتسی
 را مغلوب کند این سبب ترقی آن ملت و دولت است و حال
 آنکه این خطا محض است ملل را میتوان قیاس بر افراد
 عائله کنیم عائله متشکل از افراد است و هرملتی نیز متشکل
 از افراد و اشخاص و اگر جمیع ملل را جمع کنید يك عائله
 عظیمه گردد و این واضح است که نزاع و جدال بین افراد
 يك عائله سبب خرابی است همین نوع جنگ و حرب ما بین
 ملل مورث انهدام عظیم است خلاصه کلام جمیع کتب الهی
 و جمیع انبیاء الهی و جمیع عقلاء بشر جمیعا متحد و متفق
 برآنند که جنگ سبب خرابی است و صلح سبب آبادی کُلّ
 متفقند که جنگ بنیان انسانی براندازد ولی يك قوه عظیمه
 لازم که این صلح را اجرا نماید و این حرب را منع کند
 و وحدت عالم انسانی را اعلان کند زیرا مجرد علم بشری
 کفایت نمیکند انسان اگر بداند غنا خوشت غنی نمیشود
 انسان اگر بداند که علم معدوح است عالم نمیشود انسان
 اگر بداند عزت مقبول است عزیز نمیشود و علی هذا القیاس
 دانستن سبب حصول نیست کرارا بگوئیم از دانستن خوبی
 صحت انسان صحت نمییابد بلکه معالجه لازم دارد استعما
 اروه لازم دارد حکیم حاذق لازم دارد که مطلع بر جمیع
 اسرار امراض باشد و مطلع بر جمیع معالجات باشد و حکمت

تام دستور العمل دهد تا صحت کامل حاصل گردد و مجرد بدانیم که صحت خوبست صحت حاصل نمیشود قوت و عمل لازمست و بگر آنکه حصول هر شئی مشروط به سه چیز است: اول دانستن دوم اراده سوم عمل در تحقق هر مسئله جمیع این سه چیز لازم . اول تصورخانه است بعد اراده ساختن بعد عمل و عمل موقوف به ثروت آنوقت امید حاصل گردد لهذا ما محتاج يك قوه عظیمه هستیم که سبب اجرای امیدها شود و این واضح است که بقوای ما به این مقصد و آمال حاصل نمیشود اگر بگوئیم جنسیت حاصل میشود اجناس مختلفند اگر بگوئیم بقوه وطنیت میشود اوطان مختلف است و اگر بگوئیم اتحاد وحدت عالم انسان و صلح عمومی بقوه سیاسی میشود سیاست ملوک مختلف است زیرا منافع دول و ملل مختلف است پس واضح شد که جمیع اینها مختلف و محدود است و ممکن نیست جز بقوه معنویّه و قوه روحانیّه و فیوضات الهیه و نفثات روح القدس که در این قرن عظیم جلوه نموده جز باین ممکن نیست و الا این مقصد در حیث قوه میماند بحیث فعل نخواهد آمد . انتهى .

و نیز میفرمایند قوله الاحلی :

..... " جمیع ملل عالم شهادت میدهند که تا وحدت عالم انسانی حاصل نگردد از برای بشر راحت و سعادت

حاصل نخواهد شد محبت است که سبب حیات عالم انسانی است اتحاد است که اسباب سعادت بشر است لکن هرچیز منوط با سبب است تا اسباب مهیا نشود حاصل نمیشود مثلاً این چراغ را لابد لازم است که بلوری مهیا فتنه ای مهیا شود تا روشن گردد ما میخواهیم که در میان بشر محبت حاصل شود محبت را روابطی لازم است یکوقتی است روابط محبت روابط عاقله است یکوقتی است که اسباب محبت روابط وطن است یکوقتی است که اسباب محبت وحدت لسان است یکوقتی است که روابط محبت روابط جنسی است یکوقتی است که روابط محبت وحدت منافع است یکوقتی است که سبب محبت وحدت سیاسی است یکوقتی است که اسباب محبت تعلیم و تعلم است این اسباب جمیعاً خصوصی است و محبت عمومی حاصل نخواهد شد بجهت اینکه این سبب محبت است میان اهل يك وطن اما اهل اوطان دیگر محرومند روابط جنسی سبب محبت میان آن جنس است این روابط سبب رابطه عمومی نمیشود که روابط جنسی و تجارتي و سیاسی و وطنی اسباب ارتباط عمومی شود زیرا روابط جسمانی است مادی است روابط ماده به محدود است زیرا ماده ای که محدود است روابطش نیز محدود است پس معلوم شد

اعظم روابط و وسیله بجهت اتحاد بین بشر قوه روحانیه
است چگونه محدود محدودی نیست ؟

مطلب سوم

عالم انسانی واحد و اختلاف الوان زینت عالم انسانی
است

حضرت عبدالبهاء میفرمایند قوله الاحلی :
" فی الحقیقه عالم انسانی یک حاندان و یک سلاله
است بحسب اختلاف مناطق بمرور دهور الوان مختلف شد
درممالک حاره از شدت تأثیر آفتاب بمرور احقاب جنس
اسود پیدا شد و در مناطق شمالی از شدت سرما و عدم تأثیر
حرارت بمرور دهور جنس ابیض پیدا شد در منطقه متوسطه
جنس اصفر و جنس اسمر و جنس احمر حاصل گشت اما
فی الحقیقه نوع بشر یک جنس است چون جنس واحد است
الهیّه باید اتحاد و اتفاق حاصل گردد نه اختلاف و ایتما
سبحان الله حیوان با وجود آنکه اسیر طبیعت است و
طبیعت بتامه حاکم بر آن است باز اهمیتی بالوان نمیدهد
مثلا ملاحظه مینمائی که کهوتران سیاه و سفید و زرد و آبی
والوان مختلفه با یکدیگر در کمال اختلاف اهدا اهمیت بالوان
نمیدهند و همچنین اغنام و بهائم با وجود اختلاف الوان

در نهایت محبت و اتحادند ولی انسان عجیب است که
 الوان را مایهٔ نزاع قرار داده و در میان سفید و سیاه نهایت
 بعد و اختلاف است چون بگلستان درآئیم ملاحظه
 نمائیم که این گلهای رنگارنگ چقدر جلوه دارد اختلاف
 الوان زینت گلستان است اگر يك رنگ باشد جلوه ندارد
 زینت گلستان در این است که گلهای رنگارنگ باشد پس
 معلوم شد که اختلاف الوان زینت عالم انسان است پس
 نباید سبب اختلاف گردد .

امید وارم که شما سبب شوید و بهجان بکوشید که در میان
 سیاه و سفید الفت و محبت حاصل گردد . (۱)



”اهمّ مقاصد نشر محبت اللّٰه
والفت و اتّحاد بين نفوس است
اینست امتیاز انسان از حیوان *
حضرت عبد البهاء

رساله دین باید سبب الفت و محبت باشد

مقدمه - مجلی از تعالیم مبارکه حضرت بهاء اللّٰه
حضرت عبد البهاء میفرمایند قوله الاحلی :
”..... اما تعالیم حضرت بهاء اللّٰه اول تحرّی حقیقت
است اساس جمیع انبیا حقیقت است و حقیقت یکبست
حضرت ابراهیم منادی حقیقت بود حضرت موسی خادم
حقیقت بود حضرت مسیح مؤسس حقیقت بود حضرت محمد
مروج حقیقت بود حضرت اعلی مبشر حقیقت بود و حضرت
بهاء اللّٰه نور حقیقت . حقیقت اریان الهی یکبست در
حقیقت اختلاف نیست اما تقالید چون مختلف است
سبب اختلاف و جدال گشته اگر تحرّی حقیقت و ترک تقالید
شود جمیع ملل متحد گردند زیرا اختلافی در حقیقت

ادیان نیست بلکه درتقالید است .

ثانی تعلیم حضرت بهاء الله وحدت عالم انسانی است که فرمود جمیع بندگان خداوندند کلّ را او خلق کرده رزق میدهد میپروراند جمیع در بحر رحمت او مستغرق اند و خدا بهمه مهربان ما چرا بیکدیگر نامهربان باشیم ما باید اطاعت سیاست الهی نعائیم آیا ما از سیاست الهی سیاستی بهتر میدانیم ؟

ثالث فرمود دین با علم توأم است زیرا دین و علم هر دو حقیقت است اگر دین مخالف حقیقت باشد وهم است و هر مسئله دینی که مخالف علم صحیح و عقل کامل باشد شایان اعتقاد نه پس تقالید و رسوماتی که منافی علم و ترقی است باید زائل نمود .

رابع دین باید سبب اتحاد باشد قلوب را بیکدیگر ارتباط دهد حضرت مسیح و انبیا الهی بجهت الفت و اتحاد آمدند پس اگر دین سبب اختلاف شود نبودن آن مرجح است .

خامس تعصب دینی و تعصب جنسی و تعصب وطنی و تعصب سیاسی سبب جدال است و هادم بنیان انسانی باید جمیع این تعصبات را ترك نمود .

سادس صلح اکبر است عالم بشر باید در صلح اکبر

باشد تا نور این صلح بر دول و ملل عالم نتابد عالم انسانی آسایش نیابد .

سابع مساوات حقوق رجال و نساء است باید نساء تربیت و تعلیم یابند تا ترقی کنند و بدرجه رجال رسند از این قبیل تعالیم بسیار . انتهى (لوح مبارک)
چون بر اثر مطالعه قسمتی از تعالیم مبارکه در ضمن بیان مبارک مزبور مختصراً اطلاعی برای خوانندگان عزیز حاصل گردید در این مقام قسمتی از بیانات حضرت عبدالبهاء را که درباره تشریح تعلیم " دین باید سبب محبت باشد " فرموده اند مینگارد و شرح تعالیم دیگر هر کدام در رساله مخصوصه مندراج خواهد گردید .

این رساله مشتمل بر سه مطلب است از اینقرار :
مطلب اول - در بیان اینکه ادیان الهیه بجهت محبت بین بشر نازل شده .

مطلب دوم - در بیان اینکه خداوند رحمت محض است و شیطان بفض و عداوت صرف .

مطلب سوم - در بیان اینکه دین نه تنها سبب محبت است بلکه اعظم قوتی است که در عالم وجود برای الفت و محبت متصور است .

مطلب اول

در بیان اینکهار بیان الهیه بجهت محبت بین

بشر نازل شده

حضرت بهاء الله میفرمایند قوله تعالى :

" اشراق نهم (۱) دین الله و مذهب الله محض اتحاد و اتفاق اهل عالم از سما مشیت مالک قدم نازل گشته و ظاهر شده آنرا علت اختلاف و نفاق مکنید سبب اعظم و علت کبری از برای ظهور و اشراق نیر اتحاد دین الهی و شریعه ربانی بوده نمو عالم و تربیت امم و اطمینان عباد و راحت من فی البلاد از اصول و احکام الهی اوست سبب اعظم از برای این عطیه کبری کأس زندگانی بخشد و حیات باقیه عطا فرماید و نعمت سرمدیه مبذول دارد . " انتهى
حضرت عبدالبهاء میفرمایند قوله الاحلی : (۲)

" ادیان الهیه بجهت محبت بین بشر نازل شده بجهت الفت نازل شده بجهت وحدت عالم انسانی نازل شده ولی افسوس که صاحبان ادیان نور را بظلمت مخلوط کرده اند هر یک هر پیغمبری را ضد دیگری می شمارند مثلا

(۱) لوح مبارک اشراقات (۲) خطابه مبارکه در انجمن

یهودیان مسیح را ضد موسی میدانند مسیحیان حضرت
 زردشت را ضد مسیح میدانند بودائیان حضرت زردشت
 را ضد بودا میدانند وکلّ حضرت محمد را ضدّ جمیع
 میدانند و جمیع منکر حضرت باب و حضرت بهاء الله
 و حال آنکه این بزرگواران مبدئشان یکی است مقصدشان
 یکی است و جمیع متحد و متفقند اساس تعالیشان یکی است
 حقیقت شریعتشان یکی است جمیع بیک خدا تبلیغ کردند
 و جمیع شریعت یک خدا را ترویج کردند مثلاً حضرت زردشت
 پیغمبری بود بر مذاق حضرت مسیح تماماً و هیچ تفاوتی
 در بین تعالیشان نیست و همچنین تعالیم بودا ابداً
 مخالفت با تعالیم حضرت مسیح ندارد و همچنین سایر انبیاء
 این نفوس مبارکه مبدئشان یکی بود مقصدشان یکی بود
 شریعتشان یکی بود تعالیشان یکی بود و لکن با اسفاً
 که بعد از آن تقالیدی در میان آمد و آن تقالید سبب اختلا
 شد زیرا این تقالید حقیقت نبود اوهام بود و بگتسی
 مخالف شریعت مسیح و برضدّ تعالیم و نوامیس الهی و چون
 مخالف بود سبب نزاع و جدال گشت در حالتیکه ارمان با
 یکدیگر نهایت الفت داشته باشند نهایت اختلاف را پیدا
 کرده اند عوض آنکه دلجویی از همدیگر نمایند بقتال
 برخاسته اند عوض آنکه تعاون و تعاضد یکدیگر کنند

بمحاربه با یکدیگر پرداختند اینست که عالم انسانی از بدایتش تا الآن راحت نیافته همیشه بین ادیان نزاع و جدال بوده و جنگ و قتال بوده اگر نظر حقیقت آنها کنید شب و روز گریه نمائید زیرا امر الله را که اساس محبت است اسباب مخالفت کرده اند زیرا شریعت الله مانند علاج است و اگر در محل خود صرف شود سبب شفا است و لکن یا اسفا که این علاجها در دست طبیب غیر حاذق بود ^{علاجی} که سبب شفا گردد سبب مرض شد عوض آنکه سبب حیات باشد سبب ممات شد عوض آنکه سبب نورانیت شود سبب ظلمانیت شد زیرا این علاجها در دست طبیب غیر حاذق افتاد و طبیب غیر حاذق حیات نبخشد و از علاجش ثمری حاصل نگردد بلکه سبب ممات شود .

حضرت بهاء الله شصت سال پیش در ایران ظاهر شد و در آن مملکت در میان ادیان و مذاهب و اجناس نهاییست بغض و عداوت حاصل بود بدرجه ای که رؤسای یکدیگر را سب و لعن میکردند و جمیع خون یکدیگر را میخوردند حضرت بهاء الله اعلان وحدت عالم انسانی کرد و اعلان نمود که دین باید اسباب محبت و الفت شود و سبب حیات باشد اگر دین سبب عداوت باشد عدمش بهتر از وجود آن است زیرا مقصد محبت بین بشر است چون از دین عداوت

بین بشر حاصل شود البته معدوم باشد بهتر است...."

مطلب دوم

در میان اینکه خداوند رحمت محض است

و شیطان بغض و عداوت صرف

حضرت عبدالبهاء میفرمایند قوله الاحلی :

"ادیان موجوده اساسشان اساس واحد بوده و آن اساس حقیقت است و سبب الفت و محبت بشر و علت ترقی نوع انسانست لکن بعد از هر يك از مظاهر الهیه کم کم آن نور حقیقت پنهان شد ظلمات اوهام و تقلید همیان آمد عالم بشر گرفتار آن ظلمات گشت روز بروز عداوت شدید شد تا به درجه ای رسید که هر ملتی دشمن ملت دیگر شد بشأنی که اگر موانع سیاسی نبود همه دیگر را بکلی معدوم و مضمحل میکردند حالا دیگر بس است باید تحرری حقیقت کنیم از این اوهام بگذریم الحمد لله کلّ بندگان يك خداوندیم جمیع در ظلّ عنایت او هستیم مشمول الطاف اوئیم خدا با جمیع مهربان است ما چرا نامهربان باشیم خدا با جمیع صلح است ما چرا در جنگ باشیم نهایت بعضی نادانند باید تعلیم نمود اطفالند باید تربیت کرد علیل و مریضند باید معالجه نمود علیل را نباید مبعوض شمرد طفل را

نباید بدگفت باید در چاره و علاج کوشید جمیع انبیاء
 بجهت تربیت آمدند تا نفوس غیرالفه را ببلوغ رسانند
 و الفت و محبت بین جنس بشر اندازند نه بغض و عداوت
 زیرا خدا از برای بندگانش خیر خواسته نه شرّ هر کس برای
 بندگان او شرّ خواهد مخالف خداست و هر مسلك الهی
 نیست بلکه هر مسلك شیطانست چه که صفت الهی رحمت
 است و صفت شیطانی صفت نقت هر کس با بندگان
 مهربان باشد متابعت خدا نموده و هر شخص با بندگان
 نامهربان مخالفت خدا کرده زیرا خدا رحمت محض است
 محبت صرف است و شیطان بغض محض است و عداوت صرف
 پس بدانید که در هر محفلی محبت است آن محفل محفل
 رحمن است و هر جا عداوتست و سوسه شیطان است .
 انبیای الهی بجهت آن آمدند که نفوس مظاهر رحمن باشند
 و در قلوب محبت و و دار اندازند چه که حیوان اسیر طبیعت
 است و بمقتضای طبیعت حرکت مینماید و ملاحظه خیر و شرّ
 ندارد اما انبیاء بجهت تعلیم خیر آمدند نه شرّ تا
 نفوس بمقتضای عدل و انصاف حرکت کنند نه بمقتضای طبیعت
 هر امر که موافق عدل و عقل است مجری دارند ولو مخالف
 طبیعت باشد و آنچه منافی عقل و انصاف است متروک شمارند
 ولو موافق طبیعت باشد . پس انسان باید متابعت رحمت
 نبوت

الهی کند اما نفوس ناقصه تابع طبیعتند هر قسم میسر
 طبیعت باشد مجری میدارند اسیر جسمانیاتند از فیوضات
 روحانیّه خبر ندارند زیرا در انسان دو جنبه است جنبه
 رحمانی و جنبه حیوانی جنبه رحمانی صلح و صفاست
 و محبت و وفا اما جنبه حیوانی نزاع و جدال است و حرب
 و قتال اگر در انسان جنبه حیوانی غلبه کند اصل از حیوان
 است اگر جنبه الهی غالب شود ملائکه یزدان است .
 تعالیم انبیاء بجهت این بوده که جنبه حیوانی مغلوب شود
 تا نفوسی که اسیر طبیعتند نجات یابند و جنبه آسمانی
 غلبه نماید و آن جنبه الهی عبارت از فیض روح القدس است
 عبارت از تولد ثانی است هر کس دارای آن جنبه باشد
 خیر خواه عموم است به جمیع خلق مهربان است با هیچ مذهبی
 عداوت ندارد و از هیچ دینی تزییف نکند زیرا اساس ادیان
 الهی یکی است اگر بان اساس رجوع نعائیم متحد شویم
 اما اگر بتقالید رجوع کنیم مختلف شویم زیرا تقالید مختلف
 است و اساس ادیان الهی واحد تقالید سبب اختلاف
 و کلفت است و اساس ادیان الهی باعث اتحاد و الفت
 مظاهر الهیه چقدر مهربانند که بر صلیب طلب مغفرت
 قاتلان میفرمایند پس ما باید متابعت مظاهر الهیه کنیم
 بر مسلك انبیاء مشی و سلوک نعائیم و از ظلمت تقالید بگذریم

از شماها سؤال میکنم آیا خدا ما را برای محبت آفریده
 یا برای عداوت ؟ یقین است بجهت الفت و محبت خلق
 فرموده پس ما باید ملتفت باشیم زیرا نفوس را منافع
 شخصیه و میدارد که از حق چشم پوشند آنها غیر از مقصد
 شخصی نخواهند و جز در ظلمات اعراض سیر نمایند .
 ملاحظه نمائید که چون حضرت مسیح ظاهر شد چقدر ناملا^تیما
 دید با وجود این عاقبت اقوام مختلفه و احزاب متنوعه را
 جمع فرمود اقوام رومانیان و یونانیان و سریانیان و مصریان
 همه در نهایت عداوت بودند حضرت مسیح بنفثات روح القد^س
 جمیع را متحد فرمود الفت بین قلوب انداخت اختلاف
 برطرف شد نزاع و جدال از میان رفت در ظل مسیح کل در
 نهایت صلح زندگانی نمودند آیا اینکه اطاعت مسیح
 کردند بهتر بود یا اگر اطاعت شیطان و عداوت و طغیان
 مینمودند ؟ حال امید است که ملل و امم شرق و غرب در این
 قرن مبارک حضرت بهاء الله بنفثات روح القدس زنده شوند
 و جمیع متحد گردند کل متابعت اساس ادیان الهی کنند
 و آن حقیقت واحد است اختلاف و تعدد قبول ننمایند
 وقتی که کل تحری حقیقت کنند متحد شوند وحدت عالم
 انسانی جلوه نماید صلح اکبر ظاهر شود . باری در حق
 شماها دعا میکنم که ای پروردگار این جمع محض محبت

با این محفل آمدند و با کمال حبّ و وفاق حاضر شدند
 خدایا رویه‌ها را منور کن ارواح را به‌بشارت کبری مستبشر
 فرما چشم‌ها را بمشاهده آیات هدی روشن کن و گوشه‌ها را
 باستماع ندای احلی ملتّد نما پروردگارا خطا کاریم تو
 مغفرت کن گنه کاریم توعفو فرما در پناه خود پناه ده
 نقصان را بغفران خود کامل کن این نفوس را از عالم اوهام
 برهان و بحقیقت دلالت نما تا تحرّی حقیقت کنند از عالم
 ناسوت دور شوند و به عالم ملکوت نزدیک گردند از جهان
 ظلمانی بفضای نورانی درآیند از ظلمات امکان برهان
 بانوار لامکان منور فرما مظاهر انوار کن و مطالع آثار نما
 از غیر خود به‌بزار فرما و مطلع بر اسرار کن ای پروردگار
 تو آمرزگاری و دانا تو بخشنده ای و توانا و تویی قادر
 و مینا " (۱)

مطلب سوّم

در بیان اینکه دین نه تنها سبب محبت است بلکه اعظم قوتی است که در عالم وجود برای الفت و محبت متصور است. حضرت عبدالبها میفرماید قوله الاحلی: (۱)

هو الله

..... "ادیان الهی باید سبب الفت و محبت بین بشر شود زیرا اساس ادیان الهی محبت است کتب مقدّسه را مطالعه کنید که اساس دین الهی محبت است هر چند قوای دیگر هم ممکن است سبب الفت گردد لکن هیچ چیز مثل دین سبب الفت نمیشود مثلا ملاحظه کنید که اساس دین الهی در زمان مسیح و بعد از آن سبب الفت شد وقتیکه حضرت مسیح ظاهر شد ام رومان یونان کلدان آشور مصر جمیع با یکدیگر در نهایت عداوت و بغضا بودند مع ذلك بزودی جمیع متحد و متفق شدند و نهایت الفت و محبت با یکدیگر پیدا کردند ام مختلفه امت واحده شدند پس از این فهمیدیم که دین الهی سبب محبت و الفت است سبب عداوت و بغضا نیست همینطور وقت ظهور

حضرت موسی نهایت اتحاد بین بنی اسرائیل حاصل شد باز مهربان شد که دین نه تنها سبب محبت است بلکه اعظم قوتی است که در عالم وجود برای الفت و محبت متصور است قوای سائره و سیاسیه نمیتواند از عهده این اتحاد برآید نمیتواند ارتباط بین قلوب دهد هکذا علم و معارف نمیتواند اینطور محبت بین قلوب بیندازد آن قوه قوه دین است که حیات جاودانی میبخشد قوه دین است که ریشه عداوت و بغض را از بین بشر برمیاندازد بتاریخ رجوع و ملاحظه کنید که دین چگونه سبب الفت و محبت شده یعنی اساس جمیع ادیان محبت است لکن تقالید سبب عداوت و بغض است چون اساس ادیان الهی را تحریر کنیم می بینیم خیر محض است و چون نظر بتقالید موجوده کنیم می بینیم شر است چه که اساس دین الهی یکی است لهذا سبب الفت است و لکن تقالید چون مختلف است لهذا سبب بغض و عداوت است الآن اقوام متحاربه در بالکان اگر اساس دین الهی را بیابند فوراً با یکدیگر مصالحه کنند زیرا جمیع ادیان الهی دلالت بر وحدت و محبت میکنند و لکن هزار افسوس که اساس دین الهی را فراموش کردند و متمسک بتقالیدی شدند که مخالف اساس دین الهی است لهذا خون همه بگر میریزند و خانمان یکدیگر خراب میکنند

انبیای الهی چقدر صدمات دیدند چقدر بلا یا کشیدند
 بعضی محبوس شدند بعضی سرگون شدند بعضی شهید
 شدند حتی جان را فدا کردند . ملاحظه کنید حضرت
 مسیح چه بلا یا کشید آخر صلیب را قبول فرمود تا آنکه
 بین بشر محبت و الفت حاصل گردد و قلوب بایکدیگر ارتباط
 یابد ولکن واسفاهه اهل ادیان فراموش کردند و اساس
 ادیان الهی غافل ماندند و باین تقالید پوسیده متمسک
 شدند و چون این تقالید مختلف است لهذا بایکدیگر
 جنگ میکنند هزار افسوس که آنچه را خدا سبب حیات قرار
 داده سبب ممات کردند امری را که خدا سبب نجات قرار
 داده سبب هلاک کردند دین را که سبب نورانیت عالم
 انسانی است سبب ظلمت قرار دادند صد هزار افسوس
 باید بر ادیان گریه کرد چگونه این اساس فراموش شده و
 اوهمات جای آنها گرفته و چون اوهمات مختلف است لذا
 جنگ و جدال است با وجودی که این قرن قرن نورانی است
 قرن علوم و فنون است قرن اکتشافات است قرن کشف
 حقایق اشیا است قرن عدالت است قرن آزادی است
 با وجود این ملاحظه میکنید که حرب است بین ادیان
 حرب است بین اقوام حرب است بین دول حرب است بین
 اقالیم چقدر جای تأسف است باید نشست و گریست

در زمانیکه در ایران حرب و جدال بود حرب بین ادیان بود حرب بین مذاهب بود ادیان دشمن یکدیگر بودند از یکدیگر احتراز میکردند و یکدیگر را نجس میدانستند حرب بین اقوام بود حرب بین دول بود حرب بین اقالیم بود در همچو وقتی و همچو ظلمتی حضرت بهاء الله ظهور کرد و آن ظلمات را زائل کرد اعلان وحدت عالم انسانی فرمود اعلان وحدت عمومی کرد اعلان وحدت جمیع ادیان کرد اعلان وحدت جمیع اقوام کرد کسانی که آن حضرت را پذیرفتند الآن بایکدیگر در نهایت الفتند این سوء تفاهمی که بین ادیان بود زائل شد الآن در ایران و سایر بلاد شرق مجامعی تشکیل میشود از جمیع ادیان که بایکدیگر در نهایت الفت و محبتند مثلا ملاحظه میکنی مسیحی ، مسلمان ، یهود ، زردشتی ، بودائی در نهایت الفت در یک انجمن جمع میشوند و جمیع متحد و متفقند نه نزاعی نه جدالی نه حربی نه قتالی بلکه بایکدیگر در نهایت الفتند زیرا تقالید را فراموش کردند و اوهمات را کنار گذاشتند تصک باساس ادیان الهی کردند و چون اساس ادیان الهی یکی است حقیقت است و حقیقت تعدد قبول نکند لهذا بایکدیگر در نهایت ارتباطند بدرجه ای که ممکن جان خود را فدا میکنند . اما احزاب دیگر که نصائح

حضرت بهاء الله را قبول نکردند الی‌الآن در جنگ و
 نزاعند و دیگر از تعالیم حضرت بهاء الله اینست که
 دین باید سبب الفت و محبت باشد اگر سبب بغض و
 عداوت شود بی‌دینی بهتر است زیرا دین علاج امراض
 انسانی است اگر علاج سبب مرض گردد البته ترك آن
 اولی است اگر دین سبب عداوت گردد عین شر است
 لهذا عدمش بهتر از وجود " انتهى

رساله لزوم تطابق دین با علم و عقل
 ~~~~~

مقدّمه : اشاره اجمالی بتعالیم مبارکه حضرت بهاء الله .

حضرت عبدالبهاء میفرمایند قوله الاحلی :

### هوالله

"..... تعالیم بهاء الله جامع جمیع تعالیم کتب

مقدّمه است و از این گذشته تعالیم مخصوصه دارد که نورانیّت عالم انسانی است و روح این عصر است .

اول - وحدت عالم انسانی است که جمیع بشر را اغنام الهی و خدا شبان حقیقی و بجمیع مهربان پس جمیع شعوب و اقوام باید بایکدیگر در نهایت الفت و مهربانی باشند .

ثانی - تحرّی حقیقت است که جمیع تقالید را باید ترک نمود و تحرّی حقیقت کرد .

ثالث - آنکه حقیقت دین باید سبب الفت و محبت و ارتباط و اتحاد بین بشر باشد و آبی دینی بهتر

رابع - اینکه باید دین مطابق عقل و علم باشد و آ

اوهام است .

خامس - اینکه تعصب دینی . تعصب جنسی ، تعصب وطنی ، تعصب سیاسی هادم بنیان انسانیت و سبب قهر و غضب الهی .

سادس - مساوات بین رجال و نساء و امثال ذلك و در نطقهای امریکا مفصل مذکور مراجعه نمائید واضح گردد .  
انتهی

چون برای قارئین گرامی از قرائت بیانات مبارکه فوق اطلاع اجمالی بیعضی از تعالیم مبارکه حضرت بهاء الله حاصل گردد بدینک در این رساله بتفصیل و تشریح لزوم تطابق دین با عقل و علم میپردازد و سایر تعالیم مبارکه نیز هر یک بطور مستقل و علیحده در ضمن رساله مخصوصه شرح و بسط داده خواهد شد .

رساله لزوم تطابق دین با علم و عقل مشتمل بر ۹ مطلب است  
از اینقرار :

مطلب اول - در بیان اینکه دین الهی مروج علم است .  
مطلب دوم - در بیان اینکه رکن اعظم دین علم و دانائی است .

مطلب سوم - اعظم منقبت عالم انسانی علم است .

مطلب چهارم - علم هر دو قسم است .

مطلب پنجم - مقام علماء

مطلب ششم - در بیان اینکه دین باید با علم و عقل  
مطابق باشد .

مطلب هفتم - در بیان اینکه مقصود از علم و عقل علم  
حقیقی و عقل کلی الهی است .

مطلب هشتم - در بیان اینکه اگر عقل ضعیف ادراک  
نکند قصور از عقل است نه از دین .

مطلب نهم - در بیان اینکه عقول جزئی - مصدر  
خطا هستند. و در بیان معنی عقل کلی  
الهی که دین باید با آن مطابق باشد

### مطلب اول

در بیان اینکه دین الهی مروج علم است

حضرت عبدالبهاء میفرمایند قوله الاحلی :

"..... در این ایام بعضی از بی فکران چنان گمان

کرده اند که فنون مخالف حقائق و معانی منزله از ربّ بیچون

است و حال آنکه آنچه بوحی الهی نازل حقیقت واقع

و آنچه از مسائل فنیّه و افکار فلاسفه مخالف نصّ صریح

کتابست آن نقص در علوم و فنون است نه در حقائق و معانی

مستنبط از جمال معلوم . چنانکه در قرآن آیاتی مصرح

نازل که مخالف آراء حکیمه و مسائل فنیّه و قواعد ریاضیه

اهل فنون آن عصر بوده لهذا گمان شد که این نصوص  
 الهیه خلاف واقع زیرا مخالف قواعد فنیّه ریاضیه سلّمه  
 در آفاق بود و در آن زمان مسائل ریاضیه بتعامها مؤسس  
 بر قواعد بطلمیوسیه بود و مجسطی در جمیع اقالیم مسلم  
 جمیع اهل فنون بود و مبنای رصد بطلمیوس برسکون ارض  
 و حرکت افلاک بود و نصوص قرآنیّه چنانچه میفرمایند  
 «وکلّ فی فلك یسبحون» مخالف آن و همچنین از اساس  
 رصد بطلمیوس آفتاب را حرکت فلکی قائل و نصّ قرآن آفتاب  
 را حرکت محوری ثابت چنانچه میفرماید «والشمس تجری  
 لمستقر لها ذلك تقدیر العزیز العلیم» ولی بعد از آنکه  
 اصحاب فنون و ریاضیون هزار سال تدقیق کردند و تحقیق  
 نمودند و آلات و ادوات را صدها ایجاد کردند و رصد نجوم  
 نمودند واضح و مشهود شد و ثابت و محقق گشت که نصّ  
 صریح قرآن مطابق واقع و جمیع قواعد بطلمیوسیه باطل  
 ان فی ذلك لعبرة لا ولی الا للباب سبحان الله بعضی اهل  
 معارف را گمان چنین که دین مخالف علم و معارض آن بلکه  
 نمودن بالله سبب استیلاء جهل بر جمیع مردمان زیرا گویند  
 که علم را دلیل و برهان و دین را نه اساسی نه بنیان  
 و حال آنکه دین الهی مروج علم است و مؤسس فنون و مهین  
 مسائل و شارح حقائق چنانکه قوم عرب در نهایت جهالت

بودند بلکه کور و کر و بمثابه بهائم در جزیره العـرب  
 بر حلة الشتاء و الصیف مألوف و باقبح اعمال و اشنع عادات  
 موصوف چون جمال محمدی از افق یثرب و بطحا جلوه  
 نمود دین الله چنان قدرت و قوتی بنمود که در اندک زمانی  
 این اقوام جاهله در جمیع علوم و فنون سر حلقه دانایان  
 شدند و نواقص علوم و فنون فیلسوفان را اکمال نمودند  
 و همچنین در جمیع مراتب ترقی باوج اعلی رسیدند چنانکه  
 بغداد مرکز علوم شد و بخارا مصدر فنون گشت و علم چنان  
 رایتی در اندلس بلند نمود که جمیع دانایان اروپا در مدارس  
 قرطبه و کوردوفان آمده اقتباس انوار علم را از مشکاة مدارس  
 اسلام مینمودند از آنجمله جوانی از اهالی اروپا در مدارس  
 کوردوفان از ائمه دین اسلام تحصیل علوم و فنون نمود  
 و چون با اروپا مراجعت کرد چنان جلوه ای نمود که او را در  
 مدتی قلیله بسمت پاپ انتخاب نمودند و جمیع اقالیم  
 اروپا حکمران شد و این تفصیل در تاریخ فرانسوی مذکور  
 و تاریخ مذکوره مطبوع باری این بنصوص تاریخیّه مشهور  
 و همچنین ملاحظه نمائید که قوم اسرائیل در بلاد مصر  
 در نهایت ذلت و اسیری بودند و در صحرای جهل و نادانی  
 سرگردان چون حضرت کلیم مهتدی بنار موقده الهی گشت  
 و از شعله طور لعمه نور مشاهده فرمود بهدایت اسرائیل

برخاست آن قوم سرگشته و سرگردان و اسیر ظلم ستمگران  
 و مخمور و محروم از جمیع علوم و فنون را بارص مقدسه  
 کشانید و تأسیس دین الله فرمود و بنصایح پرداخت و  
 وصایای الهی مجری داشت در اندک زمانی اسرائیل  
 در جمیع علوم و فنون ترقی نمود و آوازه بزرگواری اسرائیل  
 بشرق و غرب رسید وصیت دانائی اقالیم عالم را بحرکت  
 آورد حتی فلاسفه یونان اکثری مانند سقراط و فیثاغورث  
 بارص مقدس شتافتند و از اسرائیل تحصیل علوم و فنون  
 نمودند و ببلاد یونان شتافتند یونانیان را دانا کردند  
 و از خواب غفلت بیدار نمودند این بود که فلاسفه یونان  
 در علوم و فنون آن صیت و شهرت یافتند حال با وجود این  
 دلائل باهره و براهین قاطعه که بنصوص جمیع تواریح  
 ام ثابت آیا انصافست که کسی بر زبان راند که دین  
 مخالف آئین معارف و علوم است ؟ استغفرالله عن ذلك<sup>(۱)</sup>  
 و نیز میفرمایند قوله الاحلی<sup>(۲)</sup>

..... " کرسی حکومت پاپ همیشه معارضه بعلم نمود  
 حتی در اروپا مسلم شد که دین معارض بعلم است و علم  
 مخرب بنیان دین و حال آنکه دین الله مروج حقیقت و

مؤسس علم و معرفت و مشوق بر دانائی و تمدن نوع انسانی  
 و کاشف اسرار کائنات و منور آفاق است با وجود این چگونه  
 معارضه بعلم نماید ؟ استغفرالله بلکه در نزد خدا علم  
 افضل منقبت انسان و اشرف کمالات بشر است معارضه بعلم  
 جهل است و کاره علوم و فنون انسان نیست بلکه حیوان  
 بی شعور زیرا علم نور است حیات است سعادت است کمال  
 است جمال است و سبب قربیت درگاه احدیتست شرف  
 و منقبت عالم انسانی است و اعظم موهبت الهی علم عین  
 هدایت است و جهل حقیقت ضلالت خوشا بحال نفوسی که  
 ایام خویش را در تحصیل علوم و کشف اسرار کائنات و تدقیق  
 حقیقت صرف نمایند و وای بر نفوسی که بجهل و نادانسی  
 قناعت کنند و بتقالیدی چند دل را خوش دارند و در اسفل  
 درکات جهل و نادانی افتادند و عمر خویش را بی بار دارند  
 . انتہی .

### مطلب دوم

در بیان اینکه رکن اعظم دین علم و دانائی است .

حضرت عبداللہ میفرماید قوله الاحلی :

" اساس متین دین اللہ را ارکان متین مقرر و مسلم  
 است رکن اعظم علم و دانائی است و عقل و هوشیاری و



اطلاع بر حقائق کونیه و اسرار الهی لهذا ترویج علم و عرفان  
فرض و واجب " انتهى (۱)

### مطلب سوم

در بیان اینکه اعظم منقبت عالم انسانی علم است .  
حضرت عبدالبهاء میفرمایند قوله الاحلی :

" اعظم منقبت عالم انسانی علم است زیرا کشف حقائق  
اشیاء است و چون امروز خود را در مرکز علم می بینیم در این  
کلمه (۲) که شهرتش بافاق رسیده لهذا نهایت سرور را دارم  
زیرا اشرف جمعیتی که در عالم تشکیل میگرد جمعیت علما  
است و اشرف مرکز در عالم انسانی مرکز علوم و فنون است  
زیرا علم سبب روشنائی عالم است علم سبب راحت و آسایش  
است علم سبب عزت عالم انسانی است چون دقت نمائید  
دولت علم اعظم از دولت ملوک است زیرا سلطنت ملوک  
منهدم میشود امپراطورها و قیصره مخلوع گردند و بگلگی  
سلطنتشان زیر و زبر میشود اما سلطنت علم ابدی است و  
سرمدی انقراضی ندارد ملاحظه کنید فلاسفه که در قدیم  
بودند چگونه سلطنت آنها باقی است سلطنت رومان با آن  
عظمت منقرض شد سلطنت یونان با آن عظمت منقرض شد  
سلطنت شرق با آن عظمت منقرض شد ولکن سلطنت افلاطون  
(۱) لوح مبارک احبای عشق آباد (۲) کلمه بصری یعنی دانشکده

باقی است سلطنت ارسطو باقی است الآن در جمیع کلیات  
 و محافل علمیّه ذکر آنها باقی است و حال آنکه ذکر ملوک  
 بکلی نسیاً منسیاً شده پس سلطنت علم اعظم از سلطنت  
 ملوک است چه ملوک ممالک را بخونریزی تسخیر کنند لکن  
 شخص عالم بعلم فتح کند ممالک قلوب را در زیر نگین  
 اقتدار در آورد از اینجهت سلطنتش ابدی است \* (۱)  
 و نیز میفرمایند قوله الاحلی: (۲)

\* اعظم منقبت عالم انسانی علم است و انسان بعقل  
 و علم ممتاز از حیوان است انسان بعلم کشف اسرار کائنات  
 است انسان بعلم مطلع بر اسرار قرون ماضیه گردد بعلم  
 کشف اسرار قرون آتیه کند انسان بعلم کشف اسرار مکنون  
 کمون ارض نماید انسان بعلم کشف حرکات اجسام عظیمه  
 آسمان گردد علم سبب عزت ابدیه انسان است علم سبب  
 شرف عالم انسانی است علم سبب حسن صیت و شهرت انسان  
 است علم کشف اسرار کتب آسمانی کند علم اسرار حقیقت  
 آشکار نماید علم خدمت بعالم حقیقت کند علم اریان سابقه  
 را از تقالید نجات دهد علم کشف حقیقت اریان الهی کند  
 علم اعظم منقبت عالم انسانی است علم انسانرا از اسارت  
 طبیعت نجات دهد علم شوکت و نوامیس طبیعت را درهم  
 شکند زیرا جمیع کائنات اسیر طبیعتند این اجسام عظیمه

اسیر طبیعت اند کره ارض باین عظمت اسیر طبیعت است  
 عوالم نبات و اشجار و حیوان اسیر طبیعت است هیچیک  
 ابدا از قانون طبیعت تجاوز نتواند این شمس باین عظمت  
 بقدر زره از قانون طبیعت خارج نشود اما انسان بعلم  
 خرق قانون طبیعت کند و بقوه علم نظام طبیعت را درهم  
 شکند و حال آنکه زیروح خاکی است در هوا پرواز نماید  
 بر روی دریا تازد در زیر دریا جولان نماید شمشیر از  
 دست طبیعت گیرد و برجگراه طبیعت زند و جمیع اینهارا  
 بقوه علم کند مثلا ملاحظه میکنیم که انسان این قوه برقیه  
 عاصی سرکش را در شیشه حبس کند و صوت آزاد را حصر  
 نماید و محیط هوا را بموج آرد و مخاברה کند کشتی بر صحرا  
 راند خشکی را دریا کند و کوه را خرق نماید شرق را همد  
 غرب کند جنوب و شمال را دست در آغوش نماید اسرار مکنو  
 طبیعت را آشکار کند و این خارج از قانون طبیعت است  
 جمیع این صنایع و بدایع را بقوه علم از حیز غیب بعالم  
 شهود آرد و جمیع این وقایع خارج از قانون طبیعت است  
 ولی بقوه علم تحقق و وجود یابد خلاصه جمیع کائنات  
 اسیر طبیعت است مگر انسان آزاد است و این آزادی بوا<sup>سطه</sup>  
 علم است علم قواعد احکام طبیعت بهم زند نظام طبیعت  
 درهم شکند و این بقوه علم کند پس معلوم شد که علم اعظم

مناقب عالم انسانی است علم عزت اهدی است علم حیات  
 سردی است . ملاحظه کنید حیات مشاهیر علما را که  
 هر چند جسم متلاشی شد ولی علمشان باقی است سلطنت  
 ملوک عالم موقتی است ولی سلطنت شخص عالم اهدی است  
 وصیت و شهرتش سردی . انسان دانا بقوت علم شهیر  
 آفاق شود و کاشف اسرار کائنات گردد . شخص ذلیل بعلم  
 عزیز شود . شخص گمنام نامدار گردد و مانند شمع روشن مابین  
 ملل درخشنده شود زیرا علم انوار است و شخص عالم مثل  
 قندیل درخشنده و تابان . جمیع خلق میّت اند و علما  
 زنده . جمیع خلق گمنامند و علما نامدار . مشاهیر علما سلف  
 را ملاحظه کنید که ستاره عزتشان از افق اهدی درخشنده است  
 و تا ابد آباد باقی و برقرار . لهذا من نهایت سرور دارم  
 که در این دارالفنون حاضر امیدم چنانست که این مرکز  
 عظیم شود و انوار علوم جمیع آفاق را روشن کند کوره‌ها را بینا  
 کند کران را شنوا نماید مردگان را زنده کند ظلمت زمین را  
 بنور مهّدل نماید زیرا علم نور است و جهل ظلمت چنانچه  
 در انجیل ذکر شده که حضرت اشعیا فرمود که این خلّـق  
 چشم دارند ولی نمی بینند گوش دارند ولی نمی شنوند  
 عقل دارند ولی نمی فهمند و حضرت مسیح در کتاب مقدّس  
 میفرماید که من آنها را شفا میدهم پس ثابت شد که نادان

مهت و دانا زنده نادان کور و دانا بینا نادان کور  
 و دانا شنوا و اشرف مناقب عالم انسانی علم است الحمد لله  
 در این اقلیم علم روز بروز رو به ترقی است و مدارس و دارالغنون<sup>ن</sup>  
 بسیار تأسیس شده است و در این مدارس تلامذه بنهایت  
 جهد میکوشند و کشف حقائق عالم انسانی میکنند امیدم  
 چنانست که ممالک سائره اقتداءً باین مملکت نمایند و مدارس  
 عدیده برای تربیت اولاد های خود برپا دارند و علم علم  
 را بلند کنند تا عالم انسانی روشن گردد و حقائق و اسرار  
 کائنات ظاهر شود این تعصبات جاهلیه نماید این تقالید  
 موهومه که سبب اختلاف بین امم است از میان برود اختلاف  
 بدل به ابتلاف شود علم وحدت عالم انسانی بلند گردد  
 و خیمه صلح عمومی بر جمیع اقطار عالم سایه افکند زیرا علم  
 جمیع بشر را متحد کند علم جمیع ممالک را یک مملکت نماید  
 جمیع اوطان را یک وطن کند علم جمیع ادیان را دین واحد  
 نماید زیرا علم کاشف حقیقت است و ادیان الهی کُل  
 حقیقت ولی حال عالم بشر در بحر تقالید غرق شده اند  
 و این تقالید اوهام محض است علم این تقالید را از ریشه  
 برافکند و این ابرهای ظلمانی که حاجب شمس حقیقت است  
 متلاشی نماید و حقیقت ادیان الهی ظاهر گردد و حقیقت  
 چون یکی است جمیع ادیان الهی متحد و متفق گردند

اختلافی در میان نماند نزاع وجدال از پایه برافتد و وحدت عالم انسانی آشکار گردد علم است که ازاله اوهام کند علم است که نورانیت ملکوت را هویدا نماید لهذا از خدا خواهیم که روز بروز علم بلند تر گردد و کوكب علم درخشنده تر شود تا جمیع بشر از نور علم مستنیر گردند عقول ترقی کند احساسات زیاد شود اکتشافات تزايد نماید انسان در جمیع مراتب کمالات ترقی کند و در ظل خداوند اکبر نهایت سعادت حاصل شود و این مسائل جز بعلم حقیقی مطابق واقع تحقق نیابد " انتهى .

### مطلب چهارم

علم بر دو قسم است

حضرت عبدالبهاء میفرماید علم اعظم منقبت عالم انسانی است علم سبب کشف حقائق است ولی علم بر دو قسم است: علوم مادیه و علوم الهیه . علوم مادیه کشف اسرار طبیعت کند علوم الهیه کشف اسرار حقیقت نماید عالم انسانی باید تحصیل هر دو علم کند اکتفای بیک علم ننماید زیرا هیچ پرنده ای بجنای واحد پرواز نکند باید بدو بال پرواز نماید یک بال علوم مادیه و یک بال علوم الهیه این علم از عالم طبیعت و آن علم از ماوراءالطبیعه

این علم ناسوتی آن علم لاهوتی مقصود از علم لاهوتی  
 کشف اسرار الهی است ادراک حقائق معنوی است فهم  
 حکمت بالغه است کشف حقیقت ادیان رحمانی است  
 و ادراک اساس شریعت الله است ..... " انتهى (۱)

### مطلب پنجم

در میان اینک فلاسفه و علما دارای مقام عظیم میباشند  
 و بسیار محترمند .

حضرت بهاء الله میفرمایند قوله الاحلی : (۲)

" انا نحب الحكماء الذين ظهر منهم ما انتفع به الناس  
 و ايدناهم بامر من عندنا انا كنا قادرين اياكم يا احبائي  
 ان تنكروا فضل عبادي الحكماء الذين جعلهم الله مطالع  
 اسمه الصانع بين العالمين افرغوا جهدكم ليظهر منكم  
 الصنایع والامور التي بها ينتفع كل صغير وكبير انا نتبر من  
 كل جاهل ظن بان الحكمة هي التكلم بالهوى والاعراض عن  
 الله مولى الورى كما يسمع اليوم من بعض الغافلين ..... انتهى  
 حضرت عبدالبهاء میفرمایند :

" فلاسفه الهیون نظیر سقراط و افلاطون و ارسطو  
 فی الحقیقه شایان احترام و مستحق نهایت ستایشند زیرا

(۱) نطق مبارک لیلہ بعثت حضرت نقطه اولی جل ذکره الاعلی  
 نجم باختر جلد سوم شماره ۶-۷-۸ (۲) لوح حکماء

خدمات فائده بعالم انسانی نموده اند و همچنین فلاسفه طبیعیون متفنون معتدل که خدمت کرده اند ما علم و حکمت را اساس ترقی عالم انسانی میدانیم و فلاسفه وسیع النظر را ستایش مینمائیم<sup>(۱)</sup>.

### مطلب ششم

دین باید مطابق علم و عقل باشد

حضرت عبدالبهاء میفرمایند قوله الاحلی :

” حضرت علی داماد حضرت محمد فرموده اند هر مسئله

با علم موافق است باید بادین نیز موافق باشد آنچه را عقل

ادراک ننماید دین آنرا نباید قبول کند دین و علم توأمند

هر دینی مخالف با علم باشد صحیح نیست<sup>(۲)</sup>.

و نیز میفرمایند قوله الاحلی :

” دین و علم توأم است از یکدیگر انفکاک ننماید و از برای

انسان دین و مال است که بآن پرواز نماید جناح واحد کفایت

نکند هر دینی که از علم عاریست عبارت از تقلید است

و مجاز است نه حقیقت<sup>(۳)</sup>.

و نیز میفرمایند قوله الاحلی :

(۱) لوح دکتر فورال (۲) خطابه پاریس

(۳) خطابات طبع مصر ۳۳



"روسای ادیان امروز گمان میکنند که دین عبارت از تقلید آباء و اجداد است لهذا هر قومی تشبث بتقالید نموده آنرا حق میدانند و این تقالید چون حقیقت نیست لهذا مخالف با یکدیگر است و از این سبب اختلاف و عداوت بین بشر حاصل شده زیرا همچنین گمان میکنند که دین مخالف علم است و عقائد دینیّه را تفکر و تعمقی لازم نیست و تطبیق بعقل و علم جائز نه زیرا عقل و علم مخالف دین است لهذا عقائد دینیّه باید مجرد عبارت از صرف تلقین روسای روحانی باشد و آنچه آنان بگویند باید معتقد شد ولو مخالف علم و عقل است ..... ملاحظه در ملل عالم فرمائید چگونه غرق در تقالید و اوهامند یکی عبادت وهم میکند یکی خدائی در عقل جزئی خود تصور نماید و آنرا عبادت میکند و حال آنکه آنچه در عقل گنجد آن تصور است یکی عبادت آفتاب میکند دیگری عبادت شجر و حجر در ازمه قدیمه بسیاری عبادت باد میکردند عبادت دریا میکردند عبادت گیاه میکردند اینها جمیعا تقالید است جمیعا مخالف علم و عقل است و این اختلاف را سبب نزاع و جدال و قتال مینمودند . پس انسان باید از جمیع تصورات و تقالید آباء و اجداد عاری و پری باشد . مقصد اینست که بدانید خدا علم و عقل را خلق کرده تا میزان فهم باشد

نباید اینچنین قوه ای را که موهبت الهی است معطل و معوق کنیم جمیع امور را باید بآن موازنه نمائیم زیرا دین را عقل ادراک میکند اگر انسان عقل نداشته باشد دین را چگونه میفهمد این مشهور و واضحست که عقل و علم لازمست " انتهی (۱) .

و نیز میفرمایند قوله الاحلی (۲)

" مسیح فرمود پدر درمن است لکن این را بقوانیمن علمیّه و عقلیّه باید مطابق نمود چه اگر مطابق نباشد اطمینان و یقین تام حاصل نشود یوحنا فم الذهب ( غیر از یوحنا ی معمدانی است ) روزی در کنار دریا راه میرفت در اقامیم ثلاثه فکر مینمود که چطور سه يك میشود و يك سه میخواست بعقل مطابق نماید دید طفلی در کنار دریا آب دریا را در کاسه میریزد باو گفت چه میکنی جواب داد میخواهم دریا را در کاسه آب گنجایش دهم گفت چقدر توجاهل هستی چگونه میشود دریا را در کاسه جای داد طفل گفت کارتواز من غریب تراست که میخواهسی اقامیم ثلاثه را در عقل بگنجانی پس یوحنا فهمید که ممکن نیست این مسئله را تطبیق بعقل نمود و حال آنکه هر چیز را باید تطبیق بعقل و علم نمود والا چگونه قابل قبول میشود

(۱) خطابات مصر ص ۲۳۵ (۲) نطق مبارك شب ۱۷ فوریه

اگر من مطلبی بگویم و عقل شما قبول نکند چگونه قبول میکنید پس باید هر مسئله را تطبیق بعقل و علم نمائیم و تحقیق تام کنیم که چگونه پدر در پسر است این ابوت و بنوت تفسیری است حقیقت مسیحی مانند آینه است که شمس الوهیت در آن جلوه نمود اگر این آینه بگوید این چراغ در من است یقین صادق است پس مسیح نیز صادق بود و از این تعدد لازم نیاید آفتاب آسمان و آفتاب در آینه یکیست تعدد ندارد اینطور بیان میکنیم باید تحرری حقیقت نمود نه تقلید زیرا یهود منتظر مسیح بودند شبها گریه و زاری میکردند که خدایا مسیح را بفرست ولی چون اهل تقلید بودند وقتی که حضرت مسیح ظاهر شد انکار کردند اگر تحرری حقیقت میکردند او را بصلیب نمیزدند بلکه میپرستیدند " انتهی .

### مطلب هفتم

در بیان آنکه مقصود از علم علم حقیقی و مقصود از عقل عقل کلی الهی است که دین باید با آن مطابق باشد حضرت عبدالبهاء میفرمایند قوله الاحلی :  
 " علم و عقل نور است دین باید مطابق علم و عقل باشد "

دین که مطابق عقل کلی نباشد جهل است میگوئیم علم  
 و جهل نور و ظلمت اگر دین ضد علم باشد آن جهل است  
 پس باید دین مطابق عقل و علم باشد و این اختلافی که  
 در بین بشر است جمیع منبعت از جهل است اگر آنها  
 دین را تطبیق بعقل الهی<sup>علم</sup> و بکنند همه بی بحقیقت برنند  
 هیچ اختلافی نمیماند جمیع متحد و متفق میشوند اعظم  
 موهبت الهی برای انسان علم است و امتیاز انسان از حیوان  
 بعقل و علم است پس اگر عقاید دینیّه منافی علم و عقل باشد  
 البته جهل است انسان آنچه میشوند باید آنرا تطبیق  
 بعقل الهی و علم کند اگر علم و عقل قبول کند آن حق است  
 اما اگر بهیچوجه علم حقیقی و عقل کلی تصدیق نکند آن  
 جهل است (۱) " انتهى .

و نیز میفرمایند قوله الاحلی :

" باید دین و عقل مطابق باشند عقل سلیم باید  
 تصدیق نماید " انتهى .

### مطلب هشتم

در بیان اینکه اگر عقل ضعیف ادراک نکند قصور از عقل است  
 نه از دین :

حضرت عبدالبهاء میفرمایند قوله الاحلی (۱) :

" هر چیزی را بمیزان علم و عقل باید موازنه کرد زیرا  
 دین و عقل یکیست اهدا از هم جدا نمیشود لکن شاید عقل  
 ضعیف ادراک نتواند آنوقت تصور از دین نیست از نقصان  
 عقل است مثلا طفل ممکن نیست امور کلیه را ادراک نماید  
 این از ضعف عقل طفل است و عقلش چون بدرجه کمال رسد  
 ادراک کند طفل تصور عظمت و مرکزیت آفتاب و حرکت زمین  
 نمیکند و این را نمیفهمد لکن چون عقلش بکمال برسد  
 خوب ادراک میکند پس این مخالف عقل نیست ولو اینکه  
 عقل طفل ضعیف است ادراک آن نتواند و نیز میفرمایند (۲)  
 قوله الاحلی :

" آنچه بوحی الهی نازل حقیقت واقع و آنچه از مسائل  
 فنیّه و افکار فلاسفه مخالف نصّ صریح کتابست آن نقص در  
 علوم و فنون است نه در حقایق و معانی مستنبطه از جمال  
 معلوم " انتهى (۳)

### مطلب نهم

در بیان اینکه عقول جزئیّه بشریّه مصون از خطا نیستند و از  
 اینجهت میزان کامل نتواند بود :

---

(۱) خطابات مصر ۲۲۵ (۲) لوح مبارک (۳) این بیان مبارک  
 در ضمن مطلب اول نگاشته شد و در اینمقام نظر بمقتضای مقام  
 بارد بگردید گمان تکرار نفرمائید خطابات ص ۳۳

حضرت عبدالبها میفرمایند قوله الاحلی :

" میزان ادراك آنچه مسلم است منحصر در چهار

موازین است یعنی حقائق اشیا باین چهار چیز ادراك میشود اول میزان حس است میزان ثانی میزان عقل است و این میزان در نزد فلاسفه اولی اساطین حکمت میزان ادراك بود بعقل استدلال میکردند و بدلائل عقلیه تشبث مینمودند زیرا استدلالات ایشان جمیعش عقلی است با وجود این بسیار اختلاف کردند و آرائشان مختلف بود حتی تبدیل فکر میکردند یعنی يك مسئله را بیست سال بدلائل عقلیه نفی آنرا مینمودند حتی افلاطون در بدایت بارئه عقلیه اثبات سکون ارض و حرکت شمس را مینمود و بعد بدلائل عقلیه اثبات نمود که شمس مرکز است و زمین متحرک و بعد فکر بطلمیوس شهرت کرد و فکر افلاطون بکلی فراموش شد اخیرا راصد جدید دوباره احیاء این رأی کرد پس چگونه حضرات ریاضیون اختلاف کردند و حال آنکه کلّ مستدل بدلائل عقلیه بودند و همچنین مسئله‌های رابدلائل عقلیه مدتی اثبات مینمودند و بعد از مدتی بدلائل عقلیه نفی میکردند مثلا یکی از فلاسفه مدتی بر رأی ثابت بود و در اثباتش اقامه ادله و پراهین مینمود بعد از مدتی از آن رأی منصرف میشد و بدلیل عقلی نفی آنرا میکرد

پس معلوم شد که میزان عقلی تام نیست چه که اختلاف فلاسفه اولی و عدم ثبات و تبدیل فکر دلیل بر این است که میزان عقل تام نیست چه اگر میزان عقل تام بود باید جمیع متفق الفکر و متحد الرأی باشند " انتهی . (۱)

### مطلب ر هـ

در بیان مقصود از عقل کلی الهی که باید درین با آن مطابق باشد .

حضرت عبدالبهاء میفرماید قوله الاحلی :

" اما عقل کلی الهی که ماورا<sup>۱</sup> طبیعت است آن فیض قوه قدیمه است و عقل کلی الهیست محیط بر حقائق کونیته و مقتبس از انوار و اسرار الهیه است آن قوه عالمه است نه قوه متجسسه متحسسه قوای معنویه عالم طبیعت قوای متجسسه است از تجسس بی بحقائق کاینات و خصوص موجودات هرر اما قوه عاقله ملکوتیه که ماورا<sup>۲</sup> طبیعت است محیط بر اشیاست و عالم اشیا<sup>۳</sup> و مدرك اشیا<sup>۴</sup> و مطلع بر اسرار و حقایق و معانی الهیه و کاشف حقایق خفیه ملکوتیه و این قوه عقلیه الهیه مخصوص بمظاهر مقدسه و مطالع نبوت

است و پرتوی از این انوار بر مرایای قلوب ابرار زندگسه  
 نصیب و بهره از این قوه بواسطه مظاهر مقدسه برند .....  
 انتهی

### رساله لزوم ترك جميع تعصبات

~~~~~

مقدمه :

حضرت عبدالبهاء میفرمایند قوله الاحلی (۱) :

"ای احبای الهی از راحه تعصب جاهلانه و عداوت
 و بغض عامیانه و اوهام جنسیه و وطنیه و دینیه که بتمام
 مخالف دین الله و رضای الهی و سبب محرومی انسانی از
 مواهب رحمانی است بیزارشوید و از این اوهامات تجرد یابید
 و آینه دل را از زنگ این تعصب جاهلانه پاک و مقدس کنید
 تا بعالم انسانی یعنی عموم بشر مهربان حقیقی گردید و بهر
 نفسی از هر ملت و هر آئین و هر طائفه و هر جنس و هر دینار
 ادنی کوهی نداشته باشید بلکه در نهایت شفقت و دوستی
 باشید شاید بعون و عنایت الهیه افق انسانی از این
 غیوم کثیفه یعنی تعصب جاهلانه و بغض و عداوت عامیانه
 پاک و مقدس گردد روز بروز سبب الفت و محبت در میان

جميع ملل شويد وابدأ در امور حكومت و سياست مداخله
وتكلم ننمائيد زيرا شما را خدا بجهت وعظ و نصيحت
وتصحيح اخلاق و نورانيت و روحانيت عالم انساني خلق
فرموده اين است وظيفه شما و عليك التّحية والتّناء ع

چون بنحو اختصار بوظائف بهائيان اطلاع حاصل
گردد در اين رساله بشرح تعليم مبارك " لزوم ترك جميع
تعصبات " ميپردازد قارئین محترم برای شرح و بسط
سایر تعالیم مبارکه بسائر رسائل و جزوات منتشره مراجعه
فرمایند .

این رساله مشتمل بر پنج مطلب و خاتمه است از اینقران
مطلب اول - نمونه از بیانات حضرت بهاء الله .
مطلب دوم - در بیان اینکه تعصبات عالم را خراب کرده .
مطلب سوم - در بیان اینکه امتیازات جنسی و اختلافات
قومی وهم محض است .

مطلب چهارم - در بیان اینکه اگر انسان صورت و مثال رحمانی
باشد نزد خدا مقررست خواه سیاه باشد
خواه سفید .

مطلب پنجم - مضرات تعصبات دینی و جنسی و وطنی و غیرها
خاتمه - قسمتی از نصوص الهیه در باره عظمت کشور مقدس ایران
و مستقبل درخشان آن .

مطلب اوّل

قسمتی از بیانات مبارکه

حضرت بها^۱ الله میفرمایند قوله تعالی :

" ایهی ثمره شجره دانش این کلمه علیاست همه
بار یکدارید و برگ یکشاخسار لیس الفخر لمن یحسب
الوطن بل لمن یحب العالم انتهى (اشراقات)
ونیز میفرمایند :

" کلمه الله در ورق هفتم از فردوس اعلی - ای دانایان
ام از بیگانگی چشم بردارید و بیگانگی ناظر باشید
و با سببیکه سبب راحت و آسایش عموم اهل عالم است تصدک
جوئید این یک شهر عالم یکوطن و یکمقام است از افتخار
که سبب اختلافست بگذرید و با آنچه علت اتفاقت توجّه
نمائید نزد اهل بها افتخار بعلم و عمل و اخلاق و دانش
است نه بوطن و مقام ای اهل زمین قدر این کلمه آسمانی
را بدانید چه که بمنزله کشتی است از برای دریای دانایی
و بمنزله آفتابست از برای جهان بینائی " انتهى .

مطلب دوم

در بیان اینکه تعصبات عالم را خراب کرده :

حضرت عبدالبهاء میفرمایند :

" حضرت بهاء الله ما را از هر تعصبی نجات داد .

تعصبات است که عالم را خراب کرده هر عداوت و نزاعی
 و هر کدورت و اهتلائی که در عالم واقع شده یا از تعصب
 دینی بوده یا از تعصب وطنی یا از تعصب جنسی یا
 تعصب سیاسی تعصب مذموم و مضر است هر نوع باشد
 و قتیکه امر تعصبات از عالم دور شود آنوقت عالم انسانی
 نجات یابد ما برای این مقصد عزیز میکوشیم بیست هزار
 نفر را فدای این امر عظیم نمودیم که در نهایت مظلومیت
 بجهت رفع این تعصبات و حصول اخوت و یگانگی عالم انسانی
 شهید شدند این است عمل و جانفشانی ما که امم مختلفه
 را الفت داده و احزاب متنوعه را در ظل کلمه واحد در آورده
 ولی سائرین فقط حرف میزنند و یا بعضی بجهت فوائد
 شخصیّه و شهرت اسم خود با امور حسنه مبادرت مینمایند
 آنهم امریکه محدود است لکن بهائیان برای فوائد عمومی
 و خدمت به عالم انسانی و عزت سرمدی شب و روز جاهلند
 و ساعیند .

مطلب سوم

امتیازات جنسی وهم محض است

حضرت عبدالهبا میفرمایند قوله الاحلی : (۱)

" خدا جمیع مارا بشر خلق کرده کل یک جنسیم اختلافی در ایجاد نداریم امتیاز طی در میان نیست جمیع بشریم جمیع از سلاله آدم هستیم با وجود این وحدت بشر چگونه اختلاف کنیم که این آلمانی است این انگلیسی است این فرانسه است این ترک است این روم است این ایرانی است این مجرد وهم است آنها به جهت وهمی جایز است که نزاع وجدال کرد ؟ فرقی را که خدا نگذاشته میتوان آنرا اعتقاد نمود و اساس قرار داد جمیع اجناس سفید و سیاه و زرد و قرمز و ملل و طوایف و قبائل در نزد خدا یکسانست هیچیک امتیازی ندارند مگر نفوسیکه بموجب تعالیم الهی عمل نمایند صادق مهربان باشند محب عالم باشند رحمت پروردگار باشند این نفوس ممتازند خواه سیاه باشند خواه زرد خواه سفید هر چه باشند در نزد خدا این نفوس مقررند این نفوس چراغهای روشن عالم بشرند و این نفوس درختان بارور جنت الهی هستند لهذا امتیاز بین بشر از جهت اخلاق و فضائل و محبت و عرفانست نه از جهت شرقی و غربی .

مطلب چهارم

در بیان اینکه اگر انسان صورت و مثال رحمانی باشد نزد خدا مقربست خواه سیاه باشد خواه سفید .
 در سفرنامه جلد اول چنین مسطور است :
 " فرمودند اگر انسان صورت و مثال رحمانی داشته باشد سیاه یا سفید نزد خدا مقرب است بعضی بمن اعتراض نموده اند که چرا الفت میان سفید و سیاه میخواهی با آنکه این اعتراض چقدر خطاست آن نفوس را می بینید که چقدر سگ خود را دوست میدارند چرا ؟ به جهت وفای او که محافظه صاحبش نماید پس اگر صفت نیک سگ را عزیز میکند چرا انسان را عزیز نکند ؟ چرا با انسان نیک سیرت الفت جائز نباشد در حالتیکه با حیوان شب و روز هم آغوشند چرا با انسان باهوش معاشرت ننمایند امیدوارم شهاها از تقلید پاک و آزاد باشید فکر و عقلتان وسیع و عالی باشد حقیقت جو باشید بندگان خدا را دوست بدارید و سبب وحدت عالم انسانی شوید " انتهى .

مطلب پنجم

مضرات تعصبات

حضرت عبدالبهاء میفرمایند قوله الاحلی : (۱) "..... درعالم وجود هیچ قوه مثل قوه محبت نافذ نیست بقوه حربیه مردم از روی گُره (۲) ساکن وساکت میشوند اما بقوه محبت از روی میل تمکین نمایند دراین وقت دول متصل درتدارك حربیه میکوشند واگرچه بظاهر حرب نیست ولی فی الحقیقه حرب دائمی مالی است زیرا این بیچاره های فقرا بکدّ یمن و عرق جبین چند دانه جمع میکنند آن وقت جمیع صرف جنگ میشود لهذا حرب مستمر است حالا این اصرار و حرصی که درتجهیزات جنگی دارند و این افکاری که درتوسیع علوم حرب بکارمیبرند این سعی و کوشش و این همت و فکر را اگر در محبت بین بشر و ارتباط دول و ملل و الفت اقوام صرف کنند آیا بهتر نیست ؟ عوض اینکه شمشیر بکشند خون بکد بگر بریزند در فکر آسایش و راحت و ترقی بکد بگر باشند آیا خوشتر نیست ؟ حضرات این صحبت را قبول نمیکنند مجادله مینمودند گفتم آخر چه ثمری از این خونریزی چه نتیجه از این ظلم ؟ چه فایده از این ظلم چه فایده از این عدوان و از این هجوم ؟ از اول عالم تا بحال که تاریخ بشر خهر میدهد چه ثمره و نتیجه و چه فایده از جنگ گرفته شده ؟ برعکس

ملاحظه کنید که بقوه محبت چه اثار لذیذه ظاهر شده
 چه فتوحات معنویه جلوه نموده چه آثار روحانیه هویسدا
 گشته لهذا چقدر نیکو و سزاوار است اگر افکار عقلای ارض صرف
 نشر قوه محبت شود سبب الفت و التیام است سبب عزت
 ابدیه است سبب آسایش عالم انسانی است حضرات زهرا این
 بار نصیرفتند ولی سکوت نمودند اعتراف نکردند ^{اختیار} سکوت
 نمودند امروز می بینم همه آلمانی های اینجا بواسطه
 خبر اعلان جنگ با اندازه ای مغموم و محزون هستند که
 وصف ندارد زیرا می بینند که در خطرند خطراتی که مبادا
 آلمان شکست بخورد پس چه لزوم مردم را در این خطر
 بیندازند و حال آنکه اینها فی الحقیقه جمیع از یک دینند
 دین حضرت مسیح و از یک جنس و آن جنس آریان که از
 آسیا در ازمینه قدیم بارها آمدند و در قطعات مختلفه منزل
 گرفتند بعد از مدتی جمعی خود را فرانسه جمعی آلمان
 دسته ای انگلیس و فرقه ای ایتالیا نامیدند و بعد کم کم از برای
 خود اسباب اختلاف وضع کردند اما در اصل یک جنس
 بودند بعد اوهماتی در میان آمد و اختلاف روز بروز
 زیادتر شد و همچنین چون درست تفکر نداشتیم ملاحظه
 میکنیم که اینها در یک قطعه زمین ساکنند در اروپا
 لهذا اگر بگوئید که بجهت اختلاف دین است دین واحد

دارند اگر بگویند بجهت اختلاف جنس است کل از جنس واحدند اگر بگویند بجهت اختلاف وطن است کل در قطعه واحد منزل دارند و از اینها گذشته جمیع اینها از نوع بشرند از يك روحه و از يك شجره روئیده شده اند در وقتیکه من در اروپا بودم هر ملت می گفت وطن وطن وطن من می گفتم جانم این چه خبر است این همه هیاهو از کجا است این وطنی که شما برای آن داد و فریاد میکنید روی زمین است وطن انسان است هر کس در هر جا ساکن شود وطن او است خدا این زمین را تقسیم نکرده است جمیع يك کوره است این حد و که شما تعیین کرده اید این حد و همی است حقیقت ندارد مثل آنست که در این اطاق يك خطوط حد و همی بکشیم نصف آنرا آلمان و نصف دیگری انگلیس و فرانسه بگوئیم خطوط همی که اهدا وجود ندارد این حد و همیه مانند تقسیمات و حد و کلیه است زیرا اسکانی چند در يك میدان ولی میدان را بخطوط و حد و همیه میان خود تقسیم کنند و اگر یکی بخواهد از حد و خود تجاوز کند دیگران بر او حمله نمایند و حال آنکه این خطوط هیچ وجود حقیقی ندارد و از این هم گذشته می بینیم این وطن که شما میگوئید وای وطن چه چیز است ؟ اگر زمین است این واضح است که انسان چند روزی روی زمین زندگی میکند

و بعد از آن الی الابد زیرا آن می رود قهر ابدی او است
 آیا سزاوار است که بجهت این گورستان ابدی انسان جنگ
 کند خون برادران بریزد بنیان الهی ویران کند زیرا
 انسان بنیان الهی است آیا این سزاوار است ؟ (۱) انتهى .
 و نیز میفرمایند قوله الاحلی :

..... " امتیازات جنسی و اختلافات قومی وهم محض
 است زیرا نوع بشر یکی است کلّ يك جنسند و جميع سلاله
 يك شخص همه ساکن يك کره ارضند اختلاف جنس در آفرینش

(۱) تذکر این نکته در این مقام لازم آمد و آن اینست که بیانات
 مبارکه درباره مضرات تعصب وطنی منافی با مسئله حبّ وطن
 نیست بهائیان بموجب تعالیم مبارکه حضرت بهاء الله
 تعصب وطنی ندارند و لکن محبت بوطن خود دارند
 مقصود از تعصب وطنی آنست که انسان بنام محبت وطن خود
 بخرابی و ویرانی اوطان دیگران بپردازد و محبت بوطن
 خویش را بهانه تطاول با اوطان دیگران قرار دهد بهائیان
 با این رویه همراه نیستند از طرفی وطن خود را در نهایت
 درجه علاقه و کمال دوست میدارند و از طرف دیگر چون
 مأمور بمحبت و دوستی نسبت بجمیع عالم و طوائف و امم
 میباشند هیچگاه تعصب وطنی ندارند یعنی بنام محبت وطن
 سبب خرابی و زوال و تطاول بدیگران نمیشوند بدیهی است
 ما را م که بهائیان جمیع عالم را دوست میدارند و خدمت و
 محبت بجمیع طوائف و امم را وظیفه خویش میسازند و بدان عاملند
 البته نهایت محبت و علاقه را بوطن خویش داشته و دارند
 و چنانچه گفته شد محبت بوطن دارند ولی تعصب وطنی ندارند
 برای تفصیل حال بخاتمه این رساله مراجعه شود .

و خلقت الهی نیست خدا جمیع بشر را خلق کرده یکی را
 انگیزی و دیگری را فرانسوی و ایرانی و امریکائی اجناس
 مختلفه خلق نمود لهذا اختلافی در جنس بشر نه جمیع
 برگهای يك درختند و امواج يك بحر اثمار يك شجرند
 و گلهای يك گلستان در عالم حیوانات ملاحظه کنید در نوع
 آنها امتیازی نیست گوسفندان شرق و غرب با هم میچرند
 هیچ گوسفندان شرقی گوسفندان غربی را بهیگانه نشمرند
 که اینها قوم دیگریند بلکه با هم در نهایت التیام والفت
 در چراگاه بچرند نزاع نوعی و ملی در میان آنها نیست
 و همچنین طیور شرق و غرب مانند کبوتران جمیع در نهایت
 الفت و ارتباطند ابد امتیازات ملیه در میانشان نیست
 این امور در بین حیوانات که عاری از دانشند سبب اوهام
 نمیشود آیا سزاوار است انسان اتباع اینگونه اوهام کند
 و حال آنکه عاقل است و مظهر و بعه الهیه است قوه مدرکه
 دارد قوه متفکره دارد با وجود این مواهب چگونه اتباع
 اینگونه اوهام کند؟ یکی گوید من آلمانی هستم یکی گوید
 من فرانسوی هستم یکی گوید من انگیزی هستم یکی گوید
 من ایتالیائی هستم و باین اوهام با هم نزاع و جدال کنند
 و حرب و فتال نمایند آیا این سزاوار است؟ لا والله
 زیرا حیوان راضی باین اوهام نمیشود چگونه انسان راضی

میشود با آنکه وهم است و محض تصور اما محاربات و اختلا
 فات اوطان که این شرق است این غرب است این جنوب است
 و این شمال است آیا این جائز است ؟ لا والله این نیز
 اوهام است و صرف تصور و خیال جمیع ارض قطعه واحده
 است و وطن واحد لهذا نباید بشر متصلک باین اوهام
 شود حال الحمد لله چون من از شرق باینجا آمدم می بینم
 این مملکت بینهایت معمور است هوا در کمال لطافت است
 اهالی در نهایت درجه آداب و حکومت عادل و منصف آیا
 جائز است بگویم اینجا وطن من نیست و سزاوار اعتنا و عنایت
 نه ؟ این نهایت تعصب است انسان نباید متعصب باشد
 بلکه باید تحرّی حقیقت نماید یقین است که جمیع بشر نوع
 واحدند و کره ارض وطن واحد پس ثابت شد که باعسث
 هرگونه حرب و قتال صرف اوهام است ابد اساسی ندارد
 ملاحظه در طرابلس نمائید ببینید از هجوم غیر مشرور
 ایتالیائی چه میشود چقدر بیچاره ها در خون خویش
 میغلطند روزی هزاران نفوس از دوطرف تلف میشوند
 چقدر اطفال بی پدر چقدر پدران بی پسر میشوند و چقدر
 مادران که از مرگ فرزندان ناله و فغان مینمایند ؟ آخر
 چه ثمری حاصل خواهد شد ؟ هیچ نه ثمری نه نتیجه ای
 انصاف نیست که انسان آنقدر قافل باشد .

ملاحظه در حیوانات مبارکه نمائید که هیچ حرب ندارند
جدال ندارند هزاران گوسفندان باهم میچرند هزاران
جوق کبوتران میپرند و ابدان نزاع نکنند لکن گرگان و سگان
درنده همیشه باهم در نزاع و جدالند ولی برای طعمه
مجبور بشکار لکن انسان محتاج نیست قوت دارد ولی محض
طمع و شهرت و نام این خونها ریخته میشود بزرگان بشر
در قصور عالیه در نهایت راحت آرمیده اند ولی بیچارگان
راحمیدان حرب میرانند و هر روز آلت جدیدی که هادم
بنیان بشر است ایجاد میکنند ابدان بحال بیچارگان رحم
نمایند و ترحم به مادران نکنند که اطفال را در نهایت محبت
پرورش داده اند چه شبها که محض آسایش فرزندان آرام
نداشته اند چه روزها که در تربیتشان منتهای مشقت دیده
اند تا آنها را ببلوغ رسانیده اند آیا سزاوار است این مادران
و پدران در یکروز هزاران جوانان اولاد خویشرا در میدان
حرب پاره پاره بینند ؟ این چه وحشت است و این چه
ففلت و جهالت و این چه بغض و عداوت ؟ حیوانات
درنده محض قوت ضروری میدرند ولی گرگ روزی بیک
گوسفند میدرد اما انسان بی انصاف در یکروز صد هزار
نفر را آفشته خاک و خون نماید و فخر کند که من بهادری
کردم و چنان شجاعتی ابراز نمودم که روزی صد هزار نفس را

هلاک کردم و مملکتی را به باد فنا دارم ملاحظه کنید که جهالت و غفلت انسان بدرجه ای است که اگر شخص يك نفر را بکشد او را قاتل گویند و قصاص نمایند او را بکشند یا جس ابدی نمایند اگر انسانی چند هزار نفر را در روزی هلاک کند او را جنرال گویند و اوّل شجاع دهر نامند اگر شخصی از مال دیگری يك ریال بدزد او را خائن و ظالم گویند اما اگر شخصی مملکتی را غارت کند او را جهانگیر نام نهند این چقدر جهالت است چقدر غفلت است ؟ انتهى

خاتمه :

بر اثر مطالعه آنچه از پیش نگاشتیم قارئین گرام البته میدانند که محبت نسبت به جمیع عالم باعث عدم محبت بوطن نیست زیرا وطن هم جزو عالم است و کسیکه جمیع جهان را از دل و جان دوست بدارد البته محبتش نسبت بوطن زیاد تر است . در این مقام بنقل قسمتی از نصوص مبارکه الهیه که درباره عظمت ایران و مستقل درخشان آن نازل شده میپردازیم تا معلوم شود که بهائیان جمیع جهان بکشور ایران بنظر احترام مینگرند و از دل و جان این خطّه مقدّسه را که موطن حضرت بهاء الله جلّ زکرة الاعظم است میپرستند و تمجید و ستایش میکنند . اینک قسمتی از بیانات مبارکه حضرت

بها" الله در کتاب مستطاب اقدس میفرماید :

" يا ارض الطّاء لا تحزنى من شئنى قد جعلك الله مطلع فرح العالمين افرحى بما جعلك الله افق النّور بما ولد فيك مطلع الظهور وسميت بهذا الاسم الذى به لاح نير الفضل و اشرقت السموات والارضون اطمئننى بفضل ربك انّه لا تنقطع عنك لحظات الالطاف "

همچنین در لوح مبارکی میفرماید :

" يا ارض الطّاء يا د آر هنگامی را که مقرّ عرش بودی و انوارش از در و دیوارت ظاهر و هویدا چه مقدار از نفوس مقدّسه مطمئنّه که بحبّت جان دادند و روان ایثار نمودند طوبی از برای تو و از برای نفوسی که در تو ساکنند هر صاحب شمی عرف مقصود را از تو مییابد در تو پدید آمد آنچه مستور بود و از تو ظاهر شد آنچه پوشیده و پنهان کدام عاشق صادق را ذکر نمایم که در تو جان داد و در خاکت پنهان شد نفعات قمیص الهی از تو قطع نشده و نخواهد شد . ای ارض طّاء حال هم از فضل الهی محل و مقرّ دوستان حقّی طوبی لهم ولّذین هاجروا اليك فى سبيل الله مالك هذا اليوم البديع "

و در لوح دیگر که مخصوص زائرین طهران نازل شده میفرماید :

" يا ايّها الناظر الى الوجه اذا رأيت سواد مد ينتسى "

قف و قل یا ارض الطاء قد جئتک من شطرا السجین بنیاء الله
 المهیمن القیوم ابشرک بعنایة ربک و اکبر علیک من قبل الحق
 علام الغیوب اشهد فیک ظهرا الاسم المکنون والغیب المعزونی
 وک لاح سرّ ما کان و ما یكون یا ارض الطاء بذكرک موسی
 الاسماء فی مقامه المحمود قد کنت مشرق امرالله و مطلع
 الوحی و مظهر الاسم الاعظم الذی به اضطرهت الافئدة والقلوب
 کم من مظلوم استشهد فیک فی سبیل الله وکم من مظلومة
 دفنت فیک بظلم ناح به عباد مکرمون انا نذکر اولیائسی
 هناك الذین دخلوا السجین فی سبیل الله مالک الطوک...
 ودر لوح مبارک دیگر میفرماید :

" در باره زبان نوشته بودید تازی و پارسی هر دو نیکو
 است چه که آنچه از زبان خواسته اند بی بردن بگفتار
 گوینده است و این از هر دو میآید امروز چون آفتاب
 دانش از آسمان ایران آشکار و هویدا است هر چه این زبان
 را ستایش نمائید سزاوار است "

و نیز میفرمایند :

" بنام دوست یکتا نامه آنجناب بلسان پارسی تلقاء
 عرش الهی حاضر و به طرف عنایت ملاحظه شد انشاء الله
 کل بلسان ابداع فارسی مقصود عالیمان را ذاکر شوند چه که
 این لسان ملیح بوده و خواهد بود" انتهى .

حضرت عبدالبهاء در الواح کثیره عظمت ایران و مستقبل
 درخشان آنرا بیان فرموده اند از جمله میفرماید :

" پروردگار عالمیان محض فضل و احسان همگل ایران را
 بخلعتی مفتخر فرموده و ایرانیان را تاجی بر سر نهاده که
 جواهر زواهرش بر قرون و اعصار بتابد و آن ظهور این امر
 بدیع است مشیت الهیه تعلق گرفته و قوه معنویّه
 در ایران نبهان نموده هذا امر محتوم و وعد غیرمکذوب
 و همچنین میفرماید :

" افق ایران بسیار تاریک بود و جولا نگاه ترك و تاجیک
 و فارسیان را بنیاد بر باد و بنیان ویران تا آنکه شب
 تاریک بپایان رسید و صبح امید بدمید و آفتاب حقیقت
 بدرخشید عنقریب گلخن گلشن گردد و تاریک روشن شود
 و آن اقلیم قدیم مرکز فیض جلیل شود و آوازه بزرگواریش
 گوشزد خاور و باختر گردد و مرکز سنوحات رحمانیه شود
 و مصدر فیوضات ربّانیه گردد عزّت قدیمه باز گردد و درهای
 بسته باز شود زیرا نیر یزدانی در اوجش بتافت و نور
 حقیقت در قطبش علم برافراخت آهنگ جهان بالا بلند
 شد و پرتو ملاء اعلیٰ بدرخشید ملکوت الهی خیمه زد و آئین
 یزدانی منتشر شد عنقریب خواهی دید که آن کشور بنفحات
 قدس معطر است و آن اقلیم بنور قدیم منور "

و نیز میفرماید :

" مستقبل ایران در نهایت شکوه و عظمت و بزرگواری است زیرا موطن جمال مبارک است جمیع اقالیم عالم توجه و نظر احترام بایران خواهند نمود و یقین بدانید که چنان ترقی نماید که انظار جمیع اعظم و دانایان عالم حیران ماند هذه بشارة کبری بآئها لمن تشاء و هذا وعد غیر مکذوب و ستعلمن نباء بعد حین " .

و نیز میفرماید :

" امید واریم که از برای ایران اسبابی فراهم آید که سبب راحت و اطمینان عموم گردد عدل و انصاف به میان آید جور و اعتساف نماند ما را در امور سیاسی مدخلی نباشد خیر عموم خواهیم و ترقی جمهور و عالم آداب و اخلاق ایران خدمت میکنیم شب و روز میکوشیم که خدا يك روح جدیدی در جسم ایران بدمد تا يك قوه ای خارق العاده در پهنیه ایران و ایرانیان جلوه نماید " .

و نیز میفرماید :

" حضرت بها" الله و حضرت باب هر دو ایرانی بودند و بیست هزار ایرانی در این سهیل جانفشانی نمودند و من نیز ایرانی هستم حتی با وجود اینکه شصت سال است از ایران خارج شده ام هنوز راضی بآن نگشته ام که عادات

جزئیة ایرانی ترك شود بهائیان ایران را میپرستند .
 امثال شما که فی الحقیقه خیرخواه دولت و ملتند و در نیکنایی
 ایران میگوشتند و اهل دانشند چنین نفوسی را من از خود
 و بیوند خویش می شمارم بر راستی میگویم که من مشتاق
 دیدار توهستم زیرا تو خدمت با ایران و ایرانیان مینمایی
 و من از جطه ایرانیان هستم " .

و در لوح پاریس مسترسیدنی میفرمایند :

" ای منجذب بنفحات تا توانی همت نما که زبان
 پاریسی بیاموزی زیرا این لسان عنقریب در جمیع عالم
 تقدیس خواهد گشت و در نشر نفحات الله و اعلاء کلمة الله
 و استنباط معانی آیات الله مدخل عظیم دارد امیدوارم
 که بتحصول این لسان موفق برهد ایت جم غفیری شوی "

و نیز میفرماید :

" بهائیان چنان ایران را در انظار جلوه دادند
 که امروز جم غفیری از اقالیم سبعة پرستش ایران مینمایند
 زیرا شمس حقیقت از آن افق طلوع نموده و وطن مقدس
 حضرت بها " الله است ملاحظه کنید که چه موهبتی حضرت
 یزدان در حق ایران و ایرانیان فرموده "

راجع به نور و مازندران میفرماید :

" آن حدود و ثغور منبت شجره مبارکه است و موطن

حضرت مقصود و عاقبت چنان آبار گردید که جمیع ممالک عالم غبطه خورند کعبه مکرمه سنگستان بود و دور از آباری صحرایش غیر ذی زرع بود و ریگزار بسیار گرم لکن چون نسبت بحق یافت یعنی موطن حضرت رسول علیه السلام بود قبله آفاق گشت و مطاف مقرّبین و مخلصین درگاه کبریا هر سال صد هزاران نفوس مؤمنه از دیارهای بسیار دور بجان و دل و قدم میشتافتند تا آنکه مدینه مبارکه را طواف کنند و زیارت نمایند مگه طجاء عالمیان شد و ملاز آدمیان چون موطن سرور کائنات بود اما در ایام حضرت قدر و منزلتی نداشت بعد از مدتی این قدر و منزلت جلوه نمود حال نیز هر چند حدود و ثغور نور بلد مظهر است و لکن عنقریب بهیت معمور گردد و عزت ابدیه جلوه نماید مطاف عالمیان گردد و اوّل اقلیم جهان شود و اهل نور افتخار و مباحثات برجهور نمایند که ما سلاله هموطنان جمال مبارکیم آباء و اجداد ما بشرف لقا فائز شدند و بموهبت عظمی رسیدند .
 راجع به فارس و شیراز میفرماید :

" ای یاران الهی خطه شیراز منسوب بحضرت
 بی نیاز و موطن کاشف اسرار پراهل راز از آن کشور ماه
 منور طلوع نمود و از آن اقلیم صبح منیر سطوع یافت
 مشر جمال مبارک ندای الهی را از آن ارض نورانی بلند

فرمود و مژده موعود بهمان را در احسن القصص باید ع بهمان
گوشزد شرق و غرب کرد اول ندا در آن خطه و دیار
اوج گرفت و نفوس مبارکه نعره «رَبَّنَا اِنَّا سَمِعْنَا نَادِيًا
يُنَادِي لِلْاِيْمَانِ اِنْ اٰمَنُوْا بِرَبِّكُمْ فَاٰمَنُوْا» برآوردند حال
الحمد لله که آن کشور بنور عرفان منور است و آن خاک
بهرتو عنایت حق تا بهناک " .
و نیز میفرماید :

" الحمد لله یاران فارس فارس میدان عرفانند و حارس
حصن حصین رحمان یقین است که موطن آن نورمبین
بهت دوستان الهی عنقریب تزیین یابد و غبطه بهشت
برین گردد ... از الطاف دلبر آفاق منتظریم که آن خطه
و دیار را مشکبار فرماید و آن اقلیم را روضه نعیم نماید
شیراز برآواز گردد و ندای الهی بلند شود و یاران الهی
بساز و آوازی بساز شوند که جمیع اصوات خاشع گردد ..."
و نیز میفرماید :

" سبحان الله هنوز ارکان حکومت ملتفت این اعظم
موهبت نشده اند که خداوند چه عنایتی در حق اولیای
امور نموده الآن در اقصی بلاد عالم حتی امریک به مرکز سلطنت
ایران دعایمینمایند و نهایت ستایش رامیکنند و عنقریب
ملاحظه خواهد شد که دولت وطنی جمال مبارک در جمیع

بسیط زمین محترم ترین حکومت خواهد گشت آن فی ذلك
 عبرة للتأظرین و ایران معمورترین بقاع عالم خواهد شد
 آن هذا الفضل عظیم .

واز جمله میفرمایند :

" بهاء الله ایران را روشن نموده و درانظار عمومی
 عالم محترم نماید و ایران چنان ترقی نماید که محسوس
 و مغبوط شرق و غرب گردد اگر این سجن و زنجیر نبود
 حال حضرت بهاء الله بر افکار عمومی اروپا مستولی شده بود
 و ایران را جنت رضوان نموده بود و ایرانیان را محترماً
 در نزد جمیع دول و ملل بلکه کار بجائی رسیده بود که
 مرجع جمیع ملل و دول گشته بود اگر بهاء الله در اروپا
 ظاهر شده بود ملل اروپا غنیمت میشمردند و تا بحال
 بسبب آزادی جهانرا احاطه نموده بود :
 یکی از مناجاتهای حضرت عبدالبهاء :

بنام یزدان مهربان

پاك یزدانا خاك ایران را از آغاز مشکبیز فرمودی
 و شورانگیز و دانش خیز و گوهر ریز از خاورش همسوار
 خورشیدت نور افشان و در باخترش ماه تابان نمایان
 کشورش مهر پرور و دشت بهشت آسایش پر گل و گیاه

جان پرور و کپسارش پراز میوه تازه و تر و چمن زارش رشک
 باغ بهشت هوشش پیغام سروش و جوشش چون دریای
 ژرف پرخروش روزگاری بود که آتش دانشش خاموش شد
 و اختر بزرگوارش پنهان در زیر روپوش باد بهارش خزان شد
 و گلزار دلربایش خارزار چشمه شیرینش شور گشت و بزرگان
 نازنینش آواره و در بدر هرکشور دور پرتوش تاریک شد
 و رودش آب باریک تا آنکه دریای بخششت بجوش آمد
 و آفتاب دهش دردمید بهار تازه رسید و باد جانپرور
 وزید و ابر بهمن بارید و پرتو آن مهر مهر پرور تابید
 کشور بجنبید و خاکدان گلستان شد و خاک سیاه رشک
 بوستان گشت جهان جهانی تازه شد و آوازه بلند گشت
 دشت و کپسار سبز و خرم شد و مرغان چمن بترانه و آهنگ
 همدم شدند . هنگام شادمانیست پیغام آسمانیست
 بنگاه جاودانیست بیدارشو بیدارشو ای پروردگار
 بزرگوار حال انجمنی فراهم شده و گروهی همدستان گشته
 که بجان بکوشند تا از باران بخششت بهره بهاران دهند
 و کودکان خود را بنیروی پرورش در آغوش هوش پرورده رشک
 دانشمندان نمایند آئین آسمانی بهاموزند و بخشش بزرگ
 آشکار کنند پس ای پروردگار مهربان تو پشت و پناه باش
 نیروی بازو بخش تا بارزوی خویش رسند و از کم و بیش درگذرد

و آن مرز و بوم را چون نمونه جهان بالا نمایند ع ع *
حضرت شوقی ربّانی ولی امرالله میفرماید :

" مگذارید که اولیای امور ادنی تکذّری حاصل نمایند

اگر فی الحقیقه بموجب احکام و تعالیم الهیه سالک و عامل
شویم و بنوع بشر و وطن خویش خدمت نعائیم عاقبت حقیقت
معلوم و مکشوف گردد و خود آن نفوس آگاه شوند و اقبال
نمایند معذک مگذارید گمان کنند که بهائیان تعلّق
بوطن خویش ندارند بلکه برآستی بدانند و یقین نمایند
که از همه بیشتر از همه مخلص تر و از همه ثابت تر در احیای
ایران و تعزیز ایرانیان بوسائلی حقیقی میکوشند و مطمئنند
که ایران عاقبت عزیز و توانا خواهد شد "

و نیز میفرماید :

" اهل بها چه در ایران و چه در خارج آن موطن
جمال اقدس الهی را پرستش نمایند و در احیا و تعزیز
و ترقی و ترویج مصالح حقیقیّه این سرزمین منافع و راحت
بلکه جان و مال خویش را فدا و ایثار کنند . "

قسمتی از مناجات حضرت ولی امرالله :

" ای قوی قدیر دست تضرع بهارگاه قدست مرتفع
امضای امرت را مأیوس مفرما و السن کائنات بذكرهد ایسح
قدرت ناطق وراث امرت را بیش از پیش مدد بخشش

جمعی از ظهور خفیات امرت و بروز لطائف حکمت والیه
 و حیرانند مصداق و عود منصوصه کتاب اقدس را بر عالمیان
 ظاهر و آشکار کن ملائکه تائید بی دربی بفرست و آن موطن
 اعلی را جنت ابهی نما صوت رجال امرت را گوشزد اقالیم
 بعیده نما و مدینه منوره طهران را مطلع سرور عالمیان
 و مطلع نظر جهانیان کن .
 در یکی از الواح میفرماید :

" تالله الحق هذا ما یلیق لکم ولشأنکم و مقامکم ولکل
 من سمع و اجاب ندائکم فی ذلك الصقع الّذی اختصّه الله
 بفضله و رفع شأنه و جعله موطن نفسه و مهد امره و مکمن
 اسراره و کرسی اقتداره و حصن دینه و مهبط انواره و مطلع
 فرح العالمین...."

" ارض طا موطن جمال اقدس ابهی مرکز سنوحات الهیه
 گردد و مطلع بهجت و فرح عالمیان شود .
 و نیز میفرماید :

" بترویج و تحکیم اساس این آئین مقدس که خادم مصالح
 ایران و عالمیان است در نهایت آزادی و حکمت و متانت و
 اقتدار شب و روز مشغول گردند و بتدریج تأسیس و ترویج
 اسباب نجات و آسایش و عمران آن کشور مقدس بلکه تمام
 جهان و جهانیان نمایند ."

" خطبه ایران علی‌الخصوص مدینه شیراز سراپا
روشن و منور گردد روح بعالم امکان دهد مطاف عالمیان
گردد "

و همچنین میفرماید :

" نهایت آمال و آرزوی دل و جانم زیارت آن مهبط
انوار است و طواف مسقط الرأس مبارک جمال اقدس ابهتی
تشرف بآن خاک تابناک است و سیر و مرور بر آن اودیسه
وجبال و اقلال مبارکه آن خطه علیا استنشاق روایح قدس
از آن دیار است و شرب ماء معین از آنهر جاریه
آن صفحات "

" حال ای برادران و خواهران روحانی دور دور ایران
است و زمان زمان نصرت و شادمانی عزیزان آن سامان
بدایت بزوغ آفتاب سعادت ابدیه است و تباشیر عصر عزت
موعوده آن ستمدیدگان اگر در ممالک بیگانگان همچو آثار
عظیمه و ظهورات هائله و شئونات غریبه ظاهر و نمودار گشته
پس در موطن اصلی جمال قدم و اسم اعظم که بنص صریح مرکز
عهد اقوام حکومتش محترمتربین حکومت عالم و ابنائش مغبوط
و محسود اقوام و امام گردند منبعد چه خواهد شد "

" ارض طا موطن جمال اقدس ابهتی مرکز سنوحات
الهیة گردد و مطلع بهجت و فرح عالمیان شود "

" این وعود الهیه وشارات سامیه که از قلم اعلی و کسک ملهم مؤید مرکز عهد و میثاق نازل گشته به مدلول این آیه مبارکه حتی الوقوع است قوله الاحلی :

" و آنچه از قلم اعلی جاری البته ظاهر شده و خواهد شد ولا یبقی من حرف الاّ وقد یراه المنصفون مستویا علی عرش الظهور "

و نیز حضرت عبد البها میفرمایند قوله الاحلی :

(خطابات ص ۱۶۰)

" میگفتند مستقبل چه نوع است گفتم مستقبل ایران رابیک

مثل از برای شما میگویم بعد خودتان قیاس کنید این دلیل کافی وافی است این مکه یک قطعه سنگستان است وادی غیر ذی زرع است اهدا گیاهی در آن نمیروید آن صحرا صحرای شن زار است و در نهایت گرما قابل این کوه آباد شود نیست از سنگستان و شنزار بی آب چه خواهد روئید ؟ لیکن جهت این که وطن حضرت رسول بود این سنگستان این سنگلاخ قبله آفاق شد جمیع آفاق روبه او سجده میکنند دیگر از این بفهمید که مستقبل ایران چه خواهد شد . این نمونه ای است . این سنگلاخ به جهت اینکه وطن حضرت رسول بود قبله آفاق شد اما ایران که سبز است خرم است گلهای خوب دارد هواش لطیف است

مائش عذاب است از این قیاس کنید که چه خواهد شد
این میزان کافی است " انتهى .

این بود نبذه ای از بیانات مبارکه راجع بکشور مقدس
ایران که محض مزید استحضار خاطر یاران در این اوراق درج
گردید تا کل بیش از پیش باین اقلیم جلیل که موطن اعلی و
مشهد و مدفن شهداء فی سبیل الله و مطمح نظر اهل بها
بوده و خواهد بود خدمت نمائیم و از صمیم قلب در سبیل
عزت و بزرگواری و عظمت این خاک پاک و کشور تابناک
بکوشیم و بر عالمیان ثابت و مبرهن سازیم که مصداق این
بیان مبارک حضرت ولی امر الله ارواحنا فداء بوده و خوا
هم
بود .

قوله الاحلی :

" اهل بها چه در ایران و چه در خارج آن موطن
جمال اقدس ابهی را پرستش نمایند و در احیاء و تعزیز
و ترقی و ترویج مصالح حقیقیه این سرزمین منافع و راحت
بلکه جان و مال خویش را فدا و ایثار کنند "

انتهی .

رساله تعدیل معیشت و حلّ مشاكل اقتصادى

~~~~~

مقدمه :

در بیان برخی از تعالیم مبارکه حضرت بهاء الله  
 حضرت عبدالبهاء میفرمایند قوله الاحلی :  
 "..... اولّ تعلیم حضرت بهاء الله تحرّی حقیقت است.  
 ..... دوم تعلیم حضرت بهاء الله وحدت عالم انسانی  
 است .

..... ثالث تعلیم حضرت بهاء الله اینستکه دین  
 باید سبب الفت باشد سبب ارتباط بین بشر باشد رحمت  
 پروردگار باشد و اگر دین سبب عداوت شود و سبب جنگ  
 گردد عدمش بهتر بی دینی به از دین است بلکه  
 بالعکس دین باید سبب الفت باشد سبب محبت باشد  
 سبب ارتباط بین عموم بشر باشد .

تعلیم چهارم حضرت بهاء الله آنکه دین باید مطابق  
 علم باشد زیرا خدا عقل بانسان داده تا حقایق اشیا را  
 تحقیق نماید اگر مسائل دینیّه مخالف عقل و علم باشند  
 وهم است زیرا مقابل علم جهل است و اگر بگوئیم دین ضدّ  
 عقل است مقصود این است که دین جهل است لابد دین

باید مطابق باشد تا از برای انسان اطمینان حاصل شود  
اگر مسئله ای مخالف عقل باشد ممکن نیست از برای انسان  
اطمینان حاصل گردد همیشه متزلزل است .

تعلیم پنجم حضرت بهاء الله آنکه تعصب جنسی  
تعصب دینی تعصب مذهبی تعصب وطنی تعصب سیاسی  
هادم بنیان انسانی است و تعصب مخرب اساس نوع بشر است  
از هر قبیل باشد تا آنکه این تعصبات زائل نگردد ممکن  
نیست عالم انسانی راحت یابد و برهان بر این اینکه هر  
حرب و قتالی و هر عداوت و بغضائی که در بین بشر واقع  
شده یا منبعت از تعصب وطنی بوده و یا منبعت از تعصب  
سیاسی شش هزار سال است که در عالم انسان راحت نیافته  
و سبب عدم راحتش این تعصبات است و تا تعصب باقی  
جنگ باقی بغض باقی عداوت باقی ازیت باقی و اگر  
بخواهیم عالم انسانی راحت باشد جمیع این تعصبات را باید  
بریزیم والا ممکن نیست که آسایش یابد .

تعلیم ششم حضرت بهاء الله تعدیل معیشت حیات  
است یعنی باید قوانین و نظاماتی گذارد که جمیع بشر  
براحت زندگانی کنند یعنی همچنانکه غنی در قصر خویش  
راحت دارد و بانواع موائد سفره او مزین است فقیر نیز  
لانه و آشیانه داشته باشد و گرسنه نماند تا جمیع نوع انسان

راحت یابند امر تعدیل معیشت بسیار مهم است و تا این مسئله تحقق نیابد سعادت برای عالم بشر ممکن نیست .

تعلیم هفتم حضرت بهاء الله مساوات حقوق است  
 جمیع بشر در نزد خدا یکسانند حقوقشان حقوق واحد  
 امتیازی از برای نفسی نیست کل در تحت قانون الهی  
 هستند مستثنائی نه در نزد حق امیر و فقیر یکسانند  
 عزیز و حقیر مساوی .

تعلیم هشتم حضرت بهاء الله تربیت عموم لازم است  
 و وحدت اصول و قوانین تربیت نیز از الزم امور تا جمیع  
 بشر تربیت واحد گردند یعنی تعلیم و تربیت در جمیع  
 مدارس عالم باید یکسان باشد اصول و آداب یک اصول  
 و آداب گردد تا این سبب شود که وحدت عالم بشر از صفر  
 سن در قلوب جای گیرد .

تعلیم نهم حضرت بهاء الله وحدت لسان است  
 یک لسانی ایجاد شود و آنرا جمیع آکادمی های عالم قبول  
 نمایند یعنی یک کنگره بین المللی مخصوص تشکیل دهند  
 و از هر ملتی نمایندگان و وکلای دانا در آن جمع حاضر گردند  
 و صحبت و مشورت نمایند و رسماً آن لسان را قبول کنند و بعد  
 از آن در جمیع مدارس عالم تعلیم اطفال کنند تا هر انسان  
 در لسان داشته باشد یک لسان عمومی و یک لسان وطنی

تاجمیع عالم يك وطن و يك لسان گردد زیرا این لسان  
عمومی از جملہ اسباب اتحاد عالم انسانی است .

تعلیم دهم حضرت بهاء الله وحدت رجال و نساء  
است که رجال و نساء در نزد خداوند یکسانند جمیع  
نوع انسانند جمیع سلاله آمدند زیرا زکور و انثا  
تخصیص بانسان ندارد درعالم نبات زکور و انثی موجود  
درعالم حیوان زکور و انثی موجود ولکن بهیچوجه  
امتیازی نیست ملاحظه درعالم نبات کنید آیا میانہ نبات  
زکور و نبات انثا هیچ امتیازی هست ؟ بلکه مساوات  
تام است و همچنین درعالم حیوان اهدا بین زکور و انثا  
امتیازی نیست جمیع در ظل رحمت پروردگارند پس انسان  
که اشرف کائنات است آیا جائز است که این اختلاف را  
داشته باشد ؟ تأخر جنس زن تا بحال بجهت این بوده  
که مثل مردان تربیت نمیشدند اگر نسوان مانند مردان  
تربیت میشدند شبههای نیست که نظیر رجال میگشتند  
چون کمالات رجال را اکتساب نمایند البته بدرجہ مساوات  
رسند و ممکن نیست سعادت عالم انسانی کامل گردد مگر  
بمساوات کامله زنان و مردان .

تعلیم یازدهم حضرت بهاء الله صلح عمومی است  
و تاظم صلح عمومی بلند نگردد و محکمه کبرای عالم انسانی

تشکیل نشود و جمیع امور ماهه الاختلاف دول و ملل در آن محکمه قطع و فصل نگرود عالم آفرینش آسایش نیابد بلکه هر روز بنیان بشر زیر و زبر گردد و آتش فتنه زبانه کشد و ممالک قریب و بعید را مثل خاکستر کند جوانان نورسیده هدف تیر اعتساف گردند و اطفال مظلوم یتیم وی پرستار مانند و مادرهای مهربان در ماتم نوجوانان خویش نوحه و ندبه نمایند شهرها خراب شود ممالک ویران گردد چاره این ظلم و اعتساف صلح عمومی است .

تعلیم و ازدهم حضرت بهاء الله آنکه عالم انسانی بقوای عقلیه و قوای مادیّه تنها ترقی نکند بلکه بجهت ترقی صوری و معنوی و سعادت فوق العاده انسانی نفثات روح القدس لازم است و باید قوه الهیه یعنی روح القدس تأیید کند و توفیق بخشد تا آنکه هیئت بشر ترقیبات فوق العاده نموده بدرجه کمال برسد زیرا جسم انسان محتاج بقوای مادیّه است ولی روح انسان محتاج بنفثات روح القدس است و اگر تأییدات روح القدس نبود عالم انسانی خاموش میشد و نفوس انسانی مرده بود چنانچه حضرت مسیح میفرماید مرده را بگذار مرده ها دفن کنند و آنچه از جسد مولود شده است آن جسد است و آنچه از روح مولود شده آن روح است و این معلوم است که روحی



که نصیبی از نفثات روح القدس ندارد آن میت است .  
 لهذا واضح شد که روح انسانی محتاج بتائیدات روح القد  
 است والا بقوای مادیّه تنها انسان ترقیبات تامّه ننماید  
 بل ناقص میماند .

مهممممممممممم

چون بقسمتی از تعالیم مبارکه حضرت بهاء الله  
 اطلاع حاصل شد در این رساله بشرح مسئله تعدیل  
 معیشت و حلّ مسئله اقتصاد مبادرت میشود و قسمتی از  
 نصوص مبارکه که در این خصوص صادرگشته مندرج میگردد  
 قارئین محترم برای شرح و بسط سایر تعالیم مبارکه  
 به رسائل و جزواتی که برای هر یک از تعالیم مبارکه بطور  
 جداگانه تهیه شده مراجعه فرمایند .

این رساله مشتمل بر شش مطلب است از اینقرار :

مطلب اول - از جمله تعالیم حضرت بهاء الله  
 تعدیل معیشت است .

مطلب دوم - مسئله اقتصاد مطابق قانون الهی  
 در این ظهور اعظم .

مطلب سوم - باید نظامی وضع نمود که مراتب باقی  
 وهم هیئت اجتماعی در راحت و آسایش باشند

مطلب چهارم - اعظم از اساس اشتراکیون در تعالیم الهیه موجود است .

مطلب پنجم - مسئله اعتصاب و علاج آن

مطلب ششم - قسمتی از دستور مبارک در خصوص مطلب مزبور قبل از آنکه بشرح وبسط مطالب مزبوره بپردازیم مختصری درباره بیت العدل که در ضمن نصوص مبارک مندرجه در این رساله بدان اشاره شده از بیانات مبارکه نگاشته میشود و پس از آن بشرح مطالب میپردازد .

حضرت بهاء الله میفرمایند قوله العزيز :

" جمال قدم مخاطبا للامم میفرماید در هر مدینه از مدائن ارض باسم عدل بیتی بنا کنند و در آن بیت علی عدد الاسم الاعظم از نفوس زکیه مطمئنه جمع شوند و باید این نفوس حین حضور چنان ملاحظه کنند که بین یدی الله حاضر میشوند چه که این حکم محکم از قلم قدم جاری شده لحاظ الله بآن مجمع متوجه و بعد از ورود باید وکالة من انفس العباد در امور ومصالح کلّ تکلم نمایند مثلا تبلیغ امر الله اولاً چه که این امر اهمّ امور است تا کلّ کنفس واحده در سراق احدیه وارد شوند و جمیع من علی الارض هیکل واحد مشاهده شوند و همچنین در آداب نفوس

وحفظ ناموس و تعمیر بلاد و السیاسة التي جعلها الله  
 أسًا للبلاد وحرزا للعباد ملاحظه کنند و تبلیغ امرالله  
 نظر بحال اوقات و اعصار ملاحظه شود که چگونه مصلحت  
 است و همچنین سایر امورات را مجری دارند و لکن  
 ملتفت بوده که مخالف آنچه در آیات الهی در این ظهور  
 عزّ صمدانی نازل شده نشود چه که حق جلّ جلاله  
 آنچه مقرر فرموده همان مصلحت عباد است انّه ارحم بکم  
 منکم انّه لهو العليم الخبير و اگر نفوس مذکوره بشرائط  
 مقرره عامل شوند البتّه بعنايات خفيّه مؤيد میشوند این  
 امری است که خیرش بکلّ راجع میشود و بسیاری از امور<sup>تست</sup>  
 که اگر اعتنا نشود ضایع و باطل خواهد شد چه بسیار از  
 اطفال که در ارض ہی اب و امّ مشاهده میشوند اگر  
 توجهی در تعلیم و اکتساب ایشان نشود ہی ثمر خواهند  
 ماند و نفس ہی ثمر موتش ارجح از حیات بوده و همچنین  
 در اغنیاء و اعزه که بعلت ضعف و پیری و یا امراض بفقر  
 مبتلا شده اند باید در کلّ این امور و امورات دیگر که  
 متعلق بارض است این نفوس لله تفکر و تدبّر نمایند  
 و آنچه صوابست اجرا دارند اگر عباد بصرف قواد ناظر  
 شوند یقین میدانند که آنچه از مصدر امر نازل شده خیر  
 محض است از برای من علی الارض کلّ باید بمثابه جناح

باشند از برای یکدیگر فخرانسان در حکمت و عقل و اخلاق  
 حسنه بوده نه در جمع زخارف و کبر و غرور " انتهى .

" اما بیت العدل الّدی جعله الله مصدر کلّ خیر  
 ومصونا من کلّ خطاء باید با انتخاب عمومی یعنی نفوس  
 مؤمنه تشکیل شود و اعضاء باید مظاهر تقوای الهی و  
 مطالع علم و دانائی و ثابت بر دین الهی و خیرخواه  
 جمیع نوع انسان باشند و مقصد بیت عدل عمومی است  
 یعنی در جمیع بلاد بیت عدل خصوصی تشکیل شود و آن  
 بیوت عدل بیت عدل عمومی انتخاب نماید این مجمع  
 مرجع کلّ امور است و مؤسس قوانین و احکامی که  
 در نصوص الهی موجود نه و جمیع مسائل مشکله در این مجلس  
 حلّ گردد ..... این بیت عدل مصدر تشریعت و حکومت  
 قوه تنفیذ تشریح باید مؤید تنفیذ گردد و تنفیذ باید ظهیر  
 و معین تشریح شود ..... مرجع کلّ کتاب اقدس و هر مسئله  
 غیر منصوصه راجع به بیت عدل عمومی بیت عدل آنچه  
 بالاتفاق و یا با کثرت آراء تحقق یابد همان حق و مراد الله  
 است من تجاوز عنه فهو ممن احب الشقاق و اظهر  
 النفاق و اعرض عن ربّ الميثاق ..... و آن اعضاء در محلی  
 اجتماع کنند و در آنچه اختلاف واقع یا مسائل مبهمه و یا  
 مسائل غیر منصوصه مذاکره نمایند و هر چه تقرّر یابد همان

مانند نصّ است و چون بیعت عدل واضع قوانین غیر منصوصه از معاملات است ناسخ آن مسائل نیز تواند بود یعنی بیعت عدل الیوم در مسئله قانونی نهد و معمول گردد ولی بعد از صد سال حال عمومی تغییر کثی حاصل نماید اختلاف از زمان حصول یابد بیعت عدل ثانی تواند آن مسئله قانونیه را تبدیل بحسب اقتضای زمان نماید زیرا نصّ صریح الهی نیست واضع بیعت عدل ناسخ نیز بیعت عدل " انتہی .

این بود مختصری راجع به بیعت العدل و تفصیل آن در رساله جداگانه مندرج خواهد گردید .  
چون بنحو اختصار در باره بیعت العدل اطلاع حاصل شد بشرح مطالب این رساله میپردازد و موفقیت جمیع را از درگاه خداوند متعال خواهانست .

مطلب اول - تعدیل معیشت

حضرت عبدالبها\* میفرمایند قوله الاحلی<sup>(۱)</sup> :

" از جمله اساس بهاء الله تعدیل معیشت است طبقات ناس مختلفند بعضی در نهایت غنا هستند بعضی در نهایت فقر یکی در قصر بسیار عالی منزل دارد یکی سوراخی ندارد یکی انواع طعام در سفره اش حاصل است. یکی نان خالی ندارد قوت یومی ندارد ولذا اصلاح معیشت از برای بشر لازم نه آنکه مساوات باشد بلکه اصلاح لازم است والا مساوات ممکن نیست نظام عالم بهم میخورد نظم عالم چنین اقتضا مینماید که طبقات باشد نمیشود بشریکسان باشد زیرا در ایجاد بشر مختلفند بعضی در درجه اول عقلمند و بعضی درجه متوسط و بعضی بگلی از عقل محرومند حال آیا ممکن است نفسی که در درجه اعلاى عقل است با نفسی که هیچ عقل ندارد مساوی باشد ؟ عالم بشر مانند اردوئی است اردو را سردار لازم و نفر نیز لازم آیا ممکن است که همه سردار یا صاحب منصب باشند یا همه سرباز باشند ؟ البته مراتب لازم است . " انتهى

جایز نیست که بعضی در نهایت غنا باشند و بعضی در نهایت فقر باید اصلاح کرد و چنان قانونی گذاشت که

از برای کل وسعت و رفاهیت باشد نه یکی بفقیر مهتلا  
 ونه یکی نهایت غنارا داشته باشد مثلا شخصی غنی که  
 منتهی غنارا دارد نگذارد شخص دیگر منتهی فقر  
 را داشته باشد مراعات او را بکند تا او هم راحت باشد  
 این را باید بقوانین اجرا کرد نفوس اغنیا باید خودشان  
 زیادی مال خود را بفقرا انفاق کنند و همچنین قوانین  
 مملکت باید نوعی باشد که بموجب شریعت الله هرگونه  
 آسایش داشته باشد " انتهی

مطلب دوم - حل مسئله اقتصاد مطابق قانون  
 الهی در این ظهور اعظم حضرت عبدالبها میفرمایند  
 قوله الاحلی (۱)

"..... این مسئله اقتصادی جز بموجب این تعالیم  
 حل نام نیابد بلکه متنوع و محال و آن اینست که  
 این مسئله اقتصاد را باید از دهقان ابتدا نمود تا منتهی  
 باصناف دیگر گردد زیرا عدد دهقان بر جمیع اصناف  
 اضعاف مضاعف است لهذا سزاوار چنانست که از دهقان  
 ابتدا شود و دهقان اول عامل است در هیئت اجتماعی  
 باری در هر قریه ای باید که از عقلاء آن قریه انجمنی

تشکیل شود که قریه در زیر اداره آن انجمن باشد  
 و همچنین يك مخزن عمومی تأسیس شود و کاتبی تعیین  
 گردد و در وقت خرمن بمعرفت آن انجمن از حاصلات عموم  
 مقادیری معین بجهت آن مخزن گرفته شود این مخزن  
 هفت واردات دارد واردات عشریه رسوم حیوانات  
 مال بی وارث ، لقطه یعنی چیزی که یافته شود و صاحب  
 نداشته باشد ، د فینه اگر پیدا شود ثلثش راجع باین  
 مخزن است ، معادن ثلثش راجع باین مخزن است و تبرعات  
 خلاصه هفت مصرف دارد اول مصارف معتدله عمومی  
 مانند مصارف مخزن و اداره صحت عمومی ثانی ادای عشر  
 حکومت ثالث ادای رسوم حیوانات بحکومت رابع اداره  
 مکتب سابع اكمال معیشت ضروریه فقرا .

اول واردات عشر است و آن باید چنین گرفته شود  
 مثلا ملاحظه میشود که یکنفر واردات عمومی اش پانصد  
 دلار است و مصارف ضروریه اش پانصد دلار از او چیزی  
 عشر گرفته نمیشود . شخص دیگر مصارفش پانصد دلار  
 است ولی وارداتش هزار دلار از او عشر گرفته میشود  
 زیرا زیادتر از احتیاجات ضروریه دارد اگر عشر بدهد  
 در معیشتش خللی وارد نگردد . دیگری مصارف او هزار  
 و وارداتش پنجهزار از او يك عشر و نصف گرفته میشود زیرا



اضافه زیاد دارد شخصی دیگر مصارف لازمه اش هزار  
 دولا راست ولی وارداتش ده هزار از او دوعشر گرفته  
 میشود زیرا اضافه زیادتر دارد شخصی دیگر مصارف  
 ضروریه اش چهار یا پنجهزار دولا راست ولی وارداتش  
 صد هزار از او ربع گرفته میشود دیگری حاصلاتش دویست  
 دولا راست ولی احتیاجات ضروریه اش که قوت لایموت باشد  
 پانصد دولا و در رسمی و جهد قصوری ننموده ولی کشتش  
 برکتی نیافته این شخص را باید از مخزن معاونت نمود تا  
 محتاج نماند و براحت زندگانی نماید و در هر ده هر قدر  
 ایتم باشد بجهت اعاشه آنان از این مخزن باید مقداری  
 تخصیص نمود از برای عجزه ده باید مقداری تخصیص داد  
 از برای نفوس از کار افتاده محتاج باید از این مخزن  
 مقداری تخصیص نمود از برای اداره معارف مقداری از این  
 مخزن باید تخصیص نمود از برای صحت اهل ده از این  
 مخزن باید مقداری تخصیص نمود و اگر چیزی زیاد بماند  
 آنرا باید نقل ب صندوق عمومی ملت بجهت مصارف عمومی کرد  
 چون چنین ترتیب داده شود هر فردی از افراد هیئت  
 اجتماعیه در نهایت راحت و سرور زندگانی نماید و مراتب  
 نیز باقی ماند در مراتب ابداء خللی واقع نگردد زیرا  
 مراتب از لوازم ضروریه هیئت اجتماعیه است هیئت اجتماعیه

مانند اردوئی است در اردو و مارشال لازم جنرال لازم کلنل لازم کاپیتان لازم و نفر لازم ممکن نیست که کل صنف واحد باشد حفظ مراتب لازمست ولی هر فردی از افراد اردو باید در نهایت راحت و آسایش زندگانی نماید و همچنین شهر را والی لازم قاضی لازم تاجر لازم غنی لازم اصناف لازم و زراع لازمست البته این مراتب باید حفظ شود و الا انتظام عمومی مختل گردد . انتهى .

مطلب سوم - در بیان اینکه باید نظامی وضع نمود که هم مراتب باقی ماند و هم هیئت اجتماعی در راحت و آسایش باشد . در سفرنامه جلد اول ص ۲۹۱ چنین مسطور است :

چون از مسائل اقتصادی سؤال نمود مسائل مفصله ای در جواب ایشان فرمودند از جمله اینکه " باید کوشید تا نوع انسان سعادت ابدی یابد قواعدی در اینخصوص لازم که هم مراتب باقی ماند و هم افراد هیئت اجتماعی در کمال آسایش باشند زیرا هیئت اجتماعی مانند اردوئی است که جنرال و سردار و نایب و نفر همه اجزاء را لازم دار میشود جمیع سردار باشند یا سرباز بلکه طبقات لازمست و تفاوت مراتب واجب مثل جمعیت يك خانه که لابد بزرگ و کوچک آقا و خانم و نوکر و ملازم لازم دارند اما باید

جمیع در تحت نظامی باشند که هر یک در مقام خود با کمال راحت زندگانی نماید نه آنکه آقا راحت و نوکر در زحمت باشد این بی انصافی است و همچنین نمیشود که جمیع خادم باشند یا همه آقا نظم بهم میخورد ( عرض کرد آیا زود این سعادت حاصل میشود ؟ ) فرمودند چون بمقتضای زمان است لابد جاری میشود ولی بتدریج هر امری را منع و مقاومت میتوان نمود مگر اقتضای زمان را حال باید دول این مسئله را علاج نمایند رنجبران را راحت کنند والا اگر این مرض مزمن شود علاج مشکل گردد و منتهی بانقلاب عظیم شود .

مطلب چهارم - اعظم اساس در تعالیم الهیه موجود است .

حضرت عبدالبهاء میفرمایند قوله الاحلی (۱) :

" اعظم از اساس اشتراکیون در ادیان الهی موجود مثلا در حکم الهی «ویوثرن علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة» است میفرماید که از خصائص و مایحتاج اموال خود انفاق نمایند و دیگران را بر خود ترجیح دهند ولی برضایست نهایت روحانیت . اما اشتراکیون میخواهند اشتراک و مساوات بزور جاری نمایند با آنکه مواسات که حکم الله است مشکلتر

است چه که صاحب نعمت باید دیگران را مقدم بر خود  
 داند این جاری میشود و سبب آسایش خلق و مؤید نظام  
 عالم است زیرا موكول بر غبت و رضایت منفق است ولی اشتراک  
 و مساوات با آنکه سهلتر است و صاحب نعمت با دیگران  
 مساویست نه موخر این جاری نمیشود و باعث فتنه و آشوبست  
 زیرا منوط بعنف و جبر است بلی در الواح حضرت بهاء الله  
 هست که اگر صاحب ثروتی در تربیت اولادش کوتاهی نماید  
 محفل عدل باید او را مجبور بر اعانت و تربیت کند ولی این  
 راجع بخاندان آن غنی و در تحت انتظام آن جمع عدل است  
 مقصد آن بود که اعظم از مساوات و اشتراک در دین الله  
 موجود است و نفوسی در امر الله مانند سلطان الشهداء  
 بودند که در ایام سختی جمیع اموال خود را صرف فقرا و ضعفا  
 مینمودند در ایران بدرجه ای نفوس فدائی یکدیگر بودند  
 که یکی از بهائیان مهمان بهائی دیگر بود چون حکومت  
 آن مهمان بهائی را خواست دستگیر نماید مهماندار خود را  
 باسم مهمان تسلیم حکومت نمود و جای او شهید شد  
 و فدای مهمان و برادر خویش گردید . . . انتهای .

مطلب پنجم - مسئله اعتصاب و علاج آن

حضرت عبدالبهاء میفرماید قوله الاحلی (۱) :

\* از مسئله اعتصاب سؤال نمودید در این مسئله  
 مشکلات عظیمه شده و میشود و مورت این مشکلات دو چیز  
 است یکی شدت طمع و حرص اصحاب معامل و کارخانه ها  
 و دیگری غلو و طمع و سرکشی عطله و فعله<sup>۱</sup>ها . پس باید  
 چاره هر دو را کرد اما سبب اصلی این مشکلات قوانین  
 طبیعی مدنیست حاضره است زیرا نتیجه این قوانین اینک  
 نفوسی معدود بیش از لزوم ثروت بی پایان یابند و اکثری  
 برهنه و عریان و بی سر و سامان مانند این مخالف عدالت و  
 مروت و انصاف و عین اعتساف و مابین رضای حضرت رحمن  
 و این تفاوت مختص بنوع بشر است اما در سایر کائنات  
 یعنی جمیع حیوان تقریباً یکنوع عدالت و مساوات موجود  
 مثلا در بین گله اغنام و دسته آهو در بیابان مساوات و همچنین  
 در بین مرغان چمن در دشت و کوهسار و بوستان هر نوعی  
 از انواع حیوان تقریباً یک قسم مساواتی حاصل چندان  
 در معیشت تفاوت از یکدیگر ندارند لهذا در نهایت راحتند  
 و سعادت زندگانی نمایند بخلاف بنی نوع انسان که  
 نهایت اعتساف و عدم انصاف در میان ملاحظه میکنی که  
 فردی از افراد انسان گنجی اندوخته و اقلیمی را مستعمره  
 خویش نموده ثروت بی پایان یافته و منافع و واردات به ثابه  
 سیل روان مهیا ساخته ولی صد هزار نفر از بیچارگان دیگر

---

۱- معامل: کارخانه ها ۲- عطله و فعله: کارگران

ضعیف و ناتوان و محتاج يك لقمه نان مساوات و مواساتی در میان نیست لهذا ملاحظه میکنی که آسایش و سعادت عمومی مختل و راحت نوع بشر بقسمی مسلوب که حیات جم غفیری بی ثمر زیرا ثروت و عزت و تجارت و صنایع مختص بنفوسی معدود و سائرین در زیر بار گران مشقت و زحمت نامحدود و از فوائد و منافع و راحت و آسایش محروم . پس باید نظام و قانونی ترتیب داد که معدل ثروت مفرط نفوس معدود گردد و باعث شد احتیاج هزار طیون از فقراء جمهور شود تا اندکی اعتدال حاصل شود ولی مساوات تام نیز ممکن نه چه که مساوات تام در ثروت و عزت و تجارت و فلاح و صناعت سبب اختلال و پریشانی و اغتشاش معیشت و ناکامی عمومی شود و بکلی انتظام امور جمهور برهم خورد زیرا در مساوات غیر مشروع نیز محذور واقع پس بهتر آنست که اعتدال بمیان آید و اعتدال اینست که قوانین و نظاماتی وضع شود که مانع ثروت مفرط بی لزوم بعضی نفوس شود و دافع احتیاج ضروریه جمهور گردد مثلا اصحاب فیریک صاحب کارخانه ها هر روز کنزی بدست آرند ولی بیچارگان عطه بقدر کفایت معیشت یومیه اجرت نگیرند این نهایت اعتساف است البته انسان منصف قبول ننماید پس یا باید نظامات و قوانینی گذاشت که گروه عطه اجرت یومیه از صاحب

فهریک بگیرند و شرکتی در ربح و یا خص منافع باقتضای وسع  
 فهریک داشته باشند و یا در منافع و فوائد گروه عطه یا صاحب  
 فهریک بنوع معتدلی مشترک گردند یعنی رأس المال و اداره  
 از صاحب فهریک و شغل و عمل از گروه فعله و یا آنکه عطه  
 بقدر معیشت معتدله اجرت یومیه گیرند و چون سقط یسا  
 عاجز یا ناتوان گردند بقدر کفایت حق استفاده از واردات  
 فهریقه داشته باشند و یا اجرت باندازه ای باشد که عطه  
 بصرف مقداری از اجرت قناعت نمایند و اندکی از برای روز  
 عجز و ناتوانی اندوخته کنند چون کار بر این منوال باشد  
 نه صاحب فهریک هر روز کنزی اندوخته نماید که بهیچوجه  
 از برای او شمر ثمر نیست زیرا ثروت اگر بینهایت شود  
 شخص صاحب ثروت در زیر حمل ثقیل افتد و در غایت زحمت  
 و محنت افتد و اداره دایره ثروت مفرطه بسیار مشکل شود  
 و قوای طبیعی انسان مضمحل گردد و نه عطه و فعله از نهایت  
 تعب و مشقت از پا افتند و در نهایت عمر بشدت احتیاج  
 مبتلا گردند پس معلوم و مسلم گردید که اختصاص ثروت  
 مفرط بنفوس معدوده یا احتیاج جمهور ظلم و اعتسافست  
 و همچنین مساوات تام نیز مغل زندگانی و راحت و انتظام  
 و آسایش نوع انسانی . پس در اینصورت اعتدال از همه بهتر  
 و آن اینست که اهل ثروت باید در اکتساب منافع اعتدال را

ملاحظه نمایند و مراعات فقرا و اهل احتیاج را منظور دارند و آن اینست که عطله و فعله را اجرتی یومی معلوم و مقرر گردد و از منافع عمومی فبریق نیز نصیب و بهره یابند مختصرا اینست در حقوق مشترکه مابین صاحبان فبریق و عموم عطله و فعله باید قانونی گذاشته شود که سبب منافع معتدله صاحب فبریک گردد و اسباب معیشت لازمه فعله و تأمین استقبال ایشان شود که اگر عطله عاجز و سقط و یا خود پیر و ناتوان گردند و یا فوت نمودند و اطفال صغیر گذاشتند از شدت فقر مضمحل نگردند بلکه اندک حق معیشت از واردات نفس فبریق داشته باشند و همچنین باید عطله غلو و تمرد نماید و پیش از استحقاق نطلبد و اعتصاب ننماید و اطاعت و انقیاد کند و اجرت فاحش نخواهد بلکه حقوق معتدله مشترکه طرفین بقانون عدل و حقانیت رسماً محقق و مسلم شود و هر طرف تجاوز نمایند بعد المحاکمه محکوم گردد و قوه نافذه جزای قطعی مجری دارند تا امور انتظام یابد و مشکلات برطرف گردد و مداخله قضا و حکومت در مشکلات حاصله بین اصحاب فبریق و عطله مداخله مشروع است مانند معاظه عادی بین عطله و صاحبان کار جزئی نیست که خصوصیت و دخلی بعموم ندارد و حکومت را حق مداخله نیست زیرا فبریق و عطله هرچند خصوصی بنظر آید ولی از مشکلات



حاصله در ماهین مضرت عمومی حاصل گردد زیرا امور تجارت و صنعت و فلاحت بلکه اشغال عمومی ملت کل مرتبط به یکدیگر است اگر در یکی فتوری حاصل شود مضرت به عموم رسد لهذا مشکلات حاصله بین عطله و صاحبان فبریک سبب مضرت عمومی گردد و قضاء و حکومت حق مداخله دارد و چون اختلاف ماهین در نفس در حقوق جزئی واقع شود ثالثی باید که دعوارا فصل نماید و آن حکومتست پس مسئله اعتصاب که سبب اختلال مطکت و گاهی منبعت از شدت اعتساف عطله و یا کثرت طمع صاحبان فبریک است چگونه میشود که مهمل ماند سبحان الله انسان چون نفوسی را از بنی نوع خویش گرسنه و رهینه و بی سرو سامان بیند چگونه در قصر عالی خود راحت و آسایش کند و کسانی را در نهایت احتیاج بیند با وجود این چگونه از ثروت خود ممنون و خشنود گردد اینست که شرائع الهیه مقنن و مقرر که اهل ثروت محض اعاشه فقرا و دستگیری ضعفا هر سالی مبلغی از مال خویش را باید انفاق نمایند و این از اساس شریعت الهیه است و بر جمیع فرض عین است و چون در این خصوص بحسب ظاهر انسان از طرف حکومت مجبور نیست و محکوم نه بلکه بصرافت طبع و طیب خاطر در نهایت روح و روحان انفاق بفقرا مینماید بسیار محبوب و مرغوب و شیرینست و مقصود

از اعمال هروره که در کتب و الواح الهی مذکور اینست  
والسلام \* انتهى .

مطلب ششم - برخی از دستورات مبارکه درباره مسئله  
اقتصاد و تعدیل معیشت .

حضرت عبدالبهاء میفرمایند قوله الاحلی (۱) :

"سؤال در مسائل اقتصادی مالیون ورنجبران شد  
فرمودند این یکی از مسائل اساسیه حضرت بهاء الله است  
اما معتدلانه نه متهورانه و اگر این مسئله بطور محبت  
التیام نیابد عاقبت بجنگ خواهد کشید اشتراك و تساوی  
تام ممکن نیست زیرا امور و نظام عالم مختل میگردد اما يك  
طریق معتدلانه دارد که نه فقرا اینطور محتاج بمانند و نه  
اغنیاء اینطور غنی گردند هم فقرا هم اغنیاء بر حسب درجا  
خود براحت و آسایش و سعادت زندگانی نمایند در دنیا  
اول يك شخص بود که این فکر را کرد و او پادشاه مملکت  
اسپارته بود و سلطنتش را فدای این کار کرد حیاتش قبل از  
ولادت اسکندر یونانی بود این فکر در سر او افتاد که خدمتی  
بکند که مافوق آن خدمتی نشود و در این عالم سبب سعادت  
جمعی شود لهذا اهالی اسپارته راسه قسم نمود يك  
قسمتش اهالی قدیمه بودند که زراعت بودند يك قسمتش اهل

صنعت بودند يك قسمتش یونانی بود که اصلشسان از  
 فنیکیان بود لوکورکوس که اسم این پادشاه بود خواست  
 مساوات حقیقی بین این سه قسم بگذارد و باین وضع  
 تأسیس حکومت عادلانه نماید گفت اهالی قدیمه که زراع<sup>هستند</sup>  
 بهیچ مکلف نیستند مکلف بدان ده يك از حاصلات  
 خود هستند مکلف بچیز دیگر نیستند اهل صنعت و تجارت  
 هم سنوی خراج بدهند ولی مکلف بچیز دیگر نه اما  
 طبقه سوم که نجبا و سلاله حکومت بودند و مناصب و حرب  
 و دفاع از وطن و سیاست ملك و وظیفه آنها بود جمیع  
 اراضی اسپارته را مساحت کرد و بالتساوی در میان این فرقه  
 تقسیم کرد مثلا آنها نه هزار نفر بودند جمیع اراضی را  
 نه هزار قسمت تقسیم نمود و هر يك از این فرقه سرآمد آنرا  
 يك سهم داد بالصاوات و گفت هر عشری که از آن زمین  
 بیرون آید مال صاحب آن ملك باشد و در میان اهالی بعضی  
 قوانین و نظام های دیگر نیز گذارد و چون این امور را حکم  
 داده بر حسب دلخواه خود بانجام رسانید ملت را در معبد  
 خواست گفت من میخواهم بروم بسوریا لکن میترسم بعد از  
 اینکه من بروم این قوانین مرا بهم بزنید لهذا شماها قسم  
 یاد کنید که پیش از آمدن من این قوانین را ابداً بهم نزنید  
 آنها هم در معبد قسمهای موکد خوردند که ابداً تغییر ندهند

و همیشه متمسک باین قوانین باشند تا آنکه پادشاه مراجعت نماید ولی او از معبد بیرون آمد و سفر کرد و دیگر برگشت و از سلطنت خود گذشت تا این قوانین محفوظ بماند و این مسئله اشتراکیه چیزی نگذشت که سبب اختلاف شد زیرا یکی از آنها پنج اولاد یکی سه اولاد و دیگری دو اولاد پیدا کرد و تفاوت حاصل شد و بهم خورد لهذا مسئله مساوات مستحیل است اما چه هست ؟ این است که اغنیا رحم بفقرا کنند اما بمیل خودشان نه مجبورا اگر مجبوری باشد فائده ندارد نه آنکه بجزر باشد بل بموجب قانون تسا بر حسب قانون عمومی هر کس تکلیف خود را بداند مثلا شخصی غنی حاصلات زیادی دارد شخص فقیر حاصل کم دارد یا آنکه روشن تر بگوئیم يك شخص غنی ده هزار کیلو حاصل دارد و شخص فقیر ده کیلو دارد حالا انصاف نیست که از هر دو يك مالیات بگیرند بل شخص فقیر در این موقع باید از مالیات معاف باشد اگر آن شخص فقیر عشر مالیات بدهد و شخص غنی هم عشر مالیات بدهد این انصاف نیست پس در این صورت باید قانونی وضع نمود که این شخص فقیر که فقط ده کیلو دارد و جهت قوت ضروری خود جمیع را لازم دارد از مالیات معاف باشد ولی شخص غنی که ده هزار کیلو دارد اگر عشر یا دو مقابل عشر مالیات بدهد ضروری

با و نمیرسد مثلا اگر ده هزار کیلو بدهد باز هشت هزار کیلو دارد و آدمی که پنجاه هزار کیلو دارد اگر ده هزار کیلو بدهد باز چهل هزار کیلو دارد لهذا قوانینی برای منوال لازم است . این قوانین اجرت را باید بکلی بهم زد اگر امروز صاحبان فابریقه ها بر مزد کارگران ضم کنند به از یکماه یا یکسال دیگر فریاد برآورده اعتصاب نموده بیشتر خواهند خواست این کار انتهای ندارد حالا شریعت الله را بشما بگوئیم بموجب شریعة الله مزد باینها داده نمیشود بل فی الحقیقه شریک در هر عملی میشوند زراع در دهی زراعت میکنند از زراعت حاصلات میگیرند و از اغنیا و فقرا بر حسب حاصلاتشان عشر گرفته میشود و در آن ده انبار عمومی ساخته میشود که جمیع مالیات و حاصلات در آنجا جمع گردد آنوقت ملاحظه میشود کی فقیر است کی غنی و زراعی که فقط بقدر خوراک و مخارج خود حاصل بدست آورده اند از آنها چیزی گرفته نمیشود . باری جمیع حاصلات و مالیات کسه جمع شده در انبار عمومی جمع میشود و اگر عاجزی در ده موجود بقدر قوت ضروری باو داده میشود و از طرف دیگر شخصی غنی که فقط پنجاه هزار کیلو لازم دارد ولی پانصد هزار کیلو حاصلات بعد از مصارفات دارد لهذا در هر ابر عشر از او گرفته میشود و در آخر سال هر قدر در انبار زیادی مانده خرج

مصارف عمومی میشود . این مسئله اشتراکیون بسیار مهم است و باعتصاب مزدوران حل نخواهد شد باید جمیع دول متفق شوند و یک مجلسی قرار دهند که اعضاء آن از پارلمانها، مل و اعیان منتخب گردد و آنها در نهایت عقل و اقتدار قراری بدهند که نه مالیون ضرر زیادی بکنند و نه عطله ها محتاج باشند در نهایت اعتدال قانونی بنهند بعد اعلان کنند که عطله ها حقوقشان در تحت تأمینات محکم است و همچنین حقوق مالیون حفظ میشود و چون این قرار عمومی برضایت هر دو طرف مجری گردد اگر اعتصابی اتفاق افتد جمیع دول عالم بالتعام مقاومت کنند و الا کار بخرابیهای زیاد میکشد علی الخصوص در اروها معرکه خواهد شد و از جبهه یکی از اسباب های حرب عمومی در اروها همین مسئله است مثلا اصحاب اموال یکی معدن دارد یکی فابریقه دارد اگر ممکن باشد صاحبان معادن و فابریقه در منافع با کارگران شریک باشند معتدلانه از حاصلات صدی چند بمعطجات بدهند تا عطله غیر از مزد نصیبی نیز از منافع عمومی کارخانه داشته باشد تا بجان در کار بکوشد در آینده احتکار باقی نماند مسئله احتکار بگلی بهم میخورد و همچنین هر فابریقه که ده هزار سهم دارد از این ده هزار سهم از منافع ده هزار

سهم را باسم کارگران نماید که مال آنها باشد و باقی مال مالیون بعد آخر ماه یا سال هر چه منفعت میشود بعد از مصارفات و مزد بر حسب عدد اسهام در میان هر دو طرف تقسیم کنند فی الحقیقه تا بحال خیلی ظلم بعوام شده باید قوانین گذارد زیرا کارگران ممکن نیست باوضاع حالیه راضی شوند هر سال هر ماه اعتصاب کنند و آخرالامر ضرر مالیون است اعتصابی در قدیم در عسکر عثمانی واقع شد گفتند بحکومت معاش ما کم است باید زیاد کرد دولت مجبورا ضم کرد بعد از چندی دوباره اعتصاب کردند عاقبت جمیع مالیات در جیب عسکر رفت کار بجائی رسید که سلطان را کشتند که چرا مالیات را زیادتر نکردی که ما بیشتر بگیریم یک مملکتی ممکن نیست بر احوال زندگی کند بدون قانون باید قانون محکمی در اینخصوص گذاشت که جمیع دول حامی آن قانون باشند . جوهر کلام اینکست که اعتصاب سبب خرابی است اما قانون سبب حیات است باید قانونی گذارد باید بقانون طلبید نه باعتصاب و جبر و عنف \* انتهى .

## رساله وحدت اساسادیان

## مقدمه

اشاره اجمالیه ببرخی از تعالیم مبارکه حضرت بهاء الله  
حضرت عبدالبهاء میفرمایند قوله الاحلی (۱) :

## هو الله

"..... این عصر عصر حقیقت است افکار پوسیده  
هزاران ساله منقر عاقلان باهوش و عالمان پرجوش و خروش  
در این قرن عظیم جمیع اصول قدیمه پوسیده بکلی متروک  
شده در هر خصوص افکار جدیده بمیان آمده مثلا معارف  
قدیمه متروک معارف جدیده مقبول سیاسیات قدیمه متروک  
سیاسیات جدیده مقبول علوم قدیمه بکلی متروک علوم  
جدیده مرغوب آداب قدیمه فراموش شده آداب جدیده  
بمیان آمده مشروعات جدیده و اکتشافات جدیده و تحقیقات  
جدیده و اختراعات جدیده حیرت بخش عقول گردیده جمیع  
امور تجدد یافته پس باید که حقیقت دین الهی نیز تجدد  
یابد تقالید بکلی زائل شود و نور حقیقت بتابد تعالیم که  
روح این عصر است ترویج گردد و آن تعالیم حضرت بهاء الله  
که مشهور آفاق است و نغفات روح القدس است از جمله



تحرّی حقیقت است که باید بکلی تقالید را فراموش کرد  
 و سراج حقیقت را روشن نمود من جمله وحدت عالم انسانی  
 است که جمیع خلق اغنام الهی هستند و خدا شبان مهربان  
 و جمیع اغنام الطاف بی پایان مبدول میدارد نهایت اینست  
 بعضی جاهلند باید تعلیم داد بعضی علیند بایست  
 علاج نمود بعضی طفلند باید ببلوغ رساند نه اینکه طفل  
 و علیل و نادان را مبعوض داشت بالعکس باید بینهایت  
 مهربان بود . از جمله دین باید سبب الفت و محبت بین  
 بشر باشد و اگر چنانچه سبب بغض و عداوت باشد فقدان  
 بهتر . از جمله باید دین و عقل مطابق باشند عقل سلیم  
 باید تصدیق نماید . از جمله حق و عدل است و مساوات  
 و مواسات طوعی یعنی انسان طوعاً و بکمال رغبت بایست  
 دیگری را بر خود ترجیح دهد ولی نه بجهر بلکه بمحبت  
 الهی چنان یکدیگر را دوست دارند که جان فدا نمایند  
 چنانکه بهائیان در ایرانند و من جمله تعصب دینی  
 تعصب جنسی تعصب تریبی تعصب سیاسی هادم بنیان  
 انسانی است تا این تعصبات موجود عالم انسان هر چند  
 بظاهر متمدن ولی بحقیقت توحش محض است و جنگ وجدال  
 و نزاع و قتال نهایت نیابد . از جمله صلح عمومی است  
 و از جمله تأسیس محکمه کبری تا جمیع مسائل مشکله دولتی

وطلی در محکمه کبری حل گردد از جمله حریت الهی  
 یعنی خلاصی و نجات از عالم طبیعت زیرا انسان تا اسیر  
 طبیعت است حیوان درنده است از جمله مساوات رجال  
 و نساء زیرا عالم انسانی را دو بال یکی زکوره و یکی انساث  
 تا هر دو بال قوی نگردند عالم انسانی پرواز ننماید و فلاح  
 و نجات حاصل نکند . از جمله اینکه دین حصن حصین است  
 و عالم انسانی اگر متمسک بدین نباشد هرج و مرج گردد و یکی  
 انتظام امور مختل شود . از جمله اینکه مدنیت مادی باید  
 منضم به مدنیت الهی باشد مدنیت مادی مانند زجاج است  
 و مدنیت الهی مانند سراج مدنیت مادی مانند جسم است  
 ولو در نهایت جمال باشد مدنیت الهی مانند روح است .  
 جسم بی روح فائده ای ندارد . پس عالم انسانی محتاج  
 بنفثات روح القدس است بدون این روح مرده و بدون این  
 نور ظلمت اندر ظلمت است عالم طبیعت عالم حیوان نیست  
 تا انسان ولادت ثانی از عالم طبیعت نیابد یعنی منسلخ  
 از عالم طبیعت نگردد حیوان محض است تعالیم الهی  
 این حیوان را انسان نماید و از این قبیل تعالیم بهاء الله  
 بسیار که حیات میبخشد و جهان را روشن مینماید هر چیز  
 تجدد یافته است البته باید تعالیم دینی نیز تجدد  
 یابد ..... ع ع \*

چون خوانندگان محترم بر اثر مطالعه و قرائت بیانات مبارکه فوق مجمل از قسمتی از تعالیم حضرت بهاء الله باخبر شدند در این رساله درباره دین و اثرات عظیمه و لزوم آن شرح و تفصیل داده میشود و سایر تعالیم مبارکه نیز هر یک مستقلاً در رساله مخصوصه شرح و بسط داده خواهد شد .

### فهرست رساله وحدت اساس ادیان

#### مقدمه

اشاره اجمالی به تعالیم مبارکه حضرت بهاء الله :

مطلب اول - در بیان اینکه اول موهبت الهی دین است

مطلب دوم - در بیان مقصود از دین

مطلب سوم - لزوم دین

مطلب چهارم - در بیان عدم انقطاع فیض الهی

مطلب پنجم - در بیان اینکه ادیان سبب اختلاف

نیستند و اساس ادیان الهیه یکی است.

مطلب ششم - در بیان اینکه نتیجه ظهور انبیا الفت بشر

است .

مطلب هفتم - در بیان علت اختلاف پیروان ادیان باید <sup>یگر</sup>

مطلب هشتم — در بیان اینکه تقالیدی که باسم دین  
مشهور شده علت اجتناب نفوس از دین  
گردیده است .

مطلب نهم — در بیان اینکه ادیان الهی در هر دوری  
تجدید میشود و علت آن

مطلب دهم — در بیان اینکه دین باید مطابق  
مقتضیات وقت باشد .

مطلب یازدهم — در بیان اینکه دیانت دارای نتایج  
عظیمه است .

مطلب دوازدهم — در بیان اینکه دین الله عبارت  
از اعمالست نه اقوال .

مطلب سیزدهم — در بیان اینکه انسان بحیثیات  
روحانی انسان است .

مطلب چهاردهم — خلاصه مندرجات مطالب  
مندرجات گذشته .

اینک بنگارش تفصیل و شرح مطالب گذشته مبادرت میشود  
مندرجات این رساله جمیعا از نصوص مبارکه و بیانات  
مقدسه الهیه است .

مطلب اول - در بیان اینکه اول موهبت الهی دین است حضرت عبدالبهاء میفرمایند قوله الاحلی (۱) :

### هوالله

اول موهبت الهیه در عالم انسانی دین است زیرا دین تعالیم الهی است البته تعالیم الهیه بر جمیع تعالیم مقدم و فائق است دین انسان را حیات ابدی دهد دین خدمت به عالم اخلاق کند. دین دلالت بر سعادت ابدیه نماید دین سبب عزت قدیمه عالم انسان است دین سبب ترقی جمیع ملل است برهان بر آن اینکه چون در ادیان بنظر حقیقت نظر و تحری نمائیم می بینیم دین سبب ترقی و سعادت ملل بوده حال باید تحری نمائیم که دین سبب نورانیت عالم است یا نه ؟ دین سبب ترقی فوق العاده عالم انسانی است یا نه ؟ ولی باید بنظر حقیقت ببینیم نه تقلید چه اگر بتقلید باشد هر یک عقاید خود را مرجح داند بعضی گویند که دین سبب سعادت نیست. مایه ذلت است پس اول باید تحری آن کنیم که دین سبب ترقی است یا تدنی سبب عزت است یا ذلت تا برای ما شبهه‌های

(۱) خطابه مبارکه در معبد یهودیان سانفرانسیسکو ۲ اکتبر

باقی نماند .

مطلب دوم - مقصد ازدین

حضرت عبدالبها<sup>۱</sup> میفرمایند قوله الاحلی :

" ..... مقصد ازدین نه این تقالیدی است که در دست ناس است اینها عداوت است سبب نفرت است سبب جنگ وجدال است سبب خونریزی است ملاحظه کنید در تاریخ وقت نمائید که این تقالیدی که در دست طمس عالمست سبب جنگ و حرب وجدال عالمست مقصد م ازدین انوار شمس حقیقت است و اساس ادیان الهی یکیست يك حقیقت است يك روح است يك نور است تعدد ندارد ."

انتهی (۱) .

و نیز میفرمایند قوله الاحلی :

" دیانت عبارت از عقاید و رسوم نیست دیانت عبارت از تعالیم الهی است که محبی عالم انسانی است و سبب تربیت افکار عالی و تحسین اخلاق و ترویج مادی عزت ابدیه عالم انسانی است (۲) ."

مطلب سوم - در بیان لزوم دین برای جهان و جهانیان

حضرت بها<sup>۱</sup> الله میفرمایند قوله تعالی :

(۱) خطابات چاپ مصر ص ۶۶

(۲) مکاتیب سوم ص ۳۷۶

" قلم اعلی در این حین مظاهر قدرت و مشارق اقتدار  
 یعنی ملوک و سلاطین و روسا و امرا و علما و عرفا را نصیحت  
 میفرماید و بدین و بتصک بآن وصیت مینماید آن است  
 سبب بزرگ از برای نظم جهان و اطمینان من فی الامکان  
 سستی ارکان دین سبب قوت جهال و جرأت و جسارت شده  
 برآستی میگویم آنچه از مقام بلند دین کاست بر غفلت اشرار  
 افزود و نتیجه بالاخره هرج و مرج است اسمعوا یا  
 اولی الابصار ثم اعتبروا یا اولی الانظار (۱)  
 حضرت عبد البها میفرمایند قوله الاحلی (۲) :

" مدنیت بر دو قسم است مدنیت عالم طبیعت و مدنیت  
 عالم حقیقت که تعلق بعالم اخلاق دارد و تا هر دو در هیئت  
 اجتماعیه جمع نشود فلاح و نجاج حاصل نشود ملاحظه  
 نمائید که در جهان اروپا مدنیت طبیعیه خیمه برافراخته  
 و لکن چقدر تاریک است جمیع افکار متوجه منازعه در بقاست  
 هر روز تجدید سلاح است و تزئید مواد التهاب آرام بکلی  
 منقطع و نفوس در زیر بارگران ذلّه و حیران زیرا مدنیت اخلاق  
 و روحانیت و انجذاب بنفحات الله بکلی مفقود . بسیاری  
 همچنانکه در عالم طبیعت مری لازم همچنین در عالم  
 حقیقت یعنی عالم جان و وجدان و شیم و اخلاق و فضائل

بی پایان و کمالات حقیقی عالم انسانی و سعادت و وجهان  
 معلّم و مربّی واجب مؤسس مدنیت طبیعی فلاسفه ارضند  
 و معلّم مدنیت حقیقت مظاهر مقدسه الهیه اند لهذا اگر  
 عالم انسانی از مربّی طبیعی و مربّی حقیقی محروم مانسد  
 یقین است باسفل درکات عالم حیوانی مبتلا گردد و مدنیت  
 طبیعی مانند زجاج است و مدنیت الهی مانند سراج مدنیت  
 جسمانی مانند جسم است و مدنیت الهی مانند روح ایمن  
 زجاج را سراج لازم و این جسد را روح واجب رسالسه  
 جالینوس حکیم را مطالعه نماکه در ترقیات مدنیت عالم انسانی  
 تألیف نموده میگوید عقائد دینیه اعظم و سائط عالم مدنیت  
 و انسانیت است چنانکه در این زمان ملاحظه میکنیم گروهی  
 را که مسیحیانند چون در عقائد دینیه ثابت و مستقیمند  
 عوام این فرقه فیلسوف حقیقی هستند زیرا باخلاق و اطواری  
 مزینند که اعظم فیلسوف بعد از زحمت و سلوک و ریاضت سنین  
 کثیره تحصیل مینمایند عوام این فرقه در نهایت کمال بفضائل  
 متحلّی هستند " انتهی .

پس معلوم شد از برای عالم انسانی مربّی حقیقی عمومی  
 لازم تا احزاب متفرقه را در ظلّ کلمه واحد جمع کند و طبل  
 متخاصمه را از چشمه واحد بنوشاند و عداوت و بغضارا  
 مبدّل بمحبت و ولا نماید و جنگ و جدال را بصلح و سلام



انجام دهد چنانچه حضرت رسول علیه الصلوة والسلام قبائل متحاربه متخاصمه متوحشه عربان بادیه را بیکدیگر التیام داد و در ظل خیمه وحدت درآورد این بود که آن عربان بادیه ترقی عظیم نمودند و در عالم کمالات معنویه و صوریه علم برافراختند و عزت ابدیه یافتند و همچنین حضرت مسیح علیه السلام ملل متنافره متباغضه متخاصمه یونان و رومان و سریان کلدان آشوریان اجبتیان را که در نهایت بغض و عداوت بودند برمعین واحد جمع کرد و ارتباط تام بخشید پس واضح و معین شد که از برای عالم انسانی مرهی و معلم عمومی لازم و آنان مظاهر مقدسه الهیه اند و اگر نفوسی گویند که ما از خاصانیم و احتیاج بتعلیم نداریم مثل آنست خواص امرای لشکری بگویند مادر فنون حرب ما هریم محتاج بسردار نیستیم پس واضح است که این قول بی اساس است جمیع لشکر چه از خواص و چه از عوام کل محتاج بسردارند که مرهی عمومی است و هذا کاف و اقل لمن القی السمیع وهو شهید " انتهى

و نیز میفرمایند قوله الاحلی (۱) :

" اما باید در مدارس ابتدا تعلیم دین گردد بهمسد  
از تعلیم دیانت و انمقاد قلوب اطفال بر محبت حضرت احد<sup>یت</sup>

بتعلیم سائر علوم پرداخت ..... " انتهى .

مطلب چهارم - در عدم انقطاع فیض الهی

حضرت بها<sup>۱</sup> الله میفرمایند قوله تعالى :

" جود سلطان وجود بر همه ممکنات بظهور مظاهر

نفس خود احاطه فرموده و آنی نیست که فیض او منقطع شود

و یا آنکه اقطار رحمت از غمام عنایت او منوع گردد " انتهى (۱)

حضرت عبد البها<sup>۲</sup> میفرمایند قوله الاحلی (۲) :

" همچنین که ذات الهی قدیم است فیض الهی نیز

قدیمست و فیوضات او من علی الارض را احاطه نموده

خداوند من حیث الذّات نامحدود است من حیث الاسماء

والصفات نیز غیر محدود حقیقت الوهیت چون نامحدود

است فیض او نیز نامحدود الوهیت او قدیمست نهایتی

ندارد کمالات او قدیم است نهایتی ندارد رهبیت او

قدیمست نهایتی ندارد پس همان قسم که نفثات روح القد<sup>س</sup>

اوستمر است انتهای ندارد نمیتوانیم بگوئیم که فیض او آخر

رسیده است اگر بگوئیم فیض او منتهی میشود الوهیت او

منتهی میشود فیض آفتاب و حرارت آفتاب ابدیست

سرمدی است و اگر روزی بهاید که فیض و حرارت آفتاب منقطع

گردد آفتاب در ظلمت ماند زیرا شمس بدون حرارت و ضیاء

(۱) کتاب مبارک ایقان (۲) خطابه مبارکه در انجمن تناسوفیه  
امریکا ماه می ۱۹۱۲

شخص نیست تاریکست پس اگر بخواهیم فیوضات الهی را محدود کنیم خود خدا را محدود کرده ایم . بساری مطمئن بفضل و عنایت حق باشید مستبشر ببشارات الهی باشید آن خدائی که بر اّم سابقه بفضل و رحمانیتش معامله کرد آن خدائی که در ازمه قدیمه روح الهی بخشید آن خدائی که فیض ابدی عطا فرمود همان خدا در هر زمان در هر وقت مقدر است که عالم انسانی را مهبط انوار ملکوت نماید لهذا امیدوار باشید آن خدائی که از پیش داده حالا هم میتواند بدهد و در هیکل انسان صورت و مثال خویش ظاهر نماید آن خدائی که نفحه روح القدس در مید حال هم قادر است بدمد و خواهد در مید فضل او انقطاعی ندارد این روح همیشه ساری است این فیض الهی است و فیض الهی جایز نیست که منقطع شود ملاحظه کنید که هیچ ذرات جزئیّه را توان محدود کرد زیرا در هیچ نوعی از انواع کاینات فی الحقیقه محدودیت جایز نه آیا میتوانید بگوئید که این طبقه منتهی شد و طبقه دیگر نیست دریا منتهی باین دریا شد بعد دریائی نیست بهاران منتهی باین باران شد بعد از این بارانی نیست اشراق شخص منتهی شد بعد از این اشراق شخص نیست ؟ ممکن است این ؟ استغفر الله و قتیکه می بینیم در کاینات جمادیه

فیض الهی مستمر است پس چگونه توان گفت که آن فیض ربّانی آن قوه روح القدس آن فیوضات ابدی منقطع شود... الخ

مطلب پنجم - در بیان اینکه ادیان الهیه سبب اختلاف نیست و اساس ادیان الهیه یکیست .

حضرت عبدالبهاء میفرمایند قوله الاحلی :

" ادیان الهی سبب اختلاف نیست و محدث عدوت و مغضا نه زیرا اساس جمیع ادیان حقیقت است و حقیقت یکی است تعدد ندارد و این اختلافات از تقالید است چون تقالید مختلف است لهذا سبب اختلاف وجدالست این ظلمات تقالید آفتاب حقیقت را پنهان نموده . انتهی

مطلب ششم - در بیان اینکه نتیجه ظهور انبیا الفت بشر است .

حضرت عبدالبهاء میفرمایند قوله الاحلی :

" عقلای بشر که هفتون حقیقتند در نزد آنان واضح و مسلم است که مقصد از ظهور مظاهر مقدسه الهیه و انزال کتب و تأسیس دین الهی الفت بشر است و محبت بین عموم افراد انسان دین اساس وحدت روحانیه است وحدت افکار است وحدت حسیات است وحدت آداب است و روابط

معنویه بین عموم افراد تا عقول و نفوس بترتیب الهی نشو و نما نمایند و تحرّی حقیقت کنند و مقامات عالیّه کمالات انسانی رسند و مدنیت الهیه تأسیس گردد زیرا در عالم وجود دو مدنیت است یکی مدنیت طبیعی مادی که خدمت به عالم اجسام نماید و دیگری مدنیت الهی که خدمت به عالم اخلاق نماید . مؤسس مدنیت مادی عقلای بشرند و مؤسس مدنیت الهیه مظاهر مقدسه الهی دین اساس مدنیت الهیه است مدنیت مادیّه بمنزله جسم است و مدنیت الهیه بمنزله روح جسم بی روح مرده است ولو در نهایت طراوت و لطافت باشد باری مقصد از دین روابط ضروریه وحدت عالم انسانیست و این است اساس دین الهی این است فیض ابدی الهی این است تعالیم و نواصی الهی این است نور حیات ابدی هزار افسوس که این اساس متین متروک و محجوب جمیع ادیان ولی تقلیدی ایجاد کرده اند که هیچ ربطی با اساس دین الهی ندارد و چون این تقلید مختلف است از اختلاف جدال حاصل و جدال منتهی به قتال گردد خون بیچارگان ریخته شود اموال بتالان و تاراج رود و اطفال بی کس و اسیر مانند دین که باید سبب الفت باشد مورث کلفت شود دین که باید سبب نورانیت عالم انسانی باشد سبب ظلمات شده است دین که سبب حیات ابدی است سبب معات گشسته

پس تا این تقالید در دست است و این دام تزویر در شست  
از دین جز حضرت بمعالم انسانی حصول نپذیرد پس بایست  
این تقالید کهنه پوسیده را که معمول به ادیان است  
بتمامها ریخت و تحری اسس ادیان الهی کرد و چون اساس  
ادیان الهی یکی است حقیقت است و حقیقت تعدد و تجزیه  
قبول ننماید لهذا الفت و اتحاد تام بین جمیع ادیان  
حاصل شود دین الهی در نهایت کمال و جمال در انجمن  
عالم انسانی جلوه نماید (۱) .

مطلب هفتم - در بیان علت اختلاف پیروان ادیان بسا  
یکدیگر .

حضرت عبدالبها " میفرمایند قوله الاحلی :

" اساس ادیان الهیه یکی است و مقصد امم و مذاهب  
عالم مقصد واحد زیرا جمیع معتقد بوحدانیت الهی  
هستند و واسطه هارا بین خلق و خالق لازم میدانند  
نهایت اینست که اسرائیلیان آخر واسطه را حضرت موسی  
مگویند و مسیحیان حضرت عیسی و مسلمانان حضرت محمد  
رسول الله و فارسیان حضرت زردشت ولی اختلافشان  
بر سر اسم است اگر اسم را از میان برداری جمیع می بینند که

مقصدشان مقصد واحد بوده و هر شریعتی در هر عصر و زمان خود کامل و تجدید آئین یزدان و ظهور مظهر فیوضات رحمن در هر کوری لازم و واجب اینست که اهل حقیقت و معنسی بی با سرار الهی بردند و از رموز کتاب واقف شدند و حق را مختار و فیوضات او را غیر محدود در ابواب رحمتش را غیر سدود دانستند بجمیع انبیاء مؤمن شدند و لا نفرق بین احد من رسله گفتند اما اهل صورت و مجاز بتقالید تمسک جستند و باوهام افتادند متشابهات آیات را وسیله انکار امر رب البینات نمودند " انتهی .

و از جطه علل اختلاف پیروان ادیان بایکدیگر سوء تفاهم است .

حضرت عبدالبهاء میفرمایند قوله الاحلی :

هو الله

چون نظر بتاریخ کنیم ملاحظه مینمائیم که از اول عالم الی یومنا هذا بین بشر جنگ وجدال بوده یا جنگ بین ادیان بوده یا حرب بین اجناس بوده یا نزاع وجدال بین دول بوده یا بین دو اقلیم و جمیع اینها از جهل بین بشر ناشی و از سوء تفاهم و عدم تربیت منبعث و اعظم نزاع و قتال بین ادیان بوده و حال آنکه انبیای الهی بجهت اتحاد و الفت بین بشر آمدند زهرا آنان شبان الهی بودند نه

گرگان شبان بجهت حفاظت و جمع گوسفندان است نه برای  
 تفریق آنها هر شبان الهی جمعی از اغنام متفرقه را جمع کرد  
 از جمله حضرت موسی بود که اغنام اسباط متفرقه اسرائیل را  
 جمع کرد و یاکد یگر الفت داد و بارض مقدس برد بعد از تفریق  
 آنها را جمع نمود و یاکد یگر التیام داد و سبب ترقی ایشان  
 گردید لهذا ذلتشان بعزت تبدیل شد و فقرشان بغناء  
 رزائل اخلاقشان بفضائل مبدل گشت بدرجه ای که سلطنت  
 سلیمانی تأسیس یافت و صیت عزتشان بشرق و غرب رسیده  
 پس معلوم شد موسی شبان حقیقی بود زیرا اغنام متفرقه  
 اسرائیل را جمع نمود و با هم التیام داد و چون حضرت مسیح  
 ظاهر شد اونیز سبب الفت و اجتماع اغنام متفرقه گشت اغنام  
 متفرقه اسرائیل را با اغنام مشتته یونان و رومان و کلدانیان  
 و سوریان و مصریان جمع فرمود این اقوام با هم در نهایت  
 جدال و قتال بودند خون یکدیگر را میریختند و مانند  
 حیوانات درنده یکدیگر را میدریدند لکن حضرت مسیح  
 این ملل را جمع و متفق و متحد نمود و جمیع را ارتباط داد و  
 نزاع و جدال را بکلی بنیان برانداخت پس معلوم شد که  
 ادیان الهی سبب الفت و محبت بود دین الله سبب نزاع  
 و جدال نیست اگر دین سبب جدال گردد عدم آن بهتسر  
 است زیرا دین باید سبب حیات گردد اگر سبب معات شود



البته معدوم خوشتر و بی دینی بهتر است زیرا تعالیم دینی بضرزه علاج است اگر علاج سبب مرض شود البته عدم علاج خوشتر است و همچنین وقتی که عشایر عرب در نهایت عداوت و جدال بودند خون یکدیگر می ریختند و اموال را تاراج مینمودند و اهل و اطفال را اسیر میکردند و در جزیره العرب مقاتله داعی داشتند نفسی راحت نبود هیچ قبیله ای آرام نداشت در چنان وقتی محمد ظاهر شد و آنها را جمع کرد و قبائل متفرقه را الفت داد و یکدیگر متحد و متفق نمود اهدا قتال و جدال نماند عرب بدرجه ای ترقی کرد که سلطنت آندلس و خلافت کبری تاسیس نمود از این فهمیدیم که اساس دین الهی از برای صلح است نه جنگ و اساس ادیان الهی یکیست و آن محبت است حقیقت است الفت است و ارتباط است ولی این نزاعها منبسط از تقالید است که بعد پیدا شد اصل دین یکیست و آن حقیقت است و اساس ادیان الهی است اختلاف ندارد و اختلاف در تقالید است چون تقالید مختلف است لهذا سبب اختلاف گردد اگر چنانچه جمیع ادیان عالم ترك تقالید کنند و اصل اساس دین را اتباع جمیع متفق شوند نزاع و جدالی نماند زیرا دین حقیقت است و حقیقت یکی است تعدد قبول ننماید و نیز میفرمایند قوله الاحلی : (خطابات ص ۱۹۹)

"..... بقدر امکان باید سعی و کوشش نمود تا سو<sup>ه</sup> تفاهمی که بین ملل حاصل شده زائل شود لهذا باید يك قدری بحث در سو<sup>ه</sup> تفاهمی که بین ادیان است بنصائیم و اگر سو<sup>ه</sup> تفاهم زائل شود اتحاد کلی حاصل گردد و جمیع ملل با همدیگر نهایت الفت حاصل نمایند سبب اصلی این اختلاف و این جدال از علمای ملل است زیرا آنها بملّت خود چنان تفهیم میکنند که سائر ملل مفضوب خدا هستند و محروم از رحمت پروردگار روزی در طهریه بودم در جنب معبد یهود بودم و خانه مشرف بمعبد یهود دیدم خاخام یهود وعظ میکند میگوید ای قوم یهود شما امت خدا هستید و سائر ملل امت غیر او خدا شمارا از سلاله<sup>ه</sup> حضرت ابراهیم خلق کرده و فیض و برکت بشما داده و شمارا از جمیع ملل ممتاز نموده از شما اسحاقی برگزیده حضرت یعقوبی فرستاده حضرت یوسفی برانگیخته حضرت موسائی مبعوث نموده حضرت هارونسی فرستاده حضرت سلیمانی و حضرت داودی و حضرت اشعیا<sup>ی</sup> و حضرت ایلیائی فرستاده جمیع این پیغمبران از شماها هستند از برای شما فرعونیان را غرق نمود دریا را شکافت از آسمان برای شما مائده فرستاد از سنگ آب جاری کرد شما امت مقبوله<sup>ه</sup> نزد خدا هستید ای بنی اسرائیل شما اینها<sup>ه</sup> خدا هستید و از جمیع ملل ممتازید موعود شما مسیح میآید آنوقت شما عزیز

میشود هر جمع ملل عالم حاکم و امیر میگردد و اما سائر ملل  
 خذله رزله گردند . یهودیها آنقدر از حرف او سرور  
 بودند که وصف ندارد و همینطور سائرین سبب اختلاف و نزاع  
 وجدال آنها علمای ملت بوده اند اما اگر اینها تحیری  
 حقیقت میکردند البته اتحاد و اتفاق حاصل میشد زیرا  
 حقیقت یکی است تعدد قبول ننماید شما ای طالبان  
 حقیقت آنچه در حق سرور کائنات حضرت محمد علیه السلام  
 تا بحال شنیده اید جمیع روایات از روی غرض و تعصب  
 جاهلانه بوده ابداء مقارن حقیقت نبوده حال من حقیقت  
 واقع را از برای شما بیان مینمایم و روایات نمیکم بمیزان  
 عقل صحبت میشود زیرا وقایع از منته سابقه<sup>به</sup> را میزان عقل باید  
 سنجید اگر مطابق آید مقبول است و الا سزاوار اعتماد  
 نیست . اولاً اینکه آنچه در حق حضرت رسول علیه السلام  
 در کتب قسیسها میخوانید مانند شرح حال مسیح است در  
 کتب یهود شما ملاحظه کنید مسیح باین بزرگواری را خلق  
 در حقش چه نسبتها میدادند و حال آنکه حضرت مسیح  
 با آن وجه صبیح و نطق فصیح مبعوث شده بود حال نصف  
 عالم بت پرست است و نصف دیگر دو قسم است قسم اعظم  
 مسیحی است و قسم ثانی مسلمان ولی ملل دیگر قلیلند  
 این دو قسم مهم است هزار و سیصد سال است میان مسلمان

وصیعی نزاع وجدال است و حال آنکه بسببی جزئی ایمن  
 عداوت این بغض این سو تفاهم زائل میشود و نهایت  
 الفت حاصل میگردد نه جدال میماند نه نزاع و نه ضرب  
 و قتال و آن اینست که میگویم حضرت محمد علیه السلام  
 چون مبعوث شد اول اعتراض باقربای خویش کرد گفت چرا  
 بصبیح و موسی مؤمن نشدید چرا با انجیل و توراة مؤمن  
 نشدید و این بموجب نص قرآن است حکایت تاریخی نیست  
 چرا بجمیع انبیا مؤمن نشدید ؟ چرا به بیست و هشت  
 پیغمبران مذکور در قرآن مؤمن نشدید ؟ بنص قرآن میفرماید  
 توراة کتاب خدا است انجیل کتاب خداست حضرت موسی  
 نبی عظیمی بود حضرت مسیح از روح القدس تولد یافت  
 و روح الله و کلمة الله بود حضرت مریم مقدس بود حتی  
 در قرآن میفرماید حضرت مریم نامزد کسی نبوده و حضرت مریم  
 در اورشلیم در قدس الاقداس معتکف و منزوی بود شب و روز  
 مشغول عبادت بود مائده از آسمان برای او میآمد حضرت  
 زکریا پدر یحیی هر وقت میآمد میدید مائده پیش مریم است  
 سؤال میکرد که مریم این مائده از کجا است مریم میگفت  
 از آسمان آمده حضرت مسیح در گهواره تکلم کرد حضرت  
 مریم را خدا هر جمیع زنان عالم ترجیح و تفوق داد این نصوص  
 قرآن در حق حضرت مسیح است . حضرت محمد علیه السلام

قوم خود را توبیخ و ملامت کرد که چرا مؤمن بمسیح و موسی نشدید قوم گفتند ما مؤمن میشویم بمسیح و موسی و تورا و انجیل اما آباء و اجداد ما چه میشوند یعنی آباء و اجداد ما که بآنها افتخار مینمائیم حضرت محمد فرمود که هر کس بحضرت مسیح و موسی مؤمن نبود از اهل نار است این نص قرآن است تاریخ نیست حتی فرمود چون پدران شما مؤمن بحضرت مسیح و انجیل نبودند در حق آنها طلب مغفرت ننمائید بخدا واگذار کنید و این قسم قوم خود را ملامت کرد حضرت محمد میان قومی مبعوث شد که آنها بهیچوجه انسانیت تربیت مدنیت نداشتند بدرجه درنده بودند که دخترهای زنده خود را زیر خاک دفن میکردند و زنان پیش آنها از حیوان پست تر بودند وقتی میخواستند عطر بخودشان بزنند بول شتر استعمال میکردند و بول شتر را میخوردند حضرت محمد میان اینها ظاهر شد این قوم جاهل را همچو تربیت کرد که در اندک زمان تفوق برسائیر طوائف نمودند عالم شدند دانا شدند اهل صنایع شدند نص قرآن است که میفرماید نصاری دوست شما هستند لکن بت پرستان عرب را از بت پرستی و درندگی بقوت منع نمائید اصل حقیقت اسلام اینست اما نگاه بمعاملات بعضی از امراء اسلام نکنید زیرا تعلق بحضرت محمد ندارد تورا را بخوانید

به بینید احکام چگونه است ولی طوک یهود چه کردند  
انجیل را بخوانید به بینید رحمت صرف است مسیح همه را  
منع از حرب کرد وقتی پطرس شمشیر کشید گفت بگذار در  
غلاف اما امراء مسیحی چقدر خونریزی نمودند و ظلم شدید  
کردند بعضی از قسیسها برخلاف مسیح معاطه نمودند  
اینها دخلی بمسیح ندارند باری مقصد اینجاست  
مسلمانان معترف بر این هستند که حضرت مسیح روح الله  
است کلمة الله است مقدس است واجب التعظیم است  
حضرت موسی نبی ذی شأنی بود صاحب آیات باهرات بود  
توراة کتاب الله است خلاصه مسلمانان رئیس مسیحیان و  
رئیس موسویان را نهایت تمجید و تقدیس مینمایند اگر  
مسیحیان هم رئیس اسلام را مقابله بالمثل تمجید و تقدیس  
کنند این نزاع برداشته میشود آیا از این قضیه ایمان آنها  
کاسته میشود ؟ استغفرالله آیا مسلمانان چه ضرر از  
ستایش رئیس مسیحیان دیدند و چه گناهی نمودند بلکه  
بالمعکس مقبول درگاه الهی شدند که انصاف دادند و  
حضرت مسیح را روح الله و کلمة الله گفتند آیا نبوت  
حضرت محمد بدلائل باهره ثابت نیست ؟ ..... " انتہی

\*\*\*\*\*

\*\*\*\*

مطلب هشتم - در بیان اینکه تقالیدی با اسم دین شهرت یافته و سبب اجتناب نفوس از ادیان الهیه گردیده است حضرت عبدالبها<sup>۱</sup> میفرمایند قوله الاحلی :

" امروز اعظم علاج عاجل و تریاق فاروقی که حکیم الهی تجویز فرموده وحدت عالم انسانی و صلح عمومیست و توضیح و تبیین اصول ادیان الهیه و دفع تقالید و رسوماتی که منافی علم و عقل است زیرا يك سبب بزرگ بجهت بی دینی نفوس همین است که روئای ادیان مثل کشیشهای کاتولیک قدری نان و شراب را دست گرفته نفسی بآن میدهند و میگویند این نان جسد مسیح است و این شراب خون مسیح البته شخص عاقل قبول اوهام نمیکند و میگوید اگر بنفس کشیش این نان و شراب جسد و خون مسیح میشود پس باید خود کشیش بالاتر از مسیح باشد لهذا حضرت بها<sup>۲</sup> الله فرمودند هر مسئله ای که مخالف علم و عقل صحیح است و منافی اساس اصلی ادیان الهی آن مانع ترقی است و سبب اجتناب و دوری نفوس از آئین یزدانی (۱) " و نیز میفرمایند (۲) :

" چون نفوس تربیت یافته می بینند که کشیشها نان و شراب را در دست گرفته نفسی بآن میدهند و میگویند این

نان و شراب جسد و خون مسیح است و با باقرار گناه نزد  
 قسیسها عفو خطایای نفوس میشود البته از مشاهده اینگونه  
 امور مردمان باشعور از مذهب پیزاری میجویند و کلی بی<sup>زین</sup>  
 میشوند .

مطلب نهم - در بیان علت تجدید ادیان

حضرت بهاء الله میفرمایند قوله تعالی :

" رگ جهان دردست پزشك دانا است درد را میبیند  
 و دنانائی درمان میکند هر روز را رازی است و هر سر را  
 آوازی درد امروز را درمانی و فردا را درمان دیگر امروز  
 را نگران باشید و سخن از امروز رانید دیده میشود گیتی را  
 دردهای بیکران فرا گرفته و او را برهتر ناکامی انداخته  
 مردمانی که از پادشاه خود بینی سرست شده اند پزشك دانا  
 را از او باز داشته اند اینست که خود همه مردمان را گرفتار  
 نموده اند نه درد میدانند نه درمان میشناسند راست  
 را کز انگاشته اند و دوست را دشمن شمرده اند بشنویید  
 آواز این زندانی را بایستید و بگوئید شاید آنانکه در خوا<sup>هند</sup>  
 بیدار شوند " انتهى (۱) .

و در لوح دیگر میفرمایند قوله الاحلی :

" الیوم دین الله و مذهب الله آنکه مذاهب مختلفه



وسبل متعدده را سبب و علت بغضا ننمایند این اصول  
 وقوانین و راههای محکم متین از مطلع واحد ظاهر و از مشرق  
 واحد مشرق و این اختلافات نظر بمصالح وقت و زمان و قرون  
 و اعصار بوده " انتهى .

حضرت عبدالبهاء میفرمایند قوله الاحلی :

" پرسش نخست این بود که چرا آئین پیغمبران دیگرگون  
 گردد ..... بدان که جهان و آنچه در اوست هر دم دیگرگون  
 گردد و در هر نفس تغییر و تبدیل جوید زیرا تغیر و تبدل  
 و انتقال از لوازم ذاتیه امکان است و عدم تغیر و تبدل از  
 خصائص وجوب لهذا اگر عالم کون را حال بريك منوال بود  
 لوازم ضروریه اش نیز یکسان میگشت چون تغیر و تبدل مقرر  
 و ثابت روابط ضروریه اش را نیز انتقال و تحول واجب  
 مثل عالم امکان مثل هیكل انسانست که در طبیعت واحده  
 مداوم نه بلکه از طبیعتی به طبیعتی دیگر و از مزاجی بمزاجی  
 دیگر انتقال نماید و عوارض مختلف گردد و امراض متنوع شود  
 لهذا پزشك دانا و حکیم حاذق درمان را تغییر دهد  
 و علاج را تبدیل نماید ..... این تغیر و تبدیل عین حکمت  
 است زیرا مقصد اصلی صحت و عافیت است و چون علاج را  
 تغییر دهد نادان گوید این دلیل بر نادانی حکیم است  
 اگر داروی اول موافق بود چرا تغییر داد و اگر ناموافق

بود چرا در آغاز تجویز کرد ولی رنجور دانا از عان نماید

و هرجدان بیفزاید ..... " انتهى (۱)

و نیز حضرت عبدالبهاء میفرمایند (۲) قوله الاحلی :

" شریعت الله بر دو قسم منقسم يك قسم اصل اساس

است روحانیات است یعنی تعلق بفضائل روحانی و اخلاق

رحمانی دارد این تغییر و تبدیل نمیکند این قدس را لا قداس

است که جوهر شریعت آدم و شریعت نوح و شریعت ابراهیم

و شریعت موسی و شریعت مسیح و شریعت محمد و شریعت

حضرت اعلی و شریعت جمال مبارك است و در دوره جمیع

انبیاء باقی و برقرار ابداً منسوخ نمیشود زیرا آن حقیقت

روحانیه است نه جسمانیه آن ایمان است عرفان است

ایقان است عدالت است دیانت است مروت است امانت

است محبت الله است مواسات در مال است رحم بر فقیران

است و فریاد رسی مظلومان و انفاق بر بیچارگان و دستگیری

افتادگان است پاکی و آزادی و افتادگی است و حلیم

و صبر و ثبات است این اخلاق روحانی است این احکام

ابداً نسخ نمیشود بلکه تا ابد الآباد مرعی و برقرار است

این فضائل عالم انسانی در هر دوری از ادوار تجدید گردد

زیرا در اواخر هر دوره شریعت الله روحانیه یعنی فضائل

انسانیه از میان می‌رود و صورتش باقی میماند مثلاً در میان  
 یهود در اواخر دور موسوی مقارن ظهور عیسوی شریعت الله  
 از میان رفت صورتی بدون روح باقی ماند قدس الاقدس  
 از میان رفت و صحن خارج قدس که عبارت از صورت شریعت  
 است در دست آفتها افتاد و همچنین اصل شریعت حضرت  
 صیح که اعظم فضائل عالم انسانی است از میان رفته و صورتش  
 در دست قسیسین و رهابین مانده و همچنین اساس شریعت  
 حضرت محمد از میان رفته و صورتش در دست علمای رسوم مانده  
 آن اساس شریعت الله که روحانی و فضائل عالم انسانی است  
 غیر منسوخ و باقی و برقرار و در دوره هر پیغمبری تجدید  
 میگردد باری قسم ثانی از شریعت الله که تعلق به عالم  
 جسمانی دارد مثل صوم و صلوة و عبادات و نکاح و عتاق و  
 محاکمات و معاملات و مجازات و قصاص بر قتل و ضرب و سرقت  
 و جروحات این قسم از شریعت که تعلق به جسمانیات دارد  
 در هر دوری از ادوار انبیا<sup>ع</sup> تبدیل و تغییر یابد و منسوخ  
 گردد زیرا در سیاسات و معاملات و مجازات و سائر احکام  
 باقتضای زمان لابد از تغییر و تبدیل است " انتهى .

و نیز حضرت عبدالبهاء میفرمایند قوله الاحلی :

" احکام نیز بسبب تبدل و تغیر زمان تبدیل شود

مثلاً در زمان موسی مقتضی و مناسب حال شریعت موسویه بود

وچون در زمان حضرت مسیح آن حال تبدل و تغیر یافت  
 بقسمی که دیگر شریعت موسویه مناسب و موافق عالم انسانی  
 نبود لهذا نسخ گردید چنانچه حضرت روح سبت راشکست  
 و طلاق را حرام فرمود و بعد از حضرت مسیح حواریون اربعه  
 من جطه پطرس و پولس حیوانات محرّمه تورات را تحلیّل  
 کردند ماعدای لحم مخنوق و قرابین اصنام و خون و همچنین  
 زنا این احکام اربعه را باقی گذاشتند بعد پولس لحم  
 مخنوق و ذبائح اصنام و دم را نیز حلال نمود و تحریم زنا  
 را باقی گذاشت چنانکه پولس در آیه ۱۴ از فصل ۲۴ از رساله  
 خود باهل رومیه مینویسد ( من میدانم و معتقدم هر ب مسیح  
 که هیچ چیز نجس العین نیست بلکه هر چیز نجس است  
 بجهت آن کس که نجس میشود ) و همچنین در آیه ۱۵ از فصل  
 ۱ از رساله پولس بطیطوس مذکور ( جمیع اشیا بجهت پاکان  
 پاک است و از برای ناپاک چیزی پاک نیست زیرا آنان کلاً  
 نجسند حتی عقول و ضمائرشان ) حال این تغیر و تبدیل  
 و نسخ بجهت آن بود که عصر مسیح قیاس بعصر موسی نمیشد  
 بلکه حال و مقتضی بگلی تغیر و تبدیل یافت لهذا آن احکام  
 منسوخ گردید ( ۱ ) انتهى .

و نیز میفرمایند قوله الاحلی :

" ..... ادیان الهیه از یوم آدم الی الآن پیاپی  
 ظاهر شده و هر یک آنچه باید و شاید مجری داشته خلق را  
 زنده نموده و نورانیت بخشیده و تربیت کرده تا از ظلمات  
 عالم طبیعت نجات یافتند بنورانیت ملکوت رسیدند ولی هر  
 دینی و هر شریعتی که ظاهر شد مدتی از قرون کافلسعادت  
 عالم انسانی بود و شجر پرثمر بود ولی بعد از مرور قرون  
 و اعصار چون قدیم شد بی اثر و ثمر ماند لهذا در باره تجدید  
 شد دین الهی یکی است ولی تجدید لازم مثلا حضرت  
 موسی مبعوث شد و شریعتی گذاشت بنی اسرائیل بواسطه  
 شریعت موسی از جهل نجات یافته بنور رسیدند و از ذلت  
 خلاص گشته عزت ابدیه یافتند ولی بعد از مدتی مدیده آن  
 انوار غروب کرد و آن نورانیت نماند روز شب شد و چون  
 تاریکی اشتداد یافت کوکب ساطع حضرت مسیح اشراق نمود  
 در باره جهان روشن شد مقصد اینست دین الله یکی است  
 که مری عالم انسانی است ولیکن تجدید لازم درختی را  
 چون بنشانی روز بروز نشو و نما نماید و برگ و شکوفه کند  
 و میوه تر بهار آرد لکن بعد از مدت مدید کهن گردد از ثمر  
 باز ماند لهذا باغبان حقیقت دانه همان شجر را گرفتند  
 در زمین پاک میکارند در باره شجر اول ظاهر میشود وقت

نمائید در عالم وجود هر چیز را تجدید لازم نظر به عالم  
 جسمانی نمائید که حال جهان تجدید یافته مشروعات  
 اکتشافات تجدید یافته ادراکات تجدید یافته پس چگونه  
 میشود که امر عظیم دین که کافل ترقیات فوق العاده عالم  
 انسانی است و سبب حیات ابدی و مروج فضائل نامتناهی  
 و نورانیت و وجهانی بی تجدید ماند این مخالف فضل  
 و موهبت حضرت یزدانی است (۱) .

و نیز میفرمایند قوله الاحلی :

هو الله

الحمد لله قرون ظلمانی گذشت قرن نورانی آمد  
 الحمد لله آثار اوهام و تقالید زائل شد و عقول و افکار بشر  
 توسیع یافت اختراعات تجدید جست علوم و فنون تجدید  
 یافت مشروعات تجدید حاصل نمود اکتشافات تجدید  
 جست جمیع اشیا تجدید یافت قوانین عالم تجدید پیدا  
 نمود لهذا اقتضا چنان بود که آئین الهی نیز تجدید یابد  
 حقیقت اریان الهیه تجدید شود زیرا تعالیم الهیه  
 فراموش شده جز تقالیدی در دست نمانده بود اساس  
 اریان الهی یکیست و آن حقیقتست و مورث محبت و الفت  
 و سبب وحدت عالم انسانی اما تقالید مختلف است و علت  
 اختلاف و هادم بنیان رحمانی پس بشارت باد که شمس

حقیقت نجلی نمود بشارت باد بشارت که نورانیست  
 آسمانی آفاق را احاطه کرد بشارت باد بشارت که ابواب  
 ملکوت مفتوح گردید بشارت باد بشارت که آهنگ ملاءاعلی  
 بلند شد بشارت باد بشارت که نفثات روح القدس حیات  
 بخش است و عالم انسانی در تجدید ای اهل عالم بیدار  
 شوید بیدار ای احزاب و امم هشیار گردید هشیار  
 بنیان نزاع و جدال را براندازید از تقلید و تعصب که سبب  
 درندگیست بگذرید تا بحقیقت پی برید و انوار وحدت عالم  
 انسانی مانند آفتاب ظاهر و عیان گردد علم صلح عمومی  
 بلند شود الفت و اتحاد کامل بین اجناس و ادیان و  
 اوطان حاصل گردد عالم انسانی آسایش جوید و صورت  
 و مثال الهی یابد اینست پیام من " انتهى .

و نیز میفرمایند قوله الاحلی :

" جهان ملکوت یکی است نهایت آنست که بهار تجدید  
 نماید و درکائنات حرکت و جنبش جدید و عظیم بنمایند  
 کوه و دشت زنده شود درختان تر و تازه گردد و برگ و شکوفه  
 و ثمر بطراوتی بی اندازه جلوه نماید لهذا ظهورات سابقه  
 با ظهورات لاحقہ نهایت ارتباط دارد بلکه عین یکدیگرند  
 اما کون که ترقی نماید شمع شدیدتر است و فیض عظیم تر  
 و آفتاب در دایره نصف النهار جلوه نماید ای طالب ملکوت

هرظهوری جان عالم است و طبیب حازق هر دردمند عالم  
 بشر مریض است آن طبیب حازق علاج مفید دارد و متعالی  
 و وصایا و نصائحی قیام نماید که درمان هر درد است و مرهم  
 هر زخم البته طبیب دانا احتیاجات مریض را در هر موسمی  
 کشف نماید و به معالجه پردازد لهذا تعالیم جمال ابهی  
 را تطبیق بلوازم و احتیاجات زمانه نما ملاحظه مینمائی که  
 جسم مریض جهان را علاج برء الساعه است بل در یاق شفای  
 ابدیست و معالجه اطبای حازق سلف و خلف نوع واحد  
 نیست بلکه بمقتضای مرض مریض است هر چند علاج تغییر  
 و تبدیل یابد ولی کل بجهت صحت مریض است در ظهورات  
 سابقه جسم علیل عالم تحمل علاج قوی فائق نداشته اینست  
 که حضرت مسیح فرمود امور بسیاری است که لازم است بیان  
 شود و لکن حال شما نتوانید استماع نمود و لکن چون آن  
 روح تسلی دهنده که پدر میفرستد بیاید حقیقت را از سرای  
 شما بیان کند و نیز میفرمایند قوله الاحلی (۱) جمیع  
 موجودات در تحت تغییر و تبدیلند هر جوانی پیر و هر  
 نهالی درخت کهن میشود و هر کهنه ای متلاشی میگردد .  
 ادیان عالم نیز هر یک در هر عصری سبب ترقی بود ولی حال  
 مانند درختهای کهن گشته وی شرمانده اند مل موجوده



متوقعند که این درختها بازشکوفه و خرمی حاصل نمایند  
و این محالست مثل اینکه هنوز و بودیست توقع ترقی زمان  
کوتاه و برهما را دارند .

و نیز میفرمایند قوله الاحلی :

" اساس دین الهی یکی است (۱) همان اساس که مسیح  
گذارد و فراموش شد حضرت بهاء الله آنرا تجدید کرد  
زیرا اساس ادیان الهی یکی است یعنی هر دینی بدو قسم  
منقسم است قسمی اصل است و تعلق باخلاق دارد و تعلق  
بحقائق و معانی دارد و تعلق بمعرفت الله دارد و آن یکی  
است ابدی تغییر ندارد زیرا حقیقت است حقیقت تغییر  
و تبدیل ندارد و قسمی دیگر فرع است و تعلق بمعاملات  
دارد این در هر زمانی باقتضای آن زمان تغییر یابد  
مثلا در زمان حضرت موسی اساس و اصل دین الهی که  
تعلق باخلاق داشت در زمان مسیح تغییر نیافت ولی  
در قسم ثانی اختلاف حاصل شد زیرا در زمان موسی برای  
مبلغ جزئی سرقت دست بریده میشد بحکم توراة هر کس  
چشمی را کور میکرد چشمش را کور میکردند دندانسی  
می شکست دندانش را میشکستند این باقتضای زمان  
موسی بود اما در زمان مسیح مقتضی نبود مسیح نسخ

فرمود همچنین طلاق از کثرت وقوع بدرجه ای رسید که حضرت مسیح منع فرمود باقتضای زمان حضرت موسی در حکم قتل در تورات بود و در آن وقت جز بآن محافظه امنیت نمیشد زیرا بنی اسرائیل در صحرای تیه بودند در آنجا جز باین احکامات سخت ضبط و ربط ممکن نبود اما در زمان مسیح مقتضی نبود تغییر کرد اختلاف در این قسم فرع است اهمیتی ندارد و متعلق به معاملات است اما اساس دین الهی یکی است لهذا حضرت بهاء الله همان اساس را تجدید فرمود اما اساس امر مسیح همه روحانی بود و اصل بود فروعاتی جز مثل طلاق و سبت تغییر نکرد جمیع بیانات مسیح تعلق بمعرفت الله و وحدت عالم انسانی و روابط بین قلوب و احساسات روحانی داشت و حضرت بهاء الله تأسیس سنوحت رحمانیه باکمل وجوه فرمود در دین ابداء تغییر ندارد زیرا حقیقت است و حقیقت تغییر و تبدیل ندارد آیا میشود گفت توحید الهی تغییر مینماید یا معرفت الله و وحدت عالم انسانی و محبت و یگانگی تغییر میشود لا والله تغییر ندارد چرا که حقیقت است ....<sup>(۱)</sup> انتهی .

(۱) و نیز میفرمایند قوله الاحلی :

" دین الله در میان طوایف بر اساس اصلی باقی نماند بلکه بتدریج تغییر و تبدیل نماید تا آنکه بگلی محو و نابود گردد لهذا ظهور جدید شود و آئین جدید تأسیس گردد زیرا اگر تغییر و تبدیل ننماید احتیاج بتجدید نشود این شجر در بدایت در نهایت طراوت بود و پرشکوفه و ثمر بود تا آنکه کهنه و قدیم گشت و بگلی بی ثمر شد بلکه خشک و پوسیده گشت اینست که باغبان حقیقت باز از سنخ و صنف همان شجر نهال بیهمالی غرس نماید که روز بروز نشو و نما نماید و در این باغ الهی ظل مدود گسترده و ثمر محمود دهد بهمچنین ادیان از تمادی ایام از اساس اصلی تغییر یابد و بگلی آن حقیقت دین الله از میان برود و روح نماند بلکه بدعتها بمیان آید و جسم بی جان گردد اینست که تجدید شود " انتهى .

و نیز میفرمایند قوله الاحلی :

" ..... اساس دین الهی یکی است میخوایم این مسئله را برای شما شرح دهیم هر یک از ادیان مقدسه الهیه که تا حال نازل شده منقسم بدو قسم است يك قسم روحانیات است معرفت الله است موهبت الله است فضائل عالم انسانی است کمالات آسمانی است که تعلق بعالم اخلاق دارد این حقیقت است و این اصل است و جمیع انبیاء

الهی بحقیقت دعوت کردند حقیقت محبت الله است  
 حقیقت معرفت الله است حقیقت ولادت ثانویه است  
 حقیقت استفاضه از نفثات روح القدس است حقیقت وحدت  
 عالم انسانی است حقیقت الفت بین بشر است حقیقت  
 دوستی است حقیقت عدل است حقیقت مساوات بین بشر  
 است جمیع انبیاء الهی این تأسیس و ترویج کردند  
 پس ادیان الهی یکی است و قسم دیگر که تعلق بجسمانیات  
 دارد و فرع است در آن بحسب اقتضای زمان تغییر و تبدیل  
 حاصل میشود مثل اینکه در شریعت توراة طلاق جائز  
 در شریعت مسیح جائز نه در شریعت موسی سبت بود  
 در شریعت مسیح نسخ شد این تعلق بجسمانیات دارد  
 اهمیتی ندارد بحسب اقتضاء زمان تغییر و تبدیل میشود  
 عالم امکان مثل هیكل انسان میماند گاهی صحت دارد  
 گاهی علیل و مریض است لهذا معالجات نظرباختلاف  
 امراض که متفاوت است يك روز علت از حرارت است باید  
 تبرید شود يك روز مرض از رطوبت است باید علاج دیگر در  
 مراد اینست که آنقسم از شریعت الله که تعلق بعالم  
 جسمانی دارد آن تغییر و تبدیل حاصل میکند و این نظر  
 باقتضای زمان است در زمان موسی یکنوع اقتضائی بود  
 در زمان مسیح نوعی دیگر در زمان موسی طفل شیرخوار بود

شیر لازم داشت در زمان مسیح غذا خوار شد ملاحظه کنید که انسان از بدایت حیات تا نهایت در جمیع اطوار يك شخص است همینطور دین الله در جمیع ادوار يك دین است انسان در بدایت جنین است بعد از آن طفل شیرخوار بعد از آن طفل راهق بعد از آن ببلوغ میرسد بعد از آن جوان میشود بعد بکمال میرسد بعد پیر میشود هر چند احوال و اطوار مختلف پیدا میکند لکن باز یکی است همینطور دین الهی يك دین است زیرا حقیقت است و حقیقت تعدد قبول نکند این اختلافی که ملاحظه میکنید در ادیان الهی مثل اختلاف انسان است از بدایت حیات تا نهایت حیات مثلا آنکه الآن پیر است همان انسان جنین است هر قدر که متفاوت و مختلف است و بحسب ظاهر اختلاف دارد ولی باز انسان واحد است همینطور دین الهی هر چند ظواهر آن در ایام انبیا<sup>ع</sup> مختلف است لکن حقیقت واحد است پس باید بآن حقیقت متوسل شویم تا کل ملل عالم متفق شوند تا این نزاع و جدال بکلی زائل شود جمیع بشر متحد و متفق شوند از خدا میخواهم که شماها سبب وحدت عالم انسانی شوید تا جمیع بشر دست در آغوش یکدیگر نمایند و عزت ابدیه عالم انسانی جلوه نماید \* (۱) انتهای

مطلب دوم - در میان اینکه دین باید مطابق مقتضیات وقت باشد .

حضرت عبدالبهاء میفرماید قوله الاحلی (۱)

" مظاهر کلیه الهیه مطلع بر حقائق اسرار کائناتند

لهذا شرایعی تأسیس نمایند که مطابق و موافق حال

عالم انسانست زیرا شریعت روابط ضروریه است که

منبعث از حقائق کائناتست مظهر ظهور یعنی شارع مقدس

تا مطلع به حقائق کائنات نباشد روابط ضروریه که منبعث

از حقائق ممکنات است ادراک ننماید البته مقتدر بوضع

شریعتی مطابق واقع و موافق حال گردد انبیا الهی

مظاهر کلیه اطباء حازقند و عالم امکان مانند هیکل بشری

و شرایع الهیه دوا و علاج پس طبیب باید که مطلع

و واقف بر جمیع اعضا و اجزاء و طبیعت و احوال مریض

باشد تا آنکه دوائی ترتیب دهد که نافع بسم نافع

گردد فی الحقیقه حکیم دوا را از نفس امراض عارضه

بر مریض استنباط کند زیرا تشخیص مرض نماید بعد

ترتیب علاج علت مزمنه کند تا تشخیص مرض نشود

چگونه ترتیب علاج و دوا گردد پس باید طبیب ب طبیعت و

اعضا و اجزاء و احوال مریض نهایت اطلاع داشته باشد

و جميع امراض واقف و بكافه اروهه مطلع تا آنكه رواى موافقى  
ترتيب رهد پس شريعت روابط ضروريه ايست كه ضبعث  
از حقيقت كائناتست و مظاهر كليہ الهيہ چون مطلع باسرار  
كائناتند لهذا واقف بان روابط ضروريه و آنرا شريعة الله  
قرار دهند \* انتهى .

\*\*\*\*\*

و نیز میفرمایند قوله الاحلی : (۱)

" آئین الهی در مان هر دردی است زیرا بمقتضای حقائق اشیاست علمای قانون در این مسئله خیلی بحث کرده اند مشاهیر آنها گفته اند که قانون باید از روابط ضروریه باشد و آن بمقتضای حقائق اشیاست لکن مظاهر مقدسه الهیه فرمودند که تشریح چنین قانون از قوه بشر خارج است زیرا عقل بشری احاطه بحقائق اشیا ندارد و محیط بمقتضیات روابط ضروریه نیست لهذا قانون الهی لازم است که محیط بحقائق و نافذ در اشیاست " انتهى .

و نیز میفرمایند قوله الاحلی : (۲)

" ..... امروز جمع ملل عالم جنگجو هستند و جمیع دول عالم در تهیه و تدارك آلات و مهمات جهنمیه علمی الخصوص قطعاً اروپا که مخزن مواد التهاپی شده است موقوف بیک شراره است که آن جهنم شعله باآفاق زند لهذا هنوز آهنگ صلح عمومی بگوش آنان تأثیر ندارد و همچو گمان میکنند که سبب فلاح و نجاح هر دولتی قوه حربیه است هرچه عظیمتر سعادت آن دولت و ملت بیشتر طوك عالم از عان این نمی نمایند که صلح عمومی سبب حیات عالم انسانی است و همچنین اعظم و ارباب نفوذ آنان نیز سعادت خود را در



تهیه اسباب جنگ میدانند لهذا ممکن نیست که از برای  
 اهل عالم قناعت حاصل شود مگر بقره ایمان زیرا ایمان  
 حلال هر مشکلی است پس باید کوشید که دین الله نفوذ یابد  
 بقره دین الله هر امر مشکلی آسان گردد. قوه دین طوك  
 را خاضع کند و اصحاب نفوذ را مغلوب نماید پس بکوشید  
 که دین حقیقی که روح حیات بعالم انسانی میدمد انتشار  
 یابد اینست علاج جسم مریض عالم این است دریاق سم  
 نقیع بشر " انتهى .

و نیز میفرمایند قوله الاحلی :

### هوآله

" ..... مظاهر الهی اول معلمین و مروجین حقیقت  
 هستند چون عالم تاریک و ظلمانی گردد و غفلت پیدا شود  
 خدا يك نفر الهی را میفرستد حضرت موسی آمد در وقتیکه  
 مصر تاریک بود و جهل و نادانی احاطه نموده نفوس سی  
 در منتهی درجه توحش بودند حضرت موسی معلم الهی بود  
 تعلیم آیات ربّانی کرد ملت اسرائیل را تربیت نمود از جهل  
 و ذلت نجات داد بمنتهی درجه اوج عزت رسانید و در علوم  
 و فنون ماهر کرد و مدنیّه تامّه از برای آنان مهیا نمود  
 خزانه عالم انسانی میانه آنها منتشر کرد بعد کم کم آثار  
 الهی محو شد و هوای وهوس شیطانی غلبه نمود ظلمت

احاطه کرد بعد دوهاره صوت احدیت بلند شد شمس  
 حقیقت درخشید نفثات روح القدس رسید ابر رحمت بارید  
 انوار هدایت عالم را روشن کرد عالم يك لباس جدیدی  
 پوشید خلق خلق جدید گردید وحدت بشر اعلام شد  
 این عالم بهشت برین گردید قبائل مختلفه و شعوب متنوعه  
 متحد شدند بعد از مدتی مردم این نوامیس الهی را فراموش  
 کردند این نصائح ربانی از صفحه قلوب محو شد تعالیم  
 حقیقی نماند ظلمت غفلت و نادانی احاطه نمود حال  
 حضرت بهاء الله آمد و آن اساس اصلی را تجدید کرد  
 آن تعالیم الهی زمان مسیح را و آن فضائل عالم انسانی را  
 دوهاره ظاهر کرد تشنگان را سیراب نمود و غافلان را هوشیاً  
 محرومان را محرم اسرار نمود و وحدت عالم انسانی را اعلام  
 مساوات بشریه را نشر داد پس شماها جميعاً باید  
 بجان و دل بکوشید و در میان جمیع بشر بمحبت زندگی کنید  
 تا اتحاد کلی حاصل شود تعصبات جاهلانه نماند  
 و جمیع متحد گردند " انتهى .

مطلب یازدهم - در بیان اینکه دیانت دارای نتایج عظیمه  
 است .

حضرت عبدالبهاء میفرمایند قوله الاحلی :

"آفتاب جهانتاب آسمانی را طلوع و غروب و ازاین  
 جهت کیهان را ربیع و خریفی و فصل تابستان و زمستانی  
 این دور دائم است و از انوار ذاتیه عالم وجود تغییری  
 ندارد و تبدیلی نجوید چون موسم ربیع آید آفتاب فیض  
 جدیدی نماید حرارت و شعاع بتابد. ابرنیشان ببسارد  
 و نسیم جان پرور بوزد ابر بگرید و چمن بخندد نسیم  
 بهار مشکبار گردد و دشت و کهسار گلشن و گلزار شود  
 اعتدال ربیعی جلوه نماید جهان روح تازه یابد و حشر  
 جدید برپا گردد همچنین شمس حقیقت را طلوع و غروب  
 و عالم جان و وجدان موسم ربیعی و خریفی چون اشراق  
 فرماید انوار بتابد و حیات ببخشد نسیم گلشن عنایت بوزد  
 و ابر رحمت ببارد و حیات جدید بدمد و حشر بدیع برپا  
 نماید قیامت کبری گردد طامه عظمی رخ بگشاید حقیقت  
 کائنات بحرکت آید و ترقی در نفوس و ارواح و عقول حصول  
 پذیرد جهان جهان دیگر گردد و عالم انسانی از فیض  
 جلیل اکبر نصیب وافر یابد و بعد از این بهار روحانی  
 موسم صیف آید و اشجار بشمر رسد و دانه ها خرمن گردد  
 یعنی شجره عالم انسانی بشمر آید و فضائل نامتناهی مزین  
 شود بعد موسم خریف روحانی آید مواهب ربیع الهی  
 نماند و آثار ربانی رهزوال نهد کمالات رحمانی نقصان

یابد و علویت عالم انسانی مبدل گردد موسم زمستان آید  
 شدت برودت احاطه کند خمود و جمود جلوه نماید یأس و  
 حسرت رخ بگشاید ظلمت احاطه کند غفلت و ضلالت خیمه  
 برافرازد عالم جهان و وجدان از نفس رحمان محروم گردد  
 و طیب مشوم مقطوع شود دوره منتهی گردد دوهاره صبح  
 نورانی از افق هدایت کبری بدمد و شمس حقیقت از افق  
 اعتدال بتابد و حشر و نشر اکبر گردد و نیز آفاق چنان  
 اشراق نماید که حقائق کائنات فیض ابدی یابد و انوار موهبت  
 کبری شرق و غرب را روشن نماید و جهان دل و جان روضه  
 رضوان گردد و فضائل عالم انسانی در قطب آفاق خیمه زند  
 و علم هدایت کبری در اوج اعلیٰ زند لهذا وقتی شمس  
 حقیقت از افق موسوی اشراق کرد و فیض نامتناهی بخشید  
 بعد از آن نقطه غروب نمود از افق عیسوی اشراق کرد و  
 بفیوضات ابدیه جهان را مه تابان نمود و نفخه روح القدس  
 در جسد امکان رسید و حیات ابدیه بخشید پس از او مطلع  
 محمدی اشراق نمود و عالم امکان را منور فرمود و ظلم و ستم را  
 برانداخت عدل و انصاف خیمه برافراخت پس از او مطلع  
 نقطه اولی طلوع کرد و عالم وجود را بپشارت کبری زنده نمود  
 انوار هدایت مهذول داشت و اسرار حقیقت آشکار کرد  
 حال نیز اعظم کوکب ملاء اعلیٰ از افق موهبت کبری حضرت

بها، الله نهایت اشراق برآفاق فرمود حشر جدید رخ نمود  
 و نشر بدیع انتشار یافت شرق منور گردید و انوار آفتاب  
 در غرب منتشر شد بهار در نهایت عظمت جهان فانی را  
 مظهر فیوضات نامتناهی نمود و حرکتی فوق العاده در عالم  
 عقول و نفوس حصول یافت وحدت عالم انسانی علم برافراخت  
 و خیمه الفت و محبت در قطب آفاق سایه افکند بدایع  
 و آثار و حقایق و اسرار کاینات در این قرن بر صد قرن افزود  
 و چنان جلوه نمود که عقول اولی الالباب حیران گردیدند<sup>۱</sup>  
 انتهى . (۱)

و نیز میفرمایند قوله الاحلی : (۲)

" اعظم روابط و وسیله بجهت اتحاد بین بشر قسوه  
 روحانیه است چونکه محدود محدودی نیست دین است  
 که سبب اتحاد عالم میشود توجه بخدا است که سبب  
 اتحاد من علی الارض میشود دخول در ملکوتست که  
 سبب اتحاد اهل عالم میشود چون اتحاد حاصل شد  
 محبت و الفت حاصل میشود لکن مقصد از دین نه این  
 تقلیدی است که در دست ناس است اینها سبب عداوت  
 است سبب نفرت است سبب جنگ وجدال است سبب  
 خونریزی است ملاحظه کنید در تاریخ و دقت نمائید که

(۱) خطابات طبع مصر ص ۲۵۴ (۲) نطق مبارک در پاریس  
 ۲۳ اکتبر سنه ۱۹۱۳

این تقالیدی که دست ملل عالم است سبب جنگ و حـرب  
 وجدال عالم است مقصد از دین انوارشخص حقیقت است  
 و اساس ادیان الهی يك اساس است يك حقیقت است يك  
 روح است يك نور است تعدّد ندارد از جمله اساس دین  
 الهی تحرّی حقیقت است که جمیع بشر تحرّی حقیقت بکنند  
 چون حقیقت واحد است جمیع فرق عالم را جمع میکند حقیقت  
 علم است اساس ادیان الهی علم است علم سبب اتحاد قلوب  
 میشود حقیقت الفت بین بشر است حقیقت ترك تعصب  
 است حقیقت این است که جمیع بشر را بندگان الهی  
 به بینید حقیقت اینست که جمیع ملل عالم را بنده يـك  
 خداوند بدانید حقیقت اینست که جمیع کائنات را روشن از  
 يك نور به بینید حقیقت اینست که حقایق اشیاء را زنده از  
 يك فیض به بینید نهایت اینست در عالم وجود مراتب است  
 مرتبه نقص است و مرتبه کمال ماباید شب و روز بکوشیم تا  
 نقص مبدل بکمال شود مثلا اطفال در عالم طفولیت نمیدانند  
 ولی مستحق نکوهش نیستند باید این اطفال را تربیت کرد  
 تا برتبه بلوغ برسند این نهال ها را باید نشو و نما داد تا  
 ثمر بدهد این زمین را باید پاك کرد تا تخم برکت به بار آرد  
 این مریض را باید معالجه کرد تا شفا یابد هیچ نفسی  
 را نباید مغفوض داشت جمیع بشر را باید محبت کرد اگر این

اساس جمع شود محبت حاصل میشود و همچنین باید همیشه مناجات بکنیم که خداوند در قلوب محبت ایجاد نماید تضرع و زاری کنیم تا شمس حقیقت برگل بتابد تا جمیع در بحر رحمت پروردگار غرق شویم تضرع و زاری کنیم تا جمیع ناقصها کامل شوند تضرع و زاری کنیم تا جمیع اطفال ببلوغ برسند آفتاب محبت بر شرق و غرب بتابد و از نور محبت الله جمیع قلوب روشن شود و از روح فیوضات الهیه جمیع نفوس زنده شوند چشم ها روشن شود گوشها شنوا گردد قلوب منجذب بنفحات قدس شود ارواح مستبشر بپشارات الله گردد .

مطلب دوازدهم - در بیان اینکه دین الله فی الحقیقه عبارت از اعمالست نه اقوال .  
حضرت عبدالبها میفرمایند قوله الاحلی :

### هو الله

" دین الله فی الحقیقه عبارت از اعمال است عبارت از الفاظ نیست زیرا دین الله عبارت از علاج است دانستن دوا ثمری ندارد بلکه استعمال دوا ثمر دارد اگر طبیبی جمیع ادویه را بداند اما استعمال نکند چه فایده دارد ؟ تعالیم الهیه عبارت از هندسه و خریطه بنا

است اگر هندسه شود وخریظه کشیده گردد و ساخته نشود چه شری دارد ؟ تعالیم الهی باید اجرا گردد باید عمل شود مجرّد خواندن و دانستن شری ندارد مثلاً در تعالیم حضرت مسیح میفرماید اگر کسی سیلی بر یحیی شما زند یسار را پیش آرید کسی شما را لعن کند صلوات بفرستید بد خواه را خیر خواه باشید این تعالیم حضرت مسیح است سبب نورانیت است سبب حیات عالم است سبب صلح و صلاح عالمست اما چه فایده و اسفاکه می بینی چقدر خونریزی میشود چقدر نفوس که در این مدت از طرف ملت مسیح کشته شدند در مسئله پروتستان و کاتولیک بموجب تاریخ نهصد هزار نفس کشته شد حال این قضیه چه مناسبت با تعالیم مسیح دارد با آنکه حضرت مسیح چنین تعالیمی فرموده بکلی بعکس آن معامله نمودند جمیع مسیحیان این بیان حضرت را در انجیل میخوانند و لکن عمل نمیکنند از این خواندن چه ثمر اگر بموجب آن عمل میکردند آنوقت ثمر داشت ..... " انتهی .

مطلب سیزدهم - در بیان اینکه انسان بحیات روحانی انسان است

حضرت عبدالبها\* میفرمایند قوله الاحلی :



" انسان بحیات روحانی انسان است و سبب ایمن حیات کمالات معنوی و صفات رحمانی است و خدمت بعالم انسانی و استفاضه از فیوضات باقیه و اخلاق حسنه و یگانگی و محبت الله و فرزاندگی و معرفت الله و الا اگر مراد حیات جسمانی باشد این خلقت نتیجه ای ندارد و انسان شرافت و برتری از سایر مخلوقات نیابد زیرا اعظم لذات جسمانی و صفای منظر و فراغت بال عالم حیوانی را حاصل است و بهتر از همه طیوری لذت جسمانی دارند که بر بلندترین شاخه‌ها<sup>ی</sup> درختها لانه و آشیانه میکنند بهترین هوارا استنشاق مینمایند جمیع لانه‌ها و خرمن‌ها ثروت آنهاست و آبهای خوشگوار و سیر صحرا و چمن و کوه و دمن و تماشای باغ و گلها سبب نشاط و سرور آنها نه غمی دارند نه المی نه آمال و آرزویی نه جنگ و جدالی و نه حرب و قتالی اگر مقصد لذت و حیات جسمانی باشد حیوان و انسان یکسانند بلکه مرغان گلشن راحت و لذت دارند نه نفوس بر آلام و محن " انتهى (۱)

مطلب چهاردهم - این خطابه مبارکه که حاوی خلاصه مطالب مندرجه سابقه است در این مقام که خاتمه رساله است نگاشته میشود قوله الاحلی :

## هوالله

" اول موهبت الهیه در عالم انسانی دین است زیرا  
 دین تعالیم الهی است البته تعالیم الهیه بر جمیع تعالیم  
 مقدم و فائق است دین انسان را حیات ابدی دهد  
 دین خدمت به عالم اخلاق نماید دین دلالت به سعادت  
 ابدیه کند دین سبب عزت قدیمه عالم انسان است دین  
 سبب ترقی جمیع ملل است برهان بر آن اینکه چون در ادیان  
 بنظر حقیقت نظر و تحری نمائیم می بینیم دین سبب ترقی  
 و سعادت ملل بوده حال ماتحری باید بکنیم که آیا دین  
 سبب نورانیت عالم است یا نه دین سبب ترقی فوق العاده  
 عالم انسانیت یا نه ولی باید بنظر حقیقت ببینیم نه بتقالید  
 چه اگر بتقالید باشد هر یک عقاید خود را مرجح دانند  
 و بعضی گویند که دین سبب سعادت نیست و مایه زلالت  
 است پس اول باید تحری آن کنیم که دین سبب ترقیست  
 یا تدنی سبب عزتست یا زلت تا برای ماشبهه ای باقی نماند  
 لهذا ذکر انبیا و وقایع ایام آنها را میکنیم نه بروایاتی که  
 بعضی انکار توانند بلکه بیاناتی که مسلم عمومست منکری  
 ندارد و آن اینست که از جمله انبیا حضرت ابراهیم بود  
 بجهت آنکه منع عبارات اصنام کرده دعوت بوحدانیت الهیه  
 نمود او را ازیت نمودند و از بلد اخراج کردند لکن ملاحظه

کنید که چگونه دین سبب ترقی است که آنحضرت عاقله شی  
تشکیل فرموده خدا آنرا برکت داد و مبارک نمود بسبب  
دینی که از برکت آن انبیاء از آن عاقله پیدا شد اشخاصی  
مانند یعقوب مبعوث شد یوسفی مبعوث گردید موسائی  
ظهور نمود هرون داود سلیمان و انبیای الهی از آن  
عاقله ظاهر شدند ارض مقدسه در تصرف آنها آمدند  
مذنیّت کبری تأسیس گشت بسبب دین الهی که تأسیس  
شده بود پس دین سبب عزّتست دین سبب سعادت  
عالم انسانیست اینست که حضرت ابراهیم <sup>نش</sup> الی الآن خاندان  
در جمیع عالم منتشر است اعظم از آن اینکه حضرات  
بنی اسرائیل در مصر اسیر بودند در تحت تعدی قبطیان  
بودند و در نهایت ذلت قوم قبطی چنان ضد سبطی و  
غالب بود که در هر کار پرزحمتی که داشتند سبطی را میگما  
شتند  
بنی اسرائیل در نهایت درجه فقر و ذلت و جهالت و توحش  
بودند که حضرت موسی مبعوث شد با آنکه بظاهر چو پانسی  
بود لکن بقوت دین عظمت و اقتداری عجیب ظاهر نمود  
نهیّتش در عالم شیوع یافت شریعتش مشهور آفاق گردید  
با آنکه فرید و وحید بود بقوت دین جمیع بنی اسرائیل را  
از اسیری خلاص نمود و بارض مقدسه برد تأسیس مدنیّت  
عالم انسانی نمود چنان بنی اسرائیل را تربیت کرد که

درجه عزت رسیدند از حضيض اسارت باوج نجات رسیده در کمالات انسانی نهایت ترقی نمودند در مدنیت ترقی کردند در علوم و فنون ترقی نمودند در حکم و صنایع ترقی کردند بالا اختصار ترقی و علومشان در عصر خود بدرجه‌ای رسید که فلاسفه یونان بارض مقدس آمده از بنی اسرائیل تحصیل حکمت نمودند و این بحسب تاریخ مسلم است که حتی سقراط حکیم بارض مقدسه آمد تحصیل حکمت از عظاما بنی اسرائیل کرد چون مراجعت بیونان نمود تأسیس وحدانیت الهیه فرمود و ترویج مسئله بقا روح بعد موت کرد جمیع این حقایق را از بنی اسرائیل تحصیل نمود و همچنین بقراط خلاصه اکثر فلاسفه در ارض مقدسه از انبیای بنی اسرائیل تحصیل حکمت نمودند چون بوطن مراجعت مینمودند انتشار میدادند حال از امریکه چنین ملت ضعیف ذلیل را چنان قوی نمود و از اسارت به سلطنت رسانید و از جهالت بمقام علم و حکمت کشانید و فلاح و نجات داد تا در جمیع مراتب ترقی کردند معلوم میشود که این امری است سبب ترقی و عزت عالم انسانی و آن اساس سعادت ابدیست . اما تقالیدی که بعد پیدا شد آن سبب معیبت و خرابی ملت و مانع ترقیات است چنانچه در تورات و تواریخ مذکور که چون یهود بتقالید افتادند

غضب الهی مستولی شد بجهت آنکه اساس الهی را ترک کردند خدا بخت النصر را صیقل کرد رجال یهود را کشت اطفال را اسیر نمود بیت المقدس را خراب کرد هفتاد هزار نفر بمراق اسیر برد و تورات را آتش زد پس دانستیم که اساس دین الهی سبب عزت و ترقی است و تقالید علت ذلت و حقارت باین سبب دولت یونان و روم مستولی بر یهود گردید و آنها را در تحت تعدی انداخت طیطوس سردار روم ارض مقدسه را محاصره نمود یهود را آواره کرد جمیع رجال را کشت اموال را غارت نمود بیت المقدس را خراب کرد تفرقه ای در بنی اسرائیل افتاد که هنوز مشهود است پس اساس دین الهی بواسطه حضرت موسی سبب عزت ابدی و ترقی و تربیت و حیات بنی اسرائیل بود لکن بعد تقالید سبب ذلت و پیریشانی آنها گردید که بکلی از ارض مقدس خارج و در جمیع عالم متفرق گشتند باری مقصد از بعثت انبیا سعادت نوع بشر و تربیت عالم انسانی است انبیا معلم عمومی هستند اگر بخواهیم ببینیم انبیا معلم بوده اند یا نه بایستد تحرّی حقیقت نمائیم اگر نفوس را تربیت کرده اند و از اسفل جهل و نادانی باعلی درجه دانش رسانیده اند یقین است پیغمبر برحق هستند این را کسی انکار نتواند احتیاج

بذکر دیگر نیست که بعضی انکار نمایند بلکه اعمال حضرت  
 موسی خود برهان کافی است احتیاج بدلیل دیگر نیست  
 اگر انسانی بی غرض باشد و منصف و تحری حقیقت نماید  
 بی شبهه شهادت میدهد که حضرت موسی مرئی اعظم بود  
 باری بر سر اصل مطلب رویم اما منصفانه گوش دهید  
 تمصّی در میان نباشد همه ما باید حقیقت جو باشیم  
 بدانیم که مقصد از ادیان الفت بین بشر است لهذا  
 اساس ادیان الهی یکی است تعدد ندارد زیرا هر دینی  
 منقسم بدو قسم است قسمی تعلق بعالم اخلاق دارد و آن  
 علویّت عالم انسانی و ترقیات بشر و معرفت الله و کشف  
 حقایق اشیاست و این امر معنویست و اصل اساس الهی  
 ابداء تغییر نمیکند و اساس جمیع ادیان است لهذا  
 اساس ادیان الهی یکیست قسم ثانی تعلق بمعاملات  
 دارد و آن فرع است و باقتضای زمان تغییر میکند در زمان  
 نوح مقتضی بود که انسان حیوانات بحریه را بخورد در زمان  
 ابراهیم چنان مقتضی بود که انسان خواهر خود را نکاح نماید  
 چنانچه هابیل و قابیل نمودند لکن در تورات حرام است  
 و دیگر حضرت موسی در بیابان بود برای مجرمین چون محبس  
 نبود اسباب نبود باقتضای آنوقت فرمود اگر کسی چشمی را  
 کور کند او را کور نمایند اگر دندانی را بشکنند دندانش را

بشکنند آیا حال ممکن است ده حکم قتل در تورات موجود  
 که حالا هیچیک ممکن نیست جاری شود در یک مسئله قتل  
 قاتل حالا جمیع عقلا در بحثند که قاتل را نباید کشت  
 پس آن احکام تورات همه حق است لکن باقتضای آن زمان که  
 برای یک دالر دست دزد بریده میشد آیا حالا میشود  
 برای هزار دالر دست بریده شود ؟ اینگونه احکام باقتضای  
 وقت در هر دوری تغییر میکند و فرع است اما اساس ادیان  
 که تعلق باخلاق و روحانیات دارد تغییر نمیکند و آن اساس  
 یکیست تعدد و تبدل ندارد همان اساس را حضرت مسیح  
 تأسیس نمود همان اساس را حضرت محمد ترویج فرمود  
 جمیع انبیای الهی بحقیقت دعوت نمودند مقصود کُل یکی  
 است و آن ترقی و عزت عالم انسانی و مدنیّت آسمانی است  
 باری گفتیم دلیل بر نبوت و برهان وحی نفس اعمال آن نبی  
 است اگر اسباب ترقی عالم انسانی است شبهه ای نیست  
 حقّ است حال بانصاف شهادت دهید در وقتیکه ملت  
 یهود اسیر بود و آنرا دولت رومان محو کرده بود و اساس  
 دین الله و شریعت الله از میان رفته بود در همچو وقتی  
 حضرت مسیح ظاهر شد اول اعلان نبوت حضرت موسی  
 را فرمود که تورات کتاب الهی است و انبیای بنی اسرائیل  
 جمیع برحقّ بودند نبوت موسی را در عالم انتشار داد نام

حضرت موسی را در اقالیم دنیا منتشر کرد قبل از مسیح در ایران هند وستان و اروپا زکری از حضرت موسی نبود يك كتاب تورات در آن صفحات یافت نمیشد حضرت مسیح سبب شد که تورات به ششصد زبان ترجمه شد مسیح علم انبیای بنی اسرائیل را بلند فرمود که اکثر ملل عالم مؤمن شدند باینکه بنی اسرائیل شعب الهی و مقدس و برکت یافته بودند و جمیع انبیای بنی اسرائیل مشارق وحی و الهام و از افاق ابدی مانند انجم درخشان پس مسیح ترویج امر حضرت موسی نمود نبوت موسی را انکار نکرد بلکه ترویج نمود تورات را محو نفرمود بلکه منتشر ساخت نهایت اینست آن قسم اوامری که تعلق بمعاملات داشت بعضی را نظرباقتضای زمان تغییر داد این اهمیتی ندارد اما اساس موسی را ترویج کرد و همچنین بقدرتی فائق و نفوذ کلمه مقاله اکثر ملل شرق و غرب را جمع فرمود آن ملل با وجود آنکه در نهان<sup>یت</sup> جدال و نزاع بودند جمیع را در ظل خیمه وحدت عالم انسانی جمع کرد و تربیت نمود تا ملت رومان و ملت یونان و ملت سریان و ملت کلدان و ملت آشوریان و ملت اجبتیان کل اتحاد و اتفاق نموده تأسیس مدنیت آسمانی گشت حال این نفوذ کلمه و قوت آسمانی که خارق العاده است البته برهان کافی وافی بر حقیقت حضرت مسیح است



ملاحظه نمائید که سلطنت آسمانیش هنوز باقی و برقرار است  
اینست برهان قاطع و دلیل واضح باز گوش دهید حضرت  
محمد اول خطابی که بقوم خود کرد گفت موسی پیغمبر خدا  
و تورات کتاب خداست شما باید مؤمن بموسی و تورات  
و جمیع انبیای بنی اسرائیل شوید و موقن بحضرت مسیح  
و انجیل جلیل گردید هفت مرتبه تاریخ موسی را که در  
جمیع ستایش آنحضرت است مکرر میفرماید که حضرت موسی  
از انبیاء اولوالعزم و صاحب شریعت بود در صحرای طور  
خطاب الهی شنید با خدا تکلم نمود الواحی بر او نازل  
شد با اینکه جمیع اقوام و قبائل عرب ضد او برخاستند  
عاقبت خدا او را غالب کرد زیرا حق بر باطل غالب است  
ملاحظه نمائید که حضرت محمد در بین اقوام وحشی عرب تولد  
یافت و زندگانی فرمود بظاهراً می‌خبر از کتب مقدّسه  
الهیة بود و اقوام عرب در نهایت جهالت و همجی بقسمیکه  
دختران خود را زنده زنده زیر خاک مینمودند و این رانهایت  
حمیت و علوّ فطرت میسر شدند و در تحت حکومت ایران و رومان  
در نهایت ذلّت و اسارت زندگانی میکردند در بادیه العرب  
پراکنده بودند و دائماً بایکدیگر در حرب و قتال چون نور  
محمدی طالع شد ظلمت جهالت از بادیه العرب زائل گشت  
آن اقوام متوحشه در اندک زمانی بمنتهی درجه مدنیت

رسیدند چنانکه از مدنیّت ایشان در اسپانیا و بغداد اهالی  
 اروپا استفاده کردند حال چه برهانی اعظم از این است و  
 این دلیل واضح است مگر آنکه انسان چشم از انصاف  
 بپوشد و بنهایت اعتساف برخیزد مختصر حضرات مسیحیان  
 مؤمن بموسی هستند که پیغمبر بود مسلمانها مؤمن بموسی  
 هستند و نهایت ستایش میکنند آیا از این ستایش مسیحیان  
 و مسلمانان ضرری برای آنها حاصل شد ؟ نه ادا بلکه  
 بالعکس از اینکه تصدیق موسی و تثبیت تورات میکنند انصاف  
 آنها ثابت میشود چه عیب دارد بنی اسرائیل نیز ستایش  
 از مسیح و محمد نمایند تا این نزاع و قتال دو هزار ساله از میان  
 برخیزد و این اختلافها و فسادها زائل شود ؟ آنها میگویند  
 موسی کلیم الله بود چه ضرر دارد که موسویان هم بگویند  
 مسیح روح الله و محمد رسول الله بود تا دیگر نه نزاعی ماند  
 نه جدالی نه حربی و نه قتالی حال من میگویم حضرت  
 موسی کلیم الله و نبی الله و صاحب شریعت الهیه بود و مؤسس  
 اساس سعادت عالم انسانی چه ضرر دارد آیا این ضرری  
 بهبائی بودن من دارد ؟ نه والله بلکه نهایت فائده دارد  
 بلکه حضرت بهاء الله از من راضی میشود و مراتبش میکند که  
 خوب انصاف دادی بی غرضانه تحری حقیقت کردی که مؤمن  
 پیغمبر خدا و کتاب او شدی مادام ممکن است باین جزئی

انصاف این حرب و نزاع و قتال را برداریم تا بین جمیع  
ادیان الفت حاصل شود چه عیب دارد چنانچه سایرین  
ستایش حضرت موسی مینمایند بنی اسرائیل نیز ستایش  
انبیای ایشان نمایند کل ستایش روسای یکدیگرکنند  
تا سبب سعادت کبری و وحدت عالم انسانی و عزت ابدیه  
بشر و یگانگی و الفت عموم گردد مادام خدا یکی است  
جمیع را او خلق کرده و بجمیع رزق میدهد و جمیع را حفظ  
میفرماید و چنین مهربان است چرا ما نامهربان باشیم  
و نزاع و جدال نمائیم این قرن قرن علم است این قرن  
قرن اکتشاف اسرار طبیعت است این قرن قرن خدمت  
بعالم انسانی است این قرن قرن ظهور حقایق است این  
قرن قرن وحدت عالم انسانی است آیا سزاوار است در چنین  
قرنی باین تعصبات و تقالید تمسک نمائیم ؟ آیا سزاوار است  
خرافات قدیمه و افکار پوسیده را سبب منازعه و مقاتله کنیم  
و از یکدیگر نفرت جوئیم و یکدیگر را لعن کنیم ؟ آیا بهتر  
نیست در نهایت الفت و محبت باشیم آیا بهترین نیست  
یکدیگر را دوست داشته باشیم ؟ آیا سزاوار نیست سرود  
عالم انسانی را باهنگ ملاء اعلیٰ بعنان آسمان رسانیم ؟  
و وحدانیت خدا و تعجید انبیا را در جامع کبری و محافل  
عمومی ترتیل نمائیم تا جهان جنت ابهی شود روز موعودی

که گرگ و میش از يك چشمه نوشند و باز و كبك دريك آشیانه  
 لانه نمایند شیر و آهو دريك چراگاه بچرند آیا معنی  
 اینها چیست ؟ اینست که اقوام مختلفه و ادیان متعدده  
 که بایکدیگر مانند گرگ و میش مخصوصه و منازعه داشتند  
 در نهایت الفت و محبت بایکدیگر معاشرت نمایند و در نهایت  
 محبت و یگانگی باشند اینست مقصد از بیان حضرت اشعیا  
 و الا هرگز گرگ و میش شیر و آهو بایکدیگر انس و الفت نیابند  
 زیرا آهو طعمه شیر است و گوسفند طعمه گرگ دندانهای  
 شیر کج است و گوشت خوار زیرا دندانهای آسیاب ندارد و  
 علف و دانه بریدن نتواند و نرم نکند باید گوشت بخورد  
 پس مقصد از این بشارت الفت ملل و اقوامی است که مانند  
 گرگ و میشند و میانشان مشکل است که الفت حاصل شود  
 ولی در یوم موعود متحد شوند و مجتمع گردند باری آن قرن  
 آمده که جمیع ملل بایکدیگر در نهایت الفت باشند آن قرن  
 آمده که جمیع عالم صلح عمومی نمایند جمیع اقالیم عالم  
 اقلیم واحد شود تا نوع بشر بتمامه در ظل خیمه وحدت  
 عالم انسانی زندگانی نمایند \* انتهى .

\*\*\*\*\*

\*\*\*\*

\*

## رساله تعلیم و تربیت اجباری عمومی

مقدمه - در ذکر مجطی از تعالیم مبارکه حضرت بهاء الله که بهائیان در نشر آن میکوشند .

حضرت ولی امر الله میفرمایند قوله الاحلی :<sup>(۱)</sup>

..... وظائف محافل روحانیه که در بلدان شرق <sup>بتیشیر</sup>

دین الله مشغولند در الواح مقدسه مصرح و مثبت تحسین اخلاقت و تممیم معارف ازاله جهل و نادانی و دفع تمصبات است و تحکیم اساس دین حقیقی در قلوب و نفوس اعتماد بر نفس است و اجتناب از تقلید حسن ترتیب و نظم در امور است و تمسک بلطافت و نظافت در جمیع احوال و شئون راستی و صداقت است و جرئت و صراحت و شجاعت ، ترویج صنعت و زراعت است و تشیید ارکان تعاون و تعاضد حریت و ترقی عالم نساء است و تعلیم اجباری اطفال از بنین و نوات استحکام اصول مشورت در بین تمام طبقات است و دقت در حسن معاملات تأکید در امانت و دیانت است و صدق نیت و طیب طینت و نجات از قیود عالم طبیعت تقدیس و تنزیه از شرور و مقاسد قویه مستولیه

بر بلاد غرب است و تمسك باعتدال در جمع شئون و اوقات  
تفنن و تدقیق در علوم و فنون عصریه است و حصر نظر در ترویج  
مصلح جمهور.....\*

چون برای قارئین محترم با نگارش بیانات مبارکه فوق  
مختصراطلاعی درباره قسمتی از تعالیم مبارکه حضرت بهاء الله  
که وظائف اهل بهاست حاصل گردیده در این رساله  
بشرح و تفصیل تربیت و تعلیم اجباری عمومی که از تعالیم  
مبارکه است میپردازد خوانندگان گرامی برای شرح و تفصیل  
سایر تعالیم مقدسه بسائر رسائل که تنظیم و تهیه شده  
مراجعه فرمایند . شرح وسط هر يك از تعالیم مبارکه  
در رساله جداگانه فراهم شده است و جمیعا از نصوص <sup>بجز</sup>  
و بیانات مقدسه استخراج و تنظیم گردید

این رساله مشتمل بر شش مطلب از این قرار است:

مطلب اول - در بیان اینکه مسئله تربیت و تعلیم امر اجباری  
عمومیست و از جمله فرائض حتمیه محسوبست

مطلب دوم - در بیان اینکه تربیت مقدم بر تعلیم است .

مطلب سوم - در بیان قسمتی از دستورات مبارکه در باره

تعلیم و تربیت بنین و بنات

مطلب چهارم - در وحدت تربیت

مطلب پنجم - در بیان اینکه باید اول اطفال را با تعالیم  
دینیّه آشنا کرد .

مطلب ششم - قسّتی از بیانات مبارکه در فضیلت علم و مقام  
علماء و دانشمندان .

اینک بشرح مطالب مزبور مشغول میشویم امید که ارباب  
بصیرت بنظر انصاف ملاحظه نمایند .



مطلب اول - در بیان اینکه مسئله تعلیم و تربیت امر اجباری عمومیست و از جمله فرائض حتمیه محسوبست .  
حضرت بهاء الله میفرمایند (۱)

" قلم اعلی کَلِّ را وصیت میفرماید بتعلیم و تربیت اطفال .... و نیز میفرمایند ..... حزب الله را وصیت میفرماید بتربیت اولاد اگر والدین در این امر اعظم که از قلم مالک قدم در کتاب اقدس نازل شده غفلت نمایند حق پدری ساقط شود ولدی الله از مقصرین محسوب " (۲)  
و نیز میفرمایند :

" باید اطفال کمال جهد را در تحصیل علم و خـطـ مـذول دارند ..... اگر چه خط بقدریکه رفع ضرورت نماید از برای بعضی کافی است اگر وقت را در علوم نافع صرف نمایند اولی و انسب (۳)  
حضرت عبدالبهاء میفرمایند :

" تعلیم و تربیت بتّص قاطع جمال مبارک فرض است هرکس قصور نماید از موهبت کبری محروم ماند "  
و نیز میفرماید :

" در کتاب الهی در این مورد بدیع تعلیم و تربیت امر



اجباری است نه اختیاری یعنی برپدر و مادر فرض عین است که دختر و پسر را بنهایت همت تعلیم و تربیت نمایند .... "

مطلب دوم - در بیان اینکه تربیت و آداب اعظم از تحصیل علوم است از قلم مبارک جاری شده قوله العزیز :

" تربیت و آداب اعظم از تحصیل علوم است طفل طیب و طاهر و خوش طینت و خوش اخلاق ولو جاهل باشد بهتر از طفل بی ادب کثیف و بد اخلاق ولو در جمیع فنون ماهر گردد زیرا طفل خوش رفتار نافع است ولو جاهل و طفل بد اخلاق فاسد و مضر است ولو عالم ولی اگر علم و ادب هر دو بهیاموزد نور علی نور گردد اطفال مانند شاخه تر تازه اند هر نوع تربیت نغائی نشو و نما کنند باری در بلندی همت اطفال بسیار کوشش نمایند که چون ببلوغ رسند مانند شمع برافروزند و هوس و شیوه حیوان نادان است آلوده نگردند بلکه در فکر عزت ابدیه و تحصیل فضائل عالم انسانی باشند " انتهى .

حضرت عبدالبها " میفرمایند :

" مدارس علوم باید دبستان تعلیم و ادب باشند و در آداب و اخلاق بیشتر از علوم و فنون اهتمام نمایند زیرا آداب و نورانیت اخلاق مرجع است اگر اخلاق تربیت نشود

علوم سبب مضرت گردد علم و دانش مدوح اگر مقارن حسن ادب و اخلاق گردد و الا سم قاتل و آفت هائل و طهییب بد خو و خائن سبب هلاک گردد و علت انواع امراض این قضیه را بسیار ملاحظه داشته باشید که اساس دبستان اول تعلیم آداب و اخلاق و تحسین اطوار و کردار باشد .  
انتهی .

مطلب سوم - در ذکر قسمتی از دستورات مبارکه ر بهاره تربیت و تعلیم اجباری عمومی .

حضرت عبدالبها میفرمایند قوله الاحلی : (۱)

" امهات از صغرسن اولاد را بترتیب تام تربیت نمایند و حسن اخلاق بیاموزند و بفضائل عالم انسانی دلالت نمایند و از صدور حرکات مذمومه منع کنند و در آغوش تربیت بهائسی پرورش دهند تا آنکه طفلان نورسیده از ثدی معرفة الله و محبت الله شیرینوشند و نشو و نما نمایند و حسن سلوک و علو فطرت و همت و عزم و جزم در امور و استقامت در هر کار و علویت افکار و حب و ترقی و بلندی همت و عفت و عصمت آموزند هر کاری که شروع نمایند از عهده برآیند زیرا در خصوص تربیت اطفال امهات باید نهایت اهمیت بدهند و همت بگمارند زیرا شاخه تا تر و تازه است هر نوع تربیت نهایس تربیت شود پس امهات باید طفلان خردسال را مانند

نهال‌ها که باغبان می‌پرورد پرورش دهند شب و روز بگو  
 که در اطفال ایمان و ایقان و خشیت رحمان و محبت بر  
 آفاق و فضائل اخلاق و حسن صفات تأسیس یابد مگر  
 اگر از طفل حرکت مدوحی بیند ستایش کند و تحسین نما  
 و تسریر خاطر طفل کند و اگر ادنی حرکت بی قاعده ای  
 صدور یابد طفل را نصیحت کند و عتاب ننماید و بوسائط  
 معقوله حتی زجر لسانی جزئی اگر لازم باشد مجری دارد ولی  
 ضرب و شتم ابداً جائز نیست بکلی اخلاق اطفال از ضرب  
 و شتم مذموم گردد . انتهى .  
 و نیز میفرمایند قوله الاحلی :

" ..... و اما اطفال از پنج سالگی باید در تحت  
 تربیت داخل شوند یعنی روزها در محلی که مرهبان هستند  
 محافظه شوند و ادب آموزند و بتحصیل بعضی حروف و  
 کلمات و قرائت مختصر بعنوان بازی تعلیم شوند چنانکه  
 در بعضی بلاد حروف و کلمات را از شیرینی ساخته بطفل  
 میدهند مثلاً شکل الف از شیرینی ساخته اند اسمش  
 الف است و باز از شیرینی ب ساخته اند اسمش باست  
 و همچنین سایر احرف بطفل خردسال میدهند اطفال زود  
 حرف را یاد میگیرند . "

و نیز میفرمایند قوله الاحلی :

" ای احبای الهی و اما " رحمانی جمهور عقلا " برآند  
 که تفاوت عقول و آراء از تفاوت تربیت و تعلم آداب است  
 یعنی عقول از اصل مساوی است ولی تربیت و تعلیم  
 آداب سبب گردد که عقول متفاوت شود و ادراکات متباین  
 و این تفاوت در فطرت نیست بلکه در تربیت و تعلیم است و  
 امتیاز ذاتی از برای نفسی نیست لهذا نوع بشر عموماً  
 استعداد وصول باعلی المقامات دارند و برهان برایین  
 اقامه نمایند که اهالی مملکتی نظیر افریقا جمیع مانسـ  
 وحوش ضاریه و حیوانات بریه بی عقل و دانشند وکل متوحش  
 يك نفس دانا و تمدن در مابین آنان موجود نه و بعکس  
 آن ملاحظه مینمایند که ممالک تمدنه جمیع اهالی درنهایت  
 آداب و حسن اطوار و تعاون و تعاضد وحدت ادراک و  
 عقل سلیم هستند الا معدودی قلیل پس معلوم و محقق  
 شد که علو و دنو عقول و ادراکات از تربیت و تعلیم و عدم  
 آنست شاخ کج بتربیت راست شود و میوه بری جنگلسی  
 ثمر بستانی شود و شخص نادان بتعلیم دانا گردد و عالم  
 توحش بفیض مرتبی دانا جهان تمدن گردد علیل بطبابت  
 شفا یابد و فقیر بتعلیم فن تجارت غنی شود و تابع بسبب  
 کسب کمالات متبوع عظیم گردد و شخص ذلیل بتربیت مرتبی  
 از حسیض خمول باوج رفیع رسد اینست برهان انسان

انبیاء نیز تصدیق این رأی را میفرمایند که تربیت نهایت است  
تأثیر در بشر دارد ولی میفرمایند عقول و ادراکات در  
اصل فطرت نیز متفاوت است و این امر بدیهی است قابل  
انکار نه چنانکه ملاحظه مینمائیم اطفالی هم سن و هم وطن  
و هم جنس بلکه از یک خاندان در تحت تربیت یک شخصی  
پرورش یابند با وجود این عقول و ادراکاتشان متفاوت  
یکی ترقی سریع نماید و یکی پرتو تعلیم بطئی گیرد و یکی  
در نهایت درجه تدنی ماند خرف هرچه تربیت شود  
لوه لوه لا لا نگرور و سنگ سیاه گوهر جهانتاب نشود  
و حنظل و زقوم بتعلیم و تربیت شجره مبارکه نگرور یعنی  
تربیت گوهر انسانی را تبدیل نکند و لکن تأثیر کلی نماید  
و قوه نافذ آنچه در حقیقت انسان از کمالات و استعداد  
مندج و مندرج بمرصه ظهور آرد تربیت دهقان حبه را  
خرمن کند و همت باغبان دانه را درخت کهن نماید  
لطف ادیب اطفال دبستان را باوج رفیع رساند و عنایت  
مری کودک حقیر را بر سریر اشیر نشاند پس واضح  
و مبرهن گردید که عقول در اصل فطرت متفاوت است و تربیت  
رانیز حکمی عظیم و تأثیری شدید اگر مری نباشد جمیع  
نفوس و حوش مانند و اگر معلم نباشد اطفال کل مانند  
حشرات گردند اینست که در کتاب الهی در این مورد میفرماید

تعلیم و تربیت امر اجباری است نه اختیاری یعنی برپدر  
 و مادر فرض عین است که دختر و پسر را بنهایت همت تعلیم  
 و تربیت نمایند و از پستان عرفان شیر دهند و در آغوش  
 علوم و معارف پرورش بخشند و اگر در این خصوص قصور کنند  
 در نزد ربّ غیور مأخوذ و مذموم و مدحورند و این گناهی  
 است غیر مغفور زیرا آن اطفال بیچاره را آواره صحرای  
 جهالت کنند و بدبخت و گرفتار و معدّب نمایند  
 مادام الحیات طفل مظلوم اسیر جهل و غرور و نادان وی  
 شعور ماند و البته اگر در سن کودکی از اینجهان رحلت  
 نماید بهتر و خوشتر است در این مقام موت بهتر از حیات  
 و هلاکت بهتر از نجات و عدم خوشتر از وجود و قبر بهتر از  
 قصر و تنگنای گور مطمور بهتر از بیت معمور زیرا در نزد خلق  
 خوار و ذلیل و در نزد حق سقیم و علیل و در محافل خجل  
 و شرمسار و در میدان امتحان مغلوب و مذموم صفار و کبار  
 این چه بدبختی است و این چه ذلت ابدی است باید  
 احبای الهی و اما رحمانی بجان و دل اطفال را تربیت  
 نمایند و در دبستان فضل و کمال تعلیم فرمایند در این  
 خصوص ابد افتور نکنند و قصور نخواهند البته طفل را اگر  
 بکشند بهتر از اینست که جاهل بگذارند زیرا طفل معصوم  
 گرفتار نقائص گوناگون گردد و در نزد حق مؤاخذ و مستثول

و در نزد خلق مذموم و مردود این چه گناهی است و این چه اشتباه اول تکلیف یاران الهی و امانت رحمانی آن است که بای وجه کان در تربیت و تعلیم اطفال از زکوره و انانیت کوشند و دختران مانند پسرانند ابدافرقی نیست جهل هر دو مذموم و نادانی هر دو نوع مفضوح و هل یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون در حق هر دو قسم امر محتوم اگر بدیده حقیقت نظر گردد تربیت و تعلیم دختران لازم تراز پسران است زیرا این بنات وقتی آید که مادر گردند و اولاد پرور شوند و اول مرتبی طفل مادر است زیرا طفل مانند شاخه سبز و تر هر طور تربیت شود نشو و نما نماید اگر تربیت راست گردد راست شود و اگر کج کج شود و تانهایت عمر بر آن منهج سلوک نماید پس ثابت و برهن شد که دختر بی تعلیم و تربیت چون مادر گردد سبب محرومی و جهل و نادانی و عدم تربیت اطفال کثیر شود ای یاران الهی و امانت رحمان تعلیم و تعلم بنص قاطع جمال مبارک فرض است هر کس قصور نماید از موهبت کبری محروم ماند زنهار زنهار اگر فتنه نماید البته بجان بکوشید که اطفال خویش را علی الخصوص دختران را تعلیم و تربیت نمائید و هیچ عذری در این مقام مقبول نه تا عزت ابدیه و علویت سرمدیه در انجمن اهل بها مانند شخص ضعیف

جلوه و طلوع نماید و قلب عبد البها<sup>۱</sup> سرور و مضمون شود  
 و علیکم البها<sup>۱</sup> الابهی ع ع<sup>۲</sup>

مطلب چهارم - در وحدت تربیت

حضرت عبد البها<sup>۱</sup> میفرمایند : قوله الاحلی (۱)

"تعلیم هشتم حضرت بها<sup>۱</sup> الله تربیت عموم لازم است  
 و وحدت اصول و قوانین تربیت نیز از الزم امور تا جمیع بشر  
 تربیت واحد گردند یعنی تعلیم و تربیت در جمیع مدارس  
 عالم باید یکسان باشد اصول و آداب يك اصول و آداب  
 گردد تا این سبب شود که وحدت عالم بشر از صفر سن  
 در قلوب جای گیرد" انتهى .

و نیز میفرمایند قوله الاحلی : (۲)

"حضرت بها<sup>۱</sup> الله وحدت تربیت را اعلان نموده که  
 بجهت اتحاد عالم انسانی لازم است که جمیع بشر يك تربیت  
 شوند رجالا و نساء و دختر و پسر تربیت واحد گردند  
 و چون تربیت در جمیع مدارس يك نوع گردد ارتباط تمام  
 بین بشر حاصل شود و چون نوع بشر يك نوع تعلیم یابند  
 وحدت رجال و نساء اعلان گردد بنیان جنگ و جدال <sup>فتد</sup> برآید  
 و بدون تحقق این مسائل ممکن نیست زیرا اختلاف تربیت  
 مورت (موجب) جنگ و نزاع" انتهى

(۱) خطابات ص ۹۴ تعلیم هشتم (۲) خطابات ص ۲۳۲



مطلب پنجم - در بیان اینکه اول باید اطفال را با آداب  
دین تعلیم داد و تربیت نمود .

حضرت بها<sup>ء</sup> الله میفرمایند قوله الاحلی :

" کلمة الله در ورق هشتم از فردوس اعلی دارالتعلیم  
باید در ابتدا اولاد را بشرایط دین تعلیم دهد تا وعد  
و وعید مذکور در کتب الهی ایشان را از مناهی منع نماید  
و بطراز اوامر مزین دارد و لکن بقدریکه بتعصب و حمیت  
جاهلیه منجر و منتهی نگردد "

و نیز میفرمایند :

" آباء باید کمال سعی را در تدبیر اولاد مبذول دارند  
چه اگر اولاد باین طراز اول فائز نگردد از اطاعت ابوبین  
که در مقامی اطاعت الله است غافل گردد دیگر چنین اولاد  
مبالات نداشته و ندارد یفعل باهوائه مایشاء "

حضرت عبدالبها<sup>ء</sup> میفرمایند :

" در مدارس باید ابتدا تعلیم دین گردد بمسدا از  
تعلیم دیانت و انعقاد قلوب اطفال بر محبت حضرت احدیت  
بتعلیم سایر علوم پرداخت .... "

و نیز میفرمایند :

" معلمانی در نهایت تقدیس و تنزیه جامع آداب و کمال  
تعمین نمایند "

و نیز میفرمایند :

" اطفال هر صبح توجه بطکوت نموده بذکر حق مشغول گردند و در نهایت ملاحظت و حلاوت مناجات کنند آن اطفال بمثابه نهالند و این تعلیم و مناجات مانند باران که طراوت و لطافت بخشد و بمثابه نسیم محبت الله کسه باهتزاز آرد "

مطلب ششم - در بیان فضیلت علم و مقام علماء و دانشمندان حضرت بهاء الله میفرمایند قوله تعالی :

" تجلی سوم علوم و فنون و صنایع است علم بمنزله جناح است از برای وجود و مرقات است از برای صعود تحصیلش برکگ لازم و لکن علومی که اهل ارض از آن منتفع شوند نه علومی که بحرف ابتدا شود و بحرف منتهی گردد صاحبان علوم و صنایع را حق عظیمست بر اهل عالم یشهد بذلك امّ البیان فی العآب نعیمًا للآمین " فی الحقیقه کنز حقیقی از برای انسان علم اوست و اوست علّت عزّت و نعمت و فرح و نشاط و بهجت و انبساط " انتهى .

و نیز میفرمایند قوله تعالی :

" طراز ششم دانائی از نعمتهای بزرگ الهی است تحصیل آن برکگ لازم این صنایع مشهوده و اسباب موجوده

از نتایج علم و حکمت اوست که از ظم اعلی در زیر و الواح نازل شده ..... " انتهى .

و نیز حضرت بها " الله میفرمایند :

" یا حزب الله علمای راشدین که به هدایت عباد مشغولند و از وساوس نفس آماره مصون و محفوظ ایشان از انجم سماء عرفان نزد مقصود عالمیان محسوب احترام ایشان لازم ایشانند عیون جاریه و انجم ضئیئه و اثمار سدره مبارکه و آثار قدرت الهیه و بحر حکمت صدانیه " (۱)

و نیز میفرمایند قوله العزیز : (۲)

" صاحبان علوم و صنایع را حق عظیم است براهل عالم " .

و نیز میفرمایند :

" این مظلوم حکمارا دوست داشته و میدارد یعنی آنانکه حکمتشان محض قول نبوده بلکه اثر و ثمر در عالم از ایشان ظاهر شده و اقی مانده بر کل احترام این نفوس مبارکه لازم طوبی للعاطین و طوبی للمعارفین " .

حضرت عبد البها " میفرمایند :

" ترویج معارف و تعمیم تعالیم و نشر علوم نافعه و تشویق بر اطلاع اسرار خلیقه و کشف رموز مودعه و حقایق

کونیه و تحصیل علوم مفیده و وقوف برحقایق خفیه ارضیه  
و وصول براعلی مدارج اسرار طکیه از روابط کلیه ضروریه  
عالم انسانی است بلکه از اعظم وسائل نجاح و فلاح است  
..... و هیچ عطی مقبولتر و مدوح تر از این رتبه نه \*

"عالم نساء" در این دوره از فیوضات جمال ابهی  
در جوش و خروش است و از صهباء الطاف  
مست و مد هوش روز بروز در ترقی است  
عنقریب ملاحظه مینمائید که در بین نساء  
نفوسی چنان منجذب مبعوث شوند که  
سبب حیرت گردند شمع روشن شوند و ناطق  
بحجج و برهان ربّ ذوالمنن گردند  
( حضرت عبد البهائے )

### رساله تساوی حقوق نساء و رجال

مقدمه - در بیان مجطی از تعالیم حضرت بهائے الله  
حضرت عبد البهائے میفرمایند قوله الاحلی : (۱)  
" تعالیم حضرت بهائے الله که مشهور آفاق است و نغضات

روح القدس است از جمله تحرّی حقیقت است که بایسد  
 بگلی تقالید را فراموش کرد و سراج حقیقت را روشن نمود  
 منجمه وحدت عالم انسانی است که جمیع خلق اغنام  
 الهی هستند و خدا شبان مهربان و بجمیع اغنام الطاف  
 بی پایان مذلّ می دارد نهایت اینست بعضی جاهلند  
 باید تعلیم داد بعضی علیلند باید علاج نمود بعضی  
 طفلند باید ببلوغ رساند نه اینکه طفل و علیل و نادان  
 را مفضول داشت بالعکس باید بینهایت مهربان بسود  
 از جمله دین باید سبب الفت و محبت بین بشر باشد و اگر  
 چنانچه سبب بغض و عداوت باشد فقدانش بهتر از جمله  
 باید دین و عقل مطابق باشند عقل سلیم باید تصدیق  
 نماید . از جمله حق و عدل است و مساوات و مواسات طوعی  
 یعنی انسان طوعاً و بکمال رغبت باید دیگری را بر خود  
 ترجیح دهد ولی نه بجبر بلکه بمحبت الهی چنان یکدیگر  
 را دوست دارند که جان فدا نمایند چنانکه بهائیان  
 در ایرانند و منجمه تعصب دینی تعصب جنسی تعصب  
 تریبی تعصب سیاسی هادم بنیان انسانیت تا این  
 تعصبات موجود عالم انسانی هر چند بظاهر تمدن ولی  
 بحقیقت توحش محض است و جنگ و جدال و نزاع و قتال  
 نهایت نیابد . از جمله صلح عمومی است و از جمله تأسیس

محکمه کبری تاجمیع مسائل مشکله دولی و ملی در محکمه کبری حل گردد از جمله حریت الهی یعنی خلاصی و نجات از عالم طبیعت زیرا انسان تا اسیر طبیعت است حیوان درنده است . از جمله مساوات رجال و نساء زیرا عالم انسانی را دو مال یکی ذکور و یکی اناث تا هر دو مال قوی نگردند عالم انسانی پرواز ننماید و فلاح و نجاج حاصل نکند از جمله اینکه دین حصن حصین است و عالم انسانی اگر تمسک بدین نباشد هرج و مرج گردد و بگلی انتظام امور مختل شود از جمله اینکه مدنیت مادی باید منضم به مدنیت الهی باشد مدنیت مادی مانند زجاج است و مدنیت الهی مانند سراج مدنیت مادی مانند جسم است ولو در نهایت جمال باشد مدنیت الهی مانند روح است جسم بی روح فائده ای ندارد پس عالم انسانی محتاج بنفثات روح القدس است بدون این روح مرده و بدون این نور ظلمت اندر ظلمت است عالم طبیعت عالم حیوانیست تا انسان ولادت ثانی از عالم طبیعت نیابد یعنی منسلخ از عالم طبیعت نگردد حیوان محض است تعالیم الهی این حیوان را انسان نماید و از این قبیل تعالیم بهاء الله بسیار که حیات میبخشد و جهان را روشن مینماید ....

انتهی .

چون بواسطه مطالعه بیان مبارک مزبور قارئین محترم بقسمتی از تعالیم مبارکه حضرت بهاء الله آشنا شدند — در این رساله شرح مختصری درباره تساوی حقوق رجال و نساء از نصوص مبارکه استخراج کرده مینگارد و سایر تعالیم مبارکه را نیز هر یک در رساله جداگانه شرح و تفصیل داده مندرج میسازد .

این رساله مشتمل بر هفت مطلب است از این قرار :

مطلب اول — در بیان اینکه ید عنایت نسوان را در این مورد بیع از حیض ذلت نجات داد .

مطلب دوم — در بیان اینکه مساوات حقوق بین ذکور و اناث مانع حرب و قتالست .

مطلب سوم — در بیان اینکه تا مساوات بین ذکور و اناث در حقوق حاصل نشود عالم انسانی ترقیات خارق العاده ننماید .

مطلب چهارم — در بیان اینکه ترقی نسوان سبب اجرای اموری میشود که حالیه اجرای آن مشکل است .

مطلب پنجم — در بیان اینکه زن و مرد باید بجان و دل خدمت یکدیگر کنند و در این قسمت مساوات داشته باشند .

مطلب ششم — در حدود تساوی حقوق بین رجال و  
نسوان .

مطلب هفتم — بیان مبارک درباره زنیهای مشهور  
جهان .

اینک بشرح مطالب مزبوره پرداخته موفقیت جمیع را  
از حقّ منیع سائل و آملیم .





مطلب اول - در بیان اینکه ید عنایت نسوان در این دور  
بدیع از حضیض ذلت نجات داد .

حضرت عبدالبها<sup>(۱)</sup> میفرمایند قوله الاحلی :

" در این دور بدیع اما<sup>۱</sup> رحمن باید هر دم همزار  
شکرانه نمایند که ید عنایت نساء<sup>۲</sup> را از حضیض ذلت نجات  
داد و باوج عزت رجال رسانده ملاحظه نمائید که چه  
موهبتی است زیرا حزب نساء<sup>۳</sup> بدرجه<sup>۴</sup> در شرق ساقط  
بودند که در لسان عربی چون ذکر زن را میخواستند  
اجلك الله نسوان می گفتند نظیر آن اجلك الله حملا<sup>۵</sup>  
میگفتند و در لسان ترکی " حاشا حضور دن قاری در " و در  
لسان فارسی در ذکر زن " بلا نسبت " می گفتند و تعبیر  
بضعیفه مینمودند حال الحمد لله در ظل عنایت مبارك  
نساء<sup>۶</sup> در نهایت احترامند ..... " انتهى .

اینک برخی از بیانات مبارکه حضرت بها<sup>۷</sup> الله درباره مقام  
نسوان در امر مبارك بهائی :

حضرت بها<sup>۸</sup> الله میفرماید :

" ..... امروز اوراق سدره باید بکمال تقدیس و تنزیه

اما<sup>۹</sup> ارض را بافق اعلی راه نمایند امروز اما<sup>۱۰</sup> الله از رجال

محسوب طهی لهن و نعیم لهن ..... "

و نیز میفرماید :

" امروز هر يك از اما<sup>ء</sup> که بعرقان مقصود عالمان فائز  
 شد او در کتاب الهی از رجال محسوب "   
 و نیز میفرمایند :

" ..... ای کنیزان مردانه بر امر حق قیام نغائید  
 بسی از نساء<sup>ء</sup> که الیوم عند الله از رجال مذکور و بعضی رجال  
 که از نساء<sup>ء</sup> محسوب چون نظر رحمت ستر فرموده لذا امتیاز  
 آن مستور آن ربك لهو الاستار الففور الرحیم " انتهى .

مطلب دوم - در بیان اینکه مساوات حقوق بین زکرة و اناث  
 مانع حرب و قتال است

حضرت عبدالبهاء میفرماید قوله الاحلی :

" ..... و همچنین وحدت نوع را اعلان نمود که نساء<sup>ء</sup> و  
 رجال کل در حقوق مساوی بهیچوجه امتیازی در میان نیست  
 زیرا جمیع انسانند فقط احتیاج ب تربیت دارند اگر نساء<sup>ء</sup>  
 مانند رجال تربیت شوند هیچ شبهه ای نیست که امتیاز<sup>ی</sup>  
 نخواهد ماند زیرا عالم انسانی مانند طیور محتاج بسد و  
 جناح است یکی اناث و یکی زکرة مرغ با يك بال پرواز  
 نتواند نقص يك بال سبب وبال بال دیگر است . الم بشر  
 عبارت از دو دست است چون دستی ناقص ماند دست

کامل هم از وظیفه خویش باز ماند خدا جمیع بشر را خلق کرده جمیع را عقل و دانش عنایت فرموده و جمیع را در چشم و دو گوش داده و دست و دو پا عطا کرده در میان امتیازی نگذارده است لهذا چرا باید نساء از رجال پست تر باشند عدالت الهی قبول نمیکند عدل الهی کل را مساوی خلق فرموده در نزد خدا زکور و انانی نیست هر کس قلبش پاک تر عطش بهتر در نزد خدا مقبول تر خواهد زن باشد خواه مرد چه بسیار زنان پیدا شده اند که فخر رجال بوده اند مثل حضرت مریم که فخر رجال بوده مریم مجدلیه غبطه رجال بود مریم ام یعقوب قدوه رجال بود آسیه دختر فرعون فخر رجال بود سارا زن ابراهیم فخر رجال بود و همچنین امثال آنها بسیار است حضرت فاطمه شمع انجمن نساء بود حضرت قره المین کوکب نورانی روشن بود و در این عصر الیوم در ایران زنانی هستند که فخر رجالند عالمنند شاعرند و افتند در نهایت شجاعت هستند تربیت نساء اعظم و اهم از تربیت رجال است زیرا این دختران روزی مادران شوند و اطفال را مادر تربیت میکند اول معلم اطفال مادرانند لهذا باید در نهایت کمال و علم و فضل باشند تا بتوانند پسران را تربیت کنند و اگر مادران ناقص باشند اطفال نادان و جاهل گردند

همینطور حضرت بهاء الله وحدت تربیت را اعلان نموده که  
 بجهت اتحاد عالم انسانی لازم است که جمیع بشر یک  
 تربیت شوند رجالا و نساء دختر و پسر تربیت واحد گردند  
 و چون تربیت در جمیع مدارس یک نوع گردد ارتباط تام بین  
 بشر حاصل شود و چون نوع بشر یک نوع تعلیم یابد وحدت  
 رجال و نساء اعلان گردد بنیان جنگ و جدال برافتد و بدو  
 تحقق این مسائل ممکن نیست زیرا اختلاف تربیت مورث  
 ( موجب ) جنگ و نزاع مساوات حقوق بین ذکور و انساک  
 مانع حرب و قتال است زیرا نسوان راضی بجنگ و جدال  
 نشوند این جوانان در نزد مادران خیلی عزیزند هرگز  
 راضی نمیشوند که آنها در میدان قتال رفته و خون خود  
 را بریزند جوانی را که بیست سال مادر در نهایت زحمت  
 و مشقت تربیت نموده آیا راضی خواهد شد که در میدان  
 حرب پاره پاره گردد هیچ مادری راضی نمیشود ولو  
 هر اوهای بعنوان محبت وطن و وحدت سیاسی وحدت  
 جنسی وحدت نژاد و وحدت مملکت اظهار دارند و بگویند  
 که این جوانان باید بروند و برای این اوهمات کشته شوند  
 لهذا وقتیکه اعلان مساوات بین زن و مرد شد یقین است  
 که حرب از میان بشر برداشته خواهد شد و هیچ اطفال  
 انسانی را فدای اوهام نخواهند کرد ..... " انتهى .

مطلب سوم - در بیان اینکه تا مساوات تامه بین ذکور و اناث در حقوق حاصل نشود عالم انسانی ترقیات خارق العاده ننماید .

حضرت عبدالبهاء میفرمایند قوله الاحلی (۱):

" تا مساوات تامه بین ذکور و اناث در حقوق حاصل نشود عالم انسانی ترقیات خارق العاده ننماید زنان يك ركن مهم از دو ركن عظیمند و اول مربی و معلم انسانی زیرا معلم اطفال خردسال مادرانند آنان تأسیس اخلاق کنند و اطفال را تربیت نمایند بعد در مدارس کبیری تحصیل میکنند حالا اگر مربی و معلم ناقص باشد چگونه مربی کامل گردد پس ترقی نساء سبب ترقی مردان است لهذا باید نساء را تربیت کامل نمود تا بدرجه رجال رسند زنان هم همان تعلیمات و امتیازات را بدست آرند تا همچنانکه در حیات مشترك با رجالند در کمالات عالم انسانی نیز مشترك شوند و البته اشتراك در کمال از نتایج تساوی در حقوق است عالم انسانی را دو بال است يك بال ذکور و يك بال اناث باید هر دو بال قوی باشد تا عالم انسانی پرواز کند اما تا يك بال قوی و يك بال ضعیف مرغ پرواز نکند

حرکتش بطئی است خداوند هر دو را بشر خلق کرده و در  
 جمیع قوی مشترك فرموده هیچ امتیازی نداده چیزی که  
 خداوند نداده چگونه ما بدهیم ما باید تابع سیاست الهی  
 باشیم از این گذشته در عالم حیوان نیز ذکور و اناث است  
 اما هیچ امتیازی نیست در عالم نبات ذکور و اناث است  
 و هیچ امتیازی نه با وجود آنکه از عقول محرومند قوه میّز  
 ندارند مگر بغیض عقل موفقیم و قوه میّزه داریم چگونه  
 چنین چیزی را روا بداریم که مخالف عقل است ..... انتهی

مطلب چهارم - ترقی نسوان سبب اجرای امور بسیاری است  
 که حال از عهد برنمیآیند حضرت عبدالبها میفرماید  
 قوله الاحلی (۱)!

### حواله

" ..... در عالم نساء هیچان عظیم است نهایت آمال  
 و آرزو ترقی است و خدمت بعالم انسانی شبهه ای نیست  
 جمعیت نساء در این عصر ترقی مینمایند و میگویند تا با رجال  
 هممنان گردند این نیت بزرگی است اگر جمعیت نساء  
 ترقی و اقتدار پیدا نمایند بسیاری از اموری را که حال  
 از عهد برنمیآیند جاری و مجری خواهند داشت امروز



مطلب پنجم - در میان اینکه زن و مرد باید بجان و دل خدمت یکدیگر کنند .

حضرت عبدالبهاء میفرمایند قوله الاحلی (۱) :

" شخص محترمی با خانمش نزد من میآمدند قدری غبار بر کفش آن خانم محترمه نشسته بود فوراً بشوهرش گفتم کفشهای مرا پاک کن آن مرد بیچاره غبار کفش خانم را پاک نمود ونگاهی بمن کرد من گفتم خانم آیشاهم کفش شوهر خود را پاک میکنی ؟ گفت من لباس او را پاک میکنم گفتم نشد این مساوات نیست شما هم باید کفش او را پاک نمائید باری حالا شما گاهی هم خواست طرف داری مردها نمائید وقتی زنی امریکائی مدتها بود با رویا رفته بود وراحت مشغول اما مرد بیچاره در امریکا زحمت میکشید مصاریف برای او مهیا مینمود و میفرستاد اغلب اغنیا و متوسطین غرب شرح حالشان چنین است و حال آنکه باید مساوی باشند باید حالتی تحصیل کنند که زن و مرد حقوق خود را فدای یکدیگر نمایند بجان و دل خدمت بیکدیگر نکنند نه به جبر و عنف و این مقام جز بقوه ایمان حاصل نشود قطوب باید منجذب بنفحات الله باشد تاهرنفسی دیگری را بر خود مقدم



شمر نه آنکه خود را مقدم داند یکی از بهائیان فارسی  
 بمکا آمد از من طلب زکری برای حرم مرحومه خود  
 مینمود و های های برای آن مرحومه گریه میکرد و میگفت که  
 چهل سال آن زن در خانه من زحمت کشید چون من ثروت  
 نداشتم او هیچوقت راحت نبود خلاصه احساسات روحانیه  
 باید چنین باشد حالات باید الهی باشد حالات جسمانی  
 شأن حیوان است و نورانیت ملکوتی سزاوار انسان<sup>۲</sup> انتهی .

مطلب ششم - در حد تساوی حقوق .

حضرت ولی امر الله میفرمایند قوله الاحلی :

" رجال ونساء احبوا الله باید در مقامات وحدت و

یگانگی و عفت و فرزانی ترقیات روز افزون داشته باشند  
 بدرجه ای که سائر<sup>ام</sup>ه بآنها تاسی نمایند و شیفته اعتدال  
 احوال و اخلاق ایشان شوند ..... تساوی در تحصیل  
 علوم و فنون و صنایع و بدایع و کمالات و فضائل عالم انسانی  
 است نه حریت مضره عالم حیوانی<sup>۳</sup> " انتهی .

مطلب هفتم - بیان مبارک در باره زنهای مشهور جهان  
 در شب پانزدهم اپریل سنه ۱۹۱۳ در تالار موزه طوسی  
 بود اوست خطابه مفصلی ادا فرمودند از جمله فرمودند :

"در تورات است که خدا فرمود انسانی را خلق کنم  
 بصورت و مثال خود و در حدیث رسول الله میفرماید :  
 «خلق الله آدم علی صورته» مقصد از این صورت صورت  
 رحمانی است یعنی انسان صورت رحمان است و مظهر  
 صفات یزدان خدا حق است انسان هم حق است خدا  
 بصیر است انسان هم بصیر است خدا سمیع است انسان هم  
 سمیع است خدا مقتدر است انسان هم مقتدر است  
 پس انسان آیت رحمن است صورت و مثال الهی است  
 و این تعمیم دارد و اختصاص بر رجال و زن نساء ندارد  
 چه نزد خدا زکور و اناثی نیست هر کس کاملتر مقربتر  
 خواه مرد باشد خواه زن اما تا حال زنان مثل مردان  
 تربیت نشده اند اگر آن قسم تربیت شوند مثل مردان میشوند  
 چون بتاریخ نظر کنیم ببینیم چقدر از شاهیر زنان بوده اند  
 چه در عالم ادیان چه در عالم سیاسی در دین موسی  
 زنی سبب نجات و فتوحات بنی اسرائیل شد در عالم  
 مسیحی مریم مجدلیه سبب ثبوت حواریون گردید جمیع  
 حواریان بعد از مسیح مضطرب شدند لکن مریم مجدلیه  
 مانند شیر مستقیم ماند در زمان محمد و زن بودند که  
 اعلم از سایر نساء بودند و مروج شریعت اسلام گشتند  
 پس معلوم شد زنان نیز شاهیری دارند و در عالم سیاست

البته کیفیت زنوبیا را در پلیمیر شنیده‌اید که امپراطوری  
آلمان را بزلزله درآورد هنگام حرکت تاجی بر سر نه‌ساز  
لباس ارغوانی پوشید موی را پریشان نمود شمشیر را در دست  
گرفته چنان سرداری نمود که لشکر مخالف را تباه ساخت  
آخر خود امپراطور مجبور بر آن شد بنفسه در حرب حاضر  
شود مدت دو سال پالمیر را محاصره کرد نهایت نتوانست  
بشجاعت حمله کند چون آذوقه تمام شد تسلیم گردید  
ببینید چقدر شجاع بود که در مدت دو سال امپراطور بر او  
غلبه نتوانست و همچنین حکایت کلوپترا و امثال آن را شنیده  
در این امر بهائی نیز قرۃ العین بود در نهایت فصاحت  
وبلاغت ابیات و آثار قلم او موجود است جمیع فصحای  
شرق او را توصیف نمودند چنان سطوتی داشت که در  
مباحثه با علماء همیشه غالب بود جرئت مباحثه با او نداشتند  
چون مروج این امر بود حکومت او را حبس و اذیت نمود  
ولی او ابدًا ساکت نشد در حبس فریاد میزد و نفوس را  
هدایت میکرد عاقبت حکم بقتل او دادند او در نهایت  
شجاعت ابدًا فتور نیاورد در خانه والی شهر حبس بود  
از قضا در آنجا عروسی بود و اسباب عیش و طرب و ساز و نغمه  
و آواز و اکل و شرب جمیع مهیا لکن قرۃ العین چنان  
زبانی گشود که جمیع اسباب عیش و عشرت را گذارده دور او

جمع شدند کسی اعتنائی بعروسی ننمود همه حیران  
 و او تنها ناطق بود تا آنکه شاه حکم بقتل او نمود اها آنکه  
 در عمر خود زینت نمیکرد آن روز خود را زینت نمود همه  
 حیران ماندند باو گفتند چه میکنی گفت عروسی منست  
 در نهایت وقار و سکون بآن باغ رفت همه میگفتند او را میکشند  
 ولی او همان نحو فریاد میزد که آن صوت صافور که در انجیل  
 است ضم با اینحالت در باغ او را شهید کرده بچاه  
 انداختند . انتهى .

### رساله صلح عمومی

~~~~~

از وقتیکه آتش حرب در اطراف جهان شعله زده روز
 بروز در از دیار است و احزاب عالم مانند گرگان خونخوار
 یکدیگر را دریده و میدرانند جمیع در فکر آنند که
 بنیان انسانی خراب کنند ما در فکر آنیم که بنیان انسانی
 بلند نمائیم جمیع میکوشند که نفوس را هلاک نمایند
 ما در فکر آنیم که حیات ببخشیم احزاب سائره جمیع
 در دست سیف شاهره دارند و ما الحمد لله در دست
 شاخ زیتون و گل و ریاحین داریم و یقین بدان که عاقبت ما
 غالبیم و معون و عنایت حق ریشه قتال و نزاع را براندازیم
 و اساس محبت و الفت بین جمیع بشر بگذاریم (حضرت عبدا
 لهیاء)

رساله صلح عمومی

مشمول بر مقدمه و هفت مطلب از اینقرار :

مقدمه مشتمل بر ۳ فصل :

فصل اول - قسقی از تعالیم مبارکه حضرت بهاء الله .

فصل دوم - جز بقوه کلمه الله صلح و سلام باید ارومستقر

نیست و شرحی از آثار عظیمه صلح .

فصل سوم - در بیان اینکه تأسیس وحدت عالم انسانی

اصل و تفرعات آن صلح عمومی و محبت طلل

مختلفه است .

مطلب اول - خدا حرب نخواسته است .

مطلب دوم - صلح عمومی از تعالیم مبارکه حضرت بهاء الله

است و برخی از نصوص حضرت بهاء الله

مطلب سوم - در بیان اینکه نزاع وجدال سبب حرمان است .

مطلب چهارم - خدا انسانرا نورانی خلق کرده ولی انسان

خود را ظلمانی نموده .

مطلب پنجم - عالم انسانی بتعب و مشقت افتاده و چاره آن

صلح عمومی است .

مطلب

ششم - مضرات جنگ و لزوم تشکیل محکمه کبرای بین المللی

مطلب هفتم - قسقی از انذارات نازله از الواح مبارکه .

مقدمه

مشمول بر سه فصل :

فصل اول - قسمتی از تعالیم مبارکه :

حضرت عبدالبهاء میفرماید - قوله الاحلی :

" ای اهل عالم طلوع شمس حقیقت محض نورانیت عالم است و ظهور رحمانیت در انجمن بنی آدم نتیجه و ثمر مشکور و سنوحدات مقدسه هرفیض موفور رحمت صرفست و موهبت بحت نورانیت جهان و جهانیان ائتلاف و التیام است و محبت و ارتباط بلکه رحمانیت و یگانگی و ازاله بیگانگی و وحدت با جمیع من علی الارض در نهایت آزادی و فرزانی جمال مبارک میفرمایند همه بهار یک دارید و برگ یک شاخسار عالم وجود را به یک شجر و جمیع نفوس بمنزله اوراق و ازهار و اثمار تشبیه فرموده اند لهذا باید شاخه و برگ و شکوفه و ثمر در نهایت طراوت باشند و حصول این لطافت و حلاوت منوط بارتباط و الفت است پس باید یکدیگر را در نهایت قوت نگهداری نمایند و حیات جاودانی طلبند پس احبای الهی باید در عالم وجود رحمت ربّ و دود گردند و موهبت طیک غیب و شهود نظر بعصیان و طفیان ننمایند و نگاه بظلم و عدوان نکنند نظر را پاک نمایند و نوع بشر را برگ و شکوفه و ثمر شجر

ایچار مشاهده کنند همیشه باین فکر باشند که خیری بنفسی
 برسانند و صحبت و رعایتی و موّت و اعانتی بنفسی نمایند
 دشمنی نبینند و بد خواهی نشمرند جمیع من علی الارض را
 دوست انگارند و اغیار را یار دانند و بیگانه را آشنا شمرند
 بقیدی مقید نباشند بلکه از هر بندی آزاد گردند
 الیوم مقرب درگاه کبریا نفسی است که جام وفا بخشند
 و اعدا را در عطا مذل و دارد حتی ستمگر بیچاره را
 دستگیر شود و هر خصم لدود را یار و دود این است
 وصایای جمال مبارک این است نصایح اسم اعظم
 ای یاران عزیز جهان در جنگ و جدال است و نوع انسان
 در نهایت خصومت و وبال ظلمت جفا احاطه نموده و نورانیت
 وفا پنهان گشته جمیع ملل و اقوام چنگ تیز نموده و بایکدیگر
 جنگ و ستیز مینمایند بنیان بشر است که زیر وزیر است
 هزاران خانمان است که بی سروسامان است در هر سال
 هزاران هزار نفوس در میدان حرب و قتال آغشته بخاک و
 خون است و خیمه سعادت و حیات منکوس و سرنگون
 سروران سرداری نمایند و بخونریزی افتخار کنند و مفتنه انگیز
 مباحث نمایند یکی گوید که من شمشیر بر رقاب امتی آختم
 دیگری گوید ملکتی با خاک یکسان ساختم و یکی گوید
 من بنیاد دولتی بر انداختم این است مدافخر و مباحثات

بین نوع بشر در جمیع جهات دوستی و راستی مذموم و آشتی
 و حق پرستی مدوح منادی صلح و صلاح و محبت و سلام
 آئین حسن جمال مبارک است که در قطب امکان خیمه زده
 و اقوام را دعوت مینماید پس ای یاران الهی قدر این
 آئین نازنین بدانید و موجب آن حرکت و سلوک فرمائید
 و سبیل مستقیم و منهج قویم پیمائید و بخلق بنمائید آهنگ
 ملکوت بلند کنید و تعالیم و وصایای ربّ و دود منتشر
 نمائید تا جهان جهان دیگر شود و عالم ظلمانی منور
 گردد و جسد مرده خلق حیات تازه جوید هر نفسی بنفس
 رحمانی حیات ابدیه طلبد این زندگانی عالم فانسی در
 اندک زمانی منتهی گردد و این عزت و ثروت و راحت و
 خوشی خاکدانسی عنقریب زائل و فانی شود خلق را بخدا
 بخوانید و نفوس را بروش و سلوک ملاء اعلی دعوت کنید
 یتیمان را پدر مهربان گردید و بیچارگان را طجاء و پناه
 شوید فقیران را کنز غنا گردید و مریضان را درمان و شفا
 معین هر مظلومی باشید و مجیر هر محروم در فکر آن باشید
 که خدمت به نفسی از نوع بشر نمائید و اعراض و انکار و استکبار
 و ظلم و عدوان اهمیت ندهید و اعتنا نکنید بالعکس معاطه
 نمائید و بحقیقت مهربان باشید نه بظاهر و صورت
 هر نفسی از احبای الهی باید فکر را در این حصر نماید که

رحمت پروردگار باشد و موهبت آموزگار بهر نفسی برسد
 خیری بنماید و نفعی برساند و سبب تحسین اخلاق گردد
 و تعدیل افکار تا نور هدایت تابد و موهبت حضرت رحمانی
 احاطه نماید محبت نور است در هر خانه بتابد و عداوت
 ظلمت است در هر کاشانه لانه نماید ای احبای الهی
 همتی بنمائید که این ظلمت بگلی زائل گردد تا سسر
 پنهان آشکار شود و حقایق اشیا مشهور و عیان گردد

ع ع

فصل دوم - در بیان اینکه صلح و سلام جز بقوه کلمة الله
 پایدار و مستقر نیست .

حضرت عبدالبها میفرمایند قوله الاحلی :

هو الله

ای اهل عالم چون در جمیع عالم سیر و سیاحت نمائید
 آنچه معمور است از آثار الفت و محبت است و آنچه مطمور
 است از نتایج بغض و عداوت با وجود این عالم بشر متنبه
 نشود و از این خواب غفلت بیدار نگردد باز در فکر اختلاف
 و نزاع و جدال افتد که صف جنگ بیاراید و در میدان جدال
 و قتال جولان کند همچنین ملاحظه در کون و فساد وجود
 و عدم نمائید که هر کائنی از کائنات مرکب از اجزاء متنوعه
 متعدده است و وجود هر شیئی فرع ترکیب است یعنی

چون بایجاد الهی در بین عناصر بسیطه ترکیبی واقع گردد از هر ترکیبی کائنی تشکیل شود جمیع موجودات بر این منوال است و چون در آن ترکیب اختلال حاصل گردد و تحلیل شود و تفریق اجزاء گردد آن کائن معدوم شود یعنی انعدام هر شیئی عبارت از تحلیل و تفریق اجزاست پس هر الفت و ترکیب در بین عناصر سبب حیات است و اختلاف و تحلیل و تفریق سبب معات بالجمله تجاذب و توافق اشیا^۱ سبب حصول ثمره و نتایج مفیده است و تنافر و تخالف اشیا^۲ سبب انقلاب و اضمحلال است از تألف و تجاذب جمیع کائنات زحیات مثل نبات و حیوان و انسان تحقق یابد و از تخالف و تنافر انحلال حاصل گردد و اضمحلال رخ بگشاید لهذا آنچه سبب ائتلاف و تجاذب و اتحاد بین عموم بشر است حیات عالم انسانی است و آنچه سبب اختلاف و تنافر و تباعد است علت معات نوع بشر است و چون بکشتزاری مرور نمائی و ملاحظه کنی که زرع و نبات و گل و ریاحین پیوسته است و جمعیتی تشکیل نموده دلیل بر آنست که آن کشتزار و گلستان بترهیت دهقان کاملی انبات شده است و چون بریشان وی ترتیب مشاهده نمائی دلیل بر آنست که از ترهیت دهقان ماهر محروم و گیاه تناه خود روئیست پس واضح شد که الفت و التیام دلیل بر ترهیت مرئی حقیقی است و تفرق

وتشتت برهان وحشت و محرومیت از تربیت الهی اگر معترضی اعتراض نماید که طوائف و امم و شعوب و ملل عالم را آداب و رسوم و ازواق و طبایع و اخلاق مختلف و افکار و آراء متباین باوجود این چگونه وحدت حقیقی جلوه نماید و اتحاد تامّ بین بشر حاصل گردد ؟ گوئیم اختلاف پسند و قسم است يك اختلاف سبب انعدام است و آن نظیر اختلاف ملل متنازعه و شعوب متباززه که یکدیگر را محو نمایند و خانمان براندازند و راحت و آسایش سلب کنند و خونخواری و درندگی آغاز نمایند و اختلاف دیگر که عبارت از تنوع است آن عین کمال و سبب ظهور موهبت ذوالجلال .

ملاحظه نمائید گلهای حدائق هرچند مختلف النوع و متفاوت اللون و مختلف الصور و اشکالند ولی چون از يك آب نوشند و از يك باد نشو و نما نمایند و از حرارت و ضیاء يك شمس پرورش یابند آن تنوع و اختلاف سبب از دیار جلوه و رونق یکدیگر گردد چون جهت جامعه که نفوذ کلمة الله است حاصل گردد این اختلاف آداب و رسوم و عادت و افکار و آراء و طبایع سبب زینت عالم انسانی گردد و همچنین این تنوع و اختلاف چون تفاوت و تنوع فطری خلقی اعضا و اجزای متنوعه در تحت نفوذ سلطان روح است و روح در جمیع اعضا و اجزاء سریان دارد و در هروق و شریان حکمران است

این اختلاف و تنوع مؤید ائتلاف و محبت است و این کثرت اعظم قوه وحدت اگر حدیقه ای را گلهای و ریاحین و شکوفه و اشعار و اوراق و اغصان و اشجار از یک نوع و یک لون و یک ترکیب و یک ترتیب باشد بهیچوجه لطافتی و حلاوتی ندارد و لکن چون از حیثیت الوان و اوراق و اشعار و ازهار گوناگون باشد هر یکی سبب تزئین و جلوه سایر الوان گردد و حدیقه منبته شود و در نهایت لطافت و طراوت و حلاوت جلوه نماید و همچنین تفاوت و تنوع افکار و اشکال و آراء و طبایع و اخلاق عالم انسانی چون در ظل قوه واحده و نفوذ کلمه وحدانیت باشد در نهایت عظمت و جمال و علویت و کمال ظاهر و آشکار شود الیوم جز قوه کلیه کلمه الله که محیط بر حقائق اشیاست عقول و افکار و قلوب و ارواح عالم انسانی را در ظل شجره واحده جمع نتواند اوست نافذ در کل اشیاء و اوست محرک نفوس و اوست ضابط و رابط در عالم انسانی الحمد لله الیوم نهرانیت کلمه الله بر جمیع آفاق اشراق نموده و از هر فرق و طوائف و ملل و شعوب و قبائل در ظل کلمه وارد و در نهایت ائتلاف مجتمع و متحد و متفقند * انتهى .

و نیز میفرمایند :

* در عالم انسانی صلح و وحدت یا از ارتباط وطنی است که بواسطه هموطنی جمعی بهم مربوط میشوند یا از ارتباط

جنسی است یا از ارتباط سیاسی ولی هیچیک کفایت ننماید
 چه بسیار هموطنان که بایکدیگر در جنگ وجداند و علاوه
 هرکس وطن خود را دوست دارد دوستی وطن خود سبب
 دشمنی با دیگران میشود همینطور ارتباط جنسی و سیاسی
 بسبب اختلاف قومی و اختلاف منافع ممکن نیست سبب صلح
 و اتحاد عمومی گردد پس چه باقی ماند **قوه الهی**
 لازم است تا سبب چنین صلح و اتحادی گردد (۱) **انتهی**
 و نیز میفرمایند :

" درندگی سزاوار حیوانات وحشیه است سزاوار انسان
 الفت و محبت است خدا جمیع انبیا را فرستاده که الفت و
 محبت در بین قلوب اندازند کتب سماویه بجهت الفت بین
 قلوب نازل شده انبیا و اولیای الهی جان خود را فدا
 کردند تا در قلوب بشر اتحاد و اتفاق حاصل شود و لکن
 و اسفا که هنوز بشر بخونخواری مشغولند چون نظریتاریخ
 نعائیم می بینیم چه در قرون اولی و چه در قرون وسطی و چه
 در قرون اخیره همیشه این خاک سیاه بخون بشر رنگین شده
 بشر مانند گرگان درنده یکدیگر را پاره پاره کرده اند
 با اینکه حالا این عصر نورانی رسیده عصر مدنیّت است
 عصر ترقیات ماده است عقول ترقی کرده است احساسات

انسانی زیاد شده با وجود این هر روز خونریزی است
 ملاحظه کنید که در طرابلس چه میشود این بیچارگان در چه
 بلائی افتاده اند ایتالیا ملکت وسیع خویش را گذاشته
 پای اعراب بنچساره در صحرای بی آب و علف
 شده است چقدر جوانان از دو طرف کشته میشوند چقدر
 خانمانها خراب میشود چقدر مادرها بی پسر میشوند چقدر
 اطفال بی پدر میگردند فوج یتیمان موج میزند چه بسیار
 نهالها که در بدایت نشو و نما ریشه کن شدند چه بسیار
 مرغان خوش آواز باهنگ نیامده خاموش گشتند و نتیجه ای
 نیست جز حرص و طمع پس از این واضح میشود که ترقی
 مادی سبب تحسین اخلاق نمیشود ترقیات مادی تعدیل
 اخلاق نمیکند در ازمه سابقه که چنین ترقیات مادی
 نبود باین شدت هم خونریزی نبود توپ کروب نبود
 تفنگ موزر نبود مترالیوز و دینامیت نبود مواد جهنمیه
 نبود کشتیهای زره پوش کشتیهای توربیت نبود حالا که
 مدنیت مادی ترقی کرده آلات آفات بنیان بشر نیز ترقی
 کرده حال از این مواد جهنمیه در زیر عموم اروپا مهتای
 التهاب است زیرا از مواد التهابیه پر است خدا نکند
 آتش بگیرد اگر آتش بگیرد کره ارض زیر و زبر میشود خلاصه
 مقصد اینکه واضح و مشهود است که ترقیات مادی سبب آسایش

عالم انسانی و ترقی عالم اخلاق نیست بلکه اگر منضم با احساسات روحانیه شود آنوقت ترقی حاصل میشود اگر تعالیم الهی انتشار یابد و وصایای انبیاء تأثیر کند و نصایح الهی قلوب را روشن نماید نفوس را احساسات روحانیه حاصل گردد چون این ترقی مادی منضم بترقی روحانی شود نتیجه حاصل میشود زیرا تعالیم الهی مانند روح است و ترقیات مادیه مانند جسد جسد بروح زنده شود و الا مرده است " انتهی (۱)

فصل سوم - صلح عمومی از تفرعات وحدت عالم انسانی است .

حضرت عبدالبهاء میفرمایند :

" این قرن نورانی در تاریخ انسان شیل و نظیر ندارد از جمیع قرون ممتاز است بفضائلی اختصاص یافته که کواکب درخشنده تائیدات آسمانی از افق این قرن بر قرون و اعصار بتابد از جمله خارق عادات این قرن که فی الحقیقه معجزه است تأسیس وحدت عالم انسانی است و تفرعات آن صلح عمومی طوائف و اتحاد ملل مختلفه در این نشئه انسانی .

مطلب اول - در بیان اینکه خدا حرب نخواسته است.

حضرت عبدالبها^۱ میفرمایند قوله الاحلی : (۱)

" خدا حرب نخواسته این نزاعها مخالف رضای الهی است او بجهت بندگانش صلح و صفا خواسته امیدوار این تاریکی ها زائل شود نورانیت طکوت احاطه نماید خدا بجمیع خلق مهربان است ما هم باید بایکدیگر مهربان باشیم برای مستی خاک جنگ ننمائیم این خاک قبر ابدی ماست آیا سزاوار است برای قبری اینهمه نزاع وجدال کنیم ؟ باوجودی که خدا برای ما اقالیم قلوب مقرر داشته مملکت ابدی عنایت فرموده آیا سزاوار است ازچنان عزت ابدی چشم پوشیم و برای خاک نزاع وجدال نمائیم . " انتهى .

مطلب دوم - صلح عمومی از جمله تعالیم مبارکه است که آثارش ظاهر شده .

حضرت عبدالبها^۱ میفرمایند قوله الاحلی :

" این قضیه صلح ملل را حضرت بها^۱ الله درایمرا ن در شصت سال پیش یعنی در سنه پنجاه و یک مسیحی

تأسیس نمود و در این مدت در اینخصوص لوایح و السواح بسیار اول در ایران نشر فرمود و بعد در سایر جهات نیز انتشار داد تا آنکه در کتاب اقدس که قریب پنجاه سال پیش نازل شده مسئله صلح عمومی را تصریح فرموده و عموم بهائیان تکلیف فرموده که بجان و دل در این امر عظیم جانفشانی نمایند حتی جان و مال خویش را فدا کنند و ترویج الفت ملل و مذاهب نمایند و اعلان وحدت عالم انسانی در جمیع اقالیم عالم کنند در ایران ملل متعدده موجود مسلمان و مسیحی و یهود و زردشتی و مذاهیب متعدده نیز موجود بقوت تعالیم بهاء الله چنان تألیف و محبت در میان این ملل و امم حاصل گردیده که حال مانند برادر و یا پدر و پسر و مادر و دختر بایکدیگر متحد و متفق و آمیزش مینمایند چون در محفلی اجتماع کنند اگر شخصی وارد گردد از شدت الفت و محبت آنان حیران مانده ابداً اثر اختلاف و جدائی نبیند " انتهى .

در اینمقام قسمتی از دستورات مبارکه حضرت بهاء الله

نقل میشود .

حضرت بهاء الله میفرماید قوله تعالی :

" اشراق دوم - جمیع را بصلح اکبر که سبب اعظم

است از برای حفظ بشر امر نمودیم سلاطین آفاق بایند

باتفاق باین امر که سبب بزرگست از برای راحت و حفظ
عالم تصك فرمایند ایشانند مشارق قدرت و مطالع اقتدار
الهی " انتهى .

و نیز میفرمایند قوله الاحلی :

" سلاطین آفاق و قعهم الله باید باتفاق باین امر که
سبب اعظم است از برای حفظ عالم تصك فرمایند امید آنکه
قیام نمایند بر آنچه سبب آسایش عباد است باید مجلس بزرگی
ترتیب دهند و حضرات طوك و یا وزراء در آن مجلس حاضر
شوند و حکم اتحاد و اتفاق را جاری فرمایند و از صلاح
باصلاح توجه کنند و اگر سلطانی بر سلطانی برخیزد سلاطین
دیگر بر منع او قیام نمایند در اینصورت عساکر و آلات و ادوات
حرب لازم نه الا علی قدر مقدور لحفظ بلاد هم و اگر
باین خیر اعظم فائز شوند اهل مملکت گل براحات و مسرت
بامر خود مشغول گردند و نوحه و ندبه اکثری از عباد
ساکن شود نسئل الله ان یؤتد هم علی ما یحبّ و یرضی انه
هو ربّ العرش و الثری و مالک الاخرة و الا ولی احسن و اولی
آنکه در آن مجلس خود سلاطین عظام حاضر شوند و حکم
فرمایند و هر یک از سلاطین که بر این امر و اجرای آن قیام
فرمایند او سید سلاطین است عند الله طوی له و نعیم
له انتهى (لوح ابن الذئب)

مطلب سوّم - در بیان اینکه نزاع وجدال سبب حرمانست.

هوآله

خداوند عالمیان عالم انسانی را جنت عدن خلّـق فرموده اگر صلح و سلام و محبّت و وفا چنانکه باید و شاید تأسیس یابد جنّت اندر جنّت گردد و جمیع نعمای الهی فراوان و سرور و طرب بی پایان شود و فضائل عالم انسانی آشکار و عیان و پرتو شمس حقیقت از هرسو نمایان گردد. ملاحظه کنید که حضرت آدم و سائرین در جنّت بودند بمجرّد اینکه در جنّت عدن در میان حضرت آدم و شیطان نزاعی حاصل گشت جمیع از جنّت خارج شدند تا آنکه نوع انسان عبرت گیرد و آگاه شود که نزاع و جدال سبب حرمان است حتی با شیطان لهذا در این عصر نورانی بموجب تعالیم الهی حتی با شیطان نزاع و جدال جائز نه سبحان الله باظهر این برهان چگونه انسان غافل است باز می بینی عالم انسان از کران تا بکران جنگ و نزاع است جنگ است بین ادیان جنگ است بین اقوام جنگ است بین اوطان جنگ است بین سروران چه خوش بود اگر این ابره های سیاه از افق عالم متلاشی میشد و نور حقیقت میدرخشید

غبار حرب و قتال می نشست و نسیم عنایت از مهتاب صلح
 و سلام میوزید جهان جهان دیگر میشد و روی زمین استفا^{صه}
 از نور صین میکرد اگر امیدی هست از الطاف رب مجید^{ست}
 که عون و عنایت برسد و جنگ و ستیز و تلخی تیغ خونریز
 بدل بشهد دوستی و آشتی و راستی و درستی گردد کامها
 شهد انگیز گردد و شامها مشکبیز شود " انتهى (۱)

مطلب چهارم - در بیان اینکه خدا انسان را نورانی خلق
 فرموده ولی انسان خود را ظلمانی نموده
 حضرت عبدالبهاء میفرماید قوله الاحلی :

هو الله

تابحال در تاریخ عالم چنین جنگی اتفاق نیفتاده
 ولی در این حکمتی است که بعد ظاهر میشود اگر حالا بگویم
 گوشها قوه استماع ندارد باید در این اوقات صبور و وقور
 باشید خدا رحم و مروتی باین ملوک بدهد کشتن صد
 هزار نفر در نظر آنها از آب خوردن آسان تر است در ماه
 قبل شنیده شد که جمیع ساکنین پاریس سیاه پوش بودند
 و خود آلمانی ها اعتراف میکنند که تابحال پانصد هزار نفر
 از آنها کشته شده است چقدر همت ها پست است که

(۱) خطاب مبارك بقارئین جریده گریستن گامن ولث

در سبیل خاک اینقدر جانها فدا میکنند ولی در راه خدا
 راضی نیستند که يك قطره خون آنها ریخته شود در اغلب
 مجامع میگفتم که شما این وطنی که میگوئید این وطن چه چیز
 است که در راه آن این قدر خونریزی و جانفشانی میکنید
 و خون دیگران را برای آن میریزید ایامی چند در روی آن
 حرکت میکنید بعد از چند روز قبر ابدیست برای شما
 آیا انسان برای قبر ابدی جانفشانی میکند ؟ حالا خیلی
 خوب تعلق دارید چه عیب دارد ولی چرا برای آن خونریزی
 میکنید ؟ چه قدر بآن تعلق دارند چه قدر دلبستگی دارند
 چه قدر باین خاک آلوده هستند این اوطان مثل نفس میماند
 برای انسان اینها هیچ اهمیتی به مرغها نمیدهند تمام
 اهمیت را بقفس میدهند این اوطان مثل آشیانه ولا نه است
 و نفوس آن مثل طیور حالا این طیور بجهت لانه و آشیانه
 جانفشانی میکنند عاقبت هم این آشیانه قبر آنها میشود
 چه قدر خدا انسان را مقدس و منزه خلق فرموده چه قدر
 انسان را آزاد خلق کرده چه قدر انسان را مبارك خلق کرده
 چه قدر انسان را نورانی و روحانی خلق کرده ؟ ولی انسان
 خود را ظلمانی مینماید چه قدر اسیر مینماید چه قدر ذلیل
 و آلوده مینماید و محروم از رحمت پروردگار يك روز اسیر
 مالست يك روز اسیر جاه است يكروز اسیر اهل و عیال است

يك روز اسير شهرت است يك روز اسير غفلت است (۱) انتهى.
 ونيز ميفرمايند قوله الاحلى :

" خداوند انسان را بصورت و مثال خود خلق کرده
 ولی حال بالعکس از حیوانات درنده بی رحم تر وی بساکنتر
 است زیرا حیوان درنده هر روزی برای خوراک نهایت
 يك شکار مینماید ولی انسان بی رحم روزی صد هزار نفر را
 برای شهرت و ریاست میدرد اگر گرگی گوسفندی را بدر
 آن را میکشند اما اگر شخصی صد هزار نفر را بخاک و خون
 آغشته نماید او را مارشال و جنرال گویند و تعظیم و تکریم
 کنند اگر انسانی انسانی را بکشد یا خانه ای را بسوزاند
 او را قاتل و مجرم خوانند اما اگر اردویی را برباد نماید
 و مملکتی را زیر و زبر کند او را فاتح نامند و پرستش کنند
 اگر کسی يك دولا ربذرد او را حبس نمایند اما اگر خانمان
 رعایا را غارت و شهری را تالان و تاراج کند او را سردار نامند
 و آفرین گویند " (۲) انتهى .

ونيز ميفرمايند قوله الاحلى :

" عالم بشر در ظل خداوند اکبر است جميع بندگان خدا
 هستند جميع در سایه شجر الهی راحت نموده اند خدا
 کل را خلق کرده جميع را رزق میدهد جميع را تربیت ميفرما^{يد}

(۱) نطق مبارك در عكا ۱۹۱۱ (۲) سفرنامه جلد اول ص ۲۸۷

جمیع را حفظ مینمایید مادامی که او بجمیع مهربان است ما
 چرا نامهربان باشیم خدا جمیع بندگانش را دوست میدارد
 ما چرا بغض و دشمنی نمائیم خدا باکل صلح است ما چرا
 به جنگ وجدال مشغول شویم خدا ما را برای محبت و اخوت
 خلق کرده نه برای دشمنی خدا ما را برای صلح و سلام
 خلق نموده نه جنگ و جدال این چنین صفات رحمانی را
 چرا بصفات شیطانی تبدیل نمائیم چنین نورانیت را چرا
 بظلمت مقاومت کنیم چنین محبت الهی را چرا با عداوت
 مقابله کنیم ؟ شش هزار سال است که باهم منازعه و مخاصمه
 مینمودیم حال در این قرن نورانی باید محبت و دوستی
 بهمدیگر نمائیم امروز عداوت و بغض عظیمی در بین ادیان
 است آیا از اینها چه ثمری حاصل شده چه فائده ای از
 برای بشر مرتب گردیده آیا این کفایت نیست ؟ این عصر
 عصر نورانی است این عصریست که از این اوهام باید آزاد
 گردیم این عصریست که باید خصومت و بغضا محو شود
 این عصری است که باید ادیان یک دین گردند مذاهب
 متحد شوند و با محبت و خوشی باهمدیگر الفت جویند زیرا
 جمیع بنده یک خداوندیم از یک رحمت عظمی بوجود آمده ایم
 از یک شمس نورانی شده ایم از یک روح حیات یافته ایم
 نهایت اینست یکی مریض است باید بنهایت مهربانسی

معالجه نمود یکی جاهل است باید تعلیم کرد یکی طفل
 است باید تربیت نمود تا شخص اخوت آسمانی این ابرهای
 تاریک را پراکنده نماید نباید کسی را بغض دانست
 نباید با کسی تعرض نمود جمیع پدرانند جمیع مادرانند
 جمیع برادرانند جمیع خواهرانند اتحادی را که خداوند
 موجود نموده نباید ماها سبب انفصال آن گردیم بنیانی
 را که خدا برای محبتش نهاده خراب نکنید مقاومت اراده
 الهی ننمائید پیروی سیاست الهی نمائید بموجب آن حرکت
 کنید البته سیاست الهی مافوق سیاست انسان است زیرا
 هر قدر سیاست انسان ترقی نماید کامل نیست اما سیاست
 الهیه کامل است ما باید از سیاست الهیه اقتباس کنیم
 هر نوعی که خدا با بندگان خود معامله میکند همان نوع
 رفتار نمائیم اقتدا بخدا کنیم ما مشاهده میکنیم رحمت او را
 مشاهده میکنیم قوت و قدرت او را باید دست از او هلمات
 و تقالید برداریم و تصك بحق نمائیم و از اختلافات و افتراق
 اجتناب کنیم معاذ الله هرگز انبیا الهی باین راضی
 نبودند انبیا الهی جمیع يك روح بودند بجمیع بشر
 يك تعلیم دادند و تعلیمات انبیای الهی روح محض است
 حقیقت محض است محبت محض است الفت محض است
 پس ما باید متابعت انبیا الهی کنیم " انتهى .

و نیز میفرمایند قوله الاحلی :

هوآله

..... " اول تعلیم حضرت بها^۱ الله محبت است که باید بین بشر نهایت محبت حاصل شود زیرا محبت بندگان الهی محبت الله است و خدمت به عالم انسانیست لهذا تضرع بطکوت ابهی کردم که شما مانند ستاره از افق محبت الله بدرخشید قدر این آیام را بدانید این قرن قرن جمال مبارک است این عصر عصر نورانیست این دور دوری است که جمیع انبیا^۲ خبر دادند آیام تخم افشانی است آیام غرس است فیوضات الهی بی روی است هر کس تخمی بیفشاند شقایق حقائق بروید و آن محبت الله است معرفت الله است فیوضات آسمانیست عدل عمومی است صلح اکبر است و وحدت عالم انسانیست اگر چنین تخمی را نفسی در این عالم بیفشاند در جمیع عوالم الهی برکت یابد الیوم جمیع اهل عالم منهک در شهواتند مشغول اغراض نفسانیه اند مبتلای بغض و عداوتند در فکر محو و اضمحلال یکدیگرند میخواهند بکلی یکدیگر را محو نمایند لکن شما جمعی هستید که جز محبت به عموم مقصدی ندارید و غیر از خدمت بنوع بشر آرزویی نخواهید پس باید بجمیع قسوا بکوشید و موجب تعالیم بها^۳ الله عمل کنید با جمیع بشر

بمحببت و بیگانگی معامله کنید تا این تخم پاك بروید برکت
 آسمانی یابد انوار ملکوت بتابد و فیوضات الهی کامل گردد
 قدر این فیض را بدانید بجان و دل بکوشید تا انوار
 و آثار بهاء الله از اعمال و رفتار و گفتارتان ظاهر شود
 بقسمی که کل شهادت دهند که شما بهائی حقیقی هستید
 اگر چنین نمائید سعادت ابدیه برای شماست و فیوضات
 الهیه متواتر نازل بر شما تا هر يك شجره مبارکه گردد و اشعاً
 باقیه بهار آرید زیرا این عصر جمال مبارکست بهار الهی
 است و موسم گل و ریحان است و هنگام سبزی و خرمی است
 قدر آنرا بدانید شب و روز سعی نمائید تا بین قلوب کمال
 محبت حاصل شود و در نهایت اتحاد باشید چه که هر قدر
 اتحاد زیاد گردد تأیید بیشتر شود " انتهى (۱)

مطلب پنجم - عالم انسانی بتعب و مشقت افتاده و چاره
 آن صلح عمومی است .

حضرت عبدالبهاء میفرمایند قوله الاحلی: (۲)

هو الله

جهان را ظلمت غفلت احاطه نموده و افق عالم را به
 ابرهای تاریک پنهان کرده عالم انسانی بتعب و مشقت

(۱) نطق مبارک در نیویورک امریکا ۱۹۱۲ (۲) لوح مبارک

افتاده و جمیع طوائف عالم حیران و سرگردانند از دایمت تاریخ بشر الی الآن چنین شعله جانسوز نیفروخته و چنین نائره ای شعله باآفاق نزره جمیع چشمها گریبان است و جمیع دلها سوزان خطه اروپا بتامها میدان خونریزی است و جولا نگاه درندگی بقول شاعر:

نوك خاری نیست كز خون شهیدان سرخ نیست

فریاد و فغان است که باوج آسمان است سرشك یتیمان است که مانند سیل روان است حزن و اندوه پدران است که در ماتم پسران است ناله و حنین مادران است که سبب حسرت قلب و جان است از هر سو آه و حنین از قلوب حزین استماع میشود و از هر جهت زتاب کین در کمین است و این انسان ضعیف مورد چنین مصائب شدید باوجود این کَل بخواب غفلت گرفتار و از الفت و محبت بیزار نه تنهیی و نه تذکری نه تفکری نه تعمقی نه مناجاتی و نه طلب حاجاتی نه عجز و زاری و نه توبه و انابه بدرگاه بیاری باوجود آنکه در ایام سفر در ممالک فرنگ و آمریکا در جمیع کنائس و محافل و مجامع نعره زنان تحذیر و انداز میشود که ای جمع محترم گوش باز کنید زیرا خطر عظیمی در پیش است و آفتی شدید در آینده رخ بگشاید اهلیم اروپا بتامها جبهه خانه و قورخانه شده و مواد التهابیه مخزون

و مکنون موقوف بیک شراره است فورا نائره بعنان آسمان برسد
 و از یک شرر زهر و زهر گردد ای حاضرین به تمام قوی بکوشید
 تا این آتش را خاموش کنید و این زلزله اعظم را مانع گردید
 والا آفت مانند صاعقه از هر جهت آتش بر بنیان بنی آدم
 زند معالک ویران گردد و مدائن بی امن و امان شود
 جمیع پریشان و پشیمان گردند ولی از ندامت چه منفعت
 پس بهتر آنست که تعالیم آسمانی بیاموزید و آهنگ خوشی
 در جمیع آفاق بنوازید و علم وحدت عالم انسانی برافرازید
 و تأسیس صلح عمومی بپردازید از یوم بد و تاریخ که قریب
 به شش هزار سال است همیشه جنگ و جدال بود و حرب
 و قتال در ندگی بود و خونریزی در می عالم انسانی راحت
 نکرد و آسایش نیافت الحمد لله که این قرن قرن انوار است
 و این عصر عصر حقیقت و ظهور اسرار و این واضح و آشکار که
 عداوت و بغضا هادم بنیان انسان و محبت و وفا زندگی
 جاودان جنگ آفت و ممت است صلح چشمه آب حیات
 جنگ مورث غم و اندوه است و صلح و سلام سبب سرور و جهور
 حرب و قتال حزن و ماتم است و صلح و آشتی جشن اعظم
 پس تا توانید بکوشید و بجوشید تا علم وحدت عالم انسانی
 در قطب امکان موج زند و شمس حقیقت آفاق را بنور محبت
 روشن نماید سیف و سنان برافند و نسیم جان پرور الفت و

و داد حیات تازه بخشد ظلمت نکبت عالم انسانی زائل
 گردد و نورانیت سعادت آسمانی شرق و غرب را روشن
 نماید خارستان گلستان گردد و بهار جانپور هرکوه و
 صحرا خیمه زند و جمیع حاضرین تصدیق مینمودند که چنین
 است با وجود این در ستر غفلت خفته ابد ا فکر ننموده و
 سعی و کوشش نکرده تا آنکه این شراره آتش بر بنیان بشر
 زد و خاور و باختر در این اضطراب عظیم افتادند و ایمن
 ریح عقیم جمیع اشجار تر و تازه را از ریشه برانداخت
 سبحان الله این چه نادانی است و این چه غفلت
 و سرگردانی چاه در راه و رونده بینا و آگاه با وجود این
 حیرتم از چشم بندی خدا که انسان بیای خود خویش را در
 سقر افکند باده صافی را در آلود نماید و چشمه عذب
 فرات را طح اجاج کند شمع روشن را خاموش نماید و صبح
 نورانی را ظلمانی کند و شهد وفا را بسم جفا تبدیل نماید
 و با وجود این افتخار کند . باری تعالیم جمال مبارک روحی
 له الفدا نعره زنان در امریک و بریطانیا و فرانسه و آلمان
 در جماع عظمی و کنائس کبری بیان شد و شرح و تشریح
 گشت لهذا حجت هرگل بالغ گردید چون نپذیرفتند و مجری
 نداشتند آنچه که در الواح صریحا مذکور بوقوع پیوست
 امید داریم که بعد از این حرب دیده ها بینا شود و گوشها

شنوا گردد و علم وحدت عالم انسانی در قطب آفاق موج زند
 و خیمه صلح عمومی سایه بر شرق و غرب افکند شجره مبارکه
 نشو و نما کند و صایا و نصایح جمال مبارک منتشر گردد .
 انتہی .

مطلب ششم - مضرات جنگ و لزوم تشکیل محکمه کهرای
 بین المللی .

حضرت عبد البہاء میفرماید قوله الاحلی : (۱)

"..... جنگ ہادم بنیان انسانی است سبب خرابی
 عالم است و ایدا نتیجہ ای ندارد و غالب و مغلوب ہر دو
 متضرر میشوند مانند آنست کہ دو کشتی بہم بخورد اگر یکی
 دیگری را غرق کند کشتی دیگری کہ غرق نشدہ باز صدمہ
 میخورد و معیوب میگردد نہایت این است کہ یک دولتی
 موقتاً بر دولت دیگر غلبہ میکند این غلبہ موقت است ایامی
 نمیگذرد کہ دوبارہ مغلوب غالب میشود چقدر واقع شدہ
 کہ فرانسه بر آلمان غلبہ یافتہ بعد آلمان بر فرانسه غلبہ
 نمودہ عجب است کہ اوہام چقدر در قلوب تأثیر دارد
 و حقیقت تأثیر ندارد خیلی غریب است مثلاً اختلاف جنسی
 امر وہمی است چقدر تأثیر در آن است با وجود اینکہ جمیع

بشرند جمعی ناشان سقلاب جمعی جنس آلمان جمعی جنس فرانسه جمعی جنس انگلیس ملاحظه نمائید این اختلاف جنس امر موهوم است ولی چقدر تأثیر و نفوذ دارد و حال آنکه جمیع بشرند این حقیقت است که جمیع بشر نوع واحدند ولی این حقیقت تأثیر ندارد اما این اختلاف جنسی که امر موهوم است و مجاز است تأثیر دارد اینهمه جنگ شده است و خون ریخته شده است اینهمه خانمانها خراب شده اینهمه شهرها ویران شده هنوز از جنگ سیر نشده اند هنوز قلوب و دلها سخت است هنوز تنبه برای ناس حاصل نشده است هنوز بیدار نشده اند که این بغض و عداوت هادم بنیان انسانی و حبّ و الفت سبب راحت و آسایش نوع بشر چقدر امروز مردم مضطربند چقدر پدرها امشب ناله و فغان میکنند و آرام ندارند چقدر مادرها گریه مینمایند بدرجه ای پریشانند که وصف ندارد چه مجبور کرده است اینهارا بر این کار محرکین حرب درنهایت آسایش درخانه خود جالس و این بیچاره فقرا را بهماندازند که در میدان بکد بگرند پاره پاره کنند چقدر بی انصافی است درحالتیکه راضی نمیشوند که يك موئی از سر خود کم شود هزاران هزار نفوس را در میدان حرب و قتال میکشند چهلزوم دارد حال مشکلاتی میان نعه و صرب حاصل شده است

حلّ این مشکلات را اگر حواله بیک محکمه عمومی نمایند
آن محکمه کبری تحقیق نماید اگر چنانچه قصور از نصد است
حکم کند اگر قصور از دیگری است حکم نماید این جنگ
چه لزوم محکمه کبری حل این مسئله را میکرد میان افرا
اگر مشکلات حاصل شود این مشکلات را محکمه قضاوت
حلّ مینماید همینطور يك محکمه کبری تشکیل شود مشکلات
بین الطلی و بین دولی رافیصل نماید چه بهتر از این است
چه ضرری دارد خود دولت ها و ملوک راحت میشوند
و نهایت آسایش یابند واقعا از بدایت عالم که تاریخ نوشته
شده الی الآن از حس الفت و محبت و صلح ابد اهیچ
ضرری از برای نفسی حاصل نشده است سبب سرور کل
وراحت کل بوده و از جنگ از برای کل مضرت حاصل شده
باوجود این بشر مصر در جنگ است و همیشه در جنگجویی
میکوشد و عجب در آنجاست که این مل اساس دین الهی را
برجنگ پنداشته اند چقدر غفلت است و چقدر بی عقلی
است مثل اینکه در قلوب لره ای محبت نیست ملاحظه
نمائید درندگی انسان دارد اما تهمت به حیوان میزند
حیوان درنده يك شکار نماید از غیر نوع خود و بجهت طعمه
مجبور بر آنست مثلا گرگ را درنده میگویند بیچاره گرگ
يك گوسفندی میدرد آنهم بجهت خوراک خود زیرا اگر

ندرد از گرسنگی میمیرد چه که گوشتخوار است و لسی
 يك انسان سبب میشود يك طیون نفوس پاره پاره میگردد .
 آنوقت بیچاره حیوان را تهمت میزند ای مرد تو يك طیون
 نفوس را بکشتن دادی آنوقت میگوئی من فاتح مظفرم
 دلیرم شجاعم باین کشتن افتخار میکنی ؟ باوجود این
 خیلی عجب است که گرگ و خرس را درنده میگوئی ؟ " انتهى
 ونیز میفرمایند قوله الاحلی : (۱)

" حضرت بهاء الله میفرماید که باید هیئت محکمه کبری
 تشکیل شود زیرا جمعیت امم هرچند تشکیل شد و لسی
 از عهده صلح عمومی برنیامد اما محکمه کبری که حضرت
 بهاء الله بیان فرموده اند این وظیفه مقدسه را بنهایت
 قدرت و قوت ایفا خواهد کرد و آن اینست که مجالس مطیبه
 هر دولت و ملت یعنی پارلمانت اشخاص از نخبه آن
 ملت که در جمیع قوانین حقوق بین دولی و بین الطلی مطلع
 و در فنون متفنن و بر احتیاجات ضروریه عالم انسانی در این
 ایام واقف و مشخص یا سه شخص انتخاب نمایند بحسب
 کثرت و قلت آن ملت این اشخاص که از طرف مجلس ملی
 یعنی پارلمانت انتخاب شده اند مجلس اعیان نیز تصدیق
 نمایند و همچنین مجلس شیوخ و همچنین هیئت وزراء و همچنین

رئیس جمهور یا امپراطور تا این اشخاص منتخب عموم آن ملت
 و دولت باشند. از این اشخاص محکمه کبری تشکیل میشود
 و جمیع عالم بشر در آن مشترکست زیرا هر یک از این نمایندگان
 عبارت از تمام آن ملتست چون این محکمه کبری در مسئله
 از مسائل بین المللی یا بالاتفاق یا بالا کثریه حکم فرماید
 نه مدعی را بهانه ای ماند نه مدعی علیه را اعتراضی
 هرگاه دولتی از دول یا ملتی از ملل در اجرای تنفیذ حکم
 مبرم محکمه کبری تعلل و تراخی نماید عالم انسانی بر او
 قیام کند زیرا ظهیر این محکمه کبری جمیع دول و ملل عالمند
 ملاحظه فرمایند که چه اساس متینی است و لکن از جمعیت
 محدوده و محصور مقصود چنانکه باید و شاید حصول نیاید
 این حقیقت حالست که بیان میشود تعالیم حضرت بهاء الله
 را ملاحظه نمائید که بچه قوتست در حالتیکه حضرتش در سجن
 عکابود و در تحت تضییق و تهدید و بهادشاه خونخوار
 با وجود این تعالیمش بکمال قوت در ایران و سایر بلاد انتشار
 یافت *

مطلب هفتم - قسمی از اندازات نازله در الواح مبارکه .
 حضرت بهاء الله میفرماید :

* ای اهل ارض براستی بدانید که بلای ناگهانی

شمارا در پی است و عقاب عظیمی از عقب گمان مبرید که
آنچه را مرتکب شده اید از نظر محو شده قسم بجمال که
در الواح زهرجدی از قلم جلی جمیع اعمال شما ثبت گشته (۱)
و نیز میفرمایند :

" عالم منقلب است انقلاب آن یوما فیوما درتزیاید
و وجه آن بغفلت و لا مذهبی متوجه و این فقره شدت خواهد
نمود و زیاده خواهد شد بشأنی که ذکر آن حال مقتضی نه
و مدتی بر این نهج ایام می رود فاذا تم المیقات یظهر بفتة
ما ترتعد به فرائض العالم اذا ترتفع الاعلام و تفرّد المنارل
علی الافنان " (۲)

و نیز میفرمایند قوله الاحلی :

هو الله

" اینکه در ضعف عباد و عدم توجه نفوس غافلانه بحق
منیع نوشته بودید الحق معك بلی وجه عالم بر لا مذهبی
بوده در کل سنین بل در کل شهر بل در کل ایام از ایمان
و ایقان و عرفان بعید و بظنون و اوهام نزدیک و تامدتی
باین نحو خواهند بود چنانچه میقات آن در کتاب الهی
نازل ثبت شده و لکن محزون باش چه که اشراقات شمس

(۱) کلمات مکنونه (۲) لوح حاجی محمد ابراهیم که در سنه

۱۲۹۵ هجری قمری نازل شده .

حقیقت رطوبات زائده طبیعت را جذب خواهد نمود
 و تشتتات حروف را جمع خواهد نمود و این فقره نه مخصوص
 باین عصر است بلکه از قبل هم چنین بوده چنانچه رشحی
 از رشحات مشهوره در بحر علم الهی در لوح مقدس حکمت
 نازل شده طوی لمن نظر و قرء و قال لك الحمد یا
 مبین العالمین بعد از انقضای مدت مذکوره در کتاب
 بغتة امر الله مرتفع و جمیع نفوس بآن متوجه ان ربك
 لهوالمخبر الصادق المتكلم الناطق الامین * انتهى (۱)
 حضرت عبد البهاء میفرمایند :

* لابد حرب و انقلاب عظیمی در عالم ظاهر خواهد شد
 بدرجه ای که جمیع بشر بر رؤسای ارض قیام خواهند نمود
 و خواهند گفت که شما در قصرهای خود در کمال سرور
 می نشینید بانهایت لذت می خورید و با نشاط و انبساط
 می خوابید غذاهای بسیار لذیذ دارید در باغهای خوش
 و صفا سیر و تفرج میکنید اما برای شهرت و نام خود
 رعایا را بحرب میاندازید خون ما را میریزید جسمهای
 ما را پاره پاره میکنید ولی خاری بدست شما نمیشینند
 و دقیقه ای در آسایش شما فتور حاصل نمیشود. * انتهى (۲)
 و نیز میفرمایند : (۳)

(۱) لوح علی (۲) سفرنامه جلد اول ص ۳۲ (۳) خطابات ص ۸

"..... حضرت بهاء الله تقریبا پنجاه سال پیش تعالیٰ
 انتشار فرمود و آهنگ صلح عمومی بلند کرد و در جمیع الواح
 و رسائل بصریح عبارت از این وقایع حالیّه خبر داد که
 عالم انسانی در خطری عظیم است و در استقبال حرب عمومی
 محتوم الوقوع زیرا مواد طتهبه در خزائن جهنّمیه اروپا
 بشراه ای منفجر خواهد گشت از جطه بالکان و لکان خوا^{هد}
 گردید و خریطه اروپا تغییر خواهد یافت لهذا عالم
 انسانی را دعوت بصلح عمومی فرمود و الواح بطوك
 و سلاطین نگاشت و در آن الواح مضرات شدیدة جنگ
 بیان فرمود و فوائد و منافع صلح عمومی آشکار کرد که
 حرب هادم بنیان انسانی است و انسان بنیان الهی
 صلح حیات مجسم است و حرب ممات مصور صلح روح الهی
 است جنگ نفثات شیطانی صلح نور آفاق است و جنگ
 ظلمت علی الاطلاق جمیع انبیاء عظام و فلاسفه قد ما
 و کتب الهیه بشیر صلح و وفا بودند و نذیر جنگ و جفا
 این است اساس الهی اینست فیض آسمانی اینست اساس
 شرایع الهی

باری مقصود اینست تقریبا پنجاه سال پیش حضرت
 بهاء الله تحذیر از این خطر عظیم فرمود هر چند مضرات
 جنگ پیش داناها واضح و آشکار بود ولی حال نزد عموم

واضح و معین گشت که حرب آفت عالم انسانی است و هادم
بنیان الهی و سبب موت ابدی و مخرب مدائن معموره و
آتش جهانگیر و مصیبت کبری لهذا نعره و فریاد است که
از هر طرف باوج اعلی میرسد و آه و فغان است که زلزله
بارکان عالم انداخته است اقالیم معموره است که مطموره
میگردد از ضجیع اطفال بی پدر است که چشمها گریان
است و از فریاد و اوپلای زنان بیچاره است که دلها در سوز
و گداز است و نعره و اسفا و اوپلا است که از دل‌های مادرها
بلند است و آه و فغان است که از پدرهای سالخورده باوج
آسمان میرسد عالم آفرینش از آسایش محروم است صدای
توپ و تفنگ است که مانند رعد میرسد و مواد طتهبه است
که میدان جنگ را قبرستان جوانان نورسیده مینمایند
آنچه بگویم بدتر از آن است ای دول عالم رحمی بر عالم
انسانی ای طل عالم عطف نظری بر میادین حرب ای
دانیان بشر از حال مظلومان تغدّی ای فلاسفه غرب
در این بلیه عظمی تعمّی ای سروران جهان در دفع
این آفت تفکری ای نوع انسان در منع این درندگی تدبّری
حال وقت آنست که علم صلح عمومی بر افرازید و این سسمل
عظیم را که آفت کبری است مقاومت نمائید انتهی
حضرت ولی امرالله در لوح مورخ سنه ۸۹ بدیع بهمد از

ذکر و نقل قسمتی از آیات نازلہ در الواح جمال قدم جلّ
جلاله و بیانات حضرت عبد البہا را جمع بانقلاب عظیم عالم
میفرمایند قوله الاحلی :

" ملاحظہ نمائید کہ چگونه قلم اعلیٰ و کلک اطہر حضرت
عبد البہا در الواح قدسیہ و زیر قیّمہ مقدسہ الہیہ
تلویحا و تصریحا اخبار از وقوعات حالیہ نمودہ و تصریح
فرمودہ کہ این تعصبات جاہلیہ از دیار یابد و مفسد
قویہ شدت نماید و حرکتہای تازہ عمومی برہیجان و
انقلاب بیفزاید و غفلت و لامذہبی در بین جمیع طبقات
رواج یابد و آفات و بلیّات من کلّ الجهات ہیئت
اجتماعیہ را احاطہ نماید و عاقبتا لمر طغیان این طوفان
منتہی بانقلابی گردد کہ شبہ آنرا چشم عالم ندیدہ و در هیچ
تاریخی ثبت و مدوّن نگشتہ و این انقلاب اعظم بنفسہ ممدّ
آئین الہی است و مؤسس وحدت عالم انسانی تعصبات
را زائل نماید و کافہ دول و امم را در بسط زمین متوجّہ
و متصک و مروج وحدت اصلیہ گرداند جهانیان را بتأسیس
محکمہ کبری الہی دلالت فرماید و رؤسای ارض را برفع لسوا
صلح اعظم مطابقا لما نزل من القلم الاعلیٰ و من مبین آیاتہ
الکبری مؤید و مفتخر گرداند عالم را یک وطن نماید
و مصداق اذن تری الارض جنّۃ الابہی برکافہ انام ظاہر

و آشکار فرماید و ملکوت الله را ترویج و تأسیس نماید و مسیط
غیرا را آئینهٔ ملاء اعلى گرداند " انتهى .

رساله

عالم محتاج بنفثات روح القدس است

مقدمه - در بیان مجلی از تعالیم مبارکه حضرت
بهاء الله .

حضرت عبدالبهاء میفرمایند قوله الاحلی : (۱)

" افق عالم را ابرهای بسیار تاریک احاطه کرده اینست
که ملاحظه مینمائی که جمیعش جنگ و جدال است و نزاع
و قتال عالم انسانی در زحمت بی پایان است در چنیبن
ظلمات شدیدی از افق ایران شمس حقیقت طلوع نمود بر جمیع
آفاق پرتو افکند و پرتو افق آفتاب تعالیمی است که از ظم
اعلی صادر و آن تعالیم را از الواح مقدسه استنباط خواهی
نمود از جبهه تعالیم تحری حقیقت است و از جبهه تعالیم
اینکه باید دین سبب الفت و اتحاد و یگانگی باشد نه سبب
کلفت اگر دین سبب خونخواری گردد لزوم از برای عالم
انسانی ندارد و از جبهه تعالیم اینست که دین باید

مطابق عقل و علم باشد نه او هاماتی که عقل بهیچوجه
تصدیق ننماید و از این قبیل تعالیم بسیار از جمله تعالیم
صلح عمومی است که تفصیل آن در الواح مشروح اطلاع
خواهید یافت و این تعالیم آسمانی پنجاه سال پیش
از قلم اعلی صادر و يك يك این تعالیم در کار است تجلی
بر افکار عمومی مینماید " انتهی

چون بنحو اجمال بقسمتی از تعالیم مبارکه حضرت
بهاء الله برای قارئین محترم اطلاع حاصل گردید در این
رساله بشرح تعلیم مبارك " عالم محتاج بنفثات روح القدس
است " میپردازد و راجع بسایر تعالیم مبارکه در رساله‌های
دیگر هر تعلیم را بنحو مستقل مندرج میسازد این رساله
مشمول بر شش مطلب است از اینقرار:

مطلب اول - در بیان اینکه عالم مادی هر قدر ترقی کند
باز محتاج نفثات روح القدس است .

مطلب دوم - روح القدس واسطه بین حق و خلق است .

مطلب سوم - مقصود از روح القدس

مطلب چهارم - نفثات روح القدس حیات ابدیه میدهد .

مطلب پنجم - وحدت عالم انسانی که جوهر تعالیم

مظاهر مقدسه است جز بقوه نفثات روح القدس در عالم

تحقق نیابد .

مطلب ششم - در بیان اینکه نفثات روح القدس چنان
انسان را منقلب نماید که بکلی اخلاق
مبدل گردد .

اینک بشرح مطالب مزبوره پرداخته و موفقیت جمیع را از حق
تعالی مسئلت مینمائیم .

مطلب اول - در بیان اینکه عالم مادی هر قدر ترقی کند
باز محتاج نفثات روح القدس است :
حضرت عبدالبهاء میفرمایند قوله الاحلی^(۱) :

هو الله

عالم مادی هر قدر ترقی کند لکن باز محتاج تعلیمات
روح القدس است زیرا کمالات عالم مادی محدود و کمالات
الهی نامحدود است چون کمالات عالم مادی محدود است
لهذا احتیاج انسان بکمالات الهی است زیرا کمالات
الهی نامحدود است . ملاحظه در تاریخ بشر نمائید
کمالات مادی هر چند بدرجه اعلی رسید لکن باز محدود
بود اما کمالات الهیه نامحدود پایانی ندارد لهذا

محدود محتاج نامحدود است مادیات محتاج روح است
 وعالم جسمانی محتاج نفثات روح القدس جسد بی روح شمر
 ندارد هر قدر جسد در نهایت لطافت باشد احتیاج بروح
 دارد قندیل هر قدر لطیف باشد محتاج سراج است بی
 سراج زجاج شمری ندارد جسد بی روح شمری ندارد
 تعلیم معلم جسمانی محدود است و تربیت او محدود
 فلاسفه گفتند که مربی بشرند ولی در تاریخ نظر کنید قادر بر
 تربیت خود یا معدودی قلیل بودند لکن تربیت عمومی را
 از عهده بر نیامدند ولی قوه روح القدس تربیت مینماید
 مثلا حضرت مسیح تربیت عمومی کرد طل کثیره را از عالم
 اسارت بت پرستی نجات داد جمیع را بوحده الهی
 دلالت کرد ظلمانی را نورانی کرد جسمانی را روحانی
 کرد عالم اخلاق را روشن نمود و نفوس ارضی را آسمانی
 فرمود و این بقوه فلاسفه نمیشود بلکه بقوه روح القدس
 میشود لهذا هر قدر عالم انسانی ترقی نماید باز ممکن نیست
 بدرجه کمال برسد الا بتربیت روح القدس..... " انتهى .

مطلب دوم - در بیان اینکه روح القدس واسطه بین خدا و
 خلق است .

حضرت عبدالبها میفرمایند : (مفاوضات صفحه ۱۰۵)

" روح القدس واسطه بین حق و خلق است مثل آئینه
 است مقابل آفتاب چگونه آئینه اقتباس انوار از آفتاب کند
 و دیگران فیض رساند بهچنین روح القدس واسطه انوار
 تقدیس است که از شخص حقیقت بحقایق مقدسه رساند و او
 متصف بجمیع کمالات الهیه است در هر وقت ظهور کند
 عالم تجدید گردد و دوره جدید تأسیس شود و هیكل عالم
 انسانی را خلعت جدید پوشاند مثلش مثل بهار است
 هر وقت بیاید عالم را از حالی بحالی دیگر نقل کند
 بقدم موسم بهار خاک سیاه و دشت و صحرا سبز و خرم گردد
 و انواع گل و ریاحین روید اشجار حیات جدید یابد و اثمار
 بدیع پیدا گردد دور جدید تأسیس شود و ظهور روح القدس
 مثلش اینست هر وقت ظاهر شود عالم انسانی را تجدید
 کند و حقایق انسانی روح جدید بخشد عالم وجود را خلعت
 محمود پوشاند ظلمات جهل را زائل نماید و انوار کمالات
 ساطع نماید صیح باین قوت این دور را تجدید نمود و بهار
 الهی در نهایت طراوت و لطافت در جهان انسانی خیمه
 برافراخت و نسیم جان پرور مشام نورانیان را معطر نمود
 و همچنین ظهور جمال مبارك (حضرت بهاء الله) مانند فصل
 ربیع بود و موسم جدید که با نفحات قدس و جنود حیات
 ابدیه و قوه ملکوتیه ظهور و سریر سلطنت الهیه را در قطب

عالم نهاد و روح القدس نفوسی را زنده فرمود و دوردید
تأسیس نمود " انتهى .

مطلب سوم - مقصود از روح القدس
حضرت عبدالبهاء میفرماید قوله الاحلی (۱) :
" مقصود از روح القدس فیض الهیست و اشعه ساطعه
از مظهر ظهور روح القدس را صعود و نزول و دخول
و خروج و مزج و حلول معتنع و محال است نهایت اینست که
روح القدس مانند آفتاب جلوه در مرآت نمود " انتهى .

مطلب چهارم - در بیان اینکه نفثات روح القدس حیات
ابدیه میدهد .

حضرت عبدالبهاء میفرماید قوله الاحلی (۲) :

هوالله

عالم وجود مثل هیكل انسان است قوای مادیه مانند
اعضاء و اجزای آن هیكل ولی این جسد روحی لازم دارد
تا باو متحرك باشد باو زنده شود و حیات یابد باو قوه
باصره قوه سامعه قوه حافظه قوه مدرکه پیدا کند تا نور عقل
در او ساطع شود و باین قوه کاشف حقائق اشیا گردد

و ترقیات عالم انسانی حاصل کند در حال فقدان روح هر قدر
 در نهایت صباحت و ملاحظت باشد این نتایج حاصل نگردد
 نقشی است جان ندارد ادراک ندارد هوش ندارد بی
 بهره از کمال است بنا علیه جسد امکان هر چند در عالم
 مادی در نهایت طراوت و لطافت است ولی بی روح است
 روحش دین الهی است دین الهی روح عالم امکان است
 امکان با و نورانی است اکوان با و مزین است و با و کامل
 لهذا همچنانکه فکرتان منعطف به ترقیات مادی است
 باید در ترقیات روحانیه نیز بکوشید همین قسم که در مدنیت
 جسمانیه میکوشید باید اعظم از آن در ترقیات روحانیه سعی
 بلیغ نمائید چنانچه جسد را اهمیت میدهید روح را نیز
 اهمیت لازم اگر در هیکل انسان روح نباشد از جسد چه
 فایده جسد مرده است همین قسم جسد امکان اگر از
 ترقیات معنویه محروم باشد جسمی است بی جان انسان
 بصورت حیوان است فرق مابین انسان و حیوان اینست که
 انسان قوای روحانی دارد و حیوان محروم از آن انسان
 از خدا خبر ندارد و حیوان بی خبر از آن انسان ادراک حقائق
 اشیا میکند و حیوان غافل و جاهل انسان بقوه اراده
 حقائق مکنونه موجودات را ظاهر و آشکار میکند و حیوان
 بی بهره و نصیب از حقیقت انسانیه کمالات مانند انوار ساطعه

سراج ظاهر چنانچه نور ظهور کمالات این سراج است
 وهمچنین دین سبب ظهور کمالات انسان است این فضائل
 است که انسان را بر حیوان برتری میدهد نفحات روح القدس
 است که حیات ابدی میدهد پس اگر عالم انسانی از روح دین
 محروم ماند جسدی است بیجان و از نفحات روح القدس
 محروم مانده از تعالیم الهی بی نصیب گشته چنان انسان
 حکم میت دارد اینست که حضرت مسیح میفرماید واگذارید
 مرده هارا تا دفن کنند مرده هارا زیرا آنچه از جسد
 زائیده شده جسد است و آنچه از روح تولید شده روح است
 مقصود از روح حقیقت دین است پس واضح شد که اگر نفسی
 از فیوضات روح القدس محروم شد میت است ولو کمالات صوریه
 داشته باشد و دارای صنایع و علوم باشد " انتهى .

مطلب پنجم - در بیان اینکه وحدت عالم انسانی که جوهر
 تعالیم مظاهر مقدسه است جز بقوه نفحات روح القدس تحقق
 نیابد .

حضرت عبدالبها میفرمایند قوله الاحلی (!)

هو الله

"..... من چون باین بلاد آمد م دیدم مدنیّت جسمانیه

در نهایت ترقی است تجارت در نهایت درجه توسعه است
 است صنعت و زراعت و مدنیت ماده در منتهی درجه کمال
 است ولیکن مدنیت روحانیه تأخیر افتاده حال آنکه مدنیت
 جسمانیه بمنزله زجاج است و مدنیت روحانیه بمنزله سراج
 اگر این مدنیت جسمانیه با آن مدنیت روحانیه توأم شود
 آنوقت کامل است زیرا مدنیت جسمانیه مثل جسم لطیف است
 و مدنیت روحانیه مانند روح اگر در این جسم لطیف آن روح
 عظیم ظهور نماید آنوقت دارای کمال است حضرت مسیح
 آمد که باهل عالم مدنیت آسمانی تعلیم دهد نه مدنیت
 جسمانیه در جسم امکان روح الهی دید و مدنیت نورانی
 تأسیس کرد از جمله اساس مدنیت الهیه صلح اکبر است
 از جمله اساس مدنیت روحانیه وحدت عالم انسانی است
 از جمله مدنیت روحانیه فضائل عالم انسانی است از جمله
 مدنیت روحانیه فضائل عالم انسانی است از جمله مدنیت
 الهیه تحسین اخلاق است امروز عالم بشر محتاج وحدت
 عالم انسانی است محتاج صلح عمومی است و این اساس
 عظیم را يك قوه عظیمه لازم تا ترویج یابد این واضح است
 که وحدت عالم انسانی و صلح عمومی بواسطه قوا ماده
 ترویج نشود بواسطه قوه سیاسی تأسیس نگردد چه که
 فوائد سیاسیه ملل مختلف است و منافع دول متفاوت و متعارض

و بواسطه قوه جنسی و وطنی نیز ترویج نشود چه که ایمن قوا^۱ بشریه است و ضعیف و نفس اختلاف جنس و تهاين وطن مانع از اتحاد و اتفاق است معلوم است ترویج این وحدت عالم انسانی که جوهر تعلیم مظاهر مقدسه است ممکن نیست مگر بقوه روحانیه مگر بنفثات روح القدس سایر قوا ضعیف است نمیتواند ترویج نماید از برای انسان د و بال لازم است يك بال قوه مادیه و مدنیّت جسمانیه است يك بال قوه روحانیه و مدنیّت الهیه است بيك بال پرواز ممکن نیست د و بال لازم است هر قدر مدنیّت جسمانیه ترقی کند بدون مدنیّت روحانیه بکمال نرسد جمیع انبیا^۲ بجهت ایمن آمدند که ترویج فیوضات الهیه نمایند مدنیّت روحانیه تأسیس کنند اخلاق رحمانی تعلیم نمایند " انتهى .
و نیز میفرمایند قوله الاحلی :

" اگر بتدقیق و تحقیق در جمیع تواریخ ملاحظه کنیم می بینیم که اساس اتحاد و اتفاق همیشه ادیان الهی بوده واعظم سبب بجهت وحدت بشر بوده است یعنی اساس ادیان الهی نه تقلیدی که الان در دست ناس است زیرا این تقلیدی که الان در دست است بکلی مابین یکدیگر است لهذا سبب نزاع است سبب حرب است سبب بغض است سبب عداوت است ولی مقصد ما اساس ادیان الهی

است حال به بهینیم اساس ادیان الهی چه چیز است ؟
 اول اساس وحدت ایجاد است دوم وحدت اجناس است
 سوم وحدت اوطان است چهارم وحدت سیاست است
 یعنی امتیازات شخصی و امتیاز جنسی امتیاز سیاسی نماند
 مثلا ملاحظه فرمائید که حضرت مسیح ظاهر شد امم مختلفه
 را جمع کرد ملل متحاربه را صلح داد ترویج وحدت عالم
 انسانی کرد ملت رومان که ملت قاهره بود ملت یونان که
 ملت فلسفه بود ملت مصر که ملت تمدن بود و سایر ملل
 مثل سریان و آشوریان و کلدانیان و غیره را جمع نموده
 اینها در نهایت اختلاف و نزاع و جدال بودند حضرت
 مسیح این اقوام مختلفه را جمع کرد و تباین و نزاع و جدال
 را از میان برداشت این کار را بقوه جنسیه نکرد بقوه وطنیه
 نکرد بقوه سیاسیه نکرد بلکه بقوه الهیه کرد بقوه
 روح القدس مجری داشت لهذا جز باین وسائط امکان
 ندارد والا همین تخالف و تنازع الی الابد باقی خواهد
 ماند " انتهى .

مطلب ششم - در میان اینکه نفثات روح القدس چنان
 انسان را منقلب مینماید که بکلی اخلاق بدل گردد .

حضرت عبدالبهاء میفرمایند قوله الاحلی : (خطابات ص ۶۶)

" راحت و آسایش عالم آفرینش در تحسین اخلاق عمومی
 عالم انسانی است و اعظم وسیله بجهت تربیت اخلاق علو
 همت و توسیع افکار است باید عالم انسانی را باین منقبت
 عظیمه دعوت نمود ملاحظه فرمائید که مبادی مرعیه اصلیه
 هر فردی از افراد بشر جلب منفعت خویش و دفع مضرت است
 در فکر آسایش و شادمانی خود است و آرزوی تفرّد در زندگانی
 مینماید و میکوشد که از جمیع افراد دیگر در راحت و ثروت
 و عزّت ممتاز گردد اینست آرزوی هر فردی از افراد بشر
 و این نهایت دنائت و بدبختی و پستی فکراست انسان
 چون اندکی ترقی فکر یابد و همتش بلند گردد در فکر آن
 افتد که عموم عائله را جلب منفعت و دفع مضرت نماید زیرا
 راحت و نعمت عموم خاندان خویش را سعادت خود داند
 و چون فکرش توسعه بیشتر یابد و همتش بلندتر گردد در فکر
 آن افتد که ابناء ملت و ابناء وطن خویش را جالب منفعت
 و دافع مضرت شود هر چند این همت و فکر از برای خود
 او و خاندان او بلکه عموم ابناء ملت و وطن او مفید است
 و لکن از برای ملل سائره موثر ضرر است زیرا بجان بکوشد
 که جمیع منافع عالم انسانی را راجع بطت خویش و فوائده
 روی ارض را بمائله خود و سعادت کلیه عالم انسانی را
 تخصیص بخود دهد و همچو داند که ملل سائره و دول مجا^{وره}

هرچه تدنی نمایند ملت خویش و وطن خود ترقی نماید
 تادیر قوت و ثروت و اقتدار باین وسیله بر سایرین تفوق
 یابد و غلبه کند اما انسان الهی و شخص آسمانی از این
 قیود مبرا است و وسعت افکار و علویت همت او در نهایت
 درجه است و دایره افکار او چنان اتساع یابد که منفعت
 عموم بشر را اساس سعادت هر فردی از شر داند و مضرت
 کل ملل و دول را عین مضرت دولت و ملت خویش بلکه خاندان
 خود بلکه عین مضرت نفس خود شمرد لهذا بجان و دل بقدر
 امکان بکوشد که جلب سعادت و منفعت از برای عموم بشر
 و دفع مضرت از عموم ملل نماید و در علویت و نورانیت و سعادت
 عموم انسان بکوشد فرقی در میان نگذارد زیرا عالم انسانی
 را یک خاندان داند و عموم ملل را افراد آن خاندان
 شمرد بلکه هیئت اجتماعی بشر را شخص واحد انگارد و هر یک
 از ملل را عضوی از اعضاء شمرد انسان باید علویت همتش
 باین درجه باشد تا خدمت باخلاق عمومی کند و سبب عزت
 عالم انسانی گردد حال قضیه برعکس است جمیع ملل عالم
 در فکر ترقی خویش و تدنی سایرینند بلکه در فکر جلب منفعت
 خود و مضرت دیگرانند و این را تنازع بقا شمرند و گویند
 اساس فطری عالم انسانی است ولی این بسیار خطاست
 بلکه خطائی از این اعظم نه سبحان الله در بعضی از حیوانات

تعاون و تعاضد بقا است ملاحظه میشود که در مورد خطر
 بر یکدیگر سبقت میگیرند روزی در کنار نهری صغیر بودم
 ملخ های صغیر که هنوز بر برنیاورده بجهت تحصیل رزق
 از اینطرف نهر بطرف دیگر عبور میخواستند لهذا آن ملخها
 بی بال و پر هجوم نمودند و هر یک بر دیگری سبقت گرفتند
 و خود را در آب ریختند تا مانند پلی از اینطرف نهر تا
 آنطرف نهر تشکیل نمودند و ملخهای دیگر از روی آن عبور
 کردند و از آن سمت نهر بسمت دیگر گذشتند و لسی آن
 ملخهایی که در روی آب پلی تشکیل نموده بودند هلاک
 شدند ملاحظه کنید که این تعاون بقاست نه تنازع بقا
 مادام حیوانات را چنین احساسات شریفه ای است دیگر
 انسان که اشرف کائنات است چگونه باید باشد و چگونه
 سزاوار است علیالخصوص که تعالیم الهیه و شرایع سماویه
 انسان را مجبور بر این فضیلت مینماید و در نزد خدا امتیازات
 طیبه و تعالیم وطنیه و خصوصیت غائله و قیود شخصیه مذموم
 و مردود است جمیع انبیاء الهی مبعوث و جمیع کتب سماوی
 بجهت این مزیت و فضیلت نازل شد و جمیع تعالیم الهی
 محصور در این است که این افکار خصوصیت منافع از میان زائل
 گردد و اخلاق عالم انسانی تحسین شود و مساوات و مسا^ت
 بین عموم بشر تأسیس گردد تا هر فردی از افراد جان خویش

را بجهت دیگران فدا نماید این است اساس الهی
این است شریعت سماوی و چنین اساسی متین جز بیك
قوت کلیه قاهره بر احساسات بشریه تأسیس نیابد زیرا
هر قوتی عاجز است مگر قوت روح القدس و نفثات روح القدس
چنان انسان را منقلب نماید که بکلی اخلاق مبدل گردد
ولادت ثانویه یابد و بنابر محبت الله که محبت عموم خلق است
و ما حیات ابدیه و روح القدس تعمیم یابد فلاسفه اولی
که نهایت همت در تحسین اخلاق داشتند و جان و دل -
کوشیدند ولی نهایت تربیت اخلاق خویش توانستند نه
اخلاق عمومی بتاریخ مراجعت نمائید واضح و مشهود گردد
ولی قوه روح القدس تحسین اخلاق عمومی نماید عالم انسانی
را روشن کند علویت حقیقی مبدول دارد و عموم بشر را تربیت
کند پس خیرخواهان باید بکوشند تا بقوت جاذبه تأییدات
روح القدس را جذب کنند امید چنان است که آن جمع
محترم انجمن خیری عالم انسانی مانند آئینه اقتباس انوار
از شخص حقیقت نمایند و سبب تربیت اخلاق عموم بشر گردند "

انتهی

رساله اثبات الوهیت

این رساله مشتمل بر یازده مطلب است و خاتمه از اینقرار:
 مطلب اول — حقیقت الوهیت مقدس از ادراك عارفین است.
 مطلب دوم — در تشریح مطلب سابق وارثه عقليه بروجود الوهیت .

مطلب سوم — کثرت باید بوحدهت منتهی شود و انتهای بعوثی
 یابد که از مؤثر دیگر متأثر نیست .

مطلب چهارم — دلیل ترکیب و اقسام آن .

مطلب پنجم — نفس محدود دلیل بروجود غیر محدود است .

مطلب ششم — شرح دلیل ترکیب و اقسام آن مشروح تراز سابق

مطلب هفتم — دلائل اثبات الوهیت (مفاوضات اول آن)

مطلب هشتم — وقوع انذارات دلیل بروجود قوه ماوراء الطبیعه
 است .

مطلب نهم — انتظام جهان دلیل بروجود مدیر مدبر است .

مطلب دهم — تحقق صدوری

مطلب یازدهم — فخرانسان در اینست که از خدا باخبر باشد .

خاتمه — لوح دکتر فورال چون حاوی مطالب مهمه است

هرچند قسمی از آن در ضمن مطلب نقل شد

در خاتمه تمام آنرا مینگارد .

مطلب اول - در بیان اینکه حقیقت الوهیت مقدس از ادراك عارفین است .

حضرت عبدالبهاء میفرمایند قوله الاحلی (۱) :

" واما مسئله حقیقت الوهیت چنانست که ازیش گفتم و تو خوب فهمیدی حقیقت الوهیت مقدس از ادراك عارفین است و منزّه از احاطه عقول انسانی بشر باین مقام راهی ندارد عاجز است مثلا این درخت که از عالم نبات است هرچه ترقی نماید و طراوت و لطافت حاصل کند از عالم انسانی خبری نیابد این فوق ادراك اوست پس چون در عالم خلق تفاوت مراتب مانع از ادراك است که هر رتبه ماد^{نی} و ادراك رتبه مافوق ننماید و مستحیل و محال است پس چگونه عقول انسانی ادراك آن حقیقتی که مقدس از جمیع اوصاف است تواند نمود اینست که از برای نفوس مرجعی جز حقائق مقدسه نیست باید توجه بمظاهر مقدسه الهی نمایند و الا عبده اوهامند " انتهى .

مطلب دوم - تشریح مطلب سابق و ادله عظیمه بروجود الوهیت

حضرت عبدالبها " میفرمایند قوله الاحلی (۱):

هوالله

" ای حقیقت جو شخص محترم اما وجود الوهیت بدلائل عقلیه ثابت است ولی حقیقت الوهیت معتنع الادراک است زیرا چون بنظر دقیق نظر فرمائی هیچ مرتبه دانیه ادراک مرتبه عالیہ ننماید مثلا عالم جماد که مرتبه دانیه است معتنع است که عالم نبات را ادراک تواند بکلی این ادراک معتنع و محال است و همچنین عالم نبات هرچه ترقی نماید از عالم حیوان خبر ندارد بلکه ادراک مستحیل است چه که رتبه حیوان فوق رتبه نبات است این شجر تصور سمع و بصر نتواند و عالم حیوان هرچه ترقی نماید تصور حقیقت عقل که کاشف حقیقت اشیا است و مدراک حقائق غیرمرئیہ تصور نتواند زیرا مرتبه انسان بالنسبه بحیوان مرتبه عالیہ است و حال آنکه این کائنات تماما درحیث مرتبه حد و ثند ولی تفاوت مراتب مانع از ادراک است هیچ مرتبه ادنی ادراک مرتبه اعلی نتواند بلکه مستحیل است ولی مرتبه اعلی ادراک مرتبه ادنی کند مثلا حیوان ادراک مرتبه نبات و جماد کند انسان ادراک مرتبه حیوان و نبات و جماد نماید ولی جماد مستحیل است که ادراک هوالله انسانی

کند این حقائق در حیز حدوث است با وجود این هیچ مرتبه ادنی مرتبه اعلی را ادراک نتواند و مستحیل است پس چگونه میشود که حقیقت حادثه یعنی انسان ادراک الوهیت کند که حقیقت قدیمه است تفاوت مراتب بین انسان و حقیقت الوهیت صد هزار مرتبه اعظم از تفاوت بین نبات و حیوان است و آنچه انسان تصور کند صور موهومه انسان است و محاط است محیط نیست یعنی انسان بر آن صور موهومه محیط است و حال آنکه حقیقت الوهیت محاط نگردد بلکه بجمیع کائنات محیط است و کائنات محاط و حقیقت الوهیتی که انسان تصور مینماید آن وجود ذهنی دارد نه وجود حقیقی اما انسان هم وجود ذهنی دارد و هم وجود حقیقی پس انسان اعظم از آن حقیقت موهومه است که بتصور آید طیر تراپی نهایتش اینست مقداری از این بعد نامتناهی را پرواز تواند ولی وصول باوج آفتاب مستحیل است و لکن باید ادله عقلیه یا الهامیه بوجود الوهیت اقامه نمود یعنی بقدر ادراک انسانی . این واضح است که جمیع کائنات مرتبط بیکدیگر است ارتباط تمام مثل اعضای همیکل انسانی چگونه اعضا و اجزا همیکل انسانی بیکدیگر مرتبط است همین قسم اعضای این کون نامتناهی جمیع بیکدیگر مرتبط است مثلا پا و قدم مرتبط

بسمع و بصر است باید چشم به بیند تا پا قدم بردارد باید
 سمع بشنود تا بصر دقت نماید هر جزئی که از اجزاء انسانی
 ناقص باشد در سایر اجزاء فتور و قصور حاصل گردد در مغز
 مرتبط بقلب و معده است و شش مرتبط بجمیع اعضا است
 و همچنین سایر اعضا و هر يك از این اعضا وظیفه دارد آن
 قوه عاقله خواه قدیم گوئیم خواه حادث مدیر و مدبر جمیع
 اعضا انسان است تا هر يك از اعضا بنهایت انتظام وظیفه
 خود مجری نماید اما اگر در آن قوه عقلیه خللی باشد جمیع
 اعضا از اجرای وظائف اصلی خود باز ماند و در هیكل
 انسانی و تصرفات اعضا خلل عارض شود و نتیجه نبخشند
 همچنین در این کون نامتناهی ملاحظه نمائید لابد قوه
 کلیه موجود است که محیط است و مدیر و مدبر جمیع اجزاء
 این کون نامتناهی است و اگر این مدیر و مدبر نبود عالم
 کون مختل بود و نظیر مجنون میبود مادام ملاحظه مینمائید
 که این کون نامتناهی در نهایت انتظام است و هر يك از اجزاء
 در نهایت اتقان و ظایف خود را مجری میدارد که ابد اخللی
 نیست واضح و مشهود میگردد که يك قوه کلیه موجود که
 مدبر و مدیر این کون نامتناهی است هر عاقلی این را ادراک
 مینماید . انتهى .

مطلب سوم - در بیان اینکه کثرت باید منتهی بوحدهت شود .
 حضرت عبدالبها^۱ میفرماید قوله الاحلی (۱)!

* و دیگر آنکه هر چند جمیع کائنات نشو و نما
 مینماید ولی در تحت مؤثرات خارجه اند مثلا آفتاب حرارت
 میبخشد باران میروراند نسیم حیات میبخشد تا انسان
 نشو و نما نماید پس معلوم شد که هیکل انسانی در تحت
 مؤثرات خارجه است بدون آن مؤثرات نشو و نما ننماید
 آن مؤثرات خارجه نیز در تحت مؤثرات دیگری است مثلا
 نشو و نما وجود انسانی منوط بوجود آبست و آب منوط
 بوجود باران و باران منوط بوجود ابر و ابر منوط بوجود
 آفتاب تا برّ و بحر تبخّر نماید و از تبخّر ابر حاصل شود
 اینها هر يك هم مؤثرند و هم متأثر پس لابد منتهی بمؤثری
 میشود که از کائن دیگر متأثر نیست و تسلسل منقطع میگردد
 ولی حقیقت آن کائن مجهول و لکن آثارش واضح و مشهود
 و از این گذشته جمیع کائنات موجوده محدود و نفس محدودیت
 این کائنات دلیل بر حقیقت نامحدود چه که وجود محدود
 دال بر وجود نامحدود است انتهی .

مطلب چهارم - دلیل ترکیب و اقسام آن .

حضرت عبد البهاء در لوح دکتر فورال میفرمایند قوله الاحلی:

" ما چون در فیوضات الهیه نظر کنیم متیقن بوجوه

الوهیت گردیم مثلا ملاحظه مینمائیم که وجود کائنات عبارت

از ترکیب عناصر مفرده است و عدم عبارت از تحلیل عناصر

زیرا تحلیل سبب تفریق عناصر مفرده گردد پس چون نظر

در ترکیب عناصر کنیم که از هر ترکیبی کائنی تحقق یافته و

کائنات نامتناهی است و معلول نامتناهی پس علت چگونه

فانی. و ترکیب محصور در سه قسم است لا رابع له :

ترکیب تصادفی و ترکیب التزامی و ترکیب ارادی اما

ترکیب عناصر کائنات یقین است که تصادفی نیست زیرا

معلول بی علت تحقق نیابد و ترکیب التزامی نیز نیست زیرا

ترکیب التزامی آنست که آن ترکیب از لوازم ضروری اجزاء

ترکیب باشد و لزوم ذاتی از هیچ شی انفکاک نیابد

نظیر نور که مظهر اشیاست و حرارت که سبب توسعه عناصر

و شعاع آفتاب که از لزوم ذاتی آفتاب است در اینصورت

تحلیل هر ترکیب مستحیل زیرا لزوم ذاتی از هر کائنی

انفکاک نیابد شق ثالث باقی ماند و آن ترکیب ارادی است

که يك قوه غیر مرئی که تعبیر بقدرت قدیمه میشود سبب

ترکیب این عناصر است و از هر ترکیبی کائینی موجود شده است " انتهى .

مطلب پنجم - در بیان اینکه نفس محدود دلیل بر وجود غیر محدود است .

حضرت عبدالبها^۱ در لوح دکتر فورال (۱) میفرمایند :

" نفس محدود دلیل بر وجود غیر محدود است زیرا محدود البته بفرموده شناخته میشود چنانکه نفس عجز دلیل بر وجود قدرتست و نفس جهل دلیل بر وجود علم و نفس فقر دلیل بر وجود غنا اگر غنائی نبود فقری نیز نبود اگر نوری نبود ظلمت نیز نبود نفس ظلمت دلیل بر نور است زیرا ظلمت عدم نور است "

و در مفاوضات میفرمایند قوله الاحلی :

" واز جمله دلائل و براهین الوهیت آنکه انسان خود را خلق ننموده بلکه خالق و مصور دیگری است و یقین است و شبهه‌ای نیست که خالق انسان مثل انسان نیست زیرا

(۱) دکتر هانری آگوست فورال از فلاسفه و اطباء معروف آلمان در سنه ۱۹۲۰ میلادی بواسطه دکتر ارتور پراونس بتصدیق امر فائز و بخدمت امر مشغول و در ۲۷ ژوئیه ۱۹۳۱ میلادی در سن ۸۲ سالگی در سوئیس وفات کرد .

يك كائن ضعیف كائن دیگر را خلق نتواند و خالق فاعل
 باید جامع جمیع کمالات باشد تا ایجا در صنع نماید آیا
 ممکن است که صنع در نهایت کمال باشد و صانع غیر کامل ؟
 آیا میشود که نقش در نهایت اتقان باشد و نقاش در صنعت
 خویش ناقص ؟ چه که صنعت اوست و خلق اوست بلکه
 نقش مثل نقاش نباشد اگر نقش مثل نقاش بود خود را
 نقش مینمود و نقش هر چند در نهایت کمال باشد اما بالنسبه
 بنقاش در نهایت نقص است لهذا امکان معدن نقائص
 است و خدا معدن کمال نفس نقائص امکان دلالت بر کمالات
 حق میکند مثلا چون انسان را نگری ملاحظه نمائی که عاجز
 است همین عجز خلق دلیل بر قدرت حقّ قدیری است
 زیرا تا قدرت نباشد عجز تصور نگر در پس عجز خلق دلیل
 بر قدرت حق است و تا قدرت نباشد عجز تحقق نیابد
 و از این عجز معلوم شد که قدرتی در عالم هست مثلا در عالم
 امکان فقر است لابد غنائی هست که فقر در عالم تحقق یافته
 و در عالم امکان جهل است لابد علمی هست که جهل تحقق
 بسته چه که اگر چنانچه علم نبود جهل تحقق نمیگرفت
 چرا که جهل عدم علم است اگر وجود نبود عدم تحقق
 نمییافت جمیع امکان مسلم است که در تحت حکم و نظامی است
 که ابد اتمرد نتواند حتی انسان نیز مجبور بر موت و خواب و

سائر حالات است یعنی در بعضی مراتب محکوم است
 لابد این محکومیت حاکی دارد مادام که صفت ممکنات
 احتیاج است و این احتیاج از لوازم ذاتی اوست پس یک
 غنی هست که غنی بالذات است مثلا از نفس مریض معلوم
 است که صحیحی هست اگر صحیحی نبود مریض اثبات نمیشد
 پس معلوم شد که حیّ قدیری هست که او جامع جمیع کمالات
 است چه که اگر جامع جمیع کمالات نبود او نیز مثل خلق بود
 و همچنین در عالم وجود ادنی صنعی از مصنوعات دلالت بر
 صانع میکند مثلا این نان دلالت میکند بر اینکه صانعی دارد
 سبحان الله تغییر هیئت کائنات جزئیة دلالت بر صانعی
 میکند و این کون عظیم غیرمتناهی خود بخود وجود یافته
 و از تفاعل عناصر و مواد تحقق جسته ؟ این فکر چقدر بدیهی
 البطلان است و اینها ادله نظریست برای نفوس ضعیفه
 اما اگر دیده بصیرت باز شود صد هزار دلائل باهره مشاهده
 میکند مثلش اینست که چون انسان احساس روح داشته باشد
 مستغنی از دلیل وجود روح است اما از برای نفوسی که از
 فیض روح محرومند باید دلائل خارجه اقامه نمود .

مطلب ششم - شرح دلیل ترکیب و اقسام آن مبروح تراز سابق
 (نطق مبارک حضرت عبدالبهاء در بارهس روز ۹ فوریه ۱۹۱۳ :

هوالله

امروز شخصی از وجود الوهیت سؤال کرد که چه برهان بر وجود الوهیت دارید چه که ناس بر د و قسمند قسمی معترف به الوهیتند و قسمی منکر لهذا امروز بدلیلی از دلائل عقلیه میخوایم اثبات وجود الوهیت نمایم زیرا دلائل نقلیه را میدانید و نزد کل معلوم است در جمیع کائنات موجوده چون نظر میکنیم می بینیم هرکائنی از کائنات از ترکیب عناصر مفرده پیدا شده مثلا عناصر واجزاء فرديه ترکیب شده و از آن انسان پیدا گشته عناصر بسیطه ای ترکیب شده و از آن این گل پیدا گردیده اجزاء فرديه ای ترکیب گشته و این سنگ پیدا شده خلاصه جمیع کائنات وجودشان از ترکیب است و چون این ترکیب تحلیل شود آن موت و انعدام است اما عناصر بسیطه باقی و برقرار چرا که بسیط است و شئی بسیط معدوم نمیشود اما ترکیب تحلیل میشود یعنی وجود کائنات از ترکیب است و انعدام از تحلیل و این مسئله فنی است نه اعتقادی فرق است بین مسائل اعتقادی و فنیه اعتقادیه سموعات تقلیدی است اما مسائل عقلیه مؤید براهین قاطعه لهذا فنا ثابت است که وجود کائنات عبارت از ترکیب است و فنا عبارت از

تحلیل مادیون گویند مادام وجود کائنات از ترکیب است
وانعدام از تحلیل دیگر چه احتیاجی بخالق حق قدیر
چه که کائنات نامتناهی بصورت نامتناهی ترکیب میشود و از هر
ترکیب کائنی موجود گردد اما الهیون جواب دهند که ترکیب
بر سه قسم است یا ترکیب تصادفی است یا ترکیب الزامی
است یا ترکیب ارادی چهارم ندارد زیرا ترکیب حصر در
این سه قسم است اگر بگوئیم این ترکیب تصادفی است
واضح البطلان است چه که معلول بی علت نمیشود لابد
معلول علت دارد و این تصادفی واضح البطلان است و هر
کس این را ادراک مینماید ترکیب ثانی الزامی است یعنی
این ترکیب مقتضای ذاتی هر کائنی و لزوم ذاتی این عناصر
است مثلا حرارت لزوم ذاتی آتش است و رطوبت لزوم ذاتی
آب پس اگر این ترکیب لزوم ذاتی باشد دیگر انفکاک ندارد
چنانچه ممکن نیست حرارت از آتش و رطوبت از آب انفکاک
یابد مادام این ترکیب لزوم ذاتی است این انفکاک ممکن
نیست پس این هم نیست چه اگر این ترکیب کائنات لزوم
ذاتی بود دیگر تحلیل نداشت لهذا الزامی هم نیست
باقی چه ماند ؟ ترکیب ارادی یعنی این ترکیب کائنات
و وجود اشیاء باراد محی قدیر است این یکی از دلائل است
و چون این مسئله بسیار مهم است باید در آن فکر کنیم

و در میان خود مذاکره نمائید زیرا هرچه بیشتر فکر کنید
بیشتر مطلع بر تفصیل میشوید " انتهى .

و نیز در لوح قابل آباءه میفرمایند قوله الاحلی :

هوالله

ای ثابت بر پیمان ناه شمار رسید مضمون بسیار
عجیب زیرا این شبهات تازه اشتهار نیافته قرون و اعصار
متوالیه است که در اروپا این زمزمه بلند است و همچنین
در قرون اولی در آسیا انتشار داشت ولی در هر عهد قوه
نافذه کلمه الله بنیان این شبهات برانداخت و نورمبین
مانند آفتاب اشراق نمود چه که ادله و براهین ایمن
بیخردان او هن از بیت عنکبوت و در نهایت سستی وضعف
مشهور . هر چند غافلان ایران متابعت مادیون فرنگیان
خواهند و پیروی طبیعیون اروپا تقلید آرزو دارند ولی
از قواعد و اصول آنان بیخبرند و از ادله و حجج و موضوع
و محمول ایشان بی اطلاع اروپائیان در مذهب طبیعی بحسب
فکر و آرای خویش محققند ولی طبیعیون ایران مقلد لهذا
بافرنگیان در این مسئله مباحثه و بیان آسان زیرا بقاعده
و دلیل صحبت میدارند و انسان بقاعده جواب میدهد
ولی با این مقلدان ایران بسیار مکالمه مشکل است زیرا
آنچه میگویند صرف مدعاست نه دلیل و نه برهان مثلا

مسئله عناصر نه چنین است که ایرانیان میگویند علمای طبیعیون این مسئله را چنین ترتیب میدهند و براین اساس جمیع مسائل طبیعییه را تأسیس مینمایند زیرا این اصل مذهب آنان است و مسائل دیگر بتمامها فروع و آن اینست که در عالم وجود عناصر بسیطه هر يك جزء واحد است و قابل تجزی و تفصیل نیست و جمیع کائنات ترکیب این عناصر برده یعنی مرکب از اجزاء متنوعه اند یعنی عناصر بسیطه را تشبیه بحروف نمایند و حروف تجزی نشود . مثلا الف مفرد است این را از هم تجزی نتوان نمود اما کائنات سائره بمنزله کلمه اند که مرکب از حروف متعدده اند کلمه را تفصیل و تجزی توان نمود . باری گویند که چون در جمیع موجودات ملاحظه نمائی واضح و مشهود است که این عناصر بسیطه بصور نامتناهیة منحل و ترکیب شده است هر ترکیبی کائنی از کائنات موجوده و چون این ترکیب تحلیل گردد عدم نسبی و اضافی تحقق یابد زیرا عدم محض را مستحیل و محال دانند مثلا گویند اجزائی ترکیب شده است و از آن ترکیب انسان تحقق یافته چون این ترکیب تحلیل گردد این کائن بشری از میان برود ولی آن اجزاء اصلیه و عناصر فردیه باقی و برقرار است پس تحقق کائنات از ترکیب است و تشتت موجودات از تحلیل این ترکیب و تحلیل متتابع و مترادف و

مستمر در این صورت چه احتیاج بحقّ قدیر ؟ این خلاصه
 برهان آنان و دلیلشان بزعم ایشان واضح و عیان
 در وقت بحث این مسئله را تأسیس نمایند چون این مسئله
 جنی بر قواعد و اصول است لهذا جواب آسان و بکمال
 اختصار بیان بطلان این قضیه میتوان نمود چنانکه با
 فلاسفه اروپا و امریک بتکرار این مسئله در میان آمد وچند
 کلمه جواب قناعت نمودند و تسلیم گردیدند در جواب گفته شد
 که این ترکیب که اسّ اساس وجود و سبب حیات کائنات است
 از اقسام ثلاثه ترکیب کدام یک است زیرا ترکیب یا تصادفی
 است یا لزوم ذاتی و یا ارادی یعنی تحت اراده الهیه
 اگر بگوئیم ترکیب کائنات تصادفی است معلول بی علت لازم
 آید و این ممنوع و محال است که معلول بی علت تحقق یابد
 بطلان این قضیه بدیهی است و اگر این ترکیب لزوم ذاتی
 است در این صورت تحلیل ممنوع و مستحیل ابدیت و سرمدیت
 از لوازم ذاتیه آن اینهم که نیست پس چه ماند ؟ ترکیب
 ارادی یعنی با اداره حقّ قدیم هذا هو الحقّ و ما بعد
 الحقّ الا الضلال المبين " انتهى .

مطلب هفتم - دلائل اثبات الوهیت :

" طبیعت کیفیتی است و یا حقیقتی است که بظاهر حیات و معات و بعبارة اخری ترکیب و تحلیل کافیه اشیا را جمع باوست و این طبیعت در تحت انتظامات صحیحه و قوانین متین و ترتیبات کامله و هندسه بالغه است که ابداً از او تجاوز نمیکند بدرجه ای که اگر بنظر دقیق و بصر جدید ملاحظه کنی ذرات غیر مرئی از کائنات تا اعظم کرات جسیه عالم وجود مثل کره شمس و یاساغر نجوم عظیمه و اجسام نورانیه چه از جهت ترکیب و خواه از جهت هیئت و خواه از جهت حرکت در نهایت درجه انتظام است و می بینی که جمیع در تحت یک قانون کلی است که ابداً از او تجاوز نمیکند و چون بخود طبیعت نظر میکنی می بینی که اشتعمار و اراده ندارد مثلاً آتش طبیعتش سوختن است بدون اراده و شعور میسوزاند و آب در طبیعتش جریانست و بدون اراده و شعور جاری میشود و آفتاب در طبیعتش ضیاست و بدون اراده و شعور میتابد و بخار در طبیعتش صعود است و بدون اراده و شعور صعود مینماید پس معلوم شد که جمیع کائنات حرکات طبیعتشان حرکات مجبوره است و هیچ یک متحرک با اراده نیست مگر حیوان و

بالاخص انسان و انسان مقاومت و مخالفت طبیعت نتواند
 زیرا کشف طبایع اشیا را کرده و بواسطه کشف طبایع اشیا
 بر نفس طبیعت حکم میکند و اینهمه صنایع را که اختراع
 کرده بسبب کشف طبایع اشیاست مثلا تلفراف اختراع
 کرده که بشرق و غرب کار میکند پس معلوم شد که انسان
 بر طبیعت حاکم است حال چنین انتظامی و چنین ترتیبی
 و چنین قواعدی که در وجود مشاهده میکنی میشود که این
 از تأثیرات طبیعت است باوجود اینکه شعور ندارد و ادراک^{هم}
 ندارد پس معلوم شد که این طبیعتی که ادراک و شعور
 ندارد او در قبضه حق قدیر است که او مدبر عالم طبیعت
 است بهر نوعی که میخواهد از طبیعت ظاهر میکند از جمله
 اموری که در عالم وجود حادث میشود و از مقتضیات طبیعت
 است گویند وجود انسانی است در اینصورت انسان فرع است
 و طبیعت اصل میشود که اراده و شعور و کمالاتی در فرع
 باشد و در اصل نه ؟ پس معلوم است که طبیعت من حیث
 ذاته در قبضه قدرت حق است و آن حی قدیر است که
 طبیعت را در تحت نظامات و قوانین حقیقی گرفته و حاکم
 بر اوست .

مطلب هشتم - وقوع انذارات دلیل بر وجود قوه ماورا^۱ الطبیعه است .

حضرت عبدالبها^۲ در لوح مرحوم میرزا قابل آباد^۳ میفرمایند
قوله الاحلی :

" انذارات جمال مبارك بطوك ارض بنهایت صراحت
بدون تأویل و احتیاج تفسیر در اثبات قوه قدسیه ماورا^۴
الطبیعه برهان کافی وافی است سور طوك را مطالعه
نمائید و خطابه‌های شدید را دقت کنید و انذارات عظیمه
را ملاحظه نمائید و خطاب‌ها ایها النقطه الواقعة بیسن
البحرین^۵ را تمعن فرمائید و خطاب به طهران را نیز اندک
ملاحظه کنید و خطاب به سواحل نهر رین را از نظر بگذرانید
و تطبیق بوقوعات حاصله کنید که جمیع این انذارات در مدتی
قلیله تحقق یافت آیا با دراک بذکا^۶ طبیعی کشف این
وقوعات در ایام قلیله تصور میشود ؟ لا والله مگر آنکه بقوه^۷
طیک مقدر تحقق یابد و بکلمه نافذه اش مجری کند و از پیش
خبر دهد . " انتهى .

مطلب نهم - انتظام جهان دلیل بر وجود مدبر مدبر است
حضرت عبدالبها^۸ در لوح مهندس مقدم میفرمایند :

" این واضح است که جمیع کائنات مرتبط بیکدیگر است ارتباط تام مثل اعضای هیکل انسانی چگونه اعضا اجزا هیکل انسانی بیکدیگر مرتبط است همین قسم اعضای این کون نامتناهی جمیع بیکدیگر مرتبط است مثلا پا و قدم مرتبط بسمع و بصر است باید چشم به بیند تا قدم بردارد باید سمع بشنود تا بصر دقت نماید هر جزئی که از اجزا انسانی ناقص باشد در سایر اجزا فتور و قصور حاصل گردد

دماغ مرتبط بقلب و معده است و شش مرتبط بجمیع اعضا است و همچنین سایر اعضا و هر یک از این اعضا وظیفه دارد آن قوه عاقله خواه قدیم گوئیم خواه حادث مدیر و مدبر بر جمیع اعضا انسانست تا هر یک از اعضا در نهایت انتظام وظیفه خود مجری نماید اما اگر در آن قوه عقلیه خللی باشد جمیع اعضا از اجرای وظایف اصلی خود بازماند و در هیکل انسانی و تصرفات اعضا خلل عارض شود و نتیجه نبخشند و همچنین در این کون نامتناهی ملاحظه نمائید لابد قوه کلیه موجود است که محیط است و مدیر و مدبر بر جمیع اجزا این کون نامتناهی است و اگر این مدیر و مدبر نبود عالم کون مختل بود و نظیر مجنون میبود مادام ملاحظه مینمائید که این کون نامتناهی در نهایت انتظام است و هر یک از اجزا در نهایت اتفاق وظایف خود را مجری میدارد که ابد اخللی

نیست واضح و مشهود میگردد که يك قوه کلیه موجود که مدبر
 و مدیر این کون نامتناهی است هر عاقلی این را در اک مینماید
 انتهی (مکاتیب سوم)

مطلب دهم - تحقق صدوری در سفرنامه جلد اول چنین
 سطور است :

" جوانی بسیار موقر و محترم مشرف شد و عرض نمود که
 وجود مبارك در چه مدرسه ای تحصیل فلسفه نموده اند
 فرمودند در مدرسه ای که حضرت مسیح تحصیل نموده
 عرض کرد طبیعت چه نسبتی بخدا دارد آیا خدا در صور
 اشیاست یا قوه ای خارجست و طبیعت خلق اوست ؟
 فرمودند بعضی از فلاسفه را عقیده اینست که اوحقیقت
 فائده ای است که در هر انسانی شراره ای از آن قوه فائده
 موجود و او خود در نهایت قوتست و جمیع کائنات هر يك
 بحسب استعداد خویش مظهریت او را دارند لهذا
 آن وجود واجب منحل بصور نامتناهی شده این مسئله
 افلاطون است لکن ما بیان مینمائیم که وجود مفهومی ذهنی
 که ما ادراك میکنیم و میفهمیم او عارض بر اشیاء است
 اشیاء بمنزله جواهر و او بمنزله عرض است جسد انسان
 جوهر است و وجود قائم بآن و همچنین این جسد بمنزله

ماده است آنوجود بمنزله قوه ای که عارض بر ماده است
 اما وجود واجب چنین نیست بلکه مقصد وجود حقیقی است
 که قائم بالذات است نه وجود مفهومی ذهنی وجودی است
 که اشیا باو تحقق یابد اشیا بمنزله فعل اوست و جمیع
 کائنات قائم باو ما اورا تعبیر بوجود میکنیم زیرا محتاج
 تعبیری هستیم نه آنکه آنوجود با دراک ما بگنجد و مقصد از
 تعبیر ما یتحقق به الاشیا است و تحقق اشیا در قسم است
 ظهوری و صدوری اما ظهوری مثل اینست که این گل از این
 درخت بیرون آمده این تحقق ظهوریست ولی مقصد ما
 تحقق صدوریست مثل اینکه اشعه از آفتاب صدور یافته
 همچنین کائنات از آنوجود حقیقی صادر شده پس کائنات
 از اوست نه اوست " انتهى .

مطلب یازدهم - فخر انسان در اینست که از خدا باخبر
 باشد .

حضرت عبدالبهاء میفرمایند (نطق مبارک در مضمون تریسال
 کانادا در مجمع زنارقه) قوله الاحلی :

" جمیع حیوانات طبیعی هستند جمیع مادیون مثل
 حیوانات احساسات جسمانی دارند احساسات روحانی
 ندارند منکر خدا هستند هیچ خبری از خدا ندارند

از جنت الهی خبر ندارند جمیع حیوانات نیز از تعالیم الهی بی‌خبرند جمیع حیوانات اسیر محسوساتند فی الحقیقه نظیر فلاسفه این زمان حیواناتند چنانکه آنها از خدا از انبیا از احساسات روحانی از فیض روح القدس از ماورا^۱ الطبیعه خبر ندارند و هر حیوانی دارای این کمالاتست بدون زحمت فیلسوفها بعد از تحصیل بیست سال خدا را انکار کنند قوای روحانی الهامات الهی را انکار نمایند حیوان بدون زحمت فیلسوف کامل است مثل حضرت گاو که از هیچ چیز خبر ندارد از خدا خبر ندارد از احساسات روحانی خبر ندارد از روحانیات خبر ندارد جمیع حیوانات از روح بی‌خبرند این فیلسوفها نیز جز از محسوسات خبری ندارند نظیر حیوانات با وجود این میگویند ما فیلسوفیم زیرا جز محسوسات نمیدانیم حال آنکه حضرت گاو بدون تحصیل علوم این فضیلت را دارد در کمال شخص این فخر نمیشود فخر اینست که انسان از خدا خبر یابد احساسات روحانی داشته باشد از ماورا^۲ الطبیعه خبر گیرد فخر انسان در اینست که از نفثات روح القدس بهره یابد فخر انسان اینست که از تعالیم الهی خبر گیرد اینست فخر انسان والا^۳ بی‌خبری فخر نیست جهل است نادانی جهلست....^۴

لوح مبارك دكتر فورال هرچند برخی از آن در ضمن مطالب نقل شد ولی چون حاوی مطالب مهمه است تمام آنرا در خاتمه مینگارم :

هوالله

" ای شخص محترم مفتون حقیقت نامه شما کسسه بیست و هشتم جولای ۱۹۲۱ مورخ بود رسید مضمین خوشی داشت و دلیل بر آن بود که الحمد لله هنوز جوانی و تحری حقیقت مینمائی قوای فکریه شدید است و اکتشافات عقلیه پدید نامه ای که بدکتر فیشر مرقوم نموده بودم نسخ متعدده او منتشر است و جمیع میدانند که در سنه ۱۹۱۰ مرقوم گردیده و از این نامه گذشته نامه های متعدده باین مضمون قبل از حرب مرقوم و در جریده کلیه سانفرانسیسکو نیز اشاره ای باین مسائل گردیده تاریخ آن جریده مسلم و معلوم و همچنین ستایش فلاسفه و وسیع النظر در نطقی که در کلیه داده شد در نهایت بلاغت لهذا يك نسخه از آن جریده در جوف این مکتوب ارسال میشود تألیف آنجناب البته مفید است لهذا اگر چنانچه مطبوع است از هر یک نسخه ای از برای ما ارسال دارید مقصد از طبیعمیونی که عقایدشان در مسئله الوهیت ذکر شد حزی از طبیعمیون تنگ نظر محسوس پرست است که بحواس خصمه مقید و میزان

ادراك نزدشان میزان حسّ است که محسوس را محترم
شمرند و غیر محسوس را معدوم و یا مشبوه دانند حتی وجود
الوهیت را بکلی مضمون نگرند مراد جمیع فلاسفه عمومًا
نیست همان است که مرقوم نموده ای مقصود تنگ نظران
طبیعیونند اما فلاسفه الهیون نظیر سقراط و افلاطون
و ارسطوفی الحقیقه شایان احترام و مستحق نهایت
ستایشند زیرا خدمات فائده بعالم انسانی نموده اند
و همچنین فلاسفه طبیعیون متفنون معتدل که خدمت کرده اند
ما علم و حکمت را اساس ترقی عالم انسانی میدانیم و فلاسفه
وسیع النظر را ستایش مینمائیم در روزنامه کلیه سانفرانسیسکو
دقت نمائید تا حقیقت آشکار گردد اما قوای عقلیه از خصائص
روح است نظیر شعاع که از خصائص آفتاب است اشعه
آفتاب در تجدید است و لکن نفس آفتاب باقی و برقرار
ملاحظه فرمائید که عقل انسانی درتزايد و تناقص است و
شاید عقل بکلی زائل گردد و لکن روح برحالت واحد است
و عقل ظهورش منوط به سلامت جسم است جسم سلیم عقل
سلیم دارد ولی روح مشروط به آن نه عقل بقوه روح ادراك و
تصور و تصرف دارد ولی روح قوه آزاد است عقل بواسطه
محسوسات ادراك معقولات کند و لکن روح طلوعات غیر محدود
دارد عقل در دایره محدود است و روح غیر محدود عقل

ادراکات بواسطه قوای محسوسه دارد نظیر باصره و سامعه و ذائقه و شامه و لامسه و لکن روح آزاد است چنانکه ملاحظه مینمائید که درحالت یقظه و حالت خواب سیر و حرکت دارد شاید درعالم رویاً حلّ مسئله ای از مسائل غامضه مینماید که در زمان بیداری مجهول بود عقل بتعطیل حواس خاصه از ادراک باز میماند و درحالت جنین و طفولیت عقل بکلی مفقود لکن روح در نهایت قوت باری دلائل بسیار است که بفقدان عقل قوه روح موجود فقط روح را مراتب و مقاماتی روح جمادی و مسلم است که جماد روح دارد حیات دارد ولی باقتضای عالم جماد چنانکه در نزد طبیعیون نیز این سرّ مجهول مشهود شده که جمیع کائنات حیات دارد چنانکه در قرآن میفرماید کَلِّ شِئِ خَیٍّ وَدَرعَالَمِ نَبَاتٍ نِیز قُوهِ نَامِیْهِ وَآن قُوهِ نَامِیْهِ رُوْحٍ اسْتِ وَدَرعَالَمِ حِیْوَانٍ قُوهِ حَسَاسِهِ اسْتِ وَلی دَرعَالَمِ انْسانِ قُوهِ مَحِیطِهِ اسْتِ وَدَرجَمِیعِ مَرَاتِبِ گزشته عقل مفقود و لکن روح را ظهور و بروز قوه حساسه ادراک روح ننماید و لکن قوه عاقله استدلال بر وجود آن نماید و همچنین عقل استدلال بر وجود یک حقیقت غیر مرئی نماید که محیط بر کائنات است و در هر رتبه ای از مراتب ظهور و روزی دارد ولی حقیقتش فوق ادراک عقول چنانچه رتبه جماد ادراک حقیقت نبات و کمال نباتی را ننماید

و نبات ادراك حقيقت حيوانی را نتواند و حيوان ادراك حقيقت كاشفه انسان كه محيط بر ساير اشياء است نتواند حيوان اسير طبيعت است و از قوانين و نواميس طبيعت تجاوز نكند ولی در انسان قوه كاشفه ايست كه محيط بر طبيعت است كه قوانين طبيعت را درهم شكند مثلا جميع جماد و نبات و حيوان اسير طبيعتند اين آفتاب باين عظمت چنان اسير طبيعت است كه هيچ اراده ندارد و از قوانين طبيعت سر موئی تجاوز نتواند و همچنين ساير كائنات از جماد و نبات و حيوان هيچيك از نواميس طبيعت تجاوز نتواند بلكه گل اسير طبيعتند ولی انسان هر چند جسمش اسير طبيعت ولكن روح و عقلش آزاد و حاكم بر طبيعت ملاحظه فرمائيد كه بحكم طبيعت انسان ذيروح متحرك خاکی است اما روح و عقل انسان قانون طبيعت را ميشكند مرغ ميشود و در هوا پرواز ميكند و بر صفحات دريا بكمال سرعت ميتازد و چون ماهی در قعر دريا ميرود و اكتشافات بحريه ميكند و اين شكستی عظيم از برای قوانين طبيعت است و همچنين قوه كهربائی اين قوه سرکشش عاصی كه كوه را ميشكافد انسان اين قوه را در زجاجه حبس مينمايد و اين خرق قانون طبيعت است و همچنين اسرار مكنونه طبيعت كه بحكم طبيعت بايد مخفی بماند انسان

آن اسرار مکنونه را کشف نماید و از حیث غیب بحیث شهود میآورد و این نیز خرق قانون طبیعت است و همچنین خواص اشیا از اسرار طبیعت است انسان او را کشف مینماید و همچنین وقایع ماضیه که از عالم طبیعت مفقود شده و لکن انسان کشف مینماید و همچنین وقایع آتی را انسان با استدلال کشف مینماید و حال آنکه هنوز در عالم طبیعت مفقود است و مخابره و مکاشفه بقانون طبیعت محصور در مسافات قریبه است و حال آنکه انسان بآن قوه معنویه که کاشف حقایق اشیا است از شرق بغرب مخابره مینماید این نیز خرق قانون طبیعت است و همچنین بقانون طبیعت سایه زائل است ولی این سایه را انسان در آئینه ثابت میکند و این خرق قانون طبیعت است و قوت نمائید که جمیع علوم و فنون و صنایع و اختراعات و اکتشافات کل از اسرار طبیعت بود و بقانون طبیعت باید مستور ماند ولی انسان بقوه کاشفه خرق قانون طبیعت کرده و این اسرار مکنونه را از حیث غیب بحیث شهود آورده و این خرق قانون طبیعت است خلاصه آن قوه معنویه انسان که غیر مرئی است تیغ را از دست طبیعت میگیرد و بفرق طبیعت میزند و سایر کائنات با وجود نهایت عظمت از این کمالات محروم انسان را قوه اراده و شعور موجود و لکن طبیعت

از آن محروم طبیعت مجبور است و انسان مختار طبیعت
 بی شعور است و انسان باشعور طبیعت از حوادث ماضیه
 بی خبر و انسان باخبر طبیعت از وقایع آتیه جاهل و انسان
 بقوه کاشفه عالم طبیعت از خود خبر ندارد و انسان از هر چیز
 باخبر اگر نفسی تخطر نماید که انسان جزئی از عالم طبیعت
 است و چون جامع این کمالات است این کمالات جلوه ای از
 عالم طبیعت است پس طبیعت واجد این کمالات است نه
 فاقد در جواب گوئیم که جزء تابع کلّ است ممکن نیست که در
 جزء کمالاتی تحقق یابد که کلّ از آن محروم باشد و طبیعت
 عبارت از خواص و روابط ضروریه است که منبعت از حقایق
 اشیاء است و این حقائق کائنات هر چند در نهایت اختلاف
 است ولی در غایت ارتباط و این حقایق مختلفه را جهت
 جامعه ای لازم که جمیع را ربط بیکدیگر دهد مثلا ارکان
 و اعضاء و اجزاء و عناصر انسان در نهایت اختلاف است ولی
 جهت جامعه ای که آن تعبیر بروح انسانی میشود جمیع را
 بیکدیگر ربط میدهد که منتظما تعاون و تعاضد حاصل گردد
 و حرکت کل اعضاء در تحت قوانین منتظمه که سبب بقای وجود
 است حصول یابد اما جسم انسان از این جهت جامعه بگسی
 بی خبر و حال آنکه باراده و منتظما وظیفه خود را ایفا
 مینماید .

اما فلاسفه بر دو قسمند از جمله سقراط حکیم که معتقد بود انیت الهیه و حیات روح بمد از موت بود چون رأیش مخالف آراء عوام تنگ نظران بود لهذا آن حکیم ربانی را مسموم نمودند و جمیع حکمای الهی و اشخاص عاقل دانا چون در این کائنات نامتناهی نظر نمودند ملاحظه کردند که نتیجه این کون اعظم نامتناهی بمالم جماد شد و نتیجه عالم جماد عالم نبات گشت و نتیجه عالم نبات عالم حیوان و نتیجه عالم حیوان عالم انسان این کون نامتناهی با این عظمت و جلال نهایت نتیجه اش انسان شد و انسان ایامی چند در این نشئه انسانی به محن و آلام نامتناهی معذب و بمد تلاشی بی اثر و ثمر گشت اگر این است یقین است که این کون نامتناهی با جمیع کمالات منتهی بهذیان و لغو و بیهوده شده نه نتیجه ای و نه ثمری و نه بقا و نه اثری عبارت از هذیان میگردد پس یقین کردند که چنین نیست این کارخانه پر عظمت باین شوکت محیر العقول و این کمالات نامتناهی عاقبت منتهی باین هذیان نخواهد گشت پس البته یک نشئه دیگر محقق است چنانکه نشئه عالم نبات از نشئه عالم انسانی بی خبر است مانیز از آن نشئه کبری که بمد از نشئه انسانیست بی اطلاع هستیم ولی عدم اطلاع دلیل بر عدم وجود نیست چنانکه عالم جماد

از عالم انسان بکلی بیخبر و مستحیل الادراک ولی عدم ادراک دلیل بر عدم وجود نیست و دلائل قاطعه متعدده موجود که این جهان بی پایان منتهی بحیات انسانی نگردد اما حقیقت الوهیت فی الحقیقه مجرد است یعنی تجرّد حقیقی و ادراک مستحیل زیرا آنچه بتصور انسان آید آن حقیقت محدوده است نه نامتناهی محاط است نه محیط و ادراک انسان فائق و محیط بر آن و همچنین یقین است که تصورات انسانی حادث است نه قدیم و وجود ذهنی دارد نه وجود عینی و از این گذشته تفاوت مراتب در حیز حدوث مانع از ادراک است پس چگونه حادث

حقیقت قدیمه را ادراک کند چنانکه گفتیم تفاوت مراتب در حیز حدوث مانع از ادراک است جماد و نبات و حیوان از قوای عقلیه انسان که کاشف حقایق اشیا است بیخبر است ولی انسان از جمیع این مراتب باخبر هر رتبه عالی محیط بر رتبه سفلی است و کاشف حقیقت آن ولی رتبه دانی از رتبه عالی بیخبر و اطلاع مستحیل است لهذا انسان تصور حقیقت الوهیت نتواند ولی بقواعد عقلیه و نظریه و منطقیه و طلوعات فکریه و اکتشافات وجدانیه ممتد بحضرت الوهیت میگرد و کشف فیوضات الهیه مینماید و یقین میکند که هر چند حقیقت

الوهیت غیر مرثیه است و وجود الوهیت غیر محسوس ولی ادله قاطعه الهیه حکم بوجود آن حقیقت غیر مرثیه مینماید ولی آن حقیقت کما هی مجهول النعت است مثلا ماده اثیریه موجود ولی حقیقتش مجهول و به آثارش محتسوم حرارت و ضیاء و کهربا تموجات اوست از این تموجات وجود ماده اثیریه اثبات میگردد ما چون در فیوضات الهیه نظر کنیم متیقن بوجود الوهیت گردیم مثلا ملاحظه مینمائیم که وجود کائنات عبارت از ترکیب عناصر مفرده است و عدم عبارت از تحلیل عناصر زیرا تحلیل سبب تفریق عناصر مفرده گردد پس چون نظر در ترکیب عناصر کنیم که از هر ترکیبی کائناتی تحقق یافته و کائنات نامتناهی است و معلول نامتناهی پس علت چگونه فانی؟ و ترکیب محصور در سه قسم است لارابع له ترکیب تصادفی و ترکیب الزامی و ترکیب ارادی اما ترکیب عناصر کائنات یقین است که تصادفی نیست زیرا معلول بی علت تحقق نیابد و ترکیب الزامی نیز نیست زیرا ترکیب الزامی آنست که آن ترکیب از لوازم ضروریه اجزاء مرکبه باشد و لزوم ذاتی از هیچ شیئی انفکاک نیابد نظیر نور که مظهر اشیاء است و حرارت که سبب توسعه عناصر و شعاع آفتاب که از لزوم ذاتی آفتاب است در اینصورت تحلیل هر ترکیب مستحیل زیرا لزوم ذاتی از هر کائناتی انفکاک یابد

شق ثالث باقی ماند و آن ترکیب ارادی است که يك قوه غیر مرئی ای که تعبیر بقدرت قدیمه میشود سبب ترکیب این عناصر است و از هر ترکیبی کائنی موجود شده است اما صفات و کمالاتی از اراده و علم و قدرت و صفات قدیمه که از برای آن حقیقت لاهوتیه می شماریم این از مقتضیات شاهد آثار وجود در حیز شهود است نه کمالات حقیقی آن حقیقت الوهیت که ادراک ممکن نیست مثلا چون در کائنات ملاحظه نمائیم کمالات نامتناهی ادراک کنیم و کائنات در نهایت انتظام و کمالست گوئیم که آن قدرت قدیمه که تعلق بوجود این کائنات یافته البته جاهل نیست پس می گوئیم که عالم است و یقین است که عاجز نیست پس قدیر است و یقین است که فقیر نیست پس غنی است و یقین است که معدوم نیست پس موجود است مقصود اینست که این نعوت و کمالاتی که از برای آن حقیقت کلیه می شماریم مجرد بجهت سلب نقائص است نه ثبوت کمالاتی که در حیز ادراک انسان است لهذا می گوئیم که مجهول النعمت است باری آن حقیقت کلیه با جمیع نعوت و اوصافش که می شماریم مقدس و منزّه از عقول و ادراکات است ولی چون در این کون نامتناهی بنظر واسع دقت میکنیم ملاحظه مینمائیم که حرکت و متحرک بدون محرک مستحیل است و معلول بدون علت ممتنع و محال و هر کائنی

از کائنات در تحت تأثیر موثرات عدیده تکون یافته و مستمرًا مورد انفعالنند و آن موثرات نیز بتأثیر موثراتی دیگر تحقق یابد مثلاً نبات بفیض ابرنیسانی تحقق یابد و انبات شود ولی نفس ابر نیز در تحت تدبیر موثرات دیگر تحقق یابد و آن موثرات نیز در تحت تأثیر موثرات دیگر مثلاً نبات و حیوان از عنصر ناری و از عنصر مائی که باصطلاح فلاسفه این ایام اکسیجن و هیدرجن نشوونما نماید یعنی در تحت تربیت و تأثیر این دو موثر واقع اما نفس این دو ماده در تحت تأثیرات دیگر وجود یابد و همچنین سائر کائنات از موثرات و متأثرات این تسلسل یابد و بطلان تسلسل واضح و برهن پس لابد این موثرات و متأثرات منتهی بحیّ قدیر گردد که غنی مطلق و مقدّس از موثرات است و آن حقیقت کلیّه غیر محسوسه و غیر مرئیّه است و باید چنین باشد زیرا محیط است نه محاط و چنین اوصاف صفت معلول است نه علت و چون دقت کنیم ملاحظه نمائیم که انسان مانند میکرب صغیر است که در میوه ای موجود آن میوه از شکوفه تحقق یافته و شکوفه از شجری نابت شده و شجر از ماده سیالیه نشوونما نموده و آن ماده سیالیه از خاک و آب تحقق یافته و حالا چگونه این میکرب صغیر میتواند ادراک حقایق آن بوستان نماید و به باغبان پی برد و حقیقت آن باغبان را ادراک کند

این واضح است که مستحیل است ولی آن میکرب اگر هوشیار گردد احساس نماید که این باغ بوستان و این شجر و شکوفه و ثمر بخودی خود باین انتظام و کمال تحقق نیابد و همچنین انسان عاقل هوشیار یقین نماید که این کون نامتناهی باین عظمت و انتظام بنفسه تحقق نیافته و همچنین قوای غیرمرئییه در حیز امکان موجود از جمله قوه اثیرییه چنانچه گذشت که غیر محسوسه و غیر مرئییه است ولی از آثارش یعنی تموجات و اهتزازش ضیاء و حرارت و قوه کهربائییه ظاهر و آشکارشود و همچنین قوه نامیه و قوه حساسه و قوه عاقله و قوه متفکره و قوه حافظه و قوه واهمه و قوه کاشفه این قوای معنوییه کل غیرمرئی و غیر محسوس ولی بآثار واضح و آشکار و اما قوه محدود و نفس محدود دلیل بر وجود غیر محدود است زیرا محدود البته بغير محدود شناخته میشود چنانکه نفس عجز دلیل بر وجود قدرت است و نفس جهل دلیل بر وجود علم و نفس فقر دلیل بر وجود غنا اگر غنائی نبود فقری نیز نبود اگر علمی نبود جهلی نیز نبود اگر نوری نبود ظلمتی نیز نبود نفس ظلمت دلیل بر نور است زیرا ظلمت عدم نور است اما طبیعت عبارت از خواص و روابط ضروریه است که منبعث از حقایق اشیا است و این حقایق غیرمتناهییه هر چند در نهایت اختلاف است و از جهتی در نهایت اشتلاف

و غایت ارتباط و چون نظر را وسعت دهی و بدقت ملاحظه شود یقین گردد هر حقیقتی از لوازم ضروریه سایر حقایق است پس ارتباط و ائتلاف این حقائق مختلفه نامتناهی را جهت جامعه ای لازم تا هر جزئی از اجزای کائنات وظیفه خود را بنهایت انتظام ایفا نماید مثلا در انسان ملاحظه کن و از جزه باید استدلال بگل کرد این اعضا و اجزای مختلفه هیکل انسانی ملاحظه کنید که چقدر ارتباط و ائتلاف بیکدیگر دارد ولی جهت جامعه که آن عقل است جمیع را بیکدیگر چنان ارتباط میدهد که وظیفه خود را منتظما ایفا مینمایند و تعاون و تعاضد و تفاعل حاصل میگردد و حرکت جمیع در تحت قوانینی است که از لوازم وجودیه است اگر در آن جهت جامعه که مدبر این اجزاست خلل و فتوری حاصل شود شبهه نیست که اعضا و اجزاء منتظما از ایفای وظایف خویش محروم مانند هر چند آن قوه جامعه هیکل انسان محسوس و مرئی نیست و حقیقتش مجهول لکن من حیث الآثار بکمال قوت ظاهر و باهر پس ثابت و واضح شد که این کائنات نامتناهی در جهان باین عظمت هر یک در ایفای وظیفه خویش وقتی موفق گردند که در تحت اداره حقیقت کلیه ای باشند تا این جهان انتظام یابد مثلا تفاعل و تعاضد و تعاون بین اجزای مترگبه وجود انسان مشهور

وقابل انکار نیست ولی این کفایت نکند بلکه جهت جامعہ‌ئی
 لازم دارد که مدیر و مدبر این اجزاست تا این اجزای مرگبه
 با تعاون و تعاضد و تفاعل و ظایف لازمه خویش را در نهایت
 انتظام مجری دارند و شما الحمد لله واقفید که در بین جمیع
 کائنات چه کلی و چه جزئی تفاعل و تعاضد مشهور و مشہوتست
 اما در بین کائنات عظیمه تفاعل مثل آفتاب آشکار است و بین
 کائنات جزئیہ هر چند تفاعل مجهول ولی جزء قیاس بکلی
 گردد پس جمیع این تفاعل ها مرتبط بقوه محیطه ای که
 محور و مرکز و محرک این تفاعلهاست مثلا چنانکه گفتیم
 تعاون و تعاضد در بین اجزای هیکل انسان مقرر و ایمن
 اعضا و اجزاء خدمت بمجموع اعضا و اجزاء مینماید مثلا
 دست و پا و چشم و گوش و فکر و تصور معاونت بجمیع اعضا و
 اجزاء مینماید ولی جمیع این تفاعل ها مرتبط بیک قوه غیر
 مرئیة محیطه ایست که این تفاعل ها منتظما حصول مییابد
 و آن قوه معنویة انسان است که عبارت از روح و عقلست
 و غیر مرئی و همچنین در معامل و کارخانه ها ملاحظه نمائید
 که تفاعل بین جمیع آلات و ادوات است و بهم مرتبط و لسی
 جمیع این روابط و تفاعل بقوه عمومیه ای که محرک و محور
 و مصدر این تفاعلها است و آن قوه بخار یا مهارت استاد
 است پس معلوم و محقق شد که تفاعل و تعاضد و ارتباط بین

کائنات در تحت اداره و اراده يك قوه محرکه است که مصدر
و محرک و محور تفاعل بین کائنات است و همچنین هر ترتیب
و ترکیب که مرتب و منظم نیست آنرا ترکیب تصادفی گوئیم
اما هر ترکیب و ترتیب که منظم و مرتب است و در ارتباط با
یکدیگر بنهایت کمال است یعنی هر جزئی در موقع واقع و از
ضروریه سایر اشیا است گوئیم این ترکیب از اراده و شعور
ترتیب و ترکیب شده البته این کائنات غیرمتناهی و ترکیب
این عناصر منفرد که منحل بصور نامتناهی شده از حقیقتی
صادر گشته که فاقد الشعور و سلوب الاراده نیست این در
نزد عقل واضح و مبرهن است جای انکار نیست ولی مقصود
این نیست که آن حقیقت کلیه را یا صفات او را ما ادراک
نموده ایم نه حقیقت و نه صفات حقیقی او را هیچیک
ادراک ننموده ایم ولی میگوئیم این کائنات نامتناهی
و روابط ضروریه و این ترکیب تام مکمل لابد از مصدری صادر
که فاقد الاراده و شعور نیست و این ترکیب نامتناهی که
بصور نامتناهی منحل شده منی بر حکمت کلیه است این
قضیه قابل انکار نیست مگر نفسی که مجرد بعناد و لحار
و انکار معانی واضحه آشکار بر خیزد و حکم آیه مهارکه صم
بکم عمی فهم لا یرجعون پیدا کند و اما مسئله اینکه
قوای عقلیه و روح انسان یکی است قوای عقلیه از خصائص

روح است نظیر قوه متخیله و نظیر قوه مدرکه از خصائص
 حقیقت انسان است مثل شعاع آفتاب که از خصائص آفتاب
 است و هیكل انسانی مانند آئینه است و روح مانند آفتاب
 و قوای عقیه مانند شعاع که از فیوضات آفتابست و شعاع از
 آئینه شاید منقطع گردد و قابل انفکاک است ولی شعاع از
 آفتاب انفکاک ندارد باری مقصود اینست که عالم انسانی
 بالنسبه بعالم نبات ماوراء الطبیعه است و فی الحقیقه
 ماوراء الطبیعه نیست ولی بالنسبه به نبات حقیقت انسانی
 و قوه سمع و بصر ماوراء الطبیعه است و ادراک حقیقت انسان
 و ماهیت قوه عاقله از برای عالم نبات مستحیل است همچنین
 از برای بشر ادراک حقیقت الوهیت و حقیقت نشئه حیات
 بعد از موت ممنوع و مستحیل اما فیوضات حقیقت رحمانیت
 شامل جمیع کائنات است و انسان باید در فیوضات الهیه که
 منجمه روح است تفکر و تعمق نماید نه در حقیقت الوهیت
 این منتهای ادراکات عالم انسانی است چنانچه از پیش
 گذشت این اوصاف و کمالاتی که از برای حقیقت الوهیت
 میسریم این را از وجود و شهود کائنات اقتباس کرده ایم
 نه اینکه بحقیقت و کمالات الهیه پی برده ایم اینکه میگوئیم
 حقیقت الوهیت مدرک و مختار است نه این است که اراده و
 اختیار الوهیت را کشف نموده ایم بلکه این را از فیوضات

الوهیت که در حقایق اشیا جلوه نموده است اقتباس نمودار است
 اما مسائل اجتماعی ما یعنی تعالیم حضرت بهاء الله که
 پنجاه سال پیش منتشر شده جامع جمیع تعالیم است و واضح
 و مشهود است نجات و فلاح بدون این تعالیم از برای عالم
 انسانی مستحیل و ممتنع و محال و هر فرقه ای از عالم انسانی
 نهایت آمال خویش را در این تعالیم آسمانی موجود و مشهود
 بیند این تعالیم مانند شجریست که میوه جمیع اشجار
 در او موجود بنحو اکمل مثلا فیلسوفها مسائل اجتماعی را
 بنحو اکمل در این تعالیم آسمانی مشاهده مینمایند و همچنین
 مسائل حکمیه بنحو اشرف که مقارن حقیقت است و همچنین
 اهل ادیان حقیقت دین را در این تعالیم آسمانی مشهودا
 می بینند که با دله قاطعه و حجّت واضحه اثبات مینمایند
 که حقیقت علاج حقیقی علل و امراض هیئت عمومی عالم انسانی
 است اگر این تعالیم عظیمه انتشار یابد هیئت اجتماعی
 عموم انسانی از جمیع مخاطرات و علل و امراض مزمنه نجات
 یابد و همچنین مسئله اقتصاد بهائی نهایت آرزوی عمال
 و منتهی مقصد احزاب اقتصاد است بالا اختصار جمیع احزاب
 را بهره و نصیبی از تعالیم بهاء الله چون این تعالیم در
 کنائس در مساجد در سائر معابد ملل اخری حتی بودائیها
 و کونفیشیوزها و کلوب احزابها حتی مادیون اعلان گردد

کُل اعتراف نمایند که این تعالیم سبب حیات جدیدی از برای
 عالم انسانیست و علاج فوری جمیع امراض هیئت اجتماعی
 ابدان نفسی تنقید نتواند بلکه بمجرّد استماع بطرب آید
 واذعان باهمیت این تعالیم نماید وگوید هذا هو الحق
 وما بعد الحق الا الضلال المبين در آخر قول این چند کلمه
 مرقوم میشود و این از برای کُل حجّت و برهان قاطع است
 تفکر در آن نمائید که قوه اراده هر پادشاه مستقلی ایام
 حیاتش نافذ است و همچنین قوه روح القدس که در حقایق
 انبیا ظاهر و باهر است قوه اراده انبیا بدرجه ای که
 هزاران سال در یک ملت عظیمه نافذ و تأسیس خلق جدید
 مینماید و عالم انسانی را از عالم سابق به عالم دیگر نقل مینماید
 ملاحظه نمائید که چه قوه ایست این قوه خارق العاده است
 و برهان کافی بر حقیقت انبیا و حجّت بالغه بر قوت وحی
 است و عليك البهاه الابهی

حیفا ۲۱ سپتمبر ۱۹۲۱ عبد البهاه عباس

رساله اثبات مظاهر مقدسه الهیه

رساله اثبات مظاهر مقدسه الهیه مشتمل بر سه فصل :

فصل اول مشتمل بر سه مطلب است از اینقرار :

مطلب اول - چون عرفان ذات غیب متنع و محال است
عرفان مظاهر مقدسه الهیه عین عرفان الله
است .

مطلب دوم - مظاهر مقدسه الهیه از حیث حقیقت
واحدند و از جنبه جسمانی متعدد و متفاوت
مطلب سوم - مظاهر الهیه بمنزله شمس هستند .

فصل دوم - مشتمل بر نه مطلب از اینقرار :

مطلب اول - مظاهر مقدسه ربّیان آسمانی هستند .

مطلب دوم - در اثبات حضرت ابراهیم .

مطلب سوم - حضرت موسی

مطلب چهارم - حضرت زردشت

مطلب پنجم - بودا و کنفوسیوس

مطلب ششم - حضرت مسیح

مطلب هفتم - حضرت رسول

مطلب هشتم — حضرت باب

مطلب نهم — حضرت بهاء الله

فصل سوم — اثبات مظاهر مقدسه از کتب مقدسه مشتمل بر سه مطلب از اینقرار:

مطلب اول — اثبات حضرت مسیح از تورات

مطلب دوم — اثبات حضرت رسول از تورات وانجیل

مطلب سوم — اثبات حضرت باب و جمال مبارك از تورات

وانجیل وقرآن

خاتمه — یکی از خطابه های حضرت عبدالبهاء

در باره حقانیت مظاهر مقدسه الهیه که در رمله اسکندریه

در هتل ویکتوریا از لسان اطهر جاری گردید .

پایان رساله .

چون قارئین محترم بمندرجات این رساله بنحو اجمال

اطلاع یافتند در این مقام بشرح و تفصیل مطالب مذکوره

پرداخته و نظر ارباب انصاف را بمسائل مهمه مندرجه در این

رساله معطوف میدارد . خوانندگان گرامی برای اطلاع از

سایر تعالیم مبارکه حضرت بهاء الله و شرح وسط هر یک

بسیار سائلی که برای آنها تنظیم گردیده مراجعه فرمایند

زیر برای هر یک از تعالیم مبارکه در رساله جد آگانه از نصوص

مقدسه و بیانات مبارکه مطالبی استخراج و تنظیم شده است .

فصل اول :

مطلب اول - در بیان اینکه چون عرفان ذات غیب ممتنع
 و محالست عرفان مظاهر مقدسه الهیه عین عرفان الله است
 حضرت بها^۱ الله میفرمایند قوله العزیز (۱) :

" حمد مقدس از عرفان ممکنات و منزّه از ادراک مدرکات
 طلیک عزّ بی مثالی راسزاست که لم یزل مقدّس از ذکر و درون
 خود بوده و لایزال متعالی از وصف ماسوی خواهد بود
 احدی بسماوات ذکرش کما هو ینبغی ارتقاء نجسته و نفسی
 بمعارج وصفش علی ما هو علیه عروج ننموده و از هر شأنی
 از شئون عزّ احدیّتش تجلیات قدس لانهایه مشهور گشته
 و از هر ظهوری از ظهورات عزّ قدرتش انوار لابدایه ملحوظ
 آمده چه بلند است بدایع ظهورات عزّ سلطنت او که جمیع
 آنچه در آسمانها و زمین است نزد ادنی تجلی آن معدوم
 صرف گشته و چه مقدار مرتفع است شئونات قدرت بالفیه
 او که جمیع آنچه خلق شده از اول لا اول الی آخر لا آخر
 از عرفان ادنی آیه آن عاجز و قاصر بوده و خواهد بود .
 هیاکل اسماء لب تشنه در وادی طلب سرگردان و مظاهر
 صفات در طور تقدیس ربّ ارنی بر لسان موجی از ططم نام

(۱) مجموعه بزرگ طبع مصر

رحمت بی زوالش جمیع ممکنات را بطراز عزّ هستی مزین
 نموده و نفعه ای از نفعات رضوان بیمثالش تمام موجودات را
 بخلعت عزّ قدسی مکرم داشته و برشحه مطفحه از مقام بحر
 مشیت سلطان احدیتش خلق لانهایه بما لانهایه را از عدم
 محص بعرضه وجود آورده لم یزل بدایع جودش را تعطیل
 اخذ ننموده و لایزال ظهورات فیض فضلش را وقوف ندیده
 از اول لا اول خلق فرموده و الی آخر لا آخر خلق خواهد
 فرمود و در هر دوری از ادوار و کوری از اکوار از تجلیات
 ظهورات فطرتهای بدیع خود خلق را جدید فرمود تا جمیع
 آنچه در سماوات و ارضند چه از آیات عزّ آفاقیه و چه از
 ظهورات قدس انفسیه از بار رحمت خمخانۀ عزّ احدیتش
 محروم نمانند و از رشحات فیوضات سبحان مکرمتش مأیوس
 نگردند چه قدر محیط است بدایع فضل بی منتهایش که
 جمیع آفرینش را احاطه نموده بر مقامیکه زره در ملک مشهود نه
 مگر آنکه حاکی است از ظهورات عزّ احدیت او و ناطق است
 بشنای نفس او و مدّال است بر انوار شمس وحدت او و بشأنی
 صنع خود را جامع و کامل خلق فرموده که اگر جمیع صاحبان
 عقول و افئده اراده معرفت پست ترین خلق او را علی ماهو
 علیه نمایند جمیع خود را قاصر و عاجز مشاهده نمایند
 تا چه رسد بمعرفت آن آفتاب عزّ حقیقت و آن ذات غیب

لا یدرک عرفان عرفا و بلوغ بلغا و وصف فصحا جمیع
 بخلق او راجع بوده و خواهد بود صد هزار موسی در طور
 طلب بندای لن ترانی منصعق و صد هزار روح القدس
 در سما قرب از اصفا کلمه لن تمرنی مضطرب لم یزل یعلو
 تقدیس و تنزیه در مکن ذات مقدس خود بوده و لایزال
 بسمو تمنیع و ترفیع در مخزن کینونت خود خواهد بود
 متعارجان سما قرب عرفانش جز بسر منزل حیرت نرسیده اند
 و قاصدان حرم قرب و وصالش جز بوا دی عجز و حسرت قدم
 نگذارده اند چقدر متحیر است این ذره لاشئی از تعمق
 در غمرات لجه قدس عرفان تو و چه مقدار عاجز است از تفکر
 در قدرت مستوده در ظهورات صنع تو اگر گویم ببصر در آئی
 بصر خود را نبیند چگونه تو را ببیند و اگر گویم بقلب ادراک
 شوی قلب عارف بمقامات تجلی در خود نشده چگونه تو را
 عارف شود اگر گویم معروفی تو مقدس از عرفان موجودات
 بوده و اگر گویم غیر معروفی تو مشهودتر از آنی که مستور
 و غیر معروف مانی اگر چه لم یزل ابواب فضل و وصل و
 لقایت بر وجه ممکنات مفتوح و تجلیات انوار جمال بیمثالت
 بر اعراض وجود از مشهود و مفقود مستوی مع ظهور این فضل
 اعظم و عنایت اتم اقوم شهادت مدهم که ساحت جلال
 قدست از عرفان غیر مقدس بوده و بساط اجلال انست از

از ادراك ماسوی منزّه خواهد بود بکینونت خود معروفی
و بذاتیت خود موصوف و چه قدر از هیاکل عزّ احدیه که
در بیداء هجر و فراق جان باخته اند و چه مقدار از ارواح
قدس صمدیه که در صحرای شهود صبهوت گشته اند بسا
عشاق باکمال طلب و اشتیاق از شعله ملتبه نارفراق محترق
شده و چه بسیار از احرار که برجای وصالت جان داده اند
نه ناله و حنین عاشقین بساحت قدس دست رسد و نه صیحه
و ندبه قاصدین و مشتاقین بمقام قربت درآید و چون ابواب
عرفان و وصول بآن ذات قدم سدود و ممنوع شد محض
جود و فضل در هر عهد و عصر آفتاب عنایت خود را از مشرق
جود و کرم بر همه اشیا مستشرق فرموده و آن جمال عزّ احدیه
را از مابین بریه خود منتخب نمود و خلعت تخصیص مخصوص
فرموده لاجل رسالت تا هدایت فرماید تمام موجودات را
بلسال کوشر بی زوال و تسنیم قدس بی مثال تا جمیع ذرات
اشیا از کدورات غفلت و هوی پاک و مقدّس شده بجهروت
عزّ لقا که مقام قدس بقاست درآیند اوست مرآت اولیه
و طراز قدمیه و جلوه غیبیه و کلمه تامه و تمام ظهور و بطون
سلطان احدیه و جمیع خلق خود را باطاعت او که عین
اطاعة الله است مأمور فرموده تموجات ابهر اسمیه از اراذلها
ظاهر و ظهورات یعام صفتیه از امرش باهر و عرفان موجودات

و وصف ممکنات از اوّل لا اوّل الی آخر لا آخر راجع باین
مقام بوده و احدی را از این مقام بلند اعلی که مقام عرفان
و لقاء آن شمس احدیت و آفتاب حقیقت است تجاوز و ارتقاء
ممکن نه چه که وصول بغیب لا یدرک بالبدیهه محال
و ممتنع بوده پس تموجات آن بحر باطن در ظاهر این ظهور
سبحانی مشهور و اشراقات آن شمس غیب از افق این طلوع
قدس صمدانی من غیر اشاره طالع و ملحوظ و این کینونات
مشرقه از صبح احدیه را بحجتی ظاهر فرموده که درون آن
کینونات مشرقه مرسله از اتیان بمثل آن عاجز بوده اند
تا احدی را مجال اعراض و اعتراض نماند چه که من درون
حجت واضح و پرهان لائحہ حجت الہی پرهان عز صمدانی
پرهیاکل انسانی تمام نبوده و نخواهد بود و لکن تخصیص
آن حجت بآیات منزله و با اشارات ظاهره و یا درون آن
منوط و مشروط بارادہ آن سلطان مشیت بوده و خواهد بود
و منوط و معلق بارادہ درون او نبوده حال ای طالبان هوای
قرب قدس صمدانی بطلب تمام و جهد و سعی کامل از
سلطان جود و طمیک مشهور مسألت نموده که شاید از
طماطم یمایم جود و فضل خود تشنگان را از سلسبیل
بمزوال و تسنیم ہی مثال خود محروم نفرماید چه که جمیع
مقامات مالا نہایہ عرفان و منتهی ثمرہ وجود انسان وصول

و بلوغ باین رتبه بلند اعلی و مقام ارجمند ابهی بوده
 جهدی باید تا از لا و مظاهر آن که الیوم عالم را احاطه
 نموده فارغ شده باصل شجره مرتفعه مبارکه الا فائز شوید
 که اینست تمام رستگاری و اصل آن و حقیقت فوز و صدق
 و منتهای آن و دیگر آنکه باید آن آفتاب وحدت و سلطان
 حقیقت را از ظهورات بوارق انوار مستشرقه از آن کینونست
 احدیه بشناسند و عارف شوند چه که آن ذات اولیه
 بنفس خود قائم و معروف بوده و حجت او هم از نفس او ظاهر
 و لایح خواهد بود دلیل بر ظهورش همان انوارش صراست
 که از نفس خود شمس لایح و مشرق و مضمی است و همچنین
 کلّ عبار بنفسه مأمور بعرفان آن شمس احدیه بوده اند
 دیگر در این مقام رد و اعراض و یا توجه و اقبال عبار برای
 احدی دلیل و حجت نبوده و نخواهد بود

باری ای مؤمن بالله در هر ظهوری ناظر بخود امر
 و ظهورات ظاهره من عند او بوده تا از صراط الهی تلفزی
 مثلا ملاحظه در انسان نما که اگر او را بخود او عارف شوی
 در هر قمیص که او را ملاحظه نمائی میشناسی و لکن اگر بنظر
 بدون او از لباس و قمیص داشته باشی هر آن و یومی که قمیص
 تجدید شود از عرفان او محتجب و ممنوع مانی پس نظر
 را از تحدیدات ملکیه و شئونات آفاقیه و ظهورات آسمانیه

بر داشته و باصل ظهور ناظر باشید که مبارک در حین ظهور
از اصل شجره محتجب مانید و جمیع اعمال و افعال شما
عاطل و باطل شود و از اثبات بنفی راجع شوید و شاعر آن
نباشید و نعوذ بالله عن ذلك فلتراقبن یا ملاء البیان
لتعرفوا الظهور بنفسه و بما یظهر من عنده لا بما دونه
لان دونه لن یغنیکم ولو یکون کل من فی السموات والارض
وهذا خیر النصح منی علیکم ان انتم تقبلون باری بصر
سروشهاده را از توجه ماسوی الله پاک و مقدس نموده تا
بجمال او در هر ظهور فائز شوید و بلقائ او که عین لقاء الله
است مرزوق گردید و این است قول و حقیقه سبقت نگرفته
اورا قوی و از عقب در نیاید اورا باطلی لم یزل در مشکاة
کلمات چون سراج منیر ربّانی روشن و مضی بوده و خواهد
بود چه نیکوست حال نفسی که بنفس خود بانوار این ضیاء
قدس صمدانی منیر گردد فهنیئا للعارفین *

و نیز میفرمایند قوله العزیز : (مجموعه بزرگ صفحه ۳۴۰ - ۳۴۲)

" چون ما بین خلق و حق حادث و قدیم و واجب ممکن
بهیچوجه رابطه و مناسبت و موافقت و مشابهت نبوده و
تیسست لهذا در هر عهد و عصر کینونت سازگی را در عالم
ملك و ملکوت ظاهر فرماید و این لطیفه ربّانی و دقیق صمدانی
را از دو عنصر خلق فرماید عنصر ترابی ظاهری و عنصر

غیبی الهی و در مقام در او خلق فرماید . یک مقام حقیقت
 که مقام لا ینطق الا عن الله ربّه است که در حدیث میفرماید:
 " لی مع الله حالات انا هو هو انا الا انا و هو هو "
 و همچنین " قف یا محمد انت الحبيب و انت المحبوب "
 و همچنین میفرماید :

" لا فرق بینک و بینهم الا انهم عبادک "

و مقام دیگر مقام بشریت است که میفرماید :

" ما انا الا بشر مثلکم و قل سبحان ربی هل کنت الا
 بشراً رسولا " و این کینونات مجردة و حقایق منیره و سایط
 فیض کلیه اند و هدایت کبری و ربوبیت عظمی صعوث شوند
 که تا قلوب مشتاقین و حقایق صافین را بالهامات غیبیه و
 فیوضات لاریبیه و نسائم قدسیه از کدورات عوالم طکیه سازج
 و منیر گردانند و افئده مرتبین را از زنگار حد و د پاک و منزّه
 فرمایند تا در یعه الهیه که در حقایق مستور و مختفی گشته
 از حجاب ستر و پرده خفا چون اشراق آفتاب نورانی از فجر
 الهی سر برآرد و علم ظهور بر اتلال قلوب و افئده برافرازد
 و از این کلمات و اشارات معلوم و ثابت شده که لابد در عالم
 ملک و ملکوت باید کینونت و حقیقتی ظاهر گردد که واسطه
 فیض کلیه مظهر اسم الوهیت و ربوبیت باشد تا جمیع ناس
 در ظل تربیت آن آفتاب حقیقت تربیت گردند تا باین مقام

رتبه که در حقایق ایشان مستودع است مشرف و فایز شوند
اینست که در جمیع اعهاد و ازمان انبیا و اولیا با قوت
ربّانی و قدرت صمدانی در میان ناس ظاهر گشته و عقل سلیم
هرگز راضی نشود که نظر ببعضی کلمات که معانی آنرا در
نموده این باب هدایت را سدود انگارد و از برای این
شموس و انوار ابتدا و انتهای تعقل نماید زیرا فیضی
اعظم از این فیض کلیه نبوده و رحمتی اکبر از این رحمت
منبسطه الهیه نخواهد بود و شکی نیست که اگر در يك آن عنا
و فیض او از عالم منقطع شود البته معدوم گردد لهذا لم
یزل ابواب رحمت حق بر وجه کون و امکان مفتوح بسوده
ولا یزال اطار عنایت و مکرمت از غمام حقیقت بر اراضی
قابلیات و حقایق و اعیان متراکم و فیض خواهد بود اینست
سنت خدا من الازل الی الابد .

حضرت عبد البها میفرمایند قوله الاحلی : (۱)

” حقیقت الوهیت و کنه ذات احدیت تنزیه صـ
و تقدیس بحت یعنی از هر ستایشی منزّه و مبرا است جمیع
اوصاف اعلی درجه وجود در آن مقام اوهاست غیب منیع
لا یدرک و ذات بحت لا یوصف زیرا ذات الهی محیط است
و جمیع کائنات محاط و البته محیط اعظم از محاط لهذا

محاط پی بمحیط نبرد و ادراك حقیقت آن ننماید عقول هرچه ترقی کند و بمنتهی درجه ادراك رسد نهایت ادراك مشاهده آثار و صفات او درعالم خلق است نه درعالم حقیق زیرا ذات و صفات حضرت احدیت درعلو تقدیس است و عقول و ادراكات را راهی بآن مقام نه السبیل سد و درالطلب مردود و این واضح است که مدرکات انسانیه فرع وجود انسانیست و انسان آیت رحمانست چگونه فرع آیت احاطه بموجد آیت کند یعنی ادراكات که فرع وجود انسانست بحضرت یزدان پی نبرد لهذا آن حقیقت الوهیت مخفی از جمیع ادراكات و مستور از عقول جمیع بشر است و صعود بآن مقام ممتنع و محال ملاحظه مینمائیم که هر مادونی عاجز از ادراك حقیقتست مافوقست مثلاً حجر و مدر و شجر آنچه صعود نمایند ادراك حقیقت انسان نتواند و تصور قوه باصره و قوه سامعه و سائر حواس نکنند و حال آنکه کل مخلوقند پس انسان مخلوق چگونه پی بحقیقت ذات پاک خالق برسد درآن مقام نه ادراك را راهی و نه بیان را اتساعی و نه اشاره را مجال و جوازی زره خاک را باجهان پاک چه کار و عقل محدود را با عالم نامحدود چه انتساب عجزت العقول عن ادراکه و حارت النفوس فی بیانه لاتدرکه الابصار و هو یدرك الا بصاً و هو اللطیف الخبیر لهذا دراین مقام هر ذکر و بیانی قاصر

وهرتعریف و توصیفی غیر لایق و هرتصوّری ساقط و هرتعمقی باطل ولی آن جوهر الجواهر و حقیقه الحقائق و سرالاسرار را تجلیات و اشراقات و ظهور و جلوه در عالم وجود است و مطالع آن اشراق و مجالی آن تجلی و مظاهر آن ظهور مطالع مقدّسه و حقایق کلیّه و کینونات رحمانیه اند که آنان مرایای حقیقی ذات مقدّس الهیّه اند و جمیع کمالات و فیوضات و تجلیات از حق در حقیقت مظاهر قدسیّه ظاهر و باهر است مانند آفتاب که در مرآت صافیّه لطیفه جمیع کمالات و فیوضات ساطع گردد و اگر گفته شود که مرایا مظاهر آفتابند و مطالع نیز اشراق مقصود این نیست که آفتاب از علو تقدیس تنزل نموده و در این آئینه مجسم گشته و یا آنکه آن حقیقت ناسا محدود در این مکان مشهور محدود گردیده استغفرالله عن ذلك این اعتقاد طائفه مجسمه است یعنی هر چه اوصاف و نعوت اسماء و صفات ذکر نمائیم کلّ راجع باین مظاهر الهیّه است اما بحقیقت ذات الوهیت کسی پی نبرده تا اشاره نماید یا بیانی کند و یا محامد و نعوتی ذکر نماید پس حقیقت انسانیّه آنچه داند و یابد و ادراک کند از اسماء و صفات و کمالات راجع باین مظاهر مقدّسه است و راهی بجائی دیگرند ارد السبیل مقطوع والطلب مردود *

مطلب دوم - در بیان اینکه مظاهر مقدسه الهیه از حیث حقیقت واحدند و از جنبه جسمانی متعدد و متفاوت . حضرت بها^۱ الله در کتاب مستطاب ایقان میفرماید :

" حاملان امانت احدیه که در عوالم ملکیه بحکم جدید و امر بدیع ظاهر میشوند چون این اطیوار عرش باقی از سما^۲ مشیت الهی نازل میگردد و جمیع بر امر مبرم ربانی قیام میفرمایند لهذا حکم یک نفس و یک ذات را دارند چه جمیع از کأس محبت الهی مشرویند و از اثمار شجره توحید مرزوق و این مظاهر حق را در مقام مقرر است یکی مقام صرف تجرید و جوهر تفرید و در این مقام اگر کَل را بیک اسم و رسم موسوم و موصوف نمائی باسی نیست چنانچه میفرمایند : " لا نفرق بین احد من رسله " زیرا که جمیع مردم را بتوحید الهی دعوت میفرمایند و بکوشر فیض و فضل نامتناهی بشارت میدهند و کَل بخلع نبوت فائز و برده^۳ مکرمت مفتخر اینست که نقطه فرقان میفرمایند : " اما النبیین فانا " و همچنین میفرماید :

من آدم اول و نوح و موسی و عیسی و همین مضمون را طلعت علوی هم فرموده اند و امثال این بیانات که شعر بر توحید آنمواقع تجرید است از مجاری بیانات ازلیه و مخازن لثالی علمیه ظاهر شده و در کتب مذکور گشته و این طلعات

مواقع حکم و مطالع امرند و امر مقدّس از حجات کثرت و عوارضاً تعدّد است اینست که میفرماید «وما امرنا الا واحداً» و چون امر واحد شد البته مظاهر امر هم واحدند و همچنین ائمه دین و سراجهای یقین فرمودند «اولنا محمد و آخرنا محمد و اوسطنا محمد» باری معلوم و محقق آنجناب بوده که جمیع انبیا^۱ هیاکل امرالله هستند که بقمایص مختلفه ظاهر شدند و اگر بنظر لطیف ملاحظه فرمائی همه را در یک رضوان ساکن بینی و در یک هوا طائر و بر یک بساط جالس و بر یک کلام ناطق و بر یک امر آمر اینست اتحاد آن جواهر و جود و شمس غیر محدود و معدود پس اگر یکی از این مظاهر قدسیه بفرماید من رجوع کّل انبیا هستم صادق است.....^۲ انتهى .

و نیز حضرت بهاء الله (جمال مبارک) در کتاب بدیع میفرمایند :

" مظاهر احدیه از جهتی متحد و از جهتی بظهورات مختلفه ظاهر از آن جهت که کّل از مشرق امر مشرق و من عند الله تکلم نموده اند و کّل به تبلیغ ناس مأمور گشته اند کّل واحد بوده اینست که میفرماید «لا نفرّق بین احد منهم» و در مقام دیگر که مقام شرایع و اسم و جهات ملکیه است هر کدام با سنی و شریعتی و هیکل و هیثتی ظاهر شده اند

واگر بدیده بصیرت ملاحظه نمائی فوالله الذی لا اله الا هو
 که کل را بحقیقت واحد و ظهور واحد و حرکت واحد و فعل
 واحد و عمل واحد و شریعت واحد و اسم واحد و رسم
 واحد مشاهده نمائی " انتهى .

حضرت عبدالبها میفرمایند قوله الاحلی : (۱)

" درمظاهر مقدّسه فیض قدیم مانند سراج است و حقیقت
 شاخصه بمثابه زجاج و هیکل بشری مانند مشکاة الکرر
 مشکوة منهدم گردد مصباح مشتعل است و مظاهر الهیه
 مرایای متعدّده هستند زیرا شخصیت مخصوصه دارند
 اما مجلی در این مرایا یک شخص است معلوم است که حقیقت
 مسیحیه غیر از حقیقت موسویّه است و البته حقیقت مقدّسه
 از بدایت واقف بر سر وجود است و از سن طفولیت آثار
 بزرگواری از آن ظاهر و واضح است پس چگونه میشود که
 با وجود این فیوضات و کمالات استشمار نباشد در مظاهر
 مقدّسه زکر سه مقام کردیم مقام جسد است و مقام حقیقت
 شاخصه و مظهریت کامله مثلا شمس و حرارت و ضیائش و سائر
 نفوس نیز مقام جسد و مقام نفس ناطقه یعنی روح و عقل
 دارند پس در مقاماتی که زکر میشود من خوابیده بودم و
 مرور کرد نفحات الهی بر من و بیدار شدم مثل بیان حضرت

مسیح است که میفرمایند جسد محزونست و روح مستبشر
 یا آنکه در مشقتم یا در راحتم یا در زحمتم اینها همه
 راجع بمقام جسد است و دخلی بآن حقیقت مشخصه ندارد
 و دخلی بآن مظهریت حقیقت رحمانیه ندارد. مثلاً ملاحظه
 میکنید که در جسد انسان هزار انقلابات حادث میشود و لکن
 روح ابداً از آن خبر ندارد. یعنی در جسد انسان بعضی از
 اعضاء بگلی مختل میشود لکن جوهر عقل باقی و برقرار
 صد هزار آفت بلباس وارد میشود لکن بر لباس هیچ خطری
 نیست اینکه بیان میفرمایند جمال مبارك که در خواب بودم
 و نسیم بر من مرور نمود و من را بیدار کرد این راجع بجسد
 است در عالم حق زمان ماضی و مستقبل و حال نیست ماضی
 و مضارع و حال همه یکیست مثلاً مسیح میفرماید «كان في البدن
 الكلمة» یعنی بود و هست و خواهد بود چراکه در عالم حق
 زمان نیست زمان حکم بر خلق دارد بحق حکم ندارد مثلاً
 در صلوة میفرماید نام تو مقدس باد مقصد اینست که نام تو
 مقدس بوده و هست و خواهد بود مثلاً صبح و ظهر و عصر
 بالنسبه بزمن است اما در آفتاب صبح و ظهر و عصر
 و شام نیست.

مطلب سوم — در بیان اینکه مظاهر مقدسه الهیه بمنزله شمس هستند .

حضرت عبدالبها^۱ میفرمایند قوله الاحلی : (۱)

” مثل شمس حقیقت مثل آفتابست شمس خارج را مشارق و مطالع متعدد است روزی از برج سرطان طلوع نماید و وقتی از برج میزان زمانی از برج دلو اشراق کند و گهی از سرج حمل پرتو افشاند اما شمس شمس واحد است و حقیقت واحد ارباب دانش عاشق شمسند نه مفتون مشارق و مطالع و اهل بصیرت طالب حقیقتند نه مظاهر و مصادر لهذا آفتاب از هر برج و مشرقی طلوع نماید ساجد گردند و حقیقت از هر نفس مقدسی ظاهر شود طالب شوند این نفوس همیشه بحقیقت پی برند و از آفتاب جهان الهی محتجب نگردند عاشق آفتاب و طالب انوار دائما توجه بشمس دارد خواه در برج حمل بدرخشد خواه در برج سرطان فیض بخشد خواه در برج جوزا بتابد اما جاهلان نادان عاشق بروجند و واله و حیران مشارق نه آفتاب و وقتی که در برج سرطان بود توجه داشتند بعد آن آفتاب به برج میزان انتقال کرد چون عاشق برج بودند متوجه و متمسک به برج شدند و

و محتجب از آفتاب چه که آفتاب انتقال کرد مثلا بکوقتی
 شمس حقیقت از برج ابراهیمی پرتوی انداخت بعد در برج
 موسوی شفقی زد و افقی روشن نمود بعد از برج مسیحی در
 نهایت قوت و حرارت و اشراق طلوع کرد آنان که طالب
 حقیقت بودند آن حقیقت را در هر جا دیدند ساجد شدند اما
 آنهایی که متصک با ابراهیم بودند وقتی که تجلی بر طور نمود
 و حقیقت موسی را روشن کرد محتجب شدند و آنهایی که متصک
 بموسی بودند وقتی که شمس حقیقت از نقطه مسیحی در نهایت
 نورانیت جلوه ربّانی کرد محتجب شدند و قس علی ذلك

فصل دوم - مشتمل بر ۹ مطلب است از اینقرار:

مطلب اول - در بیان اینکه مظاهر مقدسه الهیه مرتبان

حقیقی کامل هستند .

حضرت عبدالبها " میفرمایند قوله الاحلی : (۱)

" چون ما نظر بوجود میکنیم ملاحظه مینمائیم که وجود

جمادی و وجود نباتی و وجود حیوانی و وجود انسانی کلا

و طرا محتاج برقی هستند اگر زمینی برقی نداشته باشد

جنگل میشود گیاه بیپوده میرود اما اگر دهقانی پیدا شود

و زرع نماید خرمنها بجهت قوت زوی الارواح مهیا گردد

پس معلوم شد که زمین محتاج بتربیت دهقانست اشجار را ملاحظه کنید اگر بی مری بهمانند بی ثمر میشوند و اگر بی ثمر مانند بی فائده اند اما اگر در تحت تربیت افتند آن درخت بی ثمر با ثمر شود و درختهای تلخ میوه بواسطه تربیت و ترکیب و پیوند میوه شیرین بخشد و اینها ادله عقیه است الیوم اهل عالم را لائل عقیه لازم است و همچنین در حیوانات ملاحظه نما که اگر حیوان تربیت شود اهلی گردد و چون انسان بی تربیت ماند حیوان گردد بلکه اگر او را بحکم طبیعت گذاری از حیوان پست تر شود و اگر تربیت کنی ملائکه گردد زیرا اکثر حیوانات ابنا نوع خود را نخورند اما انسان در سودان در اواسط افریقا ابنا نوع خویش را بدر و بخورد پس ملاحظه کنید که تربیت است که شرق و غرب را در ظل حکم انسان میآورد تربیت است که این همه صنایع عجیه را ظاهر میکند تربیت است که این علوم و فنون عظیمه را ترویج مینماید تربیت است که این اکتشافات و مشروعات جدیده را مینماید و اگر مری نبود بهیچوجه اینگونه اسباب راحت و مدنیّت و انسانیت فراهم نمیشد اگر انسانی را در بیابانی بگذاری که ابنا نوع خویش نبیند شبهه‌ای نیست که حیوان محض گردد پس معلوم شد که مری لازم است لکن تربیت بر سه قسم است تربیت جسمانی تربیت انسانی

و تربیت روحانی اما تربیت جسمانی بجهت نشو و نماى
این جسم است و آن تسهیل معیشت و تحصیل اسباب ر^حا
و رفاهیت است که حیوان با انسان در آن مشترکند و اما
تربیت انسانی عبارت از مدنیت است و ترقی یعنی سیاست
و انتظام و سعادت و تجارت و صنعت و علوم و فنون و اکتشاف^{ات}
عظیمه و مشروعات جسیمه که مدار امتیاز انسان از حیوان
است و اما تربیت الهیه تربیت ملکوتیست و آن اکتسابات
کمالات الهیه است و تربیت حقیقی آنست زیرا در این مقام
انسان مرکز سنوحات رحمانیه گردد و مظهر " لنعطن انسا^{نا}
على صورتنا و مثالنا " شود و آن نتیجه عالم انسانی است
حال ما يك مربى میخواهیم که هم مربى جسمانی و هم
مربى انسانی و هم مربى روحانی گردد که حکم او در جمیع
مراتب نافذ باشد و اگر کسی بگوید که من در کمال عقل و
ادراک و محتاج بآن مربى نیستم او منکر بدیهیات است
مثل طفلی که بگوید من محتاج تربیت نیستم بعقل و فکر خود
حرکت مینمایم و کمالات وجود را تحصیل میکنم و مثل آنست
که کوری گوید که من محتاج بچشم نیستم چونکه بسیار
کوران هستند که گذران میکنند پس واضح و مشهود است
که انسان محتاج بمربی است این مربى بی شک و شبهه باید
در جمیع مراتب کامل و ممتاز از جمیع بشر باشد چه که اگر

مثل سائر بشر باشد مرتبی نمیشود علی الخصوص که باید هم مرتبی جسمانی باشد و هم مرتبی انسانی و هم مرتبی روحانی یعنی نظم و تمشیت امور جسمانی دهد و هیئت اجتماعیّه تشکیل کند تا تعاضد و تعاون در معیشت حاصل گردد و امور جسمانیّه در جمیع شئون منتظم و مرتب شود و همچنین تأسیس تربیت انسانی کند یعنی باید عقول و افکار را چنان تربیت نماید که قابل ترقیّات کلیّه گردد و توسیع علو و معارف شود و حقایق اشیا و اسرار کائنات و خاصّیات موجودات کشف گردد و روز بروز تعلیمات و اکتشافات و مشروعات از دیار یابد و از محسوسات استدلال و انتقال به معقولات شود و همچنین تربیت روحانیّه نماید تا عقول و ادراک پی بمالماوراء الطبیعه برد و استفاضه از نفحات مقدسه روح القدس نماید و بملاء اعلی ارتباط یابد و حقایق انسانیّه مظاهر سنوحات رحمانیه گردد تا اینکه جمیع اسما و صفات الهی در مرآت حقیقت انسان جلوه کند و آیه مبارکه «لنمطّن انسانا علی صورتنا و مثالنا» تحقق یابد و ایمن معلوم است که قوه بشریه از عهدۀ چنین امر عظیم برنیایند و بنتائج فکریّه تکفل چنین مواهب نتوان نمود شخص واحد چگونه تأسیس این بنیان رفیع بی ناصر و معین توانست پس باید قوه معنویه ربّانیّه تأیید کند تا بتواند از عهدۀ

این کار برآید يك ذات مقدّس عالم انسانی را زنده کند
و هیئت کرهٔ ارض را تغییر دهد و عقول را ترقی بخشد و نفوس
را زنده نماید و تأسیس حیات جدید کند و اساس بدیع وضع
نماید نظم عالم دهد و ملل و امم را در ظل رایت واحده
آرد خلق را از عالم نقائص و رزائل نجات دهد و بکمالات
فطریّه و اکتسابیّه تشویق و تحریص نماید البته این قوه باید
قوه الهیّه باشد تا از عهدهٔ این کار برآید باید بانصاف
ملاحظه کرد اینجا مقام انصاف است امری را که جمیع دول
و ملل عالم با جمیع قوی و جنود ترویج نتوانند و اجرا نکنند
يك نفس مقدّس بی ناصر و معین اجرا نماید آیا این
بقوت بشریّه ممکن است ؟ لا والله مثلا حضرت مسیح
فردا وحیدا علم صلح و صلاح را بلند فرمود و حال آنکه
جمیع دول قاهره با جمیع جنود در این کار عاجزند ملاحظه
کن که چقدر از دول و ملل مختلفه بودند مثل روم و فرانسه
و آلمان و روس و انگلیز و سایرین کّل در زیر يك خیمه درآمدند
مقصد اینست که ظهور حضرت مسیح سبب الفت فیما بین این
اقوام مختلفه گردید حتی بعضی از آن اقوام مختلفه که
مؤمن بحضرت مسیح شدند چنان الفتی حاصل نمودند که
جان و مالشان را فدای یکدیگر کردند تا در زمان قسطنطین
که اوسبب اعلاى امر حضرت مسیح شد و بعد سبب غرضهای

مختلفه بعد از مدتی باز اختلاف در میان افتاد مقصود این است که حضرت مسیح این امر را جمع کردند اما بعد از مدتی مدید دول سبب شدند که باز اختلاف حاصل شد اصل مقصود این است که حضرت مسیح باموری موفق شد که جمیع ملوک ارض عاجز بودند بجهت اینکه ملل مختلفه را متحد کرد و عادات قدیمه را تغییر داد ملاحظه کنید میان رومان و یونان و سریان و مصریان و فنیکیان و اسرائیلیان و سایر ملل اروپا چقدر اختلاف بود حضرت مسیح این اختلاف را زائل کرد و مسیح سبب حبّ میان جمیع این قبائل شد هر چند بعد از مدتی مدید دول این اتحاد را بهم زدند لکن مسیح کار خود را کرد مقصد آنکه مرتبی گلی باید که مرتبی جسمانی و مرتبی انسانی و مرتبی روحانی باشد و مافوق عالم طبیعت دارند قوتی دیگر گردد تا حائز مقام معلم الهی شود و اگر چنین قوتی قدسیّه بکار نبرد تربیت نتواند زیرا خود ناقص است چگونه تربیت کمال تواند مثلا اگر خود نادان باشد چگونه دیگران را دانان نماید و اگر خود ظالم باشد چگونه دیگران را عادل کند و اگر خود ناسوتی باشد چگونه دیگران را الهی نماید حال باید بانصاف به بینیم این مظاهر الهی که آمدند حائز این کمالات نبودند؟ مرتبی حقیقی نبودند؟ پس باید بدلائل

عقلیه بجهت عقلا نبوت حضرت موسی و نبوت حضرت مسیح
 وسائر مظاهر الهی را اثبات نمائیم و این دلائل و براهین
 که ذکر میکنیم دلائل معقوله است نه منقوله بدلائل عقلیه
 ثابت شد که مرتبی در عالم در نهایت لزوم است و آن تربیت
 باید بقوه قدسیه حاصل گردد و شبهه نیست که آن قوه قدسیه
 وحی است و این قوه که مافوق قوه بشریه است تربیت
 خلق لازمست

مطلب دوم - در اثبات نبوت حضرت ابراهیم

حضرت بها^۱ الله میفرماید : (۱) قوله العزيز

" عهد جمال خلیل کشف نقاب نمود و علم هدی
 مرتفع شد و اهل ارض را بنور تقی دعوت فرموده هر چه مبالغه
 در نصیحت فرمود جز حسد ثمری نیارود و غیر غفلت حاصلی
 نبخشید الا الذینهم انقطعوا بکلمهم الی الله و عرجوا
 بجناحی الایقان الی مقام جعله الله عن الادراک مرفوعا
 وتفصیل آنحضرت مشهور است که چه مقدار اعداء احاطه
 نمودند تا آنکه نارحسد و اعراض افروخته شد عهد از حکایت
 نار آن سراج الهی را از بند اخراج نمودند چنانچه
 در همه رسائل و کتب مذکور است . . ."

حضرت ابراهیم

دارنده این قوه و مؤید این قوه از جطه حضرت ابراهیم بود هرهان براین آنکه حضرت ابراهیم در بین النهرین از یک خاندان غافل از وحدانیت الهیه تولد یافت و مخالفت با ملت و دولت خویش حتی خاندان خود کرد جمیع الهیه ایشان را رد نمود فردا وحیدا مقاومت یک قوم قوی فرمود و این مخالفت و مقاومت سهل و آسان نه مثل اینست که کسی الیوم نزد ملل مسیحیه که تمسک بتورات و انجیل هستند حضرت مسیح را رد کند و یا در اثره پاپا کسی حضرت مسیح را استغفرالله دشنام گوید و مقاومت جمیع ملت کند و در نهایت اقتدار حرکت نماید و آنان یک الله نداشته باشند بلکه بالهه متعدده معتقد بودند و در حق آنان مجزات نقل مینمودند لهذا کل بر حضرت ابراهیم قیام کردند کسی با او موافقت نکرد مگر برادر زاده اش لوط و یکی دیگر هم از ضعف بعد در نهایت مظلومیت حضرت ابراهیم از شدت تعرض اعدا از وطن خارج شد و فی الحقیقه حضرت ابراهیم را اخراج بلد نمودند تا قطع و قمع گردد و اثری از او باقی نماند حضرت ابراهیم باین صفحات که ارض مقدس است

آمدند مقصد این است این هجرت را اعدای حضرت اساس اعدام و اضمحلال شمردند و فی الحقیقه اگر شخص از وطن مألوف محروم و از حقوق ممنوع و از هر جهت مظلوم گردد ولو پادشاه باشد محو شود ولی حضرت ابراهیم قدس ثبوت بنمود و خارق العاده استقامت فرمود و خدا این غربت را عزت ابدیه کرد تا تأسیس وحدانیت نمود زیرا جمیع بشر عبده او ثان بودند این هجرت سبب شد که سلاله ابراهیم ترقی نمود این هجرت سبب شد که ارض مقدّس بسلاله ابراهیم داده شد این هجرت سبب شد که تعالیم ابراهیم منتشر گشت این هجرت سبب شد که از سلاله ابراهیم یسقوی پیدا شد و یوسفی آشکار گشت که عزیز مصر شد این هجرت سبب شد که از سلاله ابراهیم مثل حضرت موسائی ظاهر گشت این هجرت سبب شد که مثل حضرت مسیحی از سلاله ابراهیم ظاهر گشت این هجرت سبب شد که هاجری پیدا شد و از او اسماعیلی تولد یافت و از سلاله او حضرت محمدی پیدا شد این هجرت سبب شد که از سلاله حضرت اعلی ظاهر شد این هجرت سبب شد که انبیای بنی اسرائیل از ابراهیم ظاهر شدند و همچنین تا ابد الآثار میروند این هجرت سبب شد که جمیع اروها در ظل اله اسرائیل در آمدند و اکثر آسیا نیز در این سایه وارد شد

بهین چه قدر توست که شخص مهاجری همچنین خاندانی
 تأسیس کرد و همچنین ملتی تأسیس نمود و همچنین تعالیمی
 ترویج فرمود حال کسی میتواند بگوید اینها همه تصادفی
 است ؟ پس انصاف باید داد این شخص مرئی بسود
 یا نبود و قدری دقت باید نمود که هجرت ابراهیمی از ارم
 حلب بسوریه بود و نتایجش این گشت آیا هجرت جمال
 مبارك از طهران ببغداد و از آنجا باسلامبول و از آنجا
 برومیلی و از آنجا بارض مقدس چه نتایج خواهد داشت
 پس ببین که حضرت ابراهیم چه مرئی ماهری بوده است

مطلب سوم - حضرت موسی علیه السلام

حضرت بها^۱ الله میفرمایند قوله تعالی : (۱)

..... " نهت بموسی رسید و آنحضرت بعصای امر

ویضای معرفت از فاران محبت الهیه با شعبان قدرت و شوکت
 صد انیه از سینای نور بعرضه ظهور ظاهر شد و جمیع مبن
 فی الطک را بطکوت بقا و اثمار شجره وفا دعوت نمود و شنید
 شد که فرعون و ملا^۲ او چه اعتراضها که نمودند و چه مقدار
 احجار ظنونات از انفس شرکه بر آن شجره طیبه وارد آمد
 تابعدی که فرعون و ملا^۳ او همت گماشتند که آن نـ

سدرهٔ ربّانیه را از ماء تکذیب و اعراض افسرده و مخمور نمایند و غافل از اینکه نار حکمت الهیه از آب عنصری افسرده نشود و سراج قدرت ربّانیه از بارهای مخالف خاموشی نپذیرد بلکه در این مقام ماء سبب اشتعال شود و اوست حفظ لو انتم بالبصر الحدید تنظرون و فی رضی الله تسلکون و چه بیانی خوش فرمود مؤمن آل فرعون چنانچه حکایت او را ربّ العزّه برای حبیب خود میفرماید «وقال رجل مؤمن من آل فرعون یکتم ایمانه اتقتلون رجلا ان يقول ربی الله وقد جائکم بالبینات من ربکم و ان یک کاذبا فعلیه کذبه و ان یک صادقا ینصکم بعض الذی یعدکم ان الله لا ینهدی من هو صرف کذاب» و بالاخره امر بجائی کشید که همین مؤمن را بنهایت عذاب شهید نمودند الا لعنة الله علی القوم الظالمین

حضرت عبدالبها میفرماید قوله الاحلی (مفاوضات صفحه ۱۱)
 «اما حضرت موسی مدت مدیده در صحرا چوہانی میکرد و ظاہر شخصی بود که درخاندان ظلم پرورده شده بسود وین ناس مشہور بقتل گشته و چوہان شده و در نزد دولت و ملت فرعون بنیہایت مفروض و مفضوب گشته همچنین شخصی یک ملت عظیمه را از قید اسارت خلاص کرد و اقتناع نمود و از مصر برون آورد و بارض مقدسه رساند و آن ملت

در نهایت زلت بودند بنهایت عزت رسیدند اسیر بودند آزادگشتند جاهلترین اقوام بودند عالمترین اقوام شدند از تأسیساتش بد رجه ای رسیدند که بین جمیع ملل مفتخر شدند صیثشان بآفاق رسید کار بجائی کشید که امم مجاوره اگر میخواستند کسی راستایش کنند میگفتند یقیناً این اسرائیلی است تأسیس شریعت و قانون کرد که ملت اسرائیل را احیا نمود و بنهایت رجه مدنیّت در آن عصر رسیدند و کار بجائی رسید که حکمای یونان میآمدند و از فضای اسرائیل تحصیل کمالات مینمودند مثل سقراط که بسوریه آمد و تعلیم وحدانیت و بقای ارواح را بعد از ممات ازینی اسرائیل گرفت و بیونان مراجعت نمود و تأسیس این تعلیم را کرد بعد اهالی یونان مخالفت کردند و حکم بقتلش دادند و در مجلس حاکم حاضر کردند و ستمش دادند حال شخصی که زبانش کال بود و در خانه فرعون بزرگ شده بود و در بین خلق شهرت بقتل یافت و مدتی مدیده از خوف متواری شد و چو پانی نمود چنین شخصی بیاید و چنین امر عظیم در عالم تأسیس فرماید که اعظم فیلسوف عالم بهزاریک آن موفق نشود این بدیهی است که خارق العاده است انسانی که در زبانش لکننت باشد البته یک صحبت عادی نتواند تا چه رسد که چنین تأسیساتی کند این

شخص را اگر قوه الهیه تائید نمینمود اهدا چنین موفقیت
 برای امر عظیم حاصل نمیکرد اینها دلائلی نیست که کسی
 بتواند انکار کند حکمای مادی فلاسفه یونان عظامی رومان
 که شهیر آفاق شدند با وجود این هر یکی در فتنی از فتن
 ماهر بودند مثلاً جالینوس و بقراط در معالجات ارسطو
 در نظریات و دلائل منطقیه افلاطون در اخلاق والهیات
 معروف بمهارت شدند چطور میشود که شخص چوہانی تأسیس
 جمیع این شئون نماید شبهه ای نیست که این شخص موید
 بقوه خارق العاده بوده ملاحظه نمائید که اسباب امتحان
 وافتتان از برای خلق فراهم میآید حضرت موسی در مقام
 دفع ظلم يك مثنی بآن شخص قبطی زد میانہ مردم بقتل
 شهرت یافت علی الخصوص مقتول از ملت حاکمه بود و فرار
 نمود بعد بنبوت مبعوث شد با وجود این بد نامی چگونه
 بقوتی خارق العاده موفق بر تأسیسات عظیمه و مشروعات
 جسیمه گشت .

مطلب چهارم - حضرت زردشت .

حضرت عبدالبها " میفرمایند قوله الاحلی : (۱)

" از جمله مظاهر مقدسه الهیه حضرت زردشت بود نبوت

حضرت مثل آفتاب واضح و روشن است برهانش ساطع است و دلیلش لائح و حجّتش قاطع حضرت زردشت وقتی ظاهر شد که ایران ویران بود و اهل ایران در نهایت خذلان مدتی محاربات دائمی در میان ایران و ترکستان بود در ایام لهراسب جزئی آرامی یافت زیرا لهراسب بنده حق بود و تحرّی حقیقت مینمود بعد گشتاسب بر سریر سلطنت نشست باری ایران را ظلمات ذلّ و هوان احاطه کرده بود در چنین وقتی حضرت زردشت ظاهر شد ایران را روشن کرد و اهالی ایران را بیدار و هوشیار فرمود بعد از آن که قوای ایران به تحلیل رفته بود و از هر جهت تدنی حاصل شده ایرانیان گمراه و ظلمت نادانی مستولی دوباره بتعالیم حضرت زردشت جانی تازه گرفت و رو بترقی گذاشت تعالیم حضرت زردشت واضح است که تعالیم آسمانی است و نصایح و وصایای حضرت زردشت واضح است که الهی است اگر حضرت زردشت ظاهر نمیشد ایران محو و نابود شده بود اگر تعالیم حضرت زردشت نبود ایرانیان بگلی بی نام و نشان شده بودند از فضائل عالم انسانی بگلی محروم میگشتند و از فیوضات ربّانیه بگلی محجوب ولی آن کوکب نهرانی افق ایران را روشن کرد عالم اخلاق را تعدیل فرمود و ایرانیان را بهتیمت الهی

تربیت کرد باری نبوت حضرت زردشت مثل آفتاب واضح
 و آشکار است عجب است که نبوت حضرت موسی را قائلند
 و حضرت زردشت را انکار میکنند باری چون حضرت زردشت
 در قرآن صریحا مذکور نیست لهذا اهل فرقان انکار او کردند
 و اعتراض بر او داشتند و حال آنکه در قرآن بعضی انبیا
 باسم مذکورند و اکثری از انبیا بصفه مذکور جمیع انبیا که
 در قرآن اسمشان مذکور است بیست و هشت پیغمبر است
 ماعدای آنها بدون تصریح اسم اکثرشان مذکور در خصوص
 حضرت زردشت میفرماید پیغمبری که در سواحل رود ارس
 معوث شد باین عنوان حضرت زردشت را به پیغمبر
 اصحاب الرّس در قرآن ذکر میفرماید حضرات مفسّرین چون
 نفهمیدند رس را بمعنی چاه تفسیر کردند و چون حضرت
 شعیب در مدیان بودند و اهل مدیان آبشان از چاه بود
 لهذا گمان کردند پیغمبری که در رس معوث شد حضرت
 شعیب بوده و بعضی از مفسّرین ذکر کرده اند که مقصود
 از رس ارس است پیغمبرهای متعدّد در آنجا معوث شدند
 ولی اسمشان در قرآن ذکر نشده چنین گفتند خلاصه کلام
 این است که حضرت زردشت در قرآن بعنوان پیغمبر سواحل
 رس ذکر شده و بزرگواری حضرت مثل آفتاب است تا یوم ظهور
 جمال مبارك بزرگواری حضرت زردشت مستور بود بعد جمال مبارك

اسم حضرت را بلند نمودند و درالواح ذکرش فرمودند که حضرت زردشت یکی از مظاهر مقدسه الهیه بود چون ابر ببارد و نسیم بوزد و آفتاب بتابد آنچه درکمون زمین است ظاهر و آشکار گردد بهمین قسم چون شمس حقیقت جمال مبارك ظهور نمود و انوارش بر آفاق بتابد جمیع حقائق و اسرار ظاهر و آشکار شد از جمله مسئله حضرت زردشت بود فارسیان هزارسال و چیزی سرگردان بودند و سی سر و سامان بودند الحمد لله جمال مبارك فارسیان را در آفوش عنایت خود گرفت و بعد از هزارسال از این ذلت و از این شقت نجات داد و نبوت حضرت زردشت را اعلان فرمود و این قصیه نیز سبب الفت و محبت و ارتباط و وحدت عالم انسان است جمال مبارك جمیع امم را در ظل جناح عنایت خویش گرفت و گل را دلجوئی فرمود و بجمیع مهربانی کرد لهذا امرش رحمت عالمیان است و ظهورش سبب نجات من علی الارض و مسرت جمیع ملل حکم سیف را برداشت بجای سیف محبت حقیقیه گذاشت نفرت و اجتناب را محو فرمود الفت و اجتناب در میان عموم تأسیس فرمود الحمد لله ما را از هر قیدی آزاد کرد و ما را با جمیع ملل صلح و آشتی داد محبت عالمیان کرد و از بهائیان شمرد لهذا باید هر دو صد هزار شکرانه نعائم و به عبودیتش قیام کنیم این است نهایت

آمال و آرزوی ما ملاحظه کنید که چه موهبتی فرموده الآن این جمع هر يك از جانی و هرنفسی از اقلیمی و کشوری چقدر ما بین ما اختلاف بود چقدر نزاع بود چقدر اجتناب بود بصفت رحمانیت بر ما تجلی کرد همه ماها را جمع کرد الفت داد متحد کرد و کل در نهایت محبت و الفت و اتحاد و یگانگی بر سر این سفره جمعیم و مقصدی جز عبودیت آستان مبارک نداریم و مرادی جز محبت و الفت نخواهیم قلوب با یکدیگر مرتبط است و جانها کل بمعنایست جمال مبارک مستبشر از این جمعیت واضح است که همه چه خواهد شد و چگونه بین ملل و مذاهب و شعوب و قبائل مختلفه متحاربه متنازعه الفت و اتحاد و یگانگی حاصل خواهد گشت این عنوان است دیگر معلوم است که متن و شرح این نامه چگونه است این مجلس دیباچه کتاب است لهذا معلوم است حقائق و معانی این کتاب چگونه است امیدم چنان است که تماما هر يك چون بموطن خود یا مسکن خود مراجعت کنید آیتی از آیات الهیه باشید موهبتی از مواهب ربّانی باشید سبب الفت قلوب گردید و سبب اتحاد و ارتباط نفوس بوحدهت انسانی خدمت کنید خادم جمیع بشر باشید و محب جمیع من علی الارض آشنا و یگانگی بدانید یار و افیار نشمرید با جمیع بنیهای محبت

مهربانی سلوک و حرکت نمائید این است نهایت آمال
و آرزوی ما یقین است که معمول خواهید داشت .

مطلب پنجم - حضرت بودا و کنفوسیوس

حضرت عبدالبها " میفرمایند قوله الاحلی :

بودا نیز تاسیس دین جدید و کنفوسیوس تجدید
سلوک و اخلاق قدیم نمود ولی بکلی اساس آنان برهم خورد
وطل بودیه و کنفوسیوسیه ابداً بر معتقدات و عبارات مطابق
اصل باقی هر قرار نماندند مؤسس این دین شخص نفیس
بود تاسیس وحدانیت الهیه نمود ولی من بعد بتدریج
اساس اصلی بکلی از میان رفت و عادات و رسوم جاهلیتیه
بدعت شد تا آنکه منتهی به عبارات صور و تماثیل گردید
مثلاً ملاحظه نمائید که حضرت مسیح بکرات و مرات توصیه
وصایای عشره در تورات و اتباع آن فرمودند و تأکید تشبیه
بآن کردند و از جمله وصایای عشره اینست که صورت و تمثالی
را پرستش منما حال در کنائس بعضی از مسیحین صور و
تماثیل کثیر موجود پس واضح و معلوم شد که دین الله
در میان طوائف بر اساس اصلی باقی نماند بلکه بتدریج
تغییر و تبدیل نماید تا آنکه بکلی محو و نابود گردد لهذا
ظهور جدید شود و آئین جدید تاسیس گردد زیرا اگر

تغییر و تبدیل ننماید احتیاج بتجدید نشود این شجر در بدایت در نهایت طراوت بود و پیرشکوفه و ثمر بود تا آنکه کهنه و قدیم گشت و بگلی ہی ثمر شد بلکه خشک و پوسیده گشت اینست که باغبان حقیقت باز از سنخ و صنف همان شجر نهال بیهمالی غرس نماید که روز بروز نشو و نما نماید و در این باغ الهی ظلّ مدور گسترده و ثمر محمود دهد بهمچنین ادیان از تعاری ایام از اساس اصلی تغیر یابد و بگلی آن حقیقت دین الله از میان رود و روح نماند بلکه بدعتها بمیان آید و جسم بیجان گردد اینست که تجدید شود مقصود اینست که ملت کونفیوس بوده حال عبادت صور و تماثیل نمایند بگلی از وحدانیت الهیه غافل گشته اند بلکه بالهه موهومه مانند اعتقاد قدما یونان معتقدند اما اساس چنین نبوده بلکه اساس دیگر بوده و روش دیگر مثلا ملاحظه کنید که اساس دین مسیح چگونه فراموش گردیده و بدعتها بمیان آمده مثلا حضرت مسیح منع از تعدی و انتقام فرموده بلکه امر بخیر و عنایت در مقابل شرّ و حضرت نموده حال ملاحظه نمائید که در نفس طائفه مسیحیان چه جنگهای خونریز واقع و چه ظلمها و جفاها و درندگی و خونخواری حاصل و بسیاری از حریمهای سابق بفتوای پاپ واقع پس معلوم و واضح گردید که ادیان از مرور ایام بگلی تغیر و

تبدیل یابد پس تجدید گردد .

مطلب ششم - حضرت عیسی بن مریم صیح علیه السلام
حضرت بها " الله درایقان میفرمایند قوله تعالی :
" عیسی بن مریم روزی برکرسی جالس شدند و بنفحات
روح القدس بیاناتی فرمودند که مضمون آن این است " ای
مردم غذای من از گیاه ارض است که بآن سدّ جوع مینمایم
و فراش من سطح زمین است و سراج من در شبها روشنی
ماه است و مرکوب من پاهای من است و کیست از من غنی تر
بر روی زمین قسم بخدا که صد هزار غنا طائف حول این
فقر است و صد هزار ملکوت عزّت طالب این زلت و نیز در ایقان
بارك میفرمایند قوله تعالی :

" دیگر آنکه روزی عیسی بن مریم را یهود احاطه نمودند
و خواستند که آنحضرت اقرار فرماید بر اینکه ادّعی مسیحی
و پیغمبری نمودند تا حکم بر کفر آنحضرت نمایند و حدّ قتل
بر او جاری سازند تا آنکه آن خورشید سماء معانی را در
مجلس فیلاطیس و قیافا که اعظم علمای آن عصر بود حاضر
نمودند و جمیع علما در آن محضر حضور بهم رساندند و جمع
کثیری برای تعاشا و استهزا و ازیت آنحضرت مجتمع شدند
و هر چه از آنحضرت استفسار نمودند که شاید اقرار بشنوند

حضرت سکوت فرمودند و هیچ متعرض جواب نشدند تا آنکه طعمونی برخاست و آمد در مقابل آنحضرت و قسم داد آنحضرت را که آیا تونگفتی که منم مسیح الله و منم ملك الطوك و منم صاحب كتاب و منم مخرب يوم سبت ؟ آنحضرت رأس مبارك را بلند نمود فرمودند «اما ترى بان ابن الانسان قد جلس عن يمين القدرة والقوة» یعنی آیا نمی بینی که پسر انسان جالس بر یمن قدرت و قوت الهی است و حال آنکه بر حسب ظاهر هیچ اسباب قدرت نزد آنحضرت موجود نبود مگر قدرت باطنیه که احاطه نموده بود کل من فی السموات والارض را دیگرچه ذکر نمایم که بعد از این قول بر آنحضرت چه وارد آمد و چگونه با وسلوك نمودند بالاخره چنان در صدر ایذا و قتل آنحضرت افتادند که بفلک چهارم فرار نمود .

مطلب هفتم - حضرت رسول اکرم علیه الصلاة والسلام .

حضرت بها " الله میفرمایند : (۱)

" حضرت خاتم انبیا " روح ماسواه فداه از مشرق امر الهی ظاهر و با عنایت کبری و فضل بی منتهی ناس را بکلمه مبارکه توحید دعوت نمودند و مقصود آنکه نفوس غافله را آگاه فرمایند و از ظلمات شرك نجات بخشند و لکن قوم بر اعراض و اعتراض

قیام کردند و وارد آوردند آنچه را که معشر انبیا در جنت علیا نوحه نمودند در انبیای قبل تفکر نما هر يك باعراض قوم مبتلا گشتند بعضی را بجنون نسبت دادند و برخی را سحرار گفتند و حزبی را کذاب بمشابه علمای ایران سالها از حق جل جلاله ظهور این آیام را میطلبیدند و چون افق عالم منیر و روشن گشت کُل اعراض نمودند و بر سفک دم اطهرش فتوی دادند و نیز میفرمایند : (۱)

" سلطنت حضرت رسول حال در میان ناس ظاهر و هویدا است و در اول امر آنحضرت آن بود که شنیدید چه مقدار اهل کفر و ضلال که علمای آن عصر و اصحاب ایشان باشند بر آن جوهر فطرت و سازج طینت وارد آوردند چه مقدار خاشاکها و خارها که بر محل عبور آن حضرت میریختند و این معلوم است که آن اشخاص بظنون خبیثه شیطانیه خود از یت بان هیکل ازلی را سبب رستگاری خود میدانستند زیرا که جمیع علمای عصر مثل عبد الله ابی و ابو عامر راهب و کعب بن اشرف و نضر بن حارث جمیع آنحضرت را تکذیب نمودند و نسبت بجنون و افترا دادند و نسبتهایی که نمودند بالله من ان یجری به المدار او یتحرک علیه القلم او یحطه الالواح بلی این نسبتها بود که سبب ایذای مردم نسبت بانحضرت

شد و این معلوم و واضح است که علمای وقت اگر کسی را رد و طرد نمایند و از اهل ایمان ندانند چه بر سر آن نفس میآید چنانچه بر سر این بنده آمد و دیده شد اینست که آن حضرت فرمود :

« ما اوزی نبی ہٹل ما اوزیت » و در فرقان نسبتها که دارند و اذیتها که بآنحضرت نمودند همه مذکور است فارجموا الیه لعلکم بمواقع الامر تظلمون حتی قسمی ہر آنحضرت سخت شد کہ احدی با آنحضرت و اصحاب او چندی معاشرت نمینمود و ہر نفسی کہ خدمت آنحضرت میرسید کمال اذیت را باو وارد مینمود در اینموقع یک آیه ذکر مینمایم کہ اگر چشم بصیرت باز کنی تا زندہ ہستی ہر مظلومی آنحضرت نوحہ و ندبہ نمائی و آن آیه در وقتی نازل شد کہ آنحضرت از شدت ہلایا و اعراض ناس بہ غایت افسردہ و دل تنگ بود جبرئیل از سدرۃ المنتہای قرب نازل شد و این آیه تلاوت نمود « و ان کان کبر علیک اعراضہم فان استطعت ان تبغی نفقا فی الارض او سلما فی السماء » کہ ترجمہ آن اینست کہ اگر ہزرگ است ہر تو اعراض معرضین و سخت است ہر تو ادبار منافقین و ایذای ایشان پس اگر مستطیعی و میتوانی طلب کن نقی در زیر ارض یا نردبانی بسوی آسمان کہ تلویح بیان اینست کہ چارہ نیست و دست از تو

برنمیدارند مگر آنکه در زیر زمین پنهان شوی و یا با آسمان
 فرار نمایی و حال امروز مشاهده نما که چقدر از سلاطین
 با اسم آن حضرت تعظیم مینمایند و چه قدر از یلار و اهل آن
 که در ظل اوساکنند و نسبت با آنحضرت افتخار دارند
 چنانچه بر منابر و گلدسته ها این اسم مبارک را بکمال
 تعظیم و تکریم ذکر مینمایند و سلاطینی هم که در ظل آنحضرت
 داخل نشده اند و قمیص کفر را تجدید نموده اند ایشانهم
 بزرگی و عظمت آن شمس عنایت مقرر و معترفند اینست
 سلطنت ظاهره که مشاهده میکنی و این لابد است از برای
 جمیع انبیاء که یا در حیات و یا بعد از عروج ایشان بموطن
 حقیقی ظاهر و ثابت میشود چنانچه الیوم ملاحظه میگرد
 ولیکن آن سلطنت که مقصود است لم یزل ولا یزال طائف
 حول ایشانست و همیشه با ایشانست و آنی انفکاک نیابد
 و آن سلطنت باطنیه است که احاطه نموده کل من فی
 السموات والارض را....."

و نیز میفرمایند قوله تعالی :

"..... خاتم انبیا روح ماسواه فداه در مقام خود شبهه

و مثل و شریک نداشته اولیا صلوات الله علیهم بکلمه او خلق
 شده اند ایشان بعد از او اعلم و افضل عباد بوده اند
 و در منتهی رتبه عبودیت قائم تقدیس ذات الهی از شبهه و

مثل و تنزیه کینونتش از شریک و شبیه بآنحضرت ثابت و ظاهر اینست مقام توحید حقیقی و تفرید معنوی و حزب قبل از این مقام کما هو حقّه محروم و ممنوع حضرت نقطه روح ماسوا فداه میفرماید اگر حضرت خاتم بکلمه ولایت نطق نمیفرمود ولایت خلق نمیشد (۱) انتهی .

حضرت عبدالبها میفرمایند قوله الاحلی : (۲)

" اما حضرت محمد اهل اروپا و آمریکا بعضی روایات از حضرت رسول شنیده اند و صدق انگاشته اند و حال آنکه راوی یا جاهل بوده و یا مبغض و اکثر راویها قسیسها بوده اند و همچنین بعضی از جهله اسلام روایتهای بی اصل از حضرت محمد نقل کرده اند و خیال خود مدح دانسته اند مثلاً بعضی از مسلمانان جاهل کثرت زوجات را مدار معدوحیت دانسته اند و کرامت قرار داده زیرا این نفوس جاهله تکثر زوجات را از قبیل معجزات شمرده اند و استناد مورخین اروپا اکثرش براقوال این نفوس جاهله است مثلاً شخص جاهلی در نزد قسیسی گفته که دلیل بزرگواری شدت شجاعت و خونریزی است و یک شخص از اصحاب حضرت محمد در یک روز صد نفر را در میدان حرب سرازتن جدا کرد آن قسیس گمان نمود که فی الحقیقه برهان دین محمد قتل است و حال آنکه این صرف اوهام است بلکه غزوات حضرت

(۱) اشراقات (۲) مفاوضات

محمد جمیع حرکت دفاعی بوده و برهان واضح آنکه سیزده سال در مکه چه خود و چه احبابش نهایت ازیت را کشیدند و در این مدت هدف تیر جفا بودند بعضی اصحاب کشته گشتند و اموال بیغما رفت و سائرین ترك وطن مألوف نمودند و دیار غربت فرار کردند و خود حضرت را بمسجد از نهایت ازیت مصمم بقتل شدند لهذا نصف شب از مکه بیرون رفتند و به مدینه هجرت فرمودند با وجود این اعداء ترك جفا نکردند بلکه تعاقب تا حبشه و مدینه نمودند و این قبائل و عشائر عرب در نهایت توحش و درندگی بودند که برابره و متوحشین امریکا نزد اینها افلاطون زمان بودند زیرا برابره امریکا اولاد های خویش را زنده زیر خاک نمینمودند اما اینها دختران خویش را زنده زنده زیر خاک میکردند و میگفتند که این عمل منبعت از حمیت است و آن افتخار مینموند مثلا اگر مردان بزن خویش تهدید مینمودند که اگر دختر از تو متولد شود ترا بقتل رسانم حتی الی الآن قوم عرب از فرزند دختر استیحاش کنند و همچنین يك شخص هزار زن میرد اکثرشان بیش از ده زن در خانه داشتند و چون این قبائل جنگ و پرخاش با یکدیگر مینمودند هر قبيله که غلبه میکرد اهل و اطفال قبيله مغلوبه را اسیر مینمود و آنها را کنیز و غلام دانسته خرید و فروش مینمودند و چون

شخصی فوت مینمود و ده زن داشت اولاد این زنان بر سر
 مادران یکدیگر می‌تاختند و چون یکی از این اولاد عبای خویش
 را بر سر زن پدر خود می‌انداخت و فریاد مینمود که این حلال
 منست فوراً این زن بیچاره اسیر و کنیز پسر شوهر خویش
 میشد و آنچه میخواست بزن پدر خود مینمود میکشت و یا آنکه
 در چاهی حبس میکرد و یا آنکه هر روز ضرب و شتم و زجر میکرد
 تا بتدریج آن زن هلاک میشد بحسب ظاهر قانون عرب
 مختار بود و حقد و حسد و بغض و عداوت میان زنان يك شوهر
 و اولاد آنها واضح و معلومست و مستغنی از بیان است
 دیگر ملاحظه کنید که از برای آن زنان مظلوم چه حالتی
 زندگانی بود و از این گذشته معیشت قباول عرب از نهب و
 غارت یکدیگر بود بقسمی که این قبائل متصل بایکدیگر حرب
 وجدال مینمودند و همدیگر را میکشتند و اموال یکدیگر را
 نهب و غارت میکردند و زنان و کودکان را اسیر مینمودند
 و به بیگانگان میفروختند چه بسیار واقع که جمعی از دختران
 و سران امیری در نهایت ناز و نعمت روز را شب نمودند
 ولی شام را در نهایت ذلت و حقارت و اسارت صبح کردند
 در روز امیر بودند و امروز اسیر در روز بانو بودند و امروز کنیز
 حضرت محمد در میان این قبائل صعوث شد و سیزده سال
 بلائی نماند که از دست این قبائل نکشید بعد از سیزده سا

خارج شد و هجرت کرد ولی این قوم دست برنداشتند جمع شدند و لشکر کشیدند و سرش هجوم نمودند که کل را از رجال و نساء و اطفال محو و نابود نمایند در چنین موقعی حضرت محمد مجبور بر حرب با چنین قبائلی گشت این است حقیقت حال ما تعصب نداریم و حمایت نخواهیم ولی انصاف میدهیم و بانصاف میگوئیم شما بانصاف ملاحظه کنید اگر حضرت مسیح در چنین موقعی بود در بین چنین قبائل طاغیه متوحشه و سیزده سال با جمیع حواریین تحمل هر جفائی از آنها میفرمود و صبر میکرد و نهایت از وطن مألوف از ظلم آنان هجرت به بیابان مینمود و قبائل طاغیه باز دست برنداشته تعاقب میکردند و هر قتل عموم رجال و نهب اموال و اسیری نساء و اطفال میپرداختند آیا حضرت مسیح در مقابل آنان چه نوع سلوک میکردند این اگر بر نفس حضرت وارد عفو و سماح مینمودند و این عمل عفو بسیار مقبول و محمود و لایق اگر ملاحظه میکرد که ظالم قاتل خونخوار جمعی از مظلومان را قتل و غارت و ازیت خواهد کرد و نساء و اطفال را اسپر خواهد نمود البته آن مظلومان را حمایت و ظالمان را ممانعت میفرمود پس اعتراض بر حضرت محمد چیست ؟ اینست که چرا با اصحاب و نساء و اطفال تسلیم این قبائل طاغیه نگشت؟ و از این گذشته این قبائل را از خلق و خوی خونخواری خلاص

کردن عین موهبت است و زجر و منع این نفوس محض عنایت است مثلش اینست که شخصی قدح سقی در دست دارد و نوشیدن خواهد یارمهربان آن قدح را بشکند و خورنده را زجر نماید و اگر حضرت مسیح در چنین موقعی بودند البته رجال و نساء و اطفال را از دست این گرگان خونخوار بقوه قاهره نجات میدادند حضرت محمد با نصاری محاربه نمود بلکه از نصاری بسیار رعایت کرد و کمال حریت بایشان داد در نجران طائفه از مسیحی بودند و حضرت محمد گفت هر کس بحقوق اینها تعدی کند من خصم او هستم و در نزد خدا بر او اقامه دعوی کنم او امری که نوشته است در آن صریحاً مرقوم که جان و مال و ناموس نصاری و یهود در تحت حمایت خداست اگر چنانچه زوج مسلمان باشد و زوجه مسیحی زوج نباید زوجه را از رفتن کلیسا منع کند و نباید او را مجبور بر حجاب نماید و اگر چنانچه فوت شود باید او را تسلیم قسیس کند و اگر چنانچه مسیحیان بخواهند کلیسا سازند اسلام باید آنها را اعانت کند و دیگر اینکه در وقت حرب حکومت اسلام با دشمنان اسلام باید نصاری را از تکلیف جنگ معاف بدارد مگر بدلخواهی خود آرزوی جنگ نمایند و معاونت اسلام کنند زیرا در تحت حمایتند ولی در مقابل این معافیت باید يك چیز جزئی در هر سال بدهند خلاصه هفت امرنامه

مفصل است از جمله صورت بعضی از آنها الی الآن در قدس موجود است اینست حقیقت واقع این را من نمیگویم فرمان خلیفه ثانی در قدس در نزد باطریق ارتودکس موجود است و ابداً شبهه در آن نیست ولی بعد از مدتی در میان ملت اسلام و نصاری حقد و حسد حاصل شد هر دو طرف تجا و ز نمودند ماعدای این حقیقت حال آنچه مسلمانان و نصاری و غیره گویند روایت و حکایت محض است منشاء آن اقوال یا تعصب و جهالت است و یا آنکه از شدت عداوت صادر شده مثلاً اسلام گویند که شق القمر کرد و قمر بر کوه مکه افتاد خیال میکنند که قمر جسم صغیر است که حضرت محمد او را در هوا ره کرد يك پاره بر این کوه انداخت و پاره دیگر بر آن کوه این روایت محض تعصب است و همچنین روایاتی که قسمیها مینمایند و مذمت میکنند کل مبالغه و اکثر بی اساس است مختصر اینست که حضرت محمد در صحرای حجاز در جزیره العر ظاهر شد بیابانی بی زرع و بی اشجار بلکه ریگزار و گلگی از عمار بیزار و بعضی مواقع مثل مکه و مدینه در نهایت گرمی اهالی بادیه نشین اخلاق و اطوار بیابانی از علوم و معارف بگلی عاری حتی خود حضرت محمد آبی بود و قرآن را روی کتف گوسفند مینوشتند و یا برگ خرما از این نمونه بفهمید که چه اوضاعی بود و محمد میان اینها مبعوث شد اول اعتراضی

که بر اینها کرد گفت چراتورات و انجیل را قبول نداشتند
 و عیسی و موسی ایمان نیاوردید این حرف بر اینها بسیار
 گران آمد بجهت آنکه گفتند حال آباء و اجداد ما که بتورات
 و انجیل مؤمن نبودند چگونه بود جواب داد که آنان گمراه
 بودند شما باید از نفوسی که بتورات و انجیل مؤمن نبودند
 تبری جوئید ولو اینکه آباء و اجداد باشند در چنین اقلیمی
 بین چنین قبائل متوحشه شخصی امی کتاب آورد که آن کتاب
 بیان صفات الهیه و کمالات الهیه و نبوت انبیا و شرائع
 الهیه و بیان بعضی از علوم و بعضی از مسائل علمیه در نهایت
 فصاحت و بلاغت است از جطه میدانید که قبل از راصد شهیر
 اخیر در قرون اولی و قرون وسطی تا قرن خاص عشر میلاد
 جمیع ریاضیون عالم متفق بر مرکزیت ارض و حرکت شمس بودند
 و این راصد اخیر مبادای جدید است که کشف حرکت ارض
 و سکون شمس نموده تا زمان او جمیع ریاضیون و فلاسفۀ
 عالم بر قواعد بطلمیوس ذاهب بودند و هر کس کلمۀ مخالف
 رأی بطلمیوس میگفت او را تجهیل میکردند بلی فیثاغورث
 و همچنین افلاطون را در آخر ایام تصور آنکه حرکت سنوئی شمس
 در منطقه البروج از شمس نیست بلکه از حرکت ارض حول شمس
 است ولی این رأی بکلی فراموش شد و رأی بطلمیوس مسلّم
 در نزد جمیع ریاضیون گشت اما در قرآن مخالف رأی و قواعد

بطلمیوسیه آیاتی نازل از آنجمله آیه قرآن " والشمس تجري
لصنقر لها " ثبوت شمس و حرکت محوری آن و همچنین در آیه
دیگر " وکل فی فلك یسبحون " حرکت شمس و قمر و ارض و
سائر نجوم مصر بعد از اینکه قرآن انتشار یافت جمیع
ریاضیون استهزا نمودند و این رأی را حمل بر جهل کردند
حتی علمای اسلام چون آیات را مخالف قواعد بطلمیوسیه -
دیدند مجبور بر تأویل گشتند زیرا قواعد بطلمیوسیه صلّم بود
و صریح قرآن مخالف این قواعد تا در عصر خاص عشر میلاد
که قریب نهصد سال بعد از محمد ریاضی شهریر رصد جدید
نمود و آلات تلسکوپ پیدا شد و اکتشافات مهمه حاصل
گشت و حرکت ارض و سکون شمس ثابت شد و همچنین حرکت
محوری شمس مکشوف گشت و معلوم گردید که صریح آیات قرآن
مطابق واقعست و قواعد بطلمیوس اوهامات محض مختصر
اینکه جم غفیری از امم شرقیه هزار و سیصد سال در ظل شریعت
محمد به تربیت و در قرون وسطی که اروپا در نهایت درجه
توحش بودند قوم عرب در علوم و صنایع و ریاضیات و سیاست
و سائر فنون بر سائر طل عالم تفوق داشتند محرك و مربی
قبائل بادیة العرب و مؤسس مدنیات کمالات انسانیه در میان
آن طوائف مختلفه یک شخص امی یعنی حضرت محمد بود
آیا این شخص محترم مربی کل بود یا نه ؟ انصاف لازم است

و نیز میفرمایند قوله الاحلی : (۱)

” در ایام نورهدی و سراج ملاء اعلی حضرت رسول محمد بن عبد الله علیه الاف من التّحّة والثّناء مطلع نیستند یکی فریاد میکرد ” افتری علی الله کذبا ام به جنة ” یکی نعره میزد ” ان یتبعون الا رجلا مسحوراً ” دیگری ” یا ایها الذی نزل علیه الذکر انک لمجنون ” میگفت دیگری ” ان هذا الا اسأ^{طیر} الا ولین ” دیگری ” اضعاف احلام بل افتریه بل هو شاعر ” تقریر میکرد و دیگری ” واز راوک ان یتخذوک الا هزواً معاطه مینمود و دیگری ” اهد الذی بعثه الله رسولا ” فریاد میزد و دیگری از مشاهیر علمای آن عصر نضرین حارث ” اللهم ان کان هذا هو الحق من عندک فاطر علینا حجارة من السماء ” جسارت میکرد و از این قبیل وقایع بسیار باید هر انسانی در آن تأمل نماید تا بداند که هر وقت کوبی درخشنده از افق نبوت کبوری درخشید خفاشان چه کردند و چه گفتند و چگونه از یست و آزار وارد آوردند و درجه غرور و استکبار بچه مقاصی بود و چگونه پدران بر پسران مهتدی ملامت و شماتت مینمودند ولید منکر و معرض پسرش مؤمن ابوجهل منکر پسرش عکرمه مقبل آن دهد رشهیر بدین دویسر مؤمن موقن فقیر چه قدر شماتت و ملامت نمودند و حضرت رسول علیه السلام هر وقت

این دو سر را میدیدند میفرمودند "يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ يُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ" باری محزون باش دلخون مگر د
 عنقریب خویش و پیوند فریاد برآرند تا الله لقد آثرک الله
 علينا شما باید نهایت احترام و رعایت را بجناب پدر مجری
 دارید این از وصایای الهی در این دو راست از الطاف
 الهی امید داریم که نفوس مظهر این آیه مبارکه گردند
 "رَبَّنَا اِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يَنَادِي لِلْاِيْمَانِ اِنْ اٰمَنُوْا بِرَبِّكُمْ فَاٰمَنَّا"
 حضرت موسای کلیم و قتیکه ظاهر شد فریاد برآوردند که
 شخص قاتلی فراری حال مراجعت نموده و دعوی نبوت مینماید
 و هوم بمشت حضرت مسیح صبیح طلیح روحی له الفداء علماء
 یهود فریاد برآوردند و او یلا این بی پدر دعوی تأیید بروج
 القدس مینماید و خطاب بمریم مینمودند "یا اخت هـا رون
 ماکان ابوک امرء سو" و ما کانت امک بغیاؤدریوم ظهور نیسز
 هدایت کبری حضرت محمد مصطفی روحی له الفداء "ان هذا
 الا بشرا مثلنا یاکل الطعام و یحشی فی الاسواق لولا انزل علیه
 ملک فیکون معه نذیراً فریاد میزدند باری بکرات حلقوم
 مبارک را چنان فشردند که نزدیک بود انالله و انا الیه
 راجعون بفرماید چنانکه مذکور در کتب است که روزی اسی
 جهل حلق آنحضرت را در خانه کعبه چنان فشار داد
 که نزدیک تسلیم روح شدند در این اثنا حمزه عموی حضرت

از شکار مراجعت مینمود گمانی در دست داشت هجوم بر
 ابی جهل نمود و حضرت را از اذیت آن بدبخت نجسات
 داد پس ابی جهل گفت مگرتو نیز متابعت این شخص نمودی
 تا آن زمان حمزه مؤمن نبود ولی حمیتش بجوش آمد
 در جواب گفت بلی من نیز متابعت او نمودم همین حمایت
 سبب شد که بنور ایمان موفق گشت حضرت چون عمار اهل
 مکه را بنهایت شدت ملاحظه فرمود بسمت طائف شتافت بلکه
 آنان کلمه حق استماع کنند جوانان و اوپاش طائف برسرسر
 حضرت جمع شدند و متحقیق پرداختند و بیپاشنه پای آنحضرت
 سنگ زدند تا آنکه خون جریان نمود از شدت الم حضرت
 نشستند معرضین آمدند حضرت بلند کردند گفتند باید
 بروی چون حرکت فرمودند باز بیپاشنه مبارک سنگ زدند
 و سب و شتم روا داشتند تا آنکه حضرت بیباغ یکی از بزرگان
 رسید احتراماً بصاحب باغ معرضین عقب کشیدند صاحب
 باغ با مهمان خویش در بالا دم در ریچه نشسته بودند
 مهمان گفت که این شخص بسیار صدمه خورده و خسته شده
 از برای او خوشه انگوری بفرست صاحب باغ امتناع کرد
 مهمان اصرار نمود مجبورا بواسطه غلام خویش که نام او عداس
 بود خوشه انگوری فرستاد عداس چون از اهل نینوا بسور
 و از امت یونس علیه السلام حضرت از او سؤال فرمودند

تو از کجائی ؟ گفت از نینوا هستم فرمودند نینوا مدینه
یونس علیه السلام است غلام چون از اهل حجاز نام یونس
علیه السلام را شنیده بود بانهایت استغراب عرض کرد که
شما یونس را می شناسید ؟ جواب فرمودند بلی یونس
برادر من است و از انبیای الهی است و صاحب آیات باهره
غلام از بیان حضرت بسیار شادمان گشت دست حضرت را
بوسید صاحب بستان بهممان خویش گفت دیدی چگونه
غلام من از دست رفت و این شخص او را اضلال نمود زیرا
دست او را بوسید باری عداس مورد مواخذه گشت تا اینکه
مجبور بر فرارشده مقصود اینست که بعضی را گمان چنان
که در زمان اشراق توحیدت جمیع خلق فریاد برآورند
سمعنا و اطعنا دیگر نمیدانند چه بلایائی بر آن جواهر
وجود وارد شد و چه انکار و استکبار از عموم دیدند این
است که میفرماید افلکما جائکم رسول بما لاتهوی انفسکم
استکبرتم ففریقا کذبتم و فریقا تقتلون " انتهى

و نیز میفرمایند قوله الاحلی : (۱)

" از جمله برهان حضرت محمد قرآن است که
بشخص امی وحی شده منطوق قرآن حکمت بالفه است
شریعتی در نهایت اتقان که روح آن عصر بود تأسیس
میفرماید و از این گذشته مسائل تاریخی و مسائل ریاضیه

بیان مینماید که مخالف قواعد فلکیه آن زمان بود بعد ثابت
 شد که منطوق قرآن حق بود در آن زمان قواعد فلکیه
 بطلمیوس مسلم آفاق بود و کتاب مجسطی اساس ریاضیه
 بین جمیع فلاسفه ولی منطوقات قرآن مخالف آن قواعد
 مسلمه ریاضیه لهذا جمیع اعتراض کردند که این آیات
 قرآن دلیل بر عدم اطلاع است اما بعد از هزار سال تحقیق
 و تدقیق ریاضیون اخیر واضح و مشهود شد که صریح قرآن
 مطابق واقع و قواعد بطلمیوس که نتیجه افکار هزاران ریاضی
 و فلاسفه یونان و رومان و ایران بود باطل مثلا يك مسئله
 از مسائل ریاضی قرآن این است که تصریح بحرکت ارض نموده
 ولی در قواعد بطلمیوس ارض ساکن است ریاضیون قدیم
 آفتاب را حرکت فلکیه قائل ولی قرآن حرکت شمس را محوره
 بیان فرموده و جمیع اجسام فلکیه و ارضیه را متحرک دانسته
 لهذا چون ریاضیون اخیر نهایت تحقیق و تدقیق در مسائل
 فلکیه نمودند و آلات و ادوات اختراع کردند و کشف اسرار
 نمودند ثابت و محقق شد که منطوق صریح قرآن صحیح است
 و جمیع فلاسفه و ریاضیون سلف برخطا رفته بودند حال باید
 انصاف داد که هزاران حکما و فلاسفه و ریاضیون از امم
 متدنه باوجود تدریس و تدریس در مسائل فلکیه خطا
 نمایند و شخص امی از قبائل جاهله بادیة العرب که اسم

فن ریاضی نشنیده بودند با وجود آنکه در صحرا در وادی غیر ذی زرع نشو و نما نموده بحقیقت مسائل غامضه فلکیه پی برد و چنین مشاکل ریاضیه را حل فرماید پس هیچ شبهه نیست که این قضیه خارق العاده بوده و بقوت وحسی حاصل گشته و برهانی از این شافی تر و کافی تر ممکن نیست و این قابل انکار نه " انتهی .

مطلب هشتم - حضرت باب اعظم جل زکره الاعلی .
 حضرت بها^۱ الله پس از استدلال بآیات نازل از قلم مبارک حضرت باب بحقانیت آنحضرت و نقل آیات مبارکه قرآنیه و شرح و تفصیل ادله متقنه دیگر در کتاب ایقان (۱) راجع بحقانیت حضرت ربّ اعلی باب اعظم میفرمایند قوله تعالی :
 " و از جمله ادله بر اثبات این امر آنکه در هر عهد و عصر که غیب هویّه در هیکل بشریّه ظاهر میشد بعضی از مردمی که معروف نبودند و علاقه بدنیا و جهتی نداشته اند بضیاء شمس نبوت مستضی و بانوار قمر هدایت مهتدی میشدند و لقا^۲ الله فائز میگشتند لهذا این بود که علمای عصر واغنیای عهد استهزا^۳ مینمودند چنانچه از لسان آن گمراهان میفرماید^۴
 " فقال الملا الذین کفروا من قومه ما نراک الا بشرا مثنا

ومانراک اتبعک الا الذین هم اراذلنا بادی الرأی ومانسری
 لکم علینا من فضل بل نظنکم کاذبین " اعتراض مینمودند
 وآن مظاهر قدسیه میگفتند که متابعت شما نکرده مگر اراذل ما
 که اعتنائی بشأن آنها نیست و مقصودشان این بوده که علماء
 و اغنیاء و معارف قوم بشما ایمان نیاوردند واین دلیل و
 امثال آن استدلال بر بطلان من له الحق مینمودند واما
 در این ظهور اطهر و سلطنت عظمی جمعی از علمای راشدین
 و فضلای کاملین و فقهای بالغین از کأس قرب و وصال مرزوق
 شدند و عنایت عظمی فائز گشتند و از کون و امکان در سبیل
 جانان گذشتند بعضی از اسامی آنها ذکر میشود که شاید
 سبب استقامت انفس مضطربه و نفوس غیر مطمئنه شود از آنجمله
 جناب ملاحسین است که محل اشراق شمس ظهور شدند
 لولاه ما استوی الله علی عرش رحمانیته و ما استقر علی کرسی
 صدانیته و جناب سیدیحیی که وحید عصر و فرید زمان خود
 بودند و ملامحمد علی زنجانی و ملا علی بسطامی و ملاسمید
 بارفروشی و ملا نعمة الله مازندرانی و ملا یوسف اردبیلی
 و ملامهدی خوشی و آقاسید حسین ترشیزی و ملامهدی کندی
 و مراد راو ملاحاقر و ملا عبد الخالق یزدی و ملا علی برقانسی
 و امثال آنها که قریب چهارصد نفر بودند که اسامی جمیع
 در لوح محفوظ الهی ثبت شده همه اینها مهتدی و مقرر

و مدعن گشتند برای آن شمس ظهور بقسمی که اکثری
 از مال و عیال گذشتند و برضای ذی الجلال پیوستند و از
 سرجان برای جانان برخاستند و انفاق نمودند بجمیع
 آنچه مرزوق گشته بودند بقسمیکه سینه هاشان محل تیرهای
 مخالفین گشت و سرهاشان زینت سنان شرکین چنانچه
 ارضی نماند مگر آنکه از دم این ارواح مجرده آشامید
 و سیفی نماند مگر آنکه به گردنهایشان مسح گشت و دلیل
 بر صدق قولشان فعلشان پس آیا شهادت این نفوس قدسیه
 که باین طریق جان در راه دوست دادند که همه عالم از
 ایثار دل و جانشان متحیر گشتند کفایت نمیکند برای این
 عبادی که هستند و انکار بعضی عباد که دین را بدرهمی
 دادند و بقا را بفنا تبدیل نمودند و کوشر قرب را بچشمه^{های}
 شور معاوضه کردند و بجز اخذ اموال ناس مرادی نجویند
 چنانچه مشاهده میشود که گل بزخارف دنیا مشغول
 شده اند و از ربّ اعلی دور مانده حال انصاف دهید
 که شهادت اینها مقبول و مسموع است که قولشان و فعلشان
 موافق و ظاهرشان و باطنشان مطابق بنحوی که تاهست
 العقول فی افعالهم و تحیرت النفوس فی اصطبارهم و بما
 حطت اجسادهم و یا شهادت این معرضین که بجز هوای
 نفسی نفسی برنیارند و از نفس ظنون باطله نجاتی نیافتند^{ند}

و در یوم سر از فراش برند آرند مگر چون خفاش ظلمانی در
 طلب دنیای فانیه کوشند و در لیل راحت نشوند مگر در
 تدبیرات امورات دانیه کوشند بتدبیر نفسانی مشغول گشته
 و از تقدیر الهی غافل شده اند روز بجان در تلاش معاشند
 و شب در تزئین اسباب فراش آیا در هیچ شرع و ملتی جایز
 است که باعراض این نفوس محدود متمسک شوند و از اقبال
 و تصدیق نفوسی که از جان و مال و اسم و رسم و ننگ و نام
 در رضای حق گذشته اند اغفال نمایند آیا نبود که از قبل
 امر سید الشهداء را اعظم امور و اکبر دلیل بر حقیقت
 آنحضرت میسر دهند و میگفتند در عالم چنین امری اتفاق
 نیفتاد و حقی باین استقامت و ظهور ظاهر نشد با اینکه امر
 آنحضرت از صبح تا ظهر بیشتر امتداد نیافت ولیکن این
 انوار مقدسه هیجده سینه میگذرد که بلا یا از جمیع جهات
 مثل باران بر آنها بارید و بچه عشق و حب و محبت و ذوق
 که جان رایگان در سبیل سبحان اتفاق نمودند چنانچه
 بر همه واضح و برهن است با وجود این چگونه این امر را
 سهل شمردند آیا در هیچ عصر چنین امر خطیری ظاهر شده
 و آیا اگر این اصحاب مجاهد فی الله نباشند دیگر که مجاهد
 خواهد بود ؟ و آیا اینها طالب عزت و مکت و ثروت بودند
 و آیا مقصودی جز رضای حق داشتند و اگر این همه اصحاب

با این آثار عجیبه و افعال فریبه باطل باشند دیگر کسه
 سزاوار است که دعوی حق نماید. قسم بخدا که همین فعلشان
 برای جمیع من علی الارض حجت کافی و دلیل وافق است
 لوکان الناس فی اسرار الامر یتفکرون و سیعام الذین ظلموا
 ای منقلب ینقلبون و از همه گذشته علامت صدق و کذب
 در کتاب معلوم و مقرر شده باید ادعا و دعاوی کل عباد باین
 محک الهی زده شود تا صادق را از کاذب تمیز دهد
 اینست که میفرماید «فتمنوا الموت ان کنتم صادقین» حال
 ملاحظه فرمائید با این شهدای صادق که نص کتاب شاهد
 بر صدق قول ایشان است چنانچه دیده اید که همه جان
 و مال و زن و فرزند و کل مایطک را انفاق نموده اند و با علی
 غرف رضوان عروج فرمودند شهادت این طلعات عالیه و انفس
 منقطعه بر تصدیق این امر عالی متعالی مقبول نیست و
 شهادت این گروه که برای ذهب از مذهب گذشته اند
 و برای جلوس بر صدر از اول ماصدر احتراز جسته اند
 بر بطلان این نور لائح حائز و مقبولست با اینکه جمیع
 مردم ایشان را شناخته اند و اینقدر ادراک نموده اند که از
 ذره از اعتبار ظاهری طکی در سبیل دین الهی نمیگذرند
 تا چه رسد بجان و مال و غیره. حال ملاحظه فرمائید کسه
 چگونه محک الهی بنص کتاب تفصیل نمود و خالص را از غش

تمیز داده و مع ذلك هنوز شاعر نشده اند و در نوم غفلت
 بکسب دنیاى فانیه و ریاست ظاهریه مشغول شده اند
 یا این انسان قد مضت عليك ایام و اشتغلت فیها بما
 تهوی به نفسك من الظنون والاهام الی می تكون راقدا علی
 بساطك ارفع رأسك عن النوم ان الشمس ارتفعت فی وسط
 الزوال لعل تشرق عليك بانوار الجمال والسلام ولكن
 معلوم باشد که این علما و فقها که مذکور شد هیچیک ریاست
 ظاهره نداشته اند چه که حال است علمای مقتدر معروف
 عصر که بر صدر حکم جالسند و بر سریر امر ساکن تابع حقیق
 شوند الا من شاء ربك چنین امری در عالم ظهور نمود مگر
 قلیلی و قلیل من عبادی الشکور چنانچه در این عهد احدی
 از علمای مشهور که زمام ناس در قبضه حکم ایشان بود اقبال
 نجستند بلکه بتمام بغض و انکار در دفع کوشیدند بقسمیکه
 هیچ گوشى نشنیده و هیچ چشمی ندیده و رب اعلمی
 روح ماسواه فداه بخصوص بجمیع علمای هر بلدی توقیمسى
 صادر فرموده اند و مراتب اعراض و اغماض هر کدام را در توقیع
 او بتفصیل ذکر فرموده اند فاعتبروا یا اولی الابصار.

و نیز میفرمایند قوله تعالى (۱) :

“ دلیل و برهان دیگر که چون شمس بین دلائل

مشرقت استقامت آن جمال ازلی است بر امر الهی که با اینکه
 در سن شباب بودند و امری که مخالف کل اهل ارض از وضع
 و شریف و غنی و فقیر و عزیز و ذلیل و سلطان و رعیت بسود
 باوجود این قیام بر آن امر فرمود چنانچه کل استماع نمودند
 و از هیچکس و هیچ نفس خوف ننمودند و اعتنا نفرمودند
 آیا میشود این بغیر امر الهی و مشیت مثبته ربّانی ؟ قسم
 بخدا که اگر کسی فکر و خیال چنین امری نماید فی الفسور
 هلاک شود و اگر قلبهای عالم را در قلبش جا دهی باز جبار
 بر چنین امر مهمّ ننماید مگر باذن الهی باشد و قلبش متصل
 بفیوضات رحمانی و نفسش مطمئن بمعنایات ربّانی آیا این
 را بچه حمل میکنند آیا بجنون نسبت میدهند ؟ چنانچه
 بانبیای قبل دادند و یا میگویند برای ریاست ظاهره و جمع
 زخارف دنیای فانیّه این امور را متعرض شده اند
 سبحان الله در اول یکی از کتب خود که آن را قیوم اسماء
 نامیده و اول و اعظم و اکبر جمیع کتب است اخبار از شهادت
 خود میدهند و در مقامی این آیه را ذکر فرموده اند " یا بقیة
 الله قد فدیت بکلی لك و رضیت السّب فی سبیلک و ماتعنیت
 الا القتل فی محبتک و کفی بالله العلیّ معتصما قدیما "
 و همچنین در تفسیرها " تعنای شهادت خود را نموده اند
 " کاتی سمعت منادی یا بنادی فی سرّی افدا حبّ الاشیا الیک

فی سبیل اللہ کما فدی الحسین علیہ السلام فی سبیلی
 ولولا کنت ناظرا بذک السّر الواقع فوالذی نفسی بیسده
 لواجتمع طوک الارض لن یقدروا ان یأخذوا منی حرفا
 فکیف العبید الذی لیس لهم شأن بذک و انهم مطرورون
 الی ان قال لیملم الکّل مقام صبری و رضائی و فدائی
 فی سبیل اللہ " آیا صاحب این بیان رامیتوان نسبت داد
 که در غیر مراد الهی مشی مینماید و یا بغیر رضای او امری
 طلب نموده در همین آیه نسیم انقطاعی مکنون شده که اگر
 بوزن جمیع هیاکل وجود جان را انفاق نمایند و از روان
 درگذرند حال ملاحظه نمائید که چقدر ناس نسناسند و
 بغایت حق ناسپاس که چشم از جمیع انبیا پوشیده اند
 و عقب مرداری چند که از بطنشان افغان مال مسلمانان می
 میدوند و با وجود این چه نسبتهای غیر لائقه که بمطالع
 قدسیه میدهند .

و نیز میفرمایند قوله تعالی (!)

" استقامت بر امر حجتی است بزرگ و برهانست عظیم
 چنانچه میفرماید فاستقم كما امرت حال ملاحظه
 فرمائید که این سدره رضوان سبحانی در اول جوانی چگونه
 تبلیغ امر اللّه فرموده و چه قدر استقامت از آن جمال احدیت

ظاهر شد که جمیع من علی الارض بر منعمش اقدام نمودند
 حاصلی نبخشید آنچه ایزد بر آن سدره طویلی
 وارد میآوردند شوقش بیشتر و نار حبش مشتمل تر میشد
 چنانچه این فقرات واضح است و احدی انکار ندارد تا آنکه
 بالاخره جان را در باخت و برفیق اعلی شتافت و از جطه
 دلائل ظهور غلبه و قدرت و احاطه که بنفسه از آن مظهر
 وجود و مظهر معبود در اکناف و اقطار عالم ظاهر شد
 چنانچه آن جمال ازلی در شیراز در سینه ستین ظاهر شدند
 و کشف عطا فرمودند مع ذلك باندك زمانى آثار غلبه و قدرت
 و سلطنت و اقتدار از آن جوهر الجواهر و بحر البحور در جمیع
 بلاد ظاهر شد بقسمی که از هر بلدی آثار و اشارات و دلائل
 و علامات آن شمس لاهوتی هویدا گشت و چه مقدار قلوب
 صافیة رقیقه که از آن شمس ازلیه حکایت نمودند و چه قدر
 رشحات علمی از آن بحر علم لدنی که احاطه نمود جمیع
 ممکنات را با اینکه در هر بلد و مدینه جمیع علماء بر منعم
 و رد ایشان برخاستند و کمر غل و حسد و ظلم بردفشان
 بستند و چه نفوس قدسیه را که جواهر عدل بودند بنسبت
 ظلم کشتند و چه هیاکل روح را که صرف علم و عمل از ایشان
 ظاهر بود بهدترین عذاب هلاک نمودند مع کل ذلك هر يك
 از آن وجودات تا دم مرگ بزکرا لله مشغول بودند

و در هوای تسلیم و رضا طایر و بقسمی این وجودات را تظیب نمودند و تصرف فرمودند که بجز اراده اش مرادی نجستند بجز امرش امری نگزیدند رضا برضایش دادند و دل بخیا بستند حال قدری تفکر نمائید آیا چنین تصرف و احاطه از احدی در امکان ظاهر شده و جمیع این قلوب منزّهه و نفوس مقدّسه بکمال رضا در موارد قضا شتافتند و در مواقع شکایت جز شکر از ایشان ظاهر نه و در موطن بلا جز رضا از ایشان مشهود نه و این رتبه هم معلوم است که کُلّ اهل ارض چه مقدار غل و غنص و عداوت باین اصحاب داشتند چنانچه ازبیت و ایدای آن طلعات قدسی معنوی را علت فوز و رستگاری و سبب فلاح و نجات ابدی میدانستند آیا هرگز در هیچ تاریخی از عهد آدم تا حال چنین غوغائی در بلاد واقع شد ؟ و آیا چنین ضوضائی در میان عباد ظاهر گشت و با اینهمه ایداء و ازبیت محل لمن جمیع ناس شدند و محل ملامت جمیع عباد و گویا صبر در عالم کون از اصطبارشان ظاهر شد و وفا در ارکان عالم از فعلشان موجود گشت . باری در جمیع این وقایع حادثه و حکایات وارده تفکر فرمائید تا بر عظمت امر و بزرگی آن مطلع گردید تا بمعنایت رحمن روح اطمینان در وجود دمیده شود و سر سریر ایقان مستریح و جالس شوید خدای واحد شاهد است

که اگر فی الجمله تفکر نمائید علاوه بر همه این مطالب مقرر
 و دلائل مذکوره همین ردّ و سبّ و لعن اهل ارض برایین
 فوارس میدان تسلیم و انقطاع اعظم دلیل و اکبر حجت بر
 حقیقت ایشانست و در هر آن که تفکر در اعتراضات جمیع
 مردم از علماء و فضلا و جهال فرمائی در این امر محکّمتر
 و راسختر و ثابت تر میشوی زیرا که جمیع آنچه واقع شده از قبل
 معادن علم لدنی و مواقع احکام ازلی خبر داده اند .
 حضرت عبدالبها میفرمایند قوله الاحلی : (۱)

" اما حضرت اعلی روحی له الفدا در سن جوانی یعنی
 بیست و پنج سال از عمر مبارک گذشته بود که قیام بر امر
 فرمودند و در میان طائفه شیعیان عموماً مسلم است که اهدا
 حضرت در هیچ مدرسه ای تحصیل نفرمودند و نزد کسی
 اکتساب علوم نکردند و جمیع اهل شیراز گواهی میدهند
 با وجود این بمنتهای فضل بفتة در میان خلق ظاهر شدند
 و آنکه تاجر بودند جمیع علمای ایران را عاجز فرمودند
 بنفس فرید بر امری قیام فرمودند که تصور نتوان زیرا
 ایرانیان بتعصب دینی مشهور آفاقند این ذات محترم
 بقوتی قیام نمود که زلزله بر ارکان شرایع و آداب و احوال و
 اخلاق و رسوم ایران انداخت و تمهید شریعت و دین

وآئین نمود باوجود اینکه ارکان دولت و عموم ملت و روسا^۱ دین گل بر محویت و اعدام او قیام نمود منفرداً قیام فرمود و ایران را بحرکت آورد چه بسیار از علما و روسا و اهالی که در کمال مسرت و شادمانی جان در راهش دادند و میدان شهادت شتافتند و حکومت و ملت و علمای دین و روسای عظیم خواستند که سراجش را خاموش نمایند نتوانستند عاقبت قمرش طالع شد و نجمش بازگشت و اساسش متین شد و مطلعش نوربین گشت جم غفیری را بتربیت الهیه پرورش داد و در افکار و اخلاق و اطوار و احوال ایرانیان تأثیر عجیب نمود و جمیع تابعین را بظهور شمس بها بشارت داد و آنان را مستعد ایمان و ایقان کرد و ظهور چنین آثار عجیبه و مشروعات عظیمه و تأثیر در عقول و افکار عمومیّه و وضع اساس ترقی و تمهید مقدمات نجاح و فلاح از جوانی تاجر اعظم دلیست که این شخص مری کلسی بوده شخص منصف ابداً توقف در تصدیق نمینماید .

مطلب نهم - حضرت بها^۱ الله

حضرت عبدالبها^۱ میفرمایند قوله الاحلی : (۱)

" اما جمال مبارك در زمانی که مالک ایران در چنبرین

ظلمت و نادانی مستغرق و در نهایت تمصّب جاهلانسه
 مستهلك و تفصیل اخلاق و اطوار و افکار ایرانیان را در قرون
 اخیره در تواریخ اروپا مفصّلاً البته خواننده امید تکرار لزوم
 ندارد مختصر اینست که بدرجهٔ از انحطاط رسیده بود که
 جمیع سیّاحان اجنبی تأسّف میخوردند که این مملکت در
 قرون اولی در نهایت درجه عظمت و مدنیّت بود حال چنین
 ساقط و ویران گشته و از بنیاد برافتاده و اهالی بدرجهٔ
 همجی رسیده اند . باری جمال مبارك در چنین وقتی
 ظاهر شدند پدرشان از وزارت بود نه از علما و در نزد
 جمیع اهالی ایران صلّم که در مدرسه علمی نیاموختند
 و با علما و فضلا معاشرت ننمودند در هدایت زندگانی در
 کمال خوشی و شادمانی ایّامی بسر بردند و مؤنس و مجالسشان
 از بزرگان ایران بودند نه از اهل معارف بمجرد اینکسه
 باب اظهار امر کردند فرمودند که این شخص بزرگوار سیّد
 ابرار است و بر جمیع ایمان و ایقان لازم و بمرنصرت حضرت
 باب قیام فرمودند و ادّله و راهین قاطعه بر حقیّت حضرت
 باب اقامه مینمودند و با وجود آنکه علمای مملّت دولت علیّه
 ایران را مجبور بر نهایت تعرّض و اهتمام نمودند و جمیع علما
 فتوی بر قتل و غارت و ازبیت و قلع و قمع دادند و در جمیع
 ممالک بکشتن و آتش زدن و غارت حتی ازبیت نساء و اطفال

پرداختند مع ذلك حضرت بهاء الله در کمال استقامت
 و صانت باعلاء کلمه حضرت باب قیام داشتند ابدایک
 ساعت پنهان نشدند و اضا مشهورا در بین اعداء مشهور
 بودند و باقامه آله و راهین مشغول و باعلاء کلمه الله
 معروف و بکرات و مرات صد مات شدید خوردند و در هر
 دقیقه ای در معرض فدا بودند و در زیر زنجیر افتادند
 و در زیر زمین مسجون گشتند و اموال باهظه موروثه کل
 بتالان و تاراج رفت و از ملکتی بمملکتی چهار مرتبه سرگون
 شدند و نهایت در سجن اعظم قرار یافتند با وجود این دایما
 نداء بلند بود وصیت امر الله مشتهر و بفضل و علم و کمالاتی
 ظاهر شد ندکه سبب حیرانی کل اهل ایران شد بقسمی که
 در طهران و در بغداد و در اسلامبول و رومیلی و در عکا
 هر نفسی از اهل علم و معارف چه محب و چه مبغض که
 بحضور حاضر شد هر سئوالی که نمود جواب شافی کافی
 شنید و کل مقرر و معترف بر آن بودند که این شخص در جمیع
 کمالات فرید و وحید آفاق است و در بغداد بسیار واقع که
 در مجلس مبارک علمای اسلام و یهود و مسیحی و ارباب معارف
 اروپا حاضر و هر یک سئوالی مینمود و با وجود اختلاف مشارب
 جمیع جواب کافی میشنیدند و مقنع میگشتند حتی علمای
 ایران که در کربلا و نجف بودند شخص عالمی را انتخاب کردند

وتوكيل نمودند و اسم آن شخص ملاحسین عمو بود آمد
 بحضور مبارك بمضى سئوالات از طرف علما کرد جواب فرمودند
 حمد عرض کرد که علما در علم و فضل حضرت مقرر و معترفند
 و مسلم عمومست که در جمیع علوم نظیر و مثیلی ندارند و این هم
 مسلم است که تدریس و تحصیل نکرده اند و لکن علما میگویند
 که ما باین قناعت ننمائیم و بسبب علم و فضل اقرار و اعتراف
 بحقیقتشان نکنیم لهذا خواهش داریم که يك معجزه
 بجهت قناعت و اطمینان قلب ظاهر فرمایند جمال مبارك
 فرمودند هر چند حق ندارند زیرا حق باید خلق را امتحان
 نماید نه خلق حق را ولی حال این قول مرغوب و مقبول
 اما امرالله دستگاه تیاتر نیست که هر ساعت يك بسازی
 در بیاورند و هر روز یکی چیزی بطلبند در این صورت امرالله
 باز چه صبیان شود ولی علما بنشینند و بالاتفاق يك معجزه
 را انتخاب کنند و بنویسند که بظهور این معجزه از برای ما
 شبهه نمیماند و کلاً اقرار و اعتراف بر حقیقت این امر مینمائیم
 و آن ورقه را مهر کنند و بیاورید و این را میزان قرار دهند اگر
 ظاهر شد از برای شما شبهه نماند و اگر ظاهر نشد بطلان
 ما ثابت گردد آن شخص عالم برخاست و زانوی مبارك را بوسید
 و حال آنکه مؤمن نبود و رفت و حضرات علما را جمع کردند
 و پیغام مبارك را تبلیغ نمود حضرات مشورت کردند و گفتند

این شخص سحر است شاید سحری بنماید آنوقت از سرای
 ماحرفی نعیماند و جسارت نکردند ولی آن شخص در اکثر
 محافل ذکر نمود و از کربلا رفت بکرمانشاه و طهران و تفصیل
 را بجمیع گفت و خوف و عدم اقدام علما را ذکر نمود مقصود
 این است که جمیع معارضین شرق معترف بر عظمت و بزرگواری
 و علم و فضل جمال مبارک بودند و با وجود عداوت جمال مبارک
 را ببهاء الله شهیر تعبیر مینمودند باری این نیز اعظم
 بختی در افاق ایران طالع شد در حالتی که جمیع اهالی
 ایران چه از وزرا چه از علماء چه از اهالی جمعی
 بمقاومت در کمال عداوت برخاستند و اعلان کردند که این
 شخص میخواهد دین و شریعت و ملت و سلطنت ما را محو
 نهد نماید چنانچه در حق مسیح گفتند ولی جمال مبارک
 فردا وحیداً مقاومت کلّ فرمودند و ابداً زره فتور حاصل نشد
 نهایت گفتند تا این شخص در ایرانست آسایش و راحت
 نیابد پس باید این را اخراج کرد تا ایران آرام بگردد
 پس بر جمال مبارک سخت گرفتند تا از ایران اذن خروج
 طلبند بگمان اینکه باین سبب سراج امر مبارک خاموش میشود
 ولی بالمعکس نتیجه بخشید امر بلندتر شد و شعله افزونتر
 گشت در ایران وحده منتشر بود این سبب شد که در سائر
 بلاد منتشر گشت بعد گفتند که عراقی عرب نزدیک ایرانست

باید این شخص را بممالک بعیده فرستاد این بود که حکومت ایران کوشید تا آنکه جمال مبارک را از عراق باسلامبول فرستادند باز ملاحظه کردند که ابد ا فتوری حاصل نشد گفتند اسلامبول محل عبور و مرور اقوام و ملل مختلفه است و ایرانیان بسیار لهذا ایرانیان کوشیدند تا جمال مبارک را برومیلی فرستادند ولی شعله پر زورتر شد امر بلندتر گردید عاقبت ایرانیان گفتند این محلات هیچ یک موقع اهانت نبود باید بمحلی فرستاد که توهین واقع گردد و محل زحمت و اذیت باشد و اهل و اصحاب بنهایت درجه بلا مبتلی گردند پس سجن عکا را انتخاب نمودند که حبسخانه عصاة و قاتلها و سارقها و قطاع طریق است و فی الحقیقه در زمره این نفوس داخل گردند اما قدرت الهیه ظاهر شد و اعلاء کلمه گردید و عظمت بهاء الله مشهود شد که در چنین سجنی در تحت چنین اهانتی ایران را از برزخی ببرزخی دیگر نقل نمود جمیع اعدا را مقهور کرد و برگل ثابت کرد که مقاومت این امر نتواند و تعالیم مقدسه اش سرایت در جمیع آفاق نمود و امرش ثابت گشت باری در جمیع ولایات ایران اعدا کل به کمال بغض و قیام نمودند بستند و کشتند زدند و سوختند و بنیان هزار خانمان را از بنیاد برانداختند و در قطع و قطع بهر وسیله شہت کردند که امرش را خاموش کنند باوجود این در سجن

قاتلها و قطاع طریق و سارقها امرش را بلند کرد تعالیمش را منتشر فرمود و اکثر نفوس را که در اشد بغضا بودند متنبه نمود و موقن کرد و کاری کرد که نفس حکومت ایسران بیدار شد و از آنچه بواسطه علماء سوء واقع پشیمان گشت و چون جمال مبارك باین سجن در ارض مقدس رسیدند دانیان بیدار شدند که بشاراتی که خدا در دوسه هزار سال پیش از لسان انبیا داده بود ظاهر شد و خداوند بوعده وفا نمود زیرا بمضی انبیا وحی فرموده و بشارت بارض مقدس داده که رب الجنود در توطا هر خواهد شد جمیع این وعدها وفا شد و اگر چنانچه تعرض اعدا نبود و این نفی و تبعید واقع نمیگشت عقل باور نمیکرد که جمال مبارك از ایران هجرت نمایند و در این ارض مقدس خیمه برافرازند مقصود اعدا این بود که این سجن سبب شود و بگلی امر مبارك محو و نابود گردد و حال آنکه سجن مبارك تائید اعظم شد و سبب ترویج گشت صیت الهی بشرق و غرب رسید و اشعه شمس حقیقت بجمیع آفاق درخشید سبحان الله با وجود آنکه سجون بودند ولی در جبل کرمل خیمه بلند بود و در نهایت عظمت حرکت میفرمودند و هر کس از آشنا و بیگانه بحضور مشرف میشد میگفت این امیر است نه اسیر و محض ورود سجن خطابی بناپلئون مرقوم فرمودند و بواسطه سفیر

فرانسه ارسال شد مضمون اینکه سئوال نمائید جرم ما چه بود که سبب این سجن و زندان گشت ناپلیون جواب ندارد بعد توقیعی ثانی صادر شد و آن در سوره هیکل داخل مختصر خطاب اینکه ای ناپلیون چون استماع ندا ننمودی و جواب نداری عنقریب سلطنتت بباد رود و گلی خراب گـردی آن توقیع بواسطه قیصر کتفاکوبا پوسته ارسال شد و اطلاع جمیع مهاجرین صورت این خطاب بجمیع اطراف ایران رفت زیرا کتاب هیکل در آن ایام بجمیع ایران نشر شد و این خطاب از جله مندرجات کتاب هیکل است این در سنه هزار و هشتصد و شصت و نه میلادی بود و چون این سوره هیکل در جمیع ایران و هندوستان منتشر شد در دست جمیع احباب افتاد و کل منتظر نتایج این خطاب بودند اندک زمانی نگذشت سنه هزار و هشتصد و هفتاد میلادی شد و آتش حرب میان آلمان و فرانسه برافروخت با وجود آنکه اهدا کسی گمان نمیکرد ناپلیون شکست فاحش خورد و تسلیم دشمن گشت و عزت و بزرگی کبری مبدل شد و همچنین الواح بسائسرت ملوک فرستاده شد از جله توقیعی بجهت اعلیحضرت ناصرالدین شاه فرستاده شد و در آن توقیع میفرماید من را احضار کن و جمیع علما را حاضر نما و طلب حجّت و پرهان کن تا حقیقت وطلان ظاهر شود اعلیحضرت ناصرالدین شاه

توقيع مبارك را نزد علماء فرستاد و تكليف اين كار كرد و لى
 علما جسارت ننمودند پس جواب توقيع را از هفت نفر شاهير
 علما خواست بعد از مدتی توقيع مبارك را اعاده نمودند كه
 اين شخص معارض دينست و دشمن پادشاه اعليحضرت
 پادشاه ايران بسيار متغير شدند كه اين مسئله حجّت
 و برهانست و حقيقت و مطلقان چه تعلق بدشمنى حكومت
 دارد ؟ افسوس كه ما احترام اين علما را چقدر منظور
 نموديم و از جواب اين خطاب عاجزند باري آنچه كه در
 الواح ملوك مرقوم جميع بوقوع پيوست بايد از تاريخ سبعين
 صيحي گرفت تطبيق بوقوعات كرد جميع ظاهر شده است
 و قليلي مانده كه من بعد بايد ظاهر شود و همچنين طوائف
 خارجه و ملل غير مؤمن نسبت بجمال مبارك امور عظيمه نسبت
 ميدادند و بعضى معتقد بولايت جمال مبارك بودند
 حتى بعضيها رسائلى نوشتند من جطه سيد داودى از
 علمای اهل سنت در بغداد رساله مختصرى نوشته بود
 و در آن بمناسبتى چند خارق العاده از جمال مبارك
 روايت مينمود و الى الآن در شرق در جميع جهات كسانى
 هستند كه بمظهريت جمال مبارك مؤمن نيستند اما اعتقاد
 ولايت دارند و معجزات روايت كنند مختصر اين است كه
 از موافق و چه از مخالف نفسى بساحت اقدس مشرف نشد

که مقرّ و مصترف بر بزرگواری جمال مبارک نگشت نهایت
 اینست که ایمان نیاورد ولی بر بزرگواری جمال مبارک شهادت
 داد بمحضی که در ساحت اقدس مشرف میشد ملاقات
 جمال مبارک چنان تأثیر مینمود که اکثر حرف نمیتوانستند
 بزنند چه بسیار واقع که نفوس پر عداوتی از دشمنان
 پیش خود مصمم میشد و قرار میداد که چون بحضور رسم
 چنین گویم و چنان مجادله و محاجّه نمایم ولی چون
 بساحت اقدس میرسید مات و متحیر میشد و جز صمت و سکوت
 چاره نداشت جمال مبارک لسان عرب نخواندند و معلّم
 و مدرّسی نداشتند و در مکتبی وارد نشدند ولی فصاحت
 و بلاغت بیان مبارک در زبان عرب و الواح عربی العبارة محیر
 عقول فصحا و بلغای عرب بود و کلّ مقرّ و معترفند که مثل و مانند^ی
 ندارد و چون در نصوص تورات دقت نمائیم هیچیک از مظاهر
 الهیه اقوام منکره را مخیر نفرمود که هر معجزه که بخواهید
 من حاضر و هر میزانی که قرار دهید من موافقت نمایم و در
 توقیع شاه واضحا فرموده اند که علما را جمع کن و من را بطلب
 تاحجت و برهان ثابت شود پنجاه سال جمال مبارک در مقاب^ل
 اعدا مانند جبل ایستاده و کلّ محویت جمال مبارک رامیخوا^{ستند}
 و جمیع مهاجم بودند و هزار مرتبه قصد صلب و اعدام نمودند
 و در این مدت پنجاه سال در نهایت خطر بودند و ایرانی که

الی الآن باین درجه همجیت و ویرانی است جمیع عقلا
از داخل و خارج که مطلع بر حقائق احوالند متفق بر آنند
که ترقی و تمدن و عمران ایران منوط بتعمیم تعالیم و ترویج
مباری این شخص بزرگوار است حضرت مسیح در زمان مبارکش
فی الحقیقه یازده نفر تربیت فرمود و اعظم آن اشخاص پطرس
بود مع ذلك چون با امتحان افتاد سه مرتبه حضرت مسیح را
انکار نمود با وجود این بعد امر حضرت چگونه نفوذ در ارکان
عالم نمود حال جمال مبارک هزاران نفوس تربیت فرمود که
در زیر شمشیر نعره یابها، الابهی باوج اعلی رساندند
و در آتش امتحان مانند زهبرخ برافروختند دیگر ملاحظه
نمائید که من بعد چه خواهد شد . باری حال انصاف باید
دار که این شخص بزرگوار چگونه ربی عالم انسانی بود
و چه آثار باهره از او ظاهر شد و چه قدرت و قوتی از او در
عالم وجود تحقق یافت .

و نیز میفرمایند قوله الاحلی : (۱)

"..... اساس دین الهی یکی است شریعة الله
یکی است جمیع انبیا، برای نشر آن صعوث شدند لهذا
هر ملتی بموجب نصائح الهی عمل نمود بحقیقت رسید
تعالیم الهی یکی است بنیان محبت الله یکی است و ایمن

سبب وحدت و یگانگی بشر است جمال مبارك در این سبیل خیلی صدمات دیدند در حبس زهر زنجیر رفتند چوب و تازیانه خوردند بعد از آن نفی به بغداد شدند با وجود این ناصرالدین شاه آرام نگرفت آن پادشاه مستبد کوشید تا جمال مبارك را بعکا فرستاد و اتفاقاً عبد الحمید در حبس انداخت قلعه‌ عگا سجنی است که تصور نتوان کرد هیچ محبوسی تحمل یکسال نمیکند جمال مبارك تمام عمرشان را صرف کردند تا آنکه وحدت بین قلوب جمیع بشر تحقق یابد نوع انسان بیکدیگر مهربان گردد نزاع نماند جدال نماند قتال نماند محاربه نماند عالم بشر يك خاندان شود و جمیع افراد حکم وحدت پیدا کند حال ملاحظه نمائید که جمال مبارك چه فیضی احسان نمودند چه سراجی روشن کردند چه تجلی بر شرق و غرب فرمودند بقوه روح القدس اعلام وحدت نمودند در این سبیل صدمات را تحمل کردند حال الحمد لله نتایج آن مشهود " انتہی

فصل سوم

اثبات مظاهر مقدسه از کتب مقدسه

مشمول بر سه مطلب از اینقرار:

مطلب اول - اثبات حضرت مسیح^(ع) از تورات

حضرت عبدالبهاء میفرمایند قوله الاحلی : (۱)

" در کتاب دانیال از تجدید عمارت بیت المقدس تا یوم

شهادت حضرت مسیح را به هفتاد هفته معین کرده که

بشهادت حضرت مسیح قربانی منتهی شود و مذبح خراب

گردد این خبر از ظهور حضرت مسیح است و بدایت تاریخ

این هفتاد هفته تجدید و تعمیر بیت المقدس است و در این

خصوص چهار فرمان از سه پادشاه بتعمیر بیت المقدس

صادر شد .

اول از کورش است که در سنه ۵۳۶ قبل از میلاد صادر

شد و این در کتاب عزرا^۱ در فصل اول مذکور است .

فرمان ثانی بتجدید بنای بیت المقدس از داریوش

فارس است که در تاریخ ۵۱۹ قبل از میلاد صادر شده و این

در فصل ششم عزرا^۱ مذکور است .

فرمان ثالث از ارتخششا در سنه سابع از حکومتش در تاریخ

۴۵۷ قبل از میلاد صادر شده و این در فصل هفتم عزرا^۱ مذکور است .

فرمان رابع از ارتخشا در سنه ۴۴۴ قبل از میلاد صادر این در فصل دوم نحمیاست اما مقصد حضرت دانیال امر ثالث است که ۴۵۷ قبل از میلاد بود ^{هفته} هفتاد ۴۹۰ روز میشود هر روزی بتصریح کتاب مقدس يك سال است در تورات میفرماید یوم ربّ يك سالست پس ۴۹۰ روز ۴۹۰ سال شد فرمان ثالث که از ارتخشاست ۴۵۷ قبل از تولد مسیح بود و حضرت مسیح وقت شهادت و صعود سی و سه سال داشتند سی و سه را چون بر پنجاه و هفت ضمکنی ۴۹۰ میشود که دانیال از ظهور حضرت مسیح خبر داده اما در آیه بیست و پنجم از اصحاب تاسع دانیال نوع دیگر یعنی هفت هفته و شصت و دو هفته بیان میکند و این بظاهر اختلاف دارد با قول اول بسیاری در تطبیق این دو قول حیران مانده اند که چطور در جایی هفتاد هفته و در جایی شصت و دو هفته و هفت هفته ذکر نموده و این قول با آن قول مطابقت ندارد و حال آنکه دانیال دو تاریخ بیان میفرماید: ^{يك} تاریخ بدایتش صد و دو مرتبه از ارتخشاست که برای عزرا^۱ بنای اورشلیم صد و دو یافت این هفتاد هفته است که منتهی بصعود مسیح میشود و ذبیحه و قربانی بشهادت حضرت مسیح

منتهی شد تاریخ ثانی در آیه بیست و ششم است که بعد از اتمام تعمیر بیت المقدس است که تا صعود مسیح این شصت و دو هفته است هفت هفته عمارت بیت المقدس طول کشید که عبارت از چهل و نه سال باشد این هفت هفته را چون به شصت و دو هفته ضم کنی شصت و نه هفته میشود و در هفته آخر صعود حضرت مسیح واقع گشت این هفتاد هفته تمام شد در این صورت اختلافی باقی نماند .

مطلب دوم - اثبات حضرت رسول صلی الله علیه و آله از کتب مقدسه .

حضرت عبدالبهاء میفرمایند قوله الاحلی : (۱)

" در باب یازدهم آیه اول از مکاشفات یوحنا میفرماید :
 " و نئی مثل عصا بمن داده شد و مرا گفت برخیز و قدس خدا
 و مذبح و آنانی را که در آن عبادت میکنند پیمایش نما و صحن
 خارج قدس را بیرون انداز و آنرا میما زیرا که با آنها
 داده شده است و شهر مقدس را چهل و دو ماه پایمال خوا
 نموده " . از این نی مقصود انسان کامل است که تشبیه به نی
 گشته و وجه تشبیه اینست نی چون درونش فارغ شود و از هر
 چیز خالی گردد نغمات بدیمی حاصل کند و همچنین

آواز و آهنگ او از خود او نیست بلکه الحان فی الحقیقه از نائست که در او میدمد همچنین آن نفس مبارک قلب مقدسش از ماسوی الله فارغ و خالی و از تعلق بسائر شئون نفسانی بیزار و ببری و در مساز بنفس رحمانیست و هربیانی که میفرماید از او نیست بلکه از نائی حقیقی و وحی الهی است اینست که بنی تشبیه میفرماید و آن نی مانند عصاست یعنی معین هر عاجز است و شخص امکانرا تکیه گاهست و عصای شبان حقیقی است که بواسطه او اغنام خویش را شبانسی میفرماید و در چمن زار طکوت سیر و حرکت میدهد و میفرماید که آن شخص بمن گفت " برخیز و قدس خدا و مذبح و آنانکه در آن عبارت میکنند بیپما " یعنی موازنه کن ذرع نمسا ذرع کشف کمیت است یعنی آن شخص گفت که قدس الا قدس و مذبح و آنان را جستجو کن و کشف نما که در چه رتبه و مقامی هستند و بچه شئون و کمالات و سلوک و صفات هستند و با سرار آن نفوس مقدسه که در قدس الا قدس مقام تقدیس و تنزیسه استقرار دارند مطلع شو " و صحن خارج قدس را بیرون انداز و آنرا مهیما زیرا بآتها داده شده " در اوائل قرن سابع میلاد که اورشلیم استیلا شد قدس الا قدس بظاهر ظاهر نیز محفوظ ماند یعنی آن بیت که سلیمان ساخته اما بیرون قدس الا قدس صحن خارج ضبط شد و آتها داده شد "

وشهر مقدس را چهل و دو ماه پایمال خواهند نمود " یعنی
 آنها چهل و دو ماه که عبارت از هزار و دو بیست و شصت روز است
 و هر روزی عبارت از یک سال که باین حساب هزار و دو بیست
 و شصت سال میشود که مدت دو قرآنست اورشلیم را ضبط
 و استیلا مینمایند زیرا بنص کتاب مقدس هر روز عبارت از یک
 سال است چنانچه در اصحاح چهارم از کتاب حزقیال در آیه
 ششم میفرماید " پس چهل روز متحمل گناه خاندان یهودا
 خواهی شد هر روزی را بجهت تو سالی قرار داده ام این
 اخبار از مدت ظهور اسلام است که اورشلیم پایمال شد
 یعنی احترامش باقی نماند ولی قدس الاقداس محفوظ و مصون
 و محترم ماند و این قضیه هزار و دو بیست و شصت سال امتداد
 داشت و این هزار و دو بیست و شصت سال اخبار از ظهور
 حضرت اعلیٰ باب و جمال مبارکست که در هزار و دو بیست
 و شصت هجری واقع شد و چون مدت هزار و دو بیست و شصت
 روز منقضی شد حال اورشلیم شهر مقدس دوهاره بنسای
 معموری و آبادی گذاشته و هر کس اورشلیم را شصت سال
 پیش دیده بود حال نیز ببیند ملاحظه میکند که چقدر معمور
 و آباد گشته و دوهاره محترم شده این معنی آیه رویای یوحنا^{ست}
 بظاهر باری از کلمه قدس الاقداس مقصد آن شریعت
 روحانیه است که اهدا تغییر و تبدیل نمیکند و منسوخ نمیشود

و مقصد از شهر مقدس شریعت جسمانیه است که منسوخ میشود
و این شریعت جسمانیه که تعبیر بشهر مقدس فرموده هزار
و بیست و شصت سال پایمال میشود " و بد و شاهد خـ
خواهم را در که پلاس پوشیده مدت هزار و بیست و شصت
روز نبوت نمایند " مقصود از این دو شاهد حضرت محمد
رسول الله و جناب علی بن ابی طالبست در قرآن مذکور است
که خدا بمحمد رسول الله خطاب میفرماید " انا جعلناك
شاهدا و مبشرا و نذیرا " یعنی تو را شاهد و تبشیر دهنده
و تخویف کننده از قهر خدا قرار دادیم یعنی شاهد این
است که امور بتصدیق اوثابست میگردد و این دو شاهد احکامش
هزار و بیست و شصت روز که هر روز عبارت از يك سالست
جاری است اما حضرت محمد اصل بود و علی فرع مثل
حضرت موسی و یوشع میفرماید " آن دو شاهد پلاس در بر
کرده " یعنی بظاهر لباس جدیدی در بر ندارند لباس
قدیم دارند یعنی در بدایت در انظار مل سائره رونقی
ندارند و امرشان امر جدیدی بنظر نیاید زیرا روحانیات
شریعتش مطابق روحانیات حضرت مسیح در انجیل است
و احکام جسمانیاتش اغلب مطابق احکام تورات است لباس
قدیم کنایه از آنست بعد میفرماید اینانند دو درخت
زیتون و دو چراغدان که در حضور خداوند زمین ایستاده اند "

این د و نفس را بد و درخت زیتون تشبیه میفرماید زیرا در آن زمان چراغهای شب جمیع بروغن زیتون روشن میشد یعنی د و نفس که از آنان دهن حکمت الهیه که سبب روشنائی عالم است ظاهر خواهد گشت و انوار الهی ساطع و لامع خواهد شد لهذا بچراغدان نیز تشبیه شدند چراغدان محل نور است از آن ساطع میشود بهمین قسم از این وجوه نورانیّه نور هدایت مشرق و لائح است بعد میفرماید که " در حضور خداوند ایستاده اند " یعنی بخدمت حق قیام دارند و خلق خدا را تربیت میکنند مثل آنکه قبائل عربیان متوحش بادیه را در جمیع جزیره العرب چنان تربیت نمودند که در آن زمان باعلی مرقی مدنیّت رسیدند وصیت وشهرتشان جهانگیر شده " و اگر کسی بخواهد بدیشان اذیت رساند آتشی از دهانشان بدر شده دشمنان ایشان را فرومیگیرد " مقصد اینست که نفسی مقاومت ایشان نتواند یعنی اگر نفسی بخواهد در تعلیماتشان و یادشیر ^{یعتشان} وهنی وارد آرد بموجب شریعتی که از دهانشان اجمالا و تفصیلا ظاهر شده احاطه بآنها کند آنها را تمام نماید و هر کس قصد اذیت و بغض و عداوت ایشان کند حکمی از دهان ایشان صادر شود که دشمنان ایشانرا محو نماید چنانچه واقع گشت که جمیع اعدای ایشان مغلوب و مهزوم

و بعد و مگشتند و مظاهر ظاهر خدا آنان را نصرت فرمود بعد میفرماید " اینها قدرت بر بستن آسمان دارند تا ایام نبوت ایشان باران نبارد " یعنی در آن دوره سلطانند یعنی شریعت و تعالیم حضرت محمد و بیان و تفسیر علمی فیض آسمانیست چون بخواهند این فیض را بدهند مقتدر برآیند و چون خواهند باران نبارد باران در اینجا بمعنی فیض است بعد میفرماید " و قدرت بر آبها دارند که آبها را بخون تبدیل نمایند " یعنی نبوت حضرت محمد چون نبوت حضرت موسی است و قوت حضرت علی چون قوت حضرت یوشع است که اگر خواهند آب نیل را بر قبطیان و منکران خون نمایند یعنی آنچه سبب حیات آنانست بسبب جهل و استکبارشان علت موت آنان نمایند مثلا سلطنت و ثروت و قدرت فرعون و فرعونیان که سبب حیات آن قوم بود از اعراض و انکار و استکبار علت موت و هلاکت و اضمحلال و زلالت و مسکنت گردید لهذا آن دو شاهد اقتدار بر اهلاک اقوام دارند و میفرماید " جهان را هرگاه بخواهند بانواع بلا یا مبتلا خواهند کرد " یعنی قدرت و غلبه ظاهریه نیز دارند که اشقیاء و فوسی که ظلم و اعتساف صرفند آنان را تربیت نمایند زیرا خدا باین دو شاهد قدرت ظاهره و قوت باطنه عنایت فرموده چنانچه اشقیاء و خوانخواران و ستمکاران

عربان بادیه را که مانند زئاب و سباع درنده بودند تأدیب نمودند و تربیت کردند بعد میفرماید " و چون شهادت خود را با تمام رسانند " یعنی چون آنچه را که مأمورند مجری دارند و تبلیغ رسالات الهیه نمایند و ترویج شریعة الله کنند و تعالیم سماویه منتشر کنند تا آثار حیات روحانی در نفوس پدید آید و انوار فضائل عالم انسانی بتابد و ترقیات کلیه اقوام بادیه حاصل گردد میفرماید " آن وحش که از هاویه برمیآید با ایشان جنگ کرده غلبه خواهد یافت و ایشان را خواهد گشت " مقصد از این وحش بنوامیه است که از هاویه ضلالت هجوم نموده و همچنین واقع گشت که بنوامیه بر شریعت محمدیه و حقیقت علویه که محبة الله باشد هجوم نمودند و میفرماید " با این دوشاهد جنگ نمود " مراد جنگ روحانی یعنی بکلی مخالف تعلیمات و روش وسلوک آن دوشاهد حرکت نمایند و فضائل و کمالاتی که بقوه آن دو شاهد در میان اقوام و قبائل منتشر شده بود بکلی زائل و شئون حیوانیه و شهوات نفسانیه غالب خواهد گشت لهذا آن وحش با ایشان جنگ کرده غلبه خواهد یافت یعنی ظلمت ضلالت آن وحش آفاق عالم را استیلا خواهد نمود و آن دوشاهد را خواهد گشت یعنی حیات روحانی ایشان را در میان ملت محو خواهد کرد و بکلی آن شرایع و تعلیمات

الهیه را از میان خواهد برد و دین الله را پایمال خواهد نمود
 و باقی نخواهد ماند مگر يك جسد مرده بی روحی بعد
 میفرماید " و بدنهای ایشان در شارع عام شهر عظیم کوه
 بمعنی روحانی بسدوم و مصر مسمی است جائی که خداوند
 ایشان نیز مصلوب گشت خواهد ماند " مقصود از بدنهای
 ایشان شریعة الله است و مقصود از شارع عام معرض عمومی است
 و مقصود از سدوم و مصر جائی که خداوند ایشان نیز مصلوب
 گشت این قطعه سوریه است و بالاخص اورشلیم چونکه
 بنی امیه در اینجا سلطنت داشتند و شریعة الله و تعالیم
 الهیه اول در اینجا از میان رفت و يك جسد بی روحی
 باقی ماند و مقصود از بدنهای ایشان شریعة الله است که
 مثل جسد مرده بی روح مانده بود بعد میفرماید " و گروهی
 از اقوام و قبائل و زبانها و امتها بدنهای ایشان را سه روز
 نیم نظاره میکنند ولی اجازت نمیدهند که بدنهای ایشانرا
 بقرسپارند " چنانچه از پیش بیان شد که باصطلاح کتب
 مقدسه سه روز و نیم عبارت از سه سال و نیم است و سه سال
 و نیم عبارت از چهل و دو ماه و چهل و دو ماه عبارت از هزار
 و بیست و شصت روز است و هر روز بنص کتاب مقدس عبارت از
 يك سال است یعنی هزار و بیست و شصت سال که
 عبارت از دوره فرقانست آنها و قبائل و اقوام جسد

ایشانرا نظاره میکنند یعنی شریعة الله را تماشا میکنند
 لکن بموجب آن عمل نمینمایند ولی اجازت نمیدهند که بدن^{های}
 ایشان یعنی شریعة الله بقبر سپرده شود یعنی اینها
 بظاهر بشریعة الله تشبث نمایند و نگذارند که بکسی از
 میان برود و جسد بگلی محو و نابود گردد بلکه بحقیقت
 ترك نمایند ولی بظاهر شریعة الله را زکری و اسمی باقی
 بگذارند و مقصود از این قبائل اعم و مطلق بود که در ظل
 قرآن محشور هستند که نگذارند بگلی امر الله و شریعة الله
 بظاهر ظاهر نیز محو و نابود گردد چنانچه نماز و روزه در
 میان بود ولی اساس دین الله که آن اخلاق و رفتار و
 اسرار و روحانیات است از میان رفت انوار فضائل عالم
 انسانی که از نتایج محبة الله و معرفة الله است غروب نمود
 و ظلمات ظلم و اعتساف و شهوات و رذائل شیطانی غالب
 گشت و شخص شریعة الله چون جسد مرده در معرض عمومی
 موجود بود و در مدت هزار و بیست و شصت روز که هر روزی
 عبارت از يك سالست و این مدت در محمدیست آنچه
 این دو نفر تأسیس کردند و اساس شریعة الله بود امت
 از دست دادند فضائل عالم انسانی را که مواهب الهیه
 و روح این شریعت بود آنرا محو کردند بقسمی که صداقت
 وعدالت و محبت و الفت و تنزه و تقدیس و انقطاع جمیع

صفات رحمانیه از میان رفت از شریعت يك صلوة وصیام باقی ماند و ۱۲۶۰ سال که عبارت از دوره فرقانست این حال امتداد یافت و مانند آن بود که این روشخص فوت شده با^{شد} وجسدشان بی روح باقی مانده باشد بعد میفرماید " وساکنان زمین برایشان خوشی و شادمانی کنند و نژد یکدیگر هدایا خواهند فرستاد از آن رو که ایند و نبی ساکنان زمین را معذب ساختند " مقصود از ساکنان زمین مل و اقوام سائره چون ام اروپا و اقصى بلاد آسیاست که چون ملاحظه نمودند که اخلاق اسلام بکلی تغییر کرده و شریعة الله را ترك نموده و فضائل و حمیت و غیرت از میان رفت اخلاق تبدیل یافت خوشی و شادی نمودند که فساد اخلاق در ملت اسلام حاصل گشت مغلوب اقوام سائره خوا^{هند} شد چنانچه این قضیه در کمال وضوح ظاهر شد ملاحظه مینمائید که این ملت که در نهایت درجه اقتدار بود حال چگونه اسیر و ذلیل گشته و اقوام سائره نژد یکدیگر هدایا فرستادند یعنی معاونت یکدیگر نمودند زیرا این دونبی ساکنان زمین را معذب ساختند یعنی مل و اقوام سائره عالم را غالب شدند و مغلوب نمودند بعد میفرماید " بعد از سه روز و نیم روح حیات از خداوند بدیشان درآمد که برپاهای خود ایستادند و بینندگان ایشانرا خوفی عظیم

فروگرفت * سه روز و نیم یعنی ۱۲۶۰ سال چنانچه
تفصیلش از پیش گذشت آن دو شخص که جسمشان بی روح
افتاده بود یعنی تعالیم و شریعتی که حضرت محمد
تأسیس و حضرت علی ترویج کرده بود و حقیقتشان از میان
رفته بود و صورتی باقی مانده بود دو باره روحی بآن جسد
آمد یعنی آن اساس و تعالیم دو باره تأسیس شد یعنی
روحانیات شریعة الله که بجسمانیات و فضائلی که برزائل
و محبة الله که ببغضاء و نورانیتی که بظلمات و اخلاق رحمانی
که بشیطانی و عدلی که بظلم و رحمتی که ببغض و صدقی که
بگذب و هدایتی که بضلالت و طهارتی که بشهوات نفسانیه
تبدیل شده بود بعد از سه روز و نیم که باصطلاح کتب مقدسه
۱۲۶۰ سالست دو باره آن تعالیم الهیه و فضائل و کمالات
رحمانیه و فیوضات روحانیه بظهور حضرت اعلی و تبعیت
جناب قدوس تجدید شد و نفحات قدس وزید و انوار حقیقت
تابید و موسم بهار جان پرور رسید و صبح هدایت رسید
آن دو جسد بی جان دو باره زنده شدند .

و نیز میفرمایند قوله الاحلی : (۱)

* از اخبار ظهور جمال احمدی که بالحن جلیل در حدیقه
انجیل مذکور سؤال رفته بود بدانکه ظهور آن نیر اعظم

و کوکب مگرّم در انجیل بکمال وضوح مثبت و مذکور است و لکن از این جهت که الحان بدیع و رقا' احدیه را جز نفوسی که بر معین صافیہ علم و عرفان وارد ادراک ننمایند لذا ناس از ادراک معانی آیات جلیلہ انجیل محروم گشته اند و در تیه وهم و هوی حیران و سرگردان شده اند از جمله مواضعی که در انجیل ذکر حضرت احمدی شده در انجیل یوحنا باب شانزدهم از آیه هفتم تا آیه پانزدهم است که با فصیح عبارت و اوضح اشاره بیان میفرماید : این نص عبارت است که در انجیل یوحنا از لسان حضرت مسیح منقول و مستطوره است که میفرماید :

" لکنی اقول لکم الحق انه خیر لکم ان اذهب لانه ان لم انطلق لا یاتیکم المعزی و لکن ان ذهب ارسله الیکم و متی جاء ذلك یتکت العالم علی خطیئته و علی برّ و علی دینونة " تا آنکه میفرماید :

" ان لی امور کثیرة لا قول لکم و لکن لا تستطیعون ان تحتطوا۔ الان و اما متی جاء ذاک روح الحق فہو یرشدکم الی جصیح الحق لانه لا یتکلم من نفسه بل کما یسمع یتکلم به و یخیرکم باموراتیة " که خلاصه ترجمه آن این است که میفرماید : صعود من بافق اعلی از برای شما بهتر است زیرا تا من بمقعد صدق عند طیک مقتدر متعارج نشوم آن روح تسلی دهنده نمیآید چون صعود نمایم او را میفرستم و چون آن روح پاک در عالم خاک ظاهر شد الزام میفرماید ناس را بسه چیز برگناه و نیکوئی

و جزا بعد از چند آیه میفرماید امور و اسرار بسیار در خزینه
 قلب مستور مانده و لثالی حکمت ربّانیّه در صدف سینه محفوظ
 و باقی مانده و لکن شما استطاعت استماع آنرا ندارید و حمل
 این کلمه اعظم را نتوانید و اما چون آن روح حق ظاهر
 گردد ارشاد میکند شمارا بر جمیع حق زیرا آنچه او میفرماید
 از نزد نفس خود نمیگوید بلکه آنچه استماع میفرماید تکلم
 میکند این يك نغمه از نغمات انجیل است که در خصوص
 فخر رسل نازل شده و لکن چون معشر انجیل در تیه ضلالت
 و عمی افتاده اند این تصریح من غیر تلویح راهیچ انگاشتند
 و تأویلات موهومه تشبّث بسته اند و گفته اند که مقصود از این
 آیات روح القدس است که بعد از صدور حضرت مسیح
 بر حواریین نازل شده و این عادت کل امم است که از معانی
 محکمہ آیات الهیه چشم میپوشند و تأویلات و همیه متشابهه
 تشبّث میشوند حال شما ملاحظه بفرمائید که چقدر این
 قول سخیف و واضح البطلان است اولاً میفرمایند تا من
 نروم او نمیآید این دلیل بر اینست که آن روح تسلی دهند
 در زمان حضرت مسیح موجود نبوده بعد خواهد آمد و لکن
 روح القدس لم یزل ملازم آن حضرت بوده دیگر این معنی
 ندارد تا من نروم او نمیآید و ثانی آنکه میفرماید که
 امور بسیاری هست که شما استطاعت استماع آنرا ندارید که

من بگویم ولكن آن روح مقدّس بیان میفرماید و بر تمام حـق
 ارشاد میفرماید حال ملاحظه فرمائید که در نزد مسیحیین
 روح القدس اقنوم ثالث و روح الله صیح اقنوم ثانی است
 بعد از آنکه از اقنومین اعظمین حجابات جهلیه ناس خـسـرـق
 نشد و بنفحات قدسیه این نورین اعلیین موفق بر رشد و هدایت
 تاّمه نشدند بعد از صعود آن نیر اعظم اسرار مکنونه غیبیه
 و حکم خفیّه ربّانیه را از اقنوم ثالث که روح القدس است
 تلقی نمودند و مستطیع بر استماع و متحمل گشتند و حال
 آنکه این واضح است که در ظلّ تربیت آن جوهر الجواهر
 و روح الارواح مع تائیدات روح القدس اگر نفسی تربیت نشود
 و سبحات ظلعتیه او بنار موقده ربّانیه محترق نگردد صد هزار
 سال نفعه روح القدس او را تأثیر نبخشد و هذا هو الحق
 المعلوم پس واضح و مبرهن شد که این آیه مبارکه دلیل بر
 آن است که بعد از جمال عیسوی روح مکرّمی و جمال اعظمی
 ظاهر میشود که تربیت او اعظم از تربیت روح الله است
 و ثالثا میفرماید او من عند نفس خود بیان نمیفرماید بلکه
 مؤید بجنود روحی الهیه است و آنچه از ملکوت عزّت بسمع
 مبارکش میرسد بیان میفرماید ملاحظه کنید که چگونه واضح
 است که آن روح تسلی دهنده شخصی است که طهر
 بالهامات سمائیه و منبع و معین وحی ربّانیه است زیرا

روح القدس را سمعی نبوده که استماع نماید خلاصه کلام در مواضع دیگر نیز بسیار اشارات ظهور احمدی واضح است و اشاراتی که حواریین از توراة بظهور حضرت روح استدلال نموده اند ابدأ باین تصریحی نبوده چنانچه اگر توراة مطالعه شود واضح و برهن میگردد و الیوم یهود نیز آن اشارات توراة را تأویلات میکنند و فی الحقیقه اشارات توراة حکم تلویح دارد نه تصریح ع ع "

و نیز میفرمایند قوله الاحلی : (۱)

" از پیش گذشت که مراد از شهر مقدس و اورشلیم الهی در کتب مقدسه در اکثر مواضع شریعة الله است که گاهی بصورت تشبیه میفرماید و گاهی با اورشلیم تعبیر مینماید و گاهی با آسمان جدید و زمین جدید تفسیر میفرماید چنانچه در باب بیست و یکم از مکاشفات یوحنا میفرماید " دیدم آسمانی جدید و زمینی جدید چونکه آسمان اول و زمین اول درگذشت و دریا دیگر نمی باشد و شهر مقدس اورشلیم جدید را دیدم که از جانب خدا از آسمان نازل میشود حاضر شده چون عروسی که برای شوهر خود آراسته است و آوازی بلند از آسمان شنیدم میگفت اینک خیمه خدا با آدمیانست و با ایشان ساکن خواهد بود که ایشان قومهای او خواهند بود و خود

خدا با ایشان خدای ایشان خواهد بود * ملاحظه نمائید که چگونه واضح و مشهود است که مقصد از آسمان و زمین اول ظواهر شریعت سابق است زیرا میفرماید آسمان و زمین اول درگذشت و دریا دیگر نمیباشد یعنی ارض ارض محشر است و در ارض محشر دریا نبود یعنی تعالیم و شریعة الله در روی زمین جمیعا منتشر گردد و کُلُّ بشر در امر حق داخل گردد و کرهٔ ارض بتماهی مسکن انسان مؤمن شود پس دریا نماند زیرا مسکن و مأوای انسان ارض یابس است یعنی در آن دور میدان آن شریعت جولا نگاه انسانست و ارض مستقر است اقدام بر آن نلغزد و همچنین شریعة الله را بشهر مقدس اورشلیم جدید تعبیر مینماید و این واضح است که شهر اورشلیم جدید که از آسمان نازل میشود شهر سنگ و آهک و خشت و خاک و چوب نیست شریعة الله است که از آسمان نازل میشود و تعبیر بجدید میفرماید زیرا اورشلیم که از سنگ و خاکست واضح است که از آسمان نزول ننماید و تجدید نشود و آنچه تجدید میشود شریعت است و همچنین شریعة الله را تشبیه بعروس آراسته فرموده که در نهایت تزئین جلوه نماید چنانچه از پیش گذشت در فصل بیست و یکم از رویای یوحنا که شهر مقدس اورشلیم جدید را دیدم که از جانب خدا از آسمان نازل میشود حاضر شده چون عروس که برای شوهر خود آراسته

است و در فصل دوازدهم از رویای یوحنا مذکور است که میفرماید " علامتی عظیم در آسمان ظاهر شد زنی که آفتاب را در بر دارد و ماه زیر پاهایش و بر سرش تاجی از دوازده ستاره است " این زن آن عروس است که شریعة الله است که بر حضرت محمد نازل شد و آفتاب و ماه که در بر و زیر قدم دارد و دولت است که در ظل آن شریعت است دولت فرس و دولت عثمانی زیرا علامت دولت فرس آفتابست و علامت دولت عثمانی هلالست که ماه است این آفتاب و ماه رمز از دولت است که در ظل شریعة الله است و بعد میفرماید که بر سرش تاجی از دوازده ستاره است و این دوازده ستاره عبارت از دوازده ائمه است که مروج شریعت محمدیه بودند و مریبان ملت که مانند ستاره در افق هدایت می درخشیدند بعد میفرماید " و آبستن بوده از در زه و عذاب زائیدن فریاد بر میآورد " یعنی این شریعت در مشکلات عظیمه افتد و زحمات و مشقات عظیمه کشد تا ولدی کامل ازین شریعت حاصل گردد یعنی ظهور بعد و موعود که ولدی کاظمست در آغوش این شریعت که مانند مادر است پرورش یابد و مقصود ازین ولد حضرت اعلی و نقطه اولی است که فی الحقیقه زاده شریعت محمدیه بود یعنی حقیقت مقدسه که طفل و نتیجه شریعة الله که

مادر است و موعود آن شریعت است در طکوت آن شریعت
 تحقق یافت ولی از تسلط اژدها نزد خدا رها شده شد
 بعد از ۱۲۶۰ روز اژدها محو شد آن زاده شریعت الله
 موعود ظاهر گشت " و علامتی دیگر در آسمان پدید آمد که
 اینک اژدهای بزرگ آتشگون که اورا هفت سر و ده شاخ
 بود هر سرهایش هفت افسر و درش ثلث ستارگان آسمان را
 کشیده بر زمین ریخت " آن اژدها بنی امیه است که
 مستولی بر شریعت محمدیه شدند و هفت سر و هفت افسر
 عبارت از هفت مملکت و سلطنت است که بنی امیه بر آن
 استیلا یافتند مملکت روم که در بریه الشام بود مملکت فرس
 مملکت عرب مملکت مصر مملکت آفریقا یعنی تونس و جزائر
 و مراکش مملکت اندلس که الان اسپانیاست مملکت ترک
 ماوراء النهر بنی امیه بر این ممالک استیلا یافتند و ده شاخ
 که عبارت از ده اسم از ملوک بنی امیه است که بدون تکرار
 ده پادشاهند یعنی ده اسمند که ریاست و سلطنت کردند
 اول ابی سفیانست و آخر مروان زیرا اسماء بعضیشان تکرار
 یافت من جمله دو معاویه و سه یزیدند و دو ولید
 و دو مروان اینها مکرر شده اند چون من دون تکرار اسماء
 حساب شود ده میشوند و این بنی امیه بدایتشان ابو
 سفیانست که وقتی امیر مکه بوده و سرسلسله امویانست و

آخرشان مروان ثلث نفوس مقدسه مبارکه را از سلاله طاهره که ستارگان آسمان بودند محو کردند " و اژدها پیش آن زن که میزائید بایستاد تا چون بزاید فرزند او را ببلعد " این زن شریعة الله است چنانچه از پیش گذشت و ایستادن در نزد آن یعنی آن اژدها مراقب بود تا آن زن بزاید فرزند او را ببلعد و این فرزند آن مظهر موعود بود که زاده شریعت محمدیه است و بنی امیه همیشه منتظر آن بودند که آن شخص موعود که از سلاله حضرت محمد خواهد آمد و موعود است او را بدست آرند و محو و نابود کنند زیرانهایت خوف از ظهور مظهر موعود داشتند و هر جانفسی را از سلاله حضرت محمد یافتند که در انظار محترم بود او را هلاک نمودند " پس پسری زائید که همه اتمهای زمین را بعصای آهنین حکماً خواهد کرد " این پسر بزرگوار مظهر موعود است که از شریعة الله تولد یافت و در آغوش تعالیم الهیه پرورش شد و عصای آهنین کنایه از قوت و قدرتست نه شمشیر یعنی بقوت و قدرت الهیه جمیع اتمهای زمین را شبانی خواهد فرمود مقصود از این فرزند حضرت اعلی است " و فرزندش بنزد خدا و تخت او ربهوده شد " این اخبار از حقیقت حضرت اعلی است که صعود بحیث ملکوت عرش الهی مرکز سلطنت الهیه فرمودند ملاحظه نمائید که چقدر مطابق

واقمست " و زن بیابان فرار کرد " یعنی شریعة الله بصحرا فرار کرد یعنی بصرای واسع حجاز و جزيرة العرب انتقال نمود " و در آنجا مکانی از برای وی از خدا مهیا شده است " یعنی جزيرة العرب مأوی و مسکن و مرکز شریعة الله شد " تا او را مدت هزارود و بیست و شصت روز بهرورنشد " و این هزارود و بیست و شصت روز هر روزی باصطلاح کتاب مقدس عبارت از يك سالست چنانکه از پیش گذشت و شریعة الله هزارود و بیست و شصت سال در بادیه عرب صحرا برای عظیم پرورش یافت و مظهر موعود از او تولد گشت دیگر حکمی بعد از هزارود و بیست و شصت سال از برای آن شریعت نماند زیرا ثمره آن شجر ظاهر گردید و نتیجه حاصل شد ملاحظه فرمائید که چقدر نبوتها مطابق یکدیگر است در مکاشفات ظهور موعود را چهل و دو ماه تعیین نماید و دانیال نبی سه روز و نیم تصریح کند این نیز چهل و دو ماه میشود و چهل و دو ماه هزارود و بیست و شصت روز میگردد لهذا در مکاشفات یوحنا در جای دیگر صراحة هزارود و بیست و شصت روز بیان کند و در کتاب مقدس منصوص است که هر روزی عبارت از يك سالست و از این صریحتر ممکن نیست که جمع اخبار بایکدیگر توافق نماید و حضرت باب در سنه هزارود و بیست و شصت از هجرت حضرت محمد که تاریخ عموم اسلامت ظاهر

شد و در کتاب مقدس اخباری از این صریحتر در حق هیسج
 ظهوری نیست اگر انصاف باشد توافق این اوقات مذکوره
 از لسان بزرگواران اعظم برهانست و بهیچوجه تأویل
 برنمیدارد خوشا بحال نفوس منصفه که تحری حقیقت نمایند
 اما اگر انصاف نباشد و حاجّه کنند و مجادله نمایند و انکار
 امر واضح کنند مانند فریسیان در ظهور مسیح که در نهایت
 لجاجت انکار تفاسیر و بیان حضرت مسیح و حواریین مینمودند
 و جهله عوام امر را مشتبه میکردند که این اخبار در حق این
 یسوع نیست بلکه در حق موعود است که من بعد بشروط مذکور
 در تورات خواهد آمد و از جمله شروط سلطنت و جلوس بر
 سریر داود و ترویج شریعت تورات و ظهور عدالت کبری
 و اجتماع گرگ و میش بر چشمه واحد است لهذا ناس را
 محتجب از مسیح نمودند .

مطلب سوم - در اثبات حضرت اعلی و حضرت بهاء الله
 از کتب مقدسه .

حضرت عبدالبهاء میفرمایند قوله الاحلی : (مفاوضات)
 " چون ظهور حضرت مسیح باخبار دانیال ثابت شد
 حال باثبات ظهور حضرت بهاء الله و حضرت اعلی پردازیم
 و تا بحال ادله عقلی ذکر کردیم حال باید ادله نقلی

ذکر کنیم . در آیه سیزدهم فصل هشتم از کتاب دانیال
 میفرماید : و مقدس متکلمی را شنیدم و هم مقدس دیگری را که
 از آن متکلم میپرسید که رویای قربانی دانی و عصیان
 خراب کننده تابکی میرسد و مقام مقدس و لشکر بپایمالی
 تسلیم کرده خواهد شد و بمن گفت که تا بدو هزار و سیصد
 شبانه روز آنگاه مقام مقدس مصفی خواهد گردید تا آنکه
 میفرماید این رویانست بزمان آخر دارد یعنی این فلاکت
 و این خرابیت و این حقارت تا کی میکشد یعنی صبح ظهور
 کی است پس گفت تا دو هزار و سیصد شبانه روز آنگاه مقام
 مقدس مصفی خواهد شد خلاصه مقصد اینجاست که
 دو هزار و سیصد سال تعیین میکند و نص تورات هر روزی يك
 سالست پس از تاریخ صدور فرمان ارتحشستا بتجدید بنای
 بیت المقدس تا یوم ولادت حضرت مسیح ۴۵۶ سال است
 و از یوم ولادت حضرت مسیح تا یوم ظهور حضرت اعلی ۱۸۴۴
 سنه است و چون ۴۵۶ سال را ضمّ بر این کنی دو هزار و
 سیصد سال میشود یعنی تعبیر رویای دانیال در سنه ۱۸۴۴
 میلادی واقع شد و آن سنه ظهور حضرت اعلی بود بنص خود
 دانیال ملاحظه نمائید که بچه صراحت سنه ظهور رامعین
 میفرماید و دیگر اخبار ظهور ازین صریحتر نمیشود و حضرت
 مسیح در اصحاح بیست و چهارم از انجیل متی آیه سیم

تصریح میفرماید که مقصود ازین اخبار دانیال زمان ظهور است و آن آیه اینست " و چون بکوه زیتون نشسته بود شاگردانش در خلوت نزد وی آمده گفتند بما بگو که این امور کی واقع میشود و نشان آمدن تو و انقضای عالم چیست " از جمله بیانات حضرت مسیح که در جواب ایشان گفت این بود " پس چون مکروه ویرانی را که بزبان دانیال نبی گفته شده است در مقام مقدس برپا شده بینید هر که خواند دریافت کند " انتهى و جواب را حواله باصحاب ثامن از کتاب دانیال فرمود که هر کس آن اصحاب را بخواند آن زمان را دریافت خواهد نمود ملاحظه فرمائید که چگونه ظهور حضرت اعلی صریح تورات و انجیل است باری حال بیان تاریخ ظهور جمال مبارک را از تورات نمائیم :

تاریخ ظهور جمال مبارک سنهٔ قمری از هجرت و هجرت حضرت محمد بیان مینماید زیرا در شریعت حضرت محمد سنهٔ قمری معتبر است و معمول بها زیرا در آن شریعت در هر خصوص از احکام عبادات سنهٔ قمری معمول به است در اصحاب دوازدهم آیه ششم از کتاب دانیال میفرماید " و یکی مرد طپس شده بکتان که بالای آبهای شهر مایستار گفت که انجام این عجایب تا چند میکشد و آن مرد طپس شده بکتان را که بالای آبهای شهر مایستار

شنیدم درحالی که دست راست و دست چپ خود را بسوی
آسمان بلند کرده بحقّ ابدی سوگند یاد نمود که برای يك
زمان و دو زمان و نصف زمان خواهد بود و چون پراکندگی
قوت قوم مقدس بانجام رسد آنگاه همه این امور بانجام
خواهد رسید " روز را هر چند از پیش بیان نمودم دیگر
احتیاج بیان ندارد ولی مختصر زکری میشود که روز اب^ت عبار
از يك سالست و هر سال عبارت از دو ازده ماه است پس سه
سال و نیم چهل و دو ماه میشود و چهل و دو ماه هزار و
دویست و شصت روز است و هر روزی در کتاب مقدس عبارات
از يك سالست و در سنه ۱۲۶۰ از هجرت محمد تاریخ اسلامی
حضرت اعلیٰ مبشر جمال مبارك ظاهر شد و بعد در آیه
یازدهم میفرماید " و از هنگام موقوف شدن قربانی داعی و
نصب نمودن رجاست ویرانی هزار و دویست و نود روز خواهد
بود خوشحال آنکه انتظار کشد و به هزار و سیصد و پنج
روز برسد " بدایت این تاریخ قمری از یوم اعلان نبوت حضرت
محمد است بر عموم اقلیم حجاز و آن سه سال بعد از بعثت
بود زیرا در بدایت نبوت حضرت مستور بود و کسی جز خدیجه
و ابن نوفل اطلاع نداشت بعد از سه سال اعلان گردید
و جمال مبارك در سنه هزار و دویست و نود از اعلان نبوت حضرت
محمد اعلان ظهور فرمودند

و نیز میفرمایند قوله الاحلی : (مفاوضات صفحه ۴۳)

" بعد از سه روز و نیم که باصطلاح کتب مقدسه ۱۲۶۰ سالست درباره آن تعالیم الهیه و فضائل و کمالات رحمانیه و فیوضات روحانیه بظهور حضرت اعلی و تبعیت جناب قدوس تجدید شد و نفحات قدس وزید و انوار حقیقت تابید و موسم بهار جان پرور رسید و صبح هدایت دید آن روح جسم بی جان دوباره زنده شدند و این دو بزرگوار یکی مؤسس و دیگری مروج قیام کردند و چراغدان بودند زیرا بنور حقیقت جهان را روشن نمودند بعد میفرماید و آوازی از آسمان شنیدند که بدیشان میگوید باینجا صعود نمائید پس در ابر با آسمان بلند شدند " یعنی ندای حق را از آسمان پنهان شنیدند که آنچه باید و شاید از تعلیم و تبشیر مجری داشتید و پیام مرا بخلق رسانیدید و ندای حق را بلند نمودید و تکالیف خود را مجری داشتید حال باید مانند مسیح جان را فدای جانان کنید و شهید گردید و آن آفتاب حقیقت و قمر هدایت هر دو مانند حضرت مسیح در افق شهادت کبری غروب نموده با آسمان ملکوت صعود نمودند بعد میفرماید " و دشمنان ایشان را دیدند " یعنی دشمنان ایشان بسیاری بعد از شهادت مشاهده علو و منزلت و سمو منقبت ایشان را نمودند و شهادت بر عظمت و

کمالات آنان دارند بعد میفرماید * و در همان ساعت
 زلزله عظیم حادث گشت که ده يك از شهر مگردید
 هفت هزار نفر از زلزله هلاک شدند * این زلزله در شیراز
 بعد از شهادت حضرت اعلی واقع گردید که شهر زیر و زبر شد
 و نفوس بسیاری هلاک شدند و همچنین اضطراب شدیدی
 از امراض وها و قحط و غلا و جوع و ابتلا حاصل گشت که مثل
 و مانند نداشت بعد میفرماید * هاقی ماندگان ترسان گشته
 خدای آسمان را تمجید کردند * چون زلزله در فارس واقع
 جمیع بازماندگان شب و روز ناله و فغان مینمودند و تمجید
 و تسبیح مشغول و چنان خائف و مضطرب بودند که شبها
 خواب و راحت نداشتند پس میفرماید * وای دوم درگذشته
 است اینک وای سوم بزودی میآید * وای اول ظهور حضرت
 محمد بن عبد الله علیه السلام وای دوم حضرت اعلی لیه
 المجد والثناء وای سوم یوم عظیم است که یوم ظهور ربّ جنود
 و تجلی جمال موعود است و میان این مطلب در کتاب حزقیال
 فصل سی ام مذکور است چنانچه میفرماید * و کلام خداوند
 بر من نازل شد گفت ای پسرانسان نبوت کرده بگو خداوند
 بیهوده چنین میفرماید و لوله کنید و بگوئید وای بر آنروز زیرا
 که آنروز نزد یکست و روز خداوند نزد یکست * پس معلوم
 شد که روز وای روز خداوند است زیرا در آنروز وای بر غافلانست *

وای برگنه کارانست وای برجاهلانست اینست که میفرماید
 وای روم درگذشت اینک وای سوم بزودی میآید واین وای
 سوم روز ظهور جمال مبارکست یوم الله است و نزدیکست
 بیوم ظهور حضرت اعلی بعد میفرماید " و فرشته هفتم
 بنواخت که ناگاه صداهای بلند در آسمان واقع شده که
 میگفتند سلطنت جهان از آن خداوند ما و مسیح اوشد
 و تا ابد الآباد حکمرانی خواهد کرد "

آن فرشته انسانست که بصفات ملکوتیه متصف که بخلق و خوی
 فرشتگان مبعوث شود و ندهائی بلند شود که ظهور مظهر
 الهی نشر و اعلان شود که یوم ظهور ربّ جنود است و دوره
 دوره رحمانی حضرت پروردگار و در جمیع کتب و صحف انبیا
 موعود و مذکور که در آن یوم خداوند سلطنت الهیه روحانیه
 تشکیل میشود و جهان تجدید میگرد و روح جدیدی در
 جسم امکان دمیده میشود و موسم بهار الهی آید ابر رحمت
 انسانی قصص تازه در بر نماید روی زمین بهشت برین گردد
 عالم بشر تربیت شود جنگ و جدال و نزاع و فساد از میان
 برخیزد و راستی و درستی و آشتی و خداپرستی بعیان آید
 و الفت و محبت و یگانگی جهان را احاطه کند و خداوند
 تا ابد الآباد حکمرانی خواهد کرد یعنی سلطنت روحانیه
 ابدیه تشکیل میشود و آن یوم الله است زیرا جمیع ایامی

که آمده و رفته است ایام موسی بوده ایام مسیح بوده
ایام ابراهیم بوده و همچنین ایام سائر انبیا بوده اما
آن یوم یوم الله است زیرا شمس حقیقت در نهایت حرارت
اشراق طلوع خواهد کرد بعد میفرماید " و آن بیست و
چهار پیر که در حضور خدا بر تختهای خود نشسته اند
بروی در افتاده خدا را سجده کردند و گفتند ترا شکر ای
خداوند خدای قادر مطلق که هستی و بودی و خواهی
آمد زیرا که قوت عظیمه بدست گرفته بسطنت پرداختی
و در هر دوری اوصیا و اصفیا دوازده نفر بودند در ایام
حضرت یعقوب دوازده پسر بودند و در ایام حضرت موسی
دوازده نقیب رؤسای اسباط بودند و در ایام حضرت مسیح
دوازده حواری بودند و در ایام حضرت محمد دوازده امام
بودند و لکن در این ظهور اعظم بیست و چهار نفر هستند
و برابر جمیع زیرا عظمت این ظهور چنین اقتضا نماید
این نفوس مقدسه در حضور خدا بر تختهای خود نشسته اند
یعنی سلطنت ابدیه میکنند و این بیست و چهار نفوس
بزرگوار هر چند بر سریر سلطنت ابدیه استقرار دارند
با وجود این بدان مظهر ظهور گلی ساجدند و خاضع و خاشع
و گویند که ترا شکر میکنیم " ای خداوند قادر مطلق که
بودی و هستی و خواهی آمد زیرا قوت عظیم خود را بدست

گرفته بسلطنت پرداختی " یعنی تعلیمات خود را بتمامه اجرا خواهی کرد و جمیع من علی الارض را در ظل خویش جمع خواهی نمود و تمام بشر را در سایه یک خیمه خواهی آورد و هرچند سلطنت دائماً لله بوده و همیشه خدا سلطنت داشته و دارد ولیکن در اینجا مقصد سلطنت مظهر نفس اوست که جمیع احکام و تعالیمی که روح عالم انسانی و حیات ابدیست اجرا خواهد کرد و آن مظهرگلی بقوای روحانیه جهانرا بگشاید نه بجنگ و جدال و صلح و سلام بیاراید نه بسیف و سنان و این سلطنت الهیه را بمحبت صحیحه تأسیس کند نه بقوت حربیه و این تعالیم الهیه را بمهربانی و صلاح ترویج نماید نه بدرشتی و سلاح و چنان تربیت کند که ام و مل هر چند در تباین احوال و اختلاف عادات و اخلاق و تنوع ادیان و اجناس مانند گرگ و بره و مار و طفل شیرخواره و پلنگ و بزغاله باهم همدم و هم آغوش و هم راز گردند بگلی منافرت جنسی و مخالفت دینی و مابینت ملی زائل و کل در ظل شجره مبارکه نهایت الفت و التیام خواهند یافت بعد میفرماید " وَاَمْتَهَا خَشْمَنَاكُ شَدْنَدٌ " زیرا که تعالیم تو مابین هوای نفسانی سائر مل بود غضب تو ظاهر گردید یعنی کل بخسران مبین مبتلی شدند زیرا متابعت وصایا و نصایح و تعالیم تو

نمودند و از فیض ابدی تو محروم گشتند و از انوار شمس
 حقیقت محجوب شدند بعد میفرماید " و وقت مردگان رسید
 تا برایشان داوری شود " یعنی وقت آن رسید که مردگان
 یعنی نفوس که از روح محبة الله محروم و از حیات مقدسه
 ابدیه بی نصیب هستند بعد الت حکم شوند یعنی بآنچه
 استحقاق و استعداد دارند مهوت گردند و حقیقت این
 اسرار را واضح گردانی که درجه درجه پستی در عالم وجود
 هستند که فی الحقیقه حکم اموات دارند بعد میفرماید
 " تابندگان یعنی انبیا و مقدّسان و ترسندگان نام خود را
 چه کوچک و چه بزرگ اجرت دهی " یعنی تا ابرار را بفضل
 بی منتهی مختص بگردانی و آنان را مانند ستاره های آسمان
 از افق عزّت قدیمه درخشنده فرمائی بروش و سلوکی موفق
 فرمائی که روشنی عالم انسانیت و سبب هدایت و علّت
 حیات ابدیه در ملکوت یزدانی بعد میفرماید " و فسدان
 زمین را فاسد گردانی " یعنی نفوس غافله راهگتی محروم
 کنی زیرا کوری کوران ظاهر گردد و بینائی بینایان آشکار
 شود جهل و نادانی اهل ضلالت مشهور شود و علم و
 دانائی اهل هدایت واضح گردد و از اینجهت فسدان
 فاسد شوند بعد از این مقام میفرماید " و قدس خدا
 در آسمان مفتوح گشت " یعنی اورشلیم الهی پیدا شد

و قدس الاقداس ظاهرگشت قدس الاقداس در اصطلاح
 اهل عرفان جوهر شریعت الهی و تعالیم حقیقی ربّانی
 است که در هیچ دوری از ادوار انبیا تغییر نیافته است
 چنانچه از پیش بیان شد و اورشلیم شامل حقیقت شریعت
 الهیه است که قدس الاقداس است و جامع احکام و معاملات
 و عبادات و قوانین جسمانی است که شهر اورشلیم است
 این است که اورشلیم آسمانی گفته میشود خلاصه چون
 در آن دوره شمس حقیقت انوار الهی در نهایت سطوع ^{در} ^{خشنده}
 گردد لهذا جوهر تعالیم الهی در عالم امکانی تحقق یابد
 و ظلمات جهل و نادانی زائل گردد جهان جهان دیگر
 شود و نورانیت احاطه نماید لهذا قدس الاقداس ظاهر
 گردد بعد میفرماید " و قدس خدا در آسمان مفتوح گشت "
 یعنی بسبب انتشار این تعالیم الهیه و ظهور این اسرار
 ربّانیه و اشراق شمس حقیقت ابواب فلاح و نجات در جمیع
 جهات مفتوح گردد و آثار خیر و برکات سماویّه آشکار شود
 بعد میفرماید " و تاہوت عهد نامہ او در قدس او ظاهر شد "
 یعنی کتاب عهد او در قدس او ظاهر شود و لوح میثاق
 ثبت گردد و معانی عهد و پیمان آشکار شود صیت الهی
 شرق و غرب گیرد و آوازہ امراللہ جهانگیر شود اهل نقض
 خوار و ذلیل شوند و اهل ثبوت عزیز و جلیل گردند زیرا

بکتاب عهد متمسکند و در میثاق ثابت و مستقیم بعد میفرماید
 " و برقها و صداها و رعدها و زلزله و تگرگ عظیمی حادث شد"
 یعنی بعد از ظهور کتاب عهد طوفان عظیمی پیدا شود
 و برق قهر و غضب الهی درخشد و صدای رعد نقض میثاق
 بلند گردد و زلزله شبهات حاصل شود و تگرگ عذاب
 بر ناقضین میثاق ببارد و مدعیان ایمان بفتنه و امتحان
 افتند .

و نیز میفرمایند قوله الاحلی (۱):

اصحاح یازدهم از اشعیا آیه اول میفرماید " و نهالی
 از تنه یسی بیرون آمده شاخه از ریشه هایش خواهد شکفت
 و روح خداوند بر او قرار خواهد گرفت یعنی روح حکمت
 و فهم و روح مشورت و قوت و روح معرفت و ترس خداوند
 و خوشی او در ترس خداوند خواهد بود و موافق رویت چشم
 خود راوری نخواهد کرد و بر وفق سمع گوشهای خویش
 تنبّه نخواهد نمود بلکه مسکینانرا بعدالت راوری خواهد
 کرد و جهت مظلومان زمین بر راستی حکم خواهد نمود
 و جهانرا بعصای دهان خویش زده شیرین آنرا بنفحه لبهای
 خود خواهد کشت و کمر بند کمرش عدالت خواهد بود و کمر بند
 میانش امانت و گرگ با بره سکونت خواهد داشت و هلنگ با

بزرگاله خواهد خوابید و گوساله و شیر و پرواری با هم و طفل کوچک آنها را خواهد راند و گاو با خرس خواهد چرید و بچه های آنها با هم خواهند خوابید و شیر مثل گاو کاه خواهد خورد و طفل شیرخواره بر سوراخ مار بازی خواهد کرد و طفل از شیر باز داشته دست خود را بر خانه افسی خواهد گذاشت و در تمامی کوه مقدس من ضرر و فساد ^{هد} نخواهد کرد زیرا که جهان از معرفت خداوند پر خواهد بود مثل آبهایی که دریا را میپوشاند * انتهى .

این نهال از روح یسی هر چند در حق حضرت مسیح صادق میآید زیرا یوسف از سلاله یسی پدر حضرت داود بود ولی چون حضرت بروح الهی موجود شده بودند خود را ابن الله نامیدند اگر چنانچه چنین نبود این تفسیر مطابق بود و از این گذشته وقوعاتی را که بیان میفرماید که در زمان آن نهال خواهد شد در صورتی که تأویل شود بعضی بوقوع انجامیده نه جمیع اگر چنانچه تأویل نشود قطعا هیچیک از آن علامتها در زمان حضرت مسیح وقوع نیافته مثلا پلنگ و بزگاله و شیر و گوساله و مار و طفل شیرخواره را کنایه و رمز از ملل و امم مختلفه و طوائف متباغضه و شعوب متنازعه که در ضدیت و عداوت مانند گرگ و بزه هستند گوئیم که بنفحات روح حضرت مسیح روح الفت و اتحاد یافتند و زنده گشتند

وهاهم آمیزش نمودند اما " در تمامی کوه مقدس من ضررو
 فسادى نخواهند کرد زیرا که جهان از معرفه الله پرخواهد
 بود مثل آبهایى که دریا را میپوشاند " این کیفیت در ظهور
 حضرت مسیح وقوع نیافت زیرا الی الآن ملل مختلفه متباغضه
 در دنیا موجود و مقرّ بآل اسرائیل قلیل و اکثر از معرفه الله
 بی بهره اند و همچنین صلح عمومی در ظهور حضرت مسیح
 نشد یعنی در میان ملل متعاده متباغضه صلح و صلاح نشد
 چنانچه الی الآن در نفس طوائف و شعوب مسیحیه عداوت
 و بغضا و حرب در نهایت اشتداد است اما این در حقیق
 جمال مبارک بتماه مطابقست حرفا بحرف و همچنین درین
 دور بدیع جهان جهان دیگر گردد و عالم انسانی در کمال
 آسایش و زینت جلوه نماید نزاع و جدال و قتال بصلح و
 راستی و آشتی مبدّل خواهد گشت در بین طوائف و امم و
 شعوب و دول محبت و الفت حاصل شود و التیام و ارتباط
 محکم گردد عاقبت حرب بکلی مضع شود و چون احکام کتاب
 مقدّس اجرا گردد منازعات و مجادلات در محکمه عمومیّه
 دول و ملل بنهایت عدالت فیصل خواهد یافت و مشاکل
 متحدّه حل خواهد گشت قطعات خمسّه عالم حکم یک قطعه
 باید و امم متعدده یک امت شود و روی زمین یک وطن و نوع
 انسان یک طائفه شود و ارتباط اقالیم و امتزاج و ایتلاف

والتیام اقوام و طوائف بدرجه ای رسد که نوع بشر حکم یسک
 خاندان و یک دودمان یابد نور محبت آسمانی بدرخشد
 وظلمات بغض و عداوت بقدر امکان زائل گردد صلح عمومی
 در قطب امکان خیمه برافرازد و شجره مبارکه حیات چنان نشو
 و نما نماید که بر شرق و غرب سایه افکند اقویا و ضعفا و اغنیا
 و فقرا و طوائف متنازعه و ملل متعاریه که مانند گرگ و بیره
 و پلنگ و بزغاله و شیر و گوساله هستند در نهایت محبت
 و ایتراف و عدالت و انصاف باهم معامله نمایند و جهان
 از علوم و معارف و حقایق و اسرار کائنات و معرفة الله
 مطوّ خواهد گشت حال ملاحظه نمائید که در این عصر عظیم
 که قرن جمال مبارک است علوم و معارف چقدر ترقی نموده
 است و اسرار کائنات چقدر کشف شده است و مشروعات عظیمه
 چقدر ظهور یافته است و روز بروز در از دیار است و عنقریب
 علوم و معارف مادیه و معرفت الهیه چنان ترقی نماید
 و معجزاتی بنماید که دیده ها حیران ماند و سر این آیه
 اشعیا " زیرا که جهان از معرفة الله پر خواهد بود " بتمامه
 ظاهر خواهد گشت و همچنین ملاحظه نما که در این مدت
 قلیله که ظهور جمال مبارک شده است از جمیع ملل و اقوام
 و طوائف در ظل این امر داخل شده مسیحی و یهود و زرد
 و هند و یهودی و ایرانی کل در نهایت الفت و محبت با

یکدیگر آمیزش نمایند کانه این نفوس هزارسالست که خویش و
 پیوند بایکدیگرند بلکه مانند پدر و فرزند و مادر و دختر و
 خواهر و برادرند این يك معنى از معانى الفت گرگ و سره
 و پلنگ و بزغاله و شیر و گوساله است و از جطه و قایع جسیمه
 که در یوم ظهور آن نهال بیهمال وقوع خواهد یافت علم الهی
 بجمیع آمتها بلند خواهد شد یعنی جمیع ملل و قبائل در ظل
 آن علم الهی که نفس آن نهال ربّانی است درآیند و ملت
 واحده گردند و ضدّیت دینیّه و مذهبیّه و مابینت جنسیّه
 و نوعیه را اختلافات وطنیه از میان برخیزد کلّ دین واحد
 و مذهب واحد و جنس واحد و قوم واحد شوند و در وطن و حد
 که کره ارض است ساکن گردند صلح و آشتی عمومی در بین
 جمیع دول حاصل گردد و آن نهال بیهمال جمیع اسرائیل
 را جمع خواهد کرد یعنی اسرائیل در دوره آن در ارض
 مقدّس جمع خواهند شد و آمت یهود که در شرق و غرب و
 جنوب و شمال متفرّقند مجتمع شوند حال ملاحظه نمائید که
 این وقایع در دوره مسیح واقع نگشته زیرا آمتها در زیر علم
 واحد که آن نهال الهیست در نیامدند و در این دوره ربّ ا
 کلّ ملل و امم در ظل این علم وارد خواهند گشت و همچنین
 اسرائیل پراکنده در جمیع عالم در دوره مسیحی در ارض مقدّس
 مجتمع نشدند اما در بدایت دوره جمال مبارک این وعد الهی

که در جمیع کتب انبیا منصوص است بنای ظهورگذاشته
ملاحظه مینمائید که از اطراف عالم طوایف یهود بارض مقدس
آیند و قرایا و اراضی تعلق نموده سکنی کنند و روز بروز
در از یادند بقسمی که جمیع فلسطین مسکن آنان گردد .

خاتمه - یکی از خطابه های حضرت عبدالبهاء درباره
حقانیت مظاهر مقدسه الهیه که در رمله اسکندریه در هتل
ویکتوریا از لسان اطهر جاری گردیده است :

حضرت عبدالبهاء میفرماید قوله الاحلی : (خطبات مبارکه)
" مظاهر مقدسه الهیه هر یک عالم امکان را شمسوی
در نهایت اشراق بودند هر یک وقت طلوع عالم را روشن
نمودند ولی کیفیت طلوع تفاوت دارد حضرت موسی کوکبش
اشراق کرد بر آفاق ولی بقوه قاهره شریعت الله را در میان
بنی اسرائیل منتشر نمود ولی تجاوز بجائی دیگر نکرد بلکه
حصر در بنی اسرائیل بود یعنی کلمه الله روح ایمان
به بنی اسرائیل بخشید و آن ملت در ظل شریعت حضرت
در جمیع مراتب ترقی کرد و توسیع یافت تا رسید بزمان
سلیمان و داود و پانصد سال طول کشید تا چنانکه باید و
شاید امر منتشر شد در زمان فرعون بنی اسرائیل نفوسی در

نهایت زلت و ضعف بودند و مستغرق در هوی و هوس و در
 نهایت درجه سوء اخلاق بقوه معنویه حضرت موسی ترقی
 کردند و از ظلمات نجات یافتند و سبب نورانیت آفاق شدند
 و تحت تربیت الهی تربیت گشتند تا بمنتهی درجه ترقی
 رسیدند بعد منحرف از صراط مستقیم و منحرف از منهج
 قویم گشتند و باره بذل قدیم افتادند تا وره حضرت
 مسیح آمد کوکب عیسوی طلوع نمود در ایام آن حضرت
 معدودی قلیل مهتدی بنور هدایت شدند و مشتعل بنار
 محبت الله گشتند منجذب شدند و منقطع از ماسوی الله
 گشتند از راحتشان از دولتشان از حیاتشان گذشتند
 و جمیع شئونشان را فراموش نمودند ولی معدودی قلیل
 بودند مؤمنین حقیقی فی الحقیقه و از ده نفر بودند و یکی
 از آنها اعراض کرد و استکبار نمود محصور در یازده نفر و چند
 زن شد سیصد سال طول کشید تا امر حضرت انتشار یافت
 و کلمة الله نافذ شد و ندای ملکوت الله بجمیع اطراف ارض
 رسید و روحانیت و نورانیت حضرت جهان را زنده و روشن
 کرد زمان حضرت رسول علیه السلام رسید نیز حضرت رسول
 طلوع نمود ولی در یک بیابانی شن زار خالی از آب و علف که
 از سطوت ملوک دور بود و قوه عظیمه مفقود قوای نافذ
 سائر ممالک در آنجا نفوذی نداشت بلکه محصور در چند

قبائلی بود که در نهایت ضعف بودند فقط بالنسبه بیکدیگر
 صولتی داشتند و قبیله اعظم آنها قریش بود که قوه اعظم آنها
 هزار نفر بود که در مکه حکومت مینمودند و در بادیه العرب
 زندگانی میکردند از انتظام و اقتدار فی الحقیقه عاری بودند
 و سلاحشان عبارت از شمشیر و نیزه و عصا بود حضرت بقوه
 قاهره امرالله را بلند نمود و این معلوم است که هر نفسی که
 قوه قاهره بیند فوراً خضوع کند و خاشع گردد هر عاصی فوراً
 مطیع شود اگر انسانی را هزار کتاب نصایح بخوانی متأثر
 نشود دلالت کنی و بیاناتی نمائی که در سنگ تأثیر نماید
 در او ابداً اثر نکند بجزئی قوه قاهره چنان متأثر شود که
 فوراً خاضع و خاشع گردد و امثال امر نماید حضرت بقوه
 قاهره امرشان را بلند کردند و علمشان را برافراختند
 و شریعت الله انتشار یافت اما جمال مبارک و حضرت اعلی
 در زمانی ظاهر شدند که قوه قاهره دول زلزله بر ارکان عالم
 انداخته بود در محلی معتکف در راه عمار نبود در قطب
 آسیا ظاهر شدند و اعدا بجمیع انواع اسلحه مسلح بودند
 حکایت قبیله قریش نبود هر دولتی با پنج هزار توپ ده کرو
 لشکر در میدان حرب جولان میداد یعنی جمیع دول در آنها
 قوت و عظمت اگر بتاریخ رجوع نمائید از هدایت تاریخ السی
 یومنا هذا در هیچ عصر و قرنی دول عالم باین اقتدار نبودند

و ملل عالم باین انتظام نبودند در همچو وقتی شمس حقیقت
 از افق رحمانیت طلوع نمود ولی در نهایت مظلومی و حید
 و فرید وی معین و نصیر و قوای عالم بر مقاومت جمال مبارک
 دائماً قیام داشت در موارد بلا هر مصیبتی بروجود مبارک
 وارد شد بلیه ای نماند که بنهایت درجه بروجود مبارک
 وارد نیامد جمیع تکفیر کردند تحقیر نمودند ضرب شدید
 زدند مسجون کردند سرگون نمودند و عاقبت در نهایت مظلومیت
 از وطن اخراج و نفی بعراق نمودند دوباره با اسلامبول
 و از اسلامبول با رسوم برومیلی منفی نمودند و بعد بخراب
 ترین قلعه های عالم مانند قلعه عکافرستانند و در آنجا
 مسجون نمودند دیگر از اینجا موقعی بدتر اعظم برای نفی
 و حبس متصور نمیشد و سرگونی اعظم از این ممکن نه که چهار
 مرتبه و بالاخره در قلعه های مثل عکا مسجون کردند چنین
 واقعه ای یعنی چهار مرتبه نفی از محل سرگونی بمحل نفی
 و از محل نفی بسجن اعظم افتد در تاریخ نیست با وجود این
 در سجن در زهر زنجیر مقاومت بمن علی الارض یعنی با
 جمیع طوک و ملل فرمودند در وقتیکه در زهر چنگ و زجر آنها
 بود آن الواح طوک صدور یافت و اندازات شدید شده شد
 و ابدا در سجن اعتنائی بدولتی نفرمودند مختصر اینست که
 امرش را در سجن جهانگیر کرد در زهر زنجیر آوازه کلمه الله

بشرق و غرب رساند و رایت ملکوت مرتفع نمود و انوارش
 ساطع گردید و جمیع قوای عالم مقاومت نتوانست هرچند
 بظاهر مسجون بود ولی از سایر مسجونین ممتاز بود چه که
 هر مسجونى در سجن ذلیل است حقیر است و قاعده چنین
 است ولی او چنین نبود مثلاً جمیع ارباب مناصب و مأمورین
 که بودند در ساحت اقدس خاضع و خاشع بودند و جمیع
 زائرین احباب مشاهده عیانا مینمودند که بعضی از امرا
 ملکیه و عسکریه نهایت التماس مینمودند که مشرف شوند
 قبول نمیفرمودند متصرف عگا مصطفی ضیا پاشا خواست
 دقیقه ای مشرف شود قبول نشد فرمان پادشاهی این بود
 که جمال مبارک در اطاقی مسجون باشند و اگر نفسی بخواهد
 بحضور مبارک مشرف شود حتی متعلقین مبارک نگذارند
 و در نهایت مواظبت باشند که مبادا نفسی بحضور رود در
 همچو وقتی مسافر خانه برپا بود و خیمه مبارک در کوه کرمیل
 برپا و مسافری از شرق و غرب میآمدند با وجودی که حکم
 پادشاهی این بود ولی ابداً بحکم پادشاه بتضییق حکومت
 اعتناء نمیفرمودند در سجن بودند اما گل خاضع بودند
 بحسب ظاهر محکوم بودند اما بحقیقه حاکم بحسب ظاهر
 مسجون بودند ولی در نهایت عزت مختصر اینست که
 جمال مبارک امرش را در زهر حکم زنجیر بلند نمود این

برهانی است که کسی نمیتواند انکار کند هر نفسی را سرگون
 مینموند زار و زبون میشد معدوم میشد ولی جمال مبارک
 را سرگونی سبب علو امر شد و هر نفسی را سجون میکنند
 سبب اضمحلال اوست اما سجونی جمال مبارک سبب
 استقلال او شد هر نفسی را براو جمهور هجوم میکنند
 معدوم میشود ولیکن هجوم جمهور بر جمال مبارک سبب
 اشراق نور گشت انوارش ساطع شد آیاتش لا مع گشت
 حجتش کامل شد برهانش واضح و لا مع گردید

انتهی

پایان رساله

رسالهٔ علامات و

کمالات مظاهر الهیه

مشمول بر مقدمه و هفت مطلب
مهم

مقدمه :

مطلب اول - کلیهٔ انبیا و قسمند

مطلب دوم - کلیهٔ مراتب مظاهر ظهور سه رتبه است

مطلب سوم - مراتب جسمانی و روحانی مظاهر ظهور

مطلب چهارم - درجه نفوذ و تأثیر مظاهر الهیه

مطلب پنجم - کیفیت علم مظاهر ظهور

مطلب ششم - مظاهر کلیهٔ ارای عصمت ذاتیه اند

مطلب هفتم - در لزوم متابعت مظاهر مقدسه

اینک بشرح مطالب مزبوره پرداخته قارئین گرامی برای تفصیل

سایر تعالیم مبارکه برسائل متعدده که تنظیم گردیده

مراجعه فرمایند .

مقدمه : حضرت عبدالبها میفرمایند :

بدانکه حقیقت الوهیت و کنه ذات احدیت تنزیه صرف
 و تقدیس بحت یعنی از هرستایشی منزّه و برآست جمیع
 اوصاف اعلی درجه وجود در آن مقام اوهاست غیب منیع
 لا یدرک و ذات بحت لا یوصف زیرا ذات الهی محیط است
 و جمیع کائنات محاط و البتّه محیط اعظم از محاط لهذا
 محاط بی محیط نبرد و ادراک حقیقت آن ننماید عقول
 هرچه ترقی کند و بمنتهی درجه ادراک رسد نهایت ادراک
 مشاهده ^{کائنات} و صفات او در عالم خلق است نه در عالم حق زیرا
 ذات و صفات حضرت احدیت در علو تقدیس است و عقول
 و ادراکات را راهی بآن مقام نه السبیل سدود و الطلب
 مردود و این واضح است که مدرکات انسانیه فرع وجود
 انسانست و انسان آیت رحمانست چگونه فرع آیت احاطه
 بموجد آیت کند یعنی ادراکات که فرع وجود انسانست
 بحضرت یزدان بی نبرد لهذا آن حقیقت الوهیت مخفی از
 جمیع ادراکات و ستور از عقول جمیع بشر است و صعود بآن
 مقام متنوع و محال . ملاحظه مینمائیم که هر مادونی عاجز
 از ادراک حقیقت مافوقست مثلا حجر و مدر و شجر آنچه
 صعود نماید ادراک حقیقت انسان نتواند و تصور قسوه
 باصره و قوه سامعه و سایر حواس نکنند و حال آنکه کسل

مخلوقند پس انسان مخلوق چگونه بی بحقیقت ذات پاک خالق برد در آن مقام نه ادراک را راهی و نه بیان را اتساعی و نه اشاره را مجال و جوازی زره خاك را با جهان پساك چه كار و عقل محدود را با عالم نامحدود چه انتساب عجزت العقول عن ادراكه و حارت النفوس فی بیانه لا تدركه الابصار وهو يدرك الابصار وهو اللطيف الخبير لهذا در این مقام هر ذكر و بیانی قاصر و هر تعریف و توصیفی غیر لایق و هر تصویری ساقط و هر تعمقی باطل ولی آن جوهر الجواهر و حقیقه الحقائق و سر الاسرار را تجلیات و اشراقات و ظهور و جلوه در عالم وجود است و مطالع آن اشراق و مجالی آن تجلی و مظاهر آن ظهور مطالع مقدسه و حقایق کلیه و کینونات رحمانیه اند که آنان مرایای حقیقی ذات مقدس الهیه اند و جمیع کمالات و فیوضات و تجلیات از حق در حقیقت مظاهر قدسیه ظاهر و باهر است مانند آفتاب که در مراتب صافیه لطیفه بجمیع کمالات و فیوضات ساطع گردد و اگر گفته شود که مرایا مظاهر آفتابند و مطالع نیز اشراق مقصود این نیست که آفتاب از علو تقدیس تنزل نموده و در این آئینه مجسم گشته و یا آنکه آن حقیقت نامحدود در این مکان مشهور محدود گردیده استغفر الله عن ذلك این اعتقاد طائفه مجسمه است ولی جمیع اوصاف و محامد و نعوت راجع

باین مظاهر مقدسه است یعنی هر چه اوصاف و نعوت و اسما^ء
 وصفات ذکر نمائیم کلّ راجع باین مظاهر الهیه است اما
 بحقیقت ذات الوهیت کسی بی نبرده تا اشاره نماید یا
 بیانی کند و یا محامد و نعوتی ذکر نماید پس حقیقت انسانیه
 آنچه داند و یابد و ادراک کند از اسما^ء و صفات و کمالات
 راجع باین مظاهر مقدسه است و راهی بجائی دیگر ندارد
 السبیل مقطوع والطلب مردود اما ما از برای حقیقت الوهیت
 اسما^ء و صفاتی بیان کنیم و ببصر و سمع و قدرت و حیات و علم
 ستایش نمائیم اثبات این اسما^ء و صفات نه بجهت اثبات
 کمالات حق است بلکه بجهت نفی نقایص است چون در
 عالم امکان نظر کنیم مشاهده نمائیم که جهل نقص است و علم
 کمال لهذا گوئیم که ذات مقدس الهیه علیم است و عجز
 نقص است و قدرت کمال گوئیم که ذات مقدس الهیه قادر است
 نه اینست که علم و بصر و سمع و قدرت و حیات او را گماهی
 ادراک توانیم زیرا آن فوق ادراک ماست چه که اسما^ء و
 صفات ذاتیه الهیه عین ذات است و ذات منزّه از ادراکات و اگر
 عین ذات نبود تعدّد قدما لازم آید و مابه الامتیاز بین
 ذات و صفات نیز متحقق و قدیم لازم آید لهذا تسلسل
 قدما نا متناهی گردد و این واضح البطلان است پس
 جمیع این اوصاف و اسما^ء و محامد و نعوت راجع بمظهر

ظهور است و آنچه ماعدای او تصور نمائیم و تفکر کنیم
 اوهام محض است زیرا راهی بفیض منیع نداریم اینست که
 گفته شد کما میزتموه باوهامکم فی ارق معانیکم فهو مخلوق
 مثلکم مردود الیکم این واضح است که اگر بخواهیم حقیقت
 الوهیت را تصور نمائیم آن تصور محاطست و ما محیط والبته
 محیط اعظم از محاط از این ثابت و واضح شد که اگر یک
 حقیقت الوهیتی تصور نمائیم درون مظاهر مقدسه آن اوهام
 محض است زیرا راهی بحقیقت الوهیت که منقطع و جدا نیست
 نه و آنچه بتصور ما آید اوهام است لهذا ملاحظه نما که
 طوائف عالم طائف حول اوهام و عبده اصنام افکار و تصور و ابداء
 طغفت نیستند و اوهام خویش را حقیقت مقدسه از ادراکات و
 منزله از اشارات شمرند و خویش را اهل توحید و ملل سائره
 را عبده اوثان شمرند و حال آنکه اصنام را باز وجود جمادی
 محقق اما اصنام افکار و تصور انسان اوهام محض حتی وجود
 جمادی ندارند فاعتبروا یا اولی الابصار و بدانکه صفات
 کمالیه و جلوه فیوضات الهیه و انوار وحی در جمیع مظاهر
 مقدسه ظاهر و باهر ولی کلمه الله الکبری حضرت مسیح
 و اسم اعظم جمال مبارک را ظهور و بروزی مافوق تصور زیرا
 دارند جمیع کمالات مظاهر اولیه بودند و مافوق آن کمالاتی
 محقق که مظاهر سائره حکم تبعیت داشتند مثلا جمیع

انبیای بنی اسرائیل مظاهر وحی بودند و حضرت مسیح نیز
 مهبط وحی لکن کلمة الله کجا و الهام اشعیا و ارمیا
 و ایلیا کجا ملاحظه نما که انوار عبارت از تموجات ماده
 اثیریّه است که عصب بصر از آن تموجات متأثر گردد و مشاهده
 حاصل شود حال سراج را تموجات ماده اثیریّه موجود و آفتاب
 را نیز تموجات ماده اثیریّه مثبت اما نور آفتاب کجا و نور
 ستاره و چراغ کجا روح انسانی را در رتبه جنینی جلوه و
 ظهوری و همچنین در رتبه طفولیت و رتبه بلوغ و رتبه کمال
 اشراق و بروزی روح روح واحد است اما در رتبه جنینی
 فاقد مناقب سمع و بصر ولی در رتبه بلوغ و کمال در نهایت
 ظهور و جلوه و اشراق و همچنین حبه در بدایت انبات ورقه
 است و جلوه گاه روح نبات و در رتبه ثمره نیز مظهر آن روح
 یعنی قوه نامیه در منتهای کمال ظاهر ولی مقام ورقه کجا
 و مقام ثمره کجا زیرا از ثمره صد هزار ورقه ظاهر گردد و لو
 اینکه کلّ بروج واحد نباتی نشو و نما کنند دقت نما که
 فضائل و کمالات حضرت مسیح و اشراقات و تجلیات جمال مبارک
 کجا و فضائل انبیای بنی اسرائیل مثل حزقیل و شموئیل کجا
 کلّ مظاهر وحی بودند ولی فرق بیمنتهی در میان
 والسلام .

مطلب اول - کلیه انبیا هر دو قسمند قسمی نبی‌ها استقلالند
و متبوع و قسمی دیگر غیر مستقل و تابع انبیای مستقله
اصحاب شریعتند و مؤسس در جدید که از ظهور آنان
عالم خلعت جدید پوشد و تأسیس دین جدید شود کتاب
جدید نازل گردد و بدون واسطه اقتباس فیض از حقیقت
الوہیت نمایند نورانیتشان نورانیت ذاتیه است مانند
آفتاب که بذاته لذاته روشن است و روشنائی از لوازم ذاتیه
آن مقبس از کوکبی دیگر نیست این مطالع صبح احدیت
منبع فیضند و آینه ذات حقیقت و قسمی دیگر از انبیا
تابعند و مروج زیرا فرزند نه مستقل اقتباس فیض از
انبیای مستقله نمایند و استفاده نور هدایت از نبوت کلیه
کنند مانند ماه که بذاته لذاته روشن و ساطع نه ولی
اقتباس انوار از آفتاب نماید آن مظاهر نبوت کلیه که بالاستقلال
اشراق نموده اند مانند حضرت ابراهیم حضرت موسی
حضرت صیح و حضرت محمد و حضرت اعلی و جمال مبارک
اما قسم ثانی که تابع و مروجند مانند سلیمان و داود و اشعیا
و ارمیا و حزقیا زیرا انبیای مستقله مؤسس بودند یعنی
تأسیس شریعت جدید کردند و نفوسی را خلق جدید
نمودند و اخلاق عمومی را تبدیل کردند و روش و مسلک جدید

ترویج نمودند کور جدید شد و تشکیل دین جدید گردید
 ظهور آنان مانند موسم ربیع است که جمیع کائنات ارضیه
 خلعت جدید پوشند و حیات جدید یابند و اما قسم ثانی
 انبیا که تابعند این نفوس ترویج شریعة الله نمایند
 و تعمیم دین الله و اعلاى کلمة الله از خود قوت و قدرتی ندارند
 بلکه از انبیای مستقله استفاده نمایند .

مطلب دوم - کلیه مراتب مظاهر مقدسه سه رتبه است
 بدانکه مظاهر مقدسه را هر چند مقامات کمالات
 غیرمتناهی است ولی کلیه مراتب ایشان سه رتبه است
 رتبه اولی جسمانیست رتبه ثانی انسانی است که نفس
 ناطقه است و رتبه ثالثه ظهور الهی و جلوه ربانی است
 اما مقام جسمانی محدث است چه که مرکب از عناصر است
 و لابد براینست که هر ترکیب را تحلیلی هست ممکن نیست
 که ترکیب تفریق نشود و مقام ثانی مقام نفس ناطقه است
 که حقیقت انسانیست این نیز محدث است و مظاهر مقدسه
 در آن با جمیع نوع انسان مشترکند بدانکه نفس بشریه در
 این کره ارضیه هر چند اعصار و دهور متوالیه است ولی
 حادث است و چون آیت الهی است لهذا بعد از وجود
 باقی روح انسانی را بدایت است ولی نهایت نه الی الابد

باقی است و همچنین انواع موجوده در کرهٔ ارض حادث است زیرا مسلم است که يك وقتی در جمیع روی زمین این انواع نبوده بلکه این کرهٔ ارض موجود نبوده اما عالم وجود بوده چه که عالم وجود منحصر بکرهٔ ارض نیست مقصد اینجا است که نفوس انسانی هر چند حادث است ولی حال باقی و ابدی و مستمر است زیرا عالم اشیا عالم نقایص است بالنسبه بانسان و عالم انسان عالم کمال است بالنسبه باشیا نقایص وقتی که بدرجهٔ کمال رسد بقا پیدا کند این مثل است میگویم تو پی بمقصد هر و مقام ثالث ظهور الهی و جلوهٔ ربّانی است کلمهٔ الله است و فیض ابدیست و روح القدس است آن نه اول دارد و نه آخر چه که اولیت و آخریت بالنسبه بعالم امکانست نه بالنسبه بعالم حقّ اما عند الحق اول عین آخر است آخر عین اول مثل اینکه اعتبار ایام و اسبوع و شهر و سنه و دیروز و امروز بالنسبه بکرهٔ ارض است اما در آفتاب چنین خبری نیست نه دیروزی نه امروزی نه فردائی نه ماهی نه سالی همه مساویست بهمچنین کلمهٔ الله از جمیع این شئون منزّه و از حدود و قیود و قوانینی که در عالم امکانست مقدّس است اما حقیقت نبوت که کلمهٔ الله و مظهریت کامله است هدایتی نداشته و نهایتی ندارد ولی اشراقش متفاوت مانند آفتابست مثلا طلوعش در برج مسیح در

نهایت اشراق و سطوع بود و این باقیست و سرمدی بهین
 چقدر طوك جهانگیر آمدند و چقدر وزیر و امیر اولی التّدبیر
 آمدند جمیع محو شدند لکن نسائم مسیح همینطور میوزد
 و انوارش هنوز ساطع است آهنگش هنوز بلند است و علمش
 هنوز مرتفع است جیشش در جنگ است و هاتفش خوش آهنگ
 ابرش گهر ریز است و برقش شعاع انگیز تجلیش واضح و لایح
 است و جلوه اش ساطع و لامع و بهمین طور نفوسی که در ظلّ
 او هستند و مستضی از انوار او پس معلوم شد که مظاهر
 ظهور سه مقام دارند یکی مقام بشریه است و مقام نفس
 ناطقه و مقام ظهور ربّانی و جلوه رحمانی مقام جسمی
 البته تلاشی شود اما مقام نفس ناطقه هر چند اول دارد اما
 آخر ندارد بلکه مؤید بحیات ابدیه است اما حقیقت
 مقدّسه که مسیح میفرماید الاب فی الابن نه بدایت
 دارد نه نهایت بدایت عبارت از مقام اظهار است که
 میفرماید و در مقام تشبیه سکوت را تعبیر بخواب میفرماید
 مثل اینکه شخصی خواب بود و چون زبان گشود مثل آنست
 که بیدار گشت و آن شخص که در خوابست چون بیدار شود
 باز همان شخص است تفاوتی در مقام و علو و سمو و حقیقت
 و فطرت او حاصل نگشته مقام سکوت تشبیه بخواب شده و
 مقام ظهور تعبیر به بیداری گشته انسان چون خواب باشد

یا بیدار همان انسان است آن خواب يك حالتی از حالات است
 و این بیداری حالتی از حالات زمان سکوت را تعبیر بخواب
 میفرماید و ظهور و هدایت را تعبیر به بیداری در انجیل
 میفرماید در بد کلمه بود آن کلمه نزد خدا بود پس
 واضح و مشهود شد که حضرت مسیح بمقام مسیحی و ایمن
 کمالات در وقت غسل تعمید نرسیدند که روح القدس بصورت
 کبوتر بر حضرت مسیح نزول نمود بلکه کلمه الهیه لم یزل
 در علو تقدیس بوده و خواهد بود والسلام .

مطلب سوم - مراتب جسمانی و روحانیه مظاهر ظهور :
 گفتیم که در مظاهر ظهور سه مقام است اول حقیقت
 جسمانیه که تعلق باین جسد دارد ثانی حقیقت شاخصه
 یعنی نفس ناطقه ثالث ظهور ربّانی و آن کمالات الهیه
 است و سبب حیات وجود و تربیت نفوس و هدایت خلق و
 نورانیت امکان این مقام جسد مقام بشریست و تلاشی
 میشود زیرا ترکیب عنصریست و آنچه از عناصر ترکیب میشود
 لابد تحلیل و تفریق میگردد اما آن حقیقت شاخصه مظاهر
 رحمانیه يك حقیقت مقدّسه است و از اینجهت مقدّس است
 که من حیث الذات و من حیث الصفات ممتاز از جمیع اشیاست
 مثل اینکه شمس من حیث الاستعداد مقتضی انوار است و قیّاً

باقمار نمیشود مثلا اجزاء مرکبه کره شمس قیاس با اجزاء مرکبه
 کره قمر نمیگردد آن اجزاء و آن ترتیب مقتضی ظهور
 شعاع است اما اجزاء مرکبه قمر مقتضی شعاع نیست مقتضی
 اقتباس است پس سائر حقائق انسانی نفوسی هستند مثل
 ماه که اقتباس انوار از شمس میکند اما آن حقیقت مقدسه
 بنفسه مضمی است و مقام ثالث نفس فیض الهی و جلوه
 جمال قدیم است و اشراق انوار حی قدیر و حقیقت شاخصه
 مظاهر مقدسه انفکاک از فیض الهی و جلوه ربّانی ندارد
 لهذا مظاهر مقدسه صعودشان عبارت از این است که این
 قالب عنصری را ترك کنند مثل اینکه سراجی که تجلی
 در این مشکاة دارد شعاعش از مشکاة منقطع میشود یعنی
 این مشکاة خراب گردد اما فیض سراج منقطع نمیشود باری
 در مظاهر مقدسه فیض قدیم مانند سراج است و حقیقت
 شاخصه بمثابه زجاج و هیكل بشری مانند مشکاة اگر مشکاة
 منهدم گردد مصباح مشتعل است و مظاهر الهیه مرایای
 متعدده هستند زیرا شخصیت مخصوصه دارند اما مجلی
 در این مرایا يك شمس است معلوم است که حقیقت مسیحیه
 غیر از حقیقت موسویه است و البته حقیقت مقدسه از هدایت
 واقف بر سر وجود است و از سن طفولیت آثار بزرگواری از آن
 ظاهر و واضح است پس چگونه میشود که با وجود این فیوضات

و کمالات استشعار نباشد در مظاهر مقدّسه ذکر سه مقام
 کردیم مقام جسد است و مقام حقیقت شاخصه و مظهریت
 کامله مثلاً شمس و حرارت و ضیائش و سائر نفوس نیز مقام
 جسد و مقام نفس ناطقه یعنی روح و عقل دارند پس در
 مقاماتی که ذکر میشود من خوابیده بودم و مرور کرد نفحات
 الهی بر من و بیدار شدم مثل بیان حضرت مسیح است که
 میفرمایند جسد محزونست و روح مستبشر یا آنکه در مشقّم
 یا در راحتّم یا در زحمتّم اینها همه راجع بمقام جسد است
 دخیلی بآن حقیقت مشخصه ندارد و دخیلی بآن مظهریت
 حقیقت رحمانیه ندارد مثلاً ملاحظه میکنید که در جسد
 انسان هزار انقلابات حادث میشود ولیکن روح ابد از
 آن خبر ندارد یمن در جسد انسان بعضی از اعضاء بکلی
 مختل میشود لکن جوهر عقل باقی و برقرار صد هزار آفت
 بلباس وارد میشود لکن بر لباس هیچ خطری نیست اینک
 بیان میفرمایند جمال مبارک که در خواب بودم و نسیم بر من
 مرور نمود و من را بیدار کرد این راجع بجسد است در عالم
 حق زمان ماضی و مستقبل و حال نیست ماضی و مضارع
 و حال همه یکیست مثلاً مسیح میفرماید کان فی البدّه
 الکلمه یعنی بود و هست و خواهد بود چراکه در عالم حق
 زمان نیست زمان حکم بر خلق دارد بحق حکم ندارد مثلاً

در صلوة میفرماید نام تو مقدس باد مقصد اینست که نام تو مقدس بوده و هست و خواهد بود مثلاً صبح و ظهر و عصر بالنسبه بزمین است اما در آفتاب صبح و ظهر و عصر و شام نیست .

مطلب چهارم — درجه نفوذ و تأثیر مظاهر الهیه :

در عالم وجود یعنی کائنات جسمانیه ملاحظه نمائید دایره شمسیه مظلم و تاریک و در این دایره آفتاب مرکز انوار و جمیع سیارات شمسیه حول او طائف و از فیوضات آن مستشرق شمس سبب حیات و نورانیت است و علت نشو و نماى كافه کائنات در دایره شمسیه است و اگر فیوضات شمسیه نبود در این دایره کائناتى از موجودات تحقق نداشت بلکه کل تاریک و متلاشی میشدند پس واضح و مشهود شد که آفتاب مرکز انوار و سبب حیات کائنات در دایره شمسیه است بهمچنین مظاهر مقدسه الهی مرکز انوار حقیقتند و منبع اسرار و فیوضات محبت تجلی بر عالم قلوب و افکار نمایند و فیض ابدی بر عالم ارواح مبدول فرمایند حیات روحانی بخشند و انوار حقائق و معانی درخشند روشنائی عالم افکار از آن مرکز انوار و مطلع اسرار است اگر فیض تجلی و تربیت آن نفوس مقدسه نبود عالم نفوس و افکار ظلمت اندر

ظلمت است و اگر تعالیم صحیحه آن مطالع اسرار نبود
عالم انسانی جولانگاه اخلاق و اطوار حیوانی بود و وجود
گل مجازی و حیات حقیقی مفقود اینست که در انجیل میفرماید
درید کلمه بود یعنی سبب حیات گل شد حال ملاحظه
نمائید نفوذ آفتاب را در کائنات ارضیه که از قرب و بعد آفتاب
و طلوع و غروب چه آثار و نتایج واضح و آشکار گهسی
خزانست گهی بهار گهی صیف گهی شتا و چون بخط
استوا گذرد بهار روح بخش جلوه نماید و چون بسمت رأس
رسد فواکه و اثمار بدرجه کمال رسد و حبوب و نباتات نتیجه
بخشد و کائنات ارضیه بمنتهی درجه نشو و نما فائز گردد و
همچنین مظهر مقدس ربّانی که آفتاب عالم آفرینش است
چون تجلی برعالم ارواح و افکار و قلوب نماید بهار روحانی
آید و حیات جدید رخ بگشاید قوه ربیع بدیع ظاهر گردد
و موهبت عجیب مشهود شود چنانچه ملاحظه مینمائید که در
ظهور هر یک از مظاهر الهیه درعالم عقول و افکار و ارواح
ترقی عجیبی حاصل شد از جمله در این عصر الهی ملاحظه
نما که چقدر ترقی درعالم عقول و افکار حاصل گردیده
و حال بدایت اشراق است عنقریب ملاحظه شود که این
فیوضات جدیده و این تعالیم الهیه این جهان تاریکرا
نورانی نماید و این اقالیم غمگین را بهشت برین فرماید

و اگر ببیان آثار و فیوضات هر يك از مظاهر مقدسه پردازیم بسیار بتطویل انجامد شما خود فکر و تعمق نمائید بحقیقت این مطلب پی برید .

مطلب پنجم - کیفیت علم مظاهر ظهور .

(حضرت عبد البها * در مفاوضات میفرمایند) :

علم بر دو قسم است علم وجودی و علم صوری یعنی علم تحقیقی و علم تصویری علم خلق عموماً بجمع اشیا عبارت از تصوّر و شهود است یعنی یا بقوه عقليه تصوّر آن شیئی نمایند یا آنکه از مشاهده شیئی صورتی در مرآت قلب حصول یابند و اثره این علم بسیار محدود است چه که مشروط باکتساب و تحصیل است و اما قسم ثانی که عبارت از علم وجودی و تحقیقی است آن علم مانند دانائی و وقوف انسان بنفس خود انسان است مثلاً عقل انسان و روح انسان واقف بر جمیع حالات و اطوار و اعضاء و اجزاء عنصری و مطلع بر جمیع حواس جسمانی و همچنین قوی و حاسیّات و احوال روحانی خود هستند این علم وجودیست که انسان متحقق بآنست احساس آنرا میکند و ادراک آنرا مینماید زیرا روح محیط بر جسم است و مطلع بحواس و قوای آن این علم باکتساب و تحصیل نیست امریست وجودی موهبت محض است حقائق مقدسه مظاهر کلیه الهیه چون محیط بر کائنات من حیث الذات والصفاتند

وفاق و واجد حقائق موجوده و متحقق بجمع اشیا لهذا علم آنان علم الهی است نه اکتسابی یعنی فیض قدسی است و انکشاف رحمانی مثل زکرنمائیم این مثل مجرد بجهت تصور این مطلب است مثلا اشرف موجودات ارضیه انسانست انسان متحقق بعالم حیوان و نبات و جماد است یعنی این مراتب در او مندرج است بنحوی که دارند این مقامات و مراتب است و چون دارند این مقاماتست واقف باسرار آنست و مطلع بسر وجود آن این مثل است نه مثل مختصر اینکه مظاهر کلیه الهیه مطلع بر حقائق اسرار کائنات لهذا شرایعی تأسیس نمایند که مطابق و موافق حال عالم انسانست زیرا شریعت روابط ضروریه است که منبعث از حقائق کائناتست مظهر ظهور یعنی شارع مقدس تا مطلع بحقائق کائنات نباشد روابط ضروریه که منبعث از حقائق ممکناتست ادراک ننماید البته مقتدر بوضع شریعتی مطابق واقع و موافق حال نگر در انبیا الهی مظاهر کلیه اطباء حاذقند و عالم امکان مانند هیکل بشری و شرایع الهیه دوا و علاج پس طبیب بایست که مطلع و واقف بر جمیع اعضا و اجزاء و طبیعت و احوال مریض باشد تا آنکه دوائی ترتیب دهد که نافع بسم نافع گردد

فی الحقیقه حکیم دوا را از نفس امراض عارضه بر مریض استنباط کند زیرا تشخیص مرض نماید بعد ترتیب علاج علت مزمنه کند

تاتشخیص مرض نشود چگونه ترتیب علاج و دوا گردد پس
 باید طبیب بطبیمت و اعضا و اجزا و احوال مریض
 نهایت اطلاع داشته باشد و بجمیع امراض واقف و بکافه
 ادویه مطلع تا آنکه دواى موافق ترتیب دهد پس شریعت
 روابط ضروریه ایست که منبث از حقیقت کائناتست و مظاهر
 کلیه الهیه چون مطلع باسرار کائناتند لهذا واقف بآن
 روابط ضروریه و آنرا شریعة الله قرار دهند .

مطلب ششم :

مظاهر کلیه داری عصمت ذاتیه اند . (حضرت عبدالبهائى فرما)
 بد آنکه عصمت بر دو قسم است عصمت ذاتیه و عصمت
 صفاتیّه و همچنین سائر اسماء و صفات مثل علم ذاتی و علم
 صفاتی عصمت ذاتیه مختص بمظهر کلی است زیرا عصمت
 لزوم ذاتی شمس است و انفکاک از شمس نکند علم لزوم ذاتی
 حق است از حق انفکاک ننماید قدرت لزوم ذاتی حق است
 از حق انفکاک نکند اگر قابل انفکاک باشد حق نیست
 اگر شمع از آفتاب انفکاک کند آفتاب نیست لهذا اگر
 تصور انفکاک در عصمت کبری از مظاهر کلیه گردد آن مظهر
 کلی نیست و از کمال ذاتی ساقط اما عصمت صفاتی لزوم
 ذاتی شئی نه بلکه پرتو موهبت عصمت است که از شمس
 حقیقت بر قلوب بتابد و آن نفوس را نصیب و بهره بخشند

این نفوس هرچند عصمت ذاتی ندارند ولی در تحت حفظ و حمایت و عصمت حقیقی یعنی حق آنان را حفظ از خطا فرماید. مثلاً بسیاری از نفوس مقدسه مطلع کبری نبودند ولی در ظل حفظ و حمایت الهیه از خطا محفوظ و مصون بودند. زیرا واسطه فیض بین حق و خلق بودند اگر حق آنان را از خطا حفظ نفرماید خطای آنان سبب گردد که کل نفوس مؤمنه به خطا افتند و کلی اساس دین الهی بهم خورد و این لایق و سزاوار حضرت احدیت نه ما حصل کلام اینک که عصمت ذاتیه محصور در مظاهر کلیه و عصمت صفاتیّه موهوب هر نفس مقدسه مثلاً بیت العدل عمومی اگر بشرابط لازمه^{یعنی} انتخاب جمیع طت تشکیل شود آن عدل در تحت عصمت و حمایت حق است آنچه منصوص کتاب نه و بیت العدل باتفاق آراء یا اکثریت در آن قرار دهد آن قرار و حکم محفوظ از خطاست حال اعضای بیت عدل را فردا فرد عصمت ذاتی نه و لکن هیأت بیت عدل در تحت حمایت و عصمت حق است این را عصمت موهوب نامند باری میفرماید که مطلع امر مظهر بفعل مایشاست و این مقام مختص بذات مقدس^ه است و مادون را نصیبی ازین کمال ذاتی نه یعنی مظاهر کلیه را چون عصمت ذاتیه محقق لهذا آنچه از ایشان صادر عین حقیقت است و مطابق واقع آنان در ظل شریعت

سابق نیستند آنچه گویند قول حق است و آنچه مجبری دارند عمل صدق هیچ مؤنی را حق اعتراض نه بایسد در این مقام تسلیم محض بود زیرا مظهر ظهور بحکمت بالغه قائم و شاید عقول از ادراک حکمت خفیه در بعضی امور عاجز لهذا مظهر ظهور کلی آنچه فرماید و آنچه کند محض حکمت است و مطابق واقع و لکن اگر بعضی نفوس با سرار خفیه حکمی از احکام و یا عظمی از اعمال حق پی نبرند نباید اعتراض کنند چه که مظهر کلی یفعل مایشاست چه بسیار واقع که از شخص عاقل کامل داناتی امری صادر و چون سائرین از ادراک حکمت آن عاجز اعتراض نمایند و استیحا ش کنند که این شخص حکیم چرا چنین گفت و یا چنین نمود این اعتراض از جهل آنان صادر و حکمت حکیم از خطا مقدس و صبرا و همچنین طبیب حاذق در معالجه مریض یفعل مایشاست و مریض را حق اعتراض نه آنچه طبیب گوید و آنچه مجبری دارد همان صریح است باید کل او را مظهر یفعل مایشاء و بحکم مایرید شمرند البته طبیب بمعالجاتی منافی تصور سائرین پردازد حال از نفوس بی بهره از حکمت و طب اعتراض جائز است ؟ لا والله بلکه باید کل سر تسلیم نهند و آنچه طبیب حاذق گوید مجبری دارند پس طبیب حاذق یفعل مایشاست و مریض را نصیبی در این مقام نه باید حذاقت

طیب ثابت شود چون حذاقت طیب ثابت شد یفعل
 مایشاست و همچنین سردار جنود چون در فنون حرب
 فرید است آنچه گوید و فرماید یفعل مایشاست و ناخذ ای
 کشتی چون در فنون بحریه مسلم گل آنچه گوید و فرماید
 یفعل مایشاست و مربی حقیقی چون شخص کامل است آنچه
 گوید و فرماید یفعل مایشاست باری مقصد از یفعل ما
 یشاء اینست که شاید مظهر ظهر امری فرماید و حکمی
 اجرا دارد یا عطی فرماید و نفوس مومنه از ادراک حکمت
 آن عاجز نباید اعتراض بخاطر احدی خطور نماید که چرا
 چنین فرمود و یا چنین مجری داشت اما نفوس دیگر که در
 ظل مظهر گلی هستند آنان در تحت حکم شریعة الله هستند
 بقدر سرموئی آنان را تجاوز از شریعت جائز نه و باید جمیع
 اعمال و افعال را تطبیق بشریعة الله کنند و اگر تجاوز نما
 عند الله مسئول و مؤاخذه گردند البته آنان را از یفعل
 مایشاء بهره و نصیبی نه زیرا این مقام تخصیص بمظهر کلی
 دارد مثلا حضرت مسیح روحی له الفداء مظهر یفعل مایشاء
 بود ولیکن حواریون رانصیبی از این مقام نبود چه در ظل
 حضرت مسیح بودند باید از امر و اراده او تجاوز ننمایند

والسلام . (۱)

(۱) مفاوضات

مطلب هفتم - دروجوب متابعت نمودن تعالیم مظاهر مقدسه :
سؤال :

نفوسی که باعمال خیریه و خیرخواهی عمومی موفقند و اخلاق مرضیه دارند و جمیع خلق را محبت و مهربانی مینمایند و فقرا را مهرورنند و در صلح عمومی میکوشند دیگر چه احتیاج بتعالیم الهی دارند لهذا خود را مستغنی می‌شمرند حال این نفوس چگونه است ؟

جواب :

بدانکه این اعمال و رفتار و گفتار مدوح است و مقبول و شرف عالم انسانیست ولی مجرد این اعمال کفایت ننماید زیرا جسدیست در نهایت لطافت ولی بی روح بلکه سبب حیات ابدیه و عزت سرمدیه و نورانیت کلیه و فوز و فلاح حقیقی اول عرفان الهی است و این معلوم است که معرفت حسی مقدم بر هر عرفانیست و این اعظم منقبت عالم انسانیست زیرا در وجود معرفت حقایق اشیا فواید جسمانی بخشد و مدنیت صوری ترقی نماید اما عرفان الهی سبب ترقی و انجذاب روحانی و بصیرت حقیقی و علویت عالم انسانی و مدنیت ربانی و تعدیل اخلاق و نورانیت وجدان گردد و ثانیاً محبة الله است که بعرفان حق نور محبة الله در زجاجه قلب برافروزد

و اشعه ساطعه اش آفاق را روشن نماید و وجود انسان را
 حیات ملکوتی بخشد و فی الحقیقه نتیجه وجود انسانی
 محبة الله و محبة الله روح حیاتست و فیض ابدیست اگر
 محبة الله نبود عالم امکان ظلمانی بود اگر محبة الله نبود
 قلوب انسان مرده و محروم از احساسات وجدانی بود اگر
 محبة الله نبود کمالات عالم انسانی محو و نابود بود اگر
 محبة الله نبود ارتباط حقیقی در نشاء انسانی نبود اگر
 محبة الله نبود اتحاد روحانی مفقود بود اگر محبة الله نبود
 نور وحدت عالم انسانی مخموم بود اگر محبة الله نبود
 شرق و غرب مانند دو دلبه دست در آغوش یکدیگر نمی نمود
 اگر محبة الله نبود اختلاف و انشقاق بدل بایتلاف نمیگشت
 اگر محبة الله نبود بیگانگی به یگانگی منتهی نمیشد اگر
 محبة الله نبود اغیار یار نمیشد و محبت عالم انسانی اشراقی
 از محبة الله و جلوه ای از فیض موهبة الله است و واضح است
 که حقائق نوع انسان مختلف است و آراء متباین و احساسات
 متفاوت و این تفاوت آراء و افکار و ادراکات و احساسات بین
 افراد نوع انسان مبعث از لوازم ذاتیست زیرا تفاوت در
 مراتب وجود کائنات از لوازم وجود است که منحل بصورت
 نامتناهی است پس محتاج بیک قوه کلیه هستیم که آن غالب
 بر احساسات و آراء و افکار کل گردد و بآن قوت این اختلا

راحکی نماید و جمیع افراد را در تحت نفوذ وحدت عالم
 انسانی درآرد و این واضح و مشهود است که اعظم قوت در عالم
 انسانی محبة الله است مطلقاً مختلفه را بظلمت خیمه یگانگی
 آرد و شعوب و قبائل متضاده و متباغضه را نهایت محبت
 و ایستادگی بخشد ملاحظه نمائید که بعد از حضرت مسیح
 بقوت محبة الله چقدر امم و اجناس و قبائل و شعوب مختلفه
 در ظل کلمه الله در آمد و مابینت و اختلاف هزار ساله بگسی
 محو و نابود شد اوهام جنس و وطن از میان برفت و اتحاد
 جان و وجدان حاصل گردید و کل مسیحی حقیقی و روحانی
 گردیدند و ثالث منقبت عالم انسانی نیت خیر است و نیت
 خیر اساس اعمال خیریه است و بعضی از محققین نیت را
 مرجح بر عمل دانسته اند زیرا نیت خیریه نور محض است
 و از شوائب غرض و مکر و خدعه منزّه و مقدس ولی ممکن که
 انسان بظاهر عمل مبروری مجری دارد ولی مبنی بر اغراض
 نفسانی باشد مثلاً قصاب گوسفندی را پروراند و محافظه
 کند ولی این عمل مبرور قصاب مبنی بر غرض انتفاع است
 و نتیجه این پرورش ذبح گوسفند مظلوم است چه بسیار از اعما
 مبرور که مبنی بر اغراض نفسانیه است اما نیت خیریه مقدس
 از این شوائب . باری بعد از عرفان الهی و ظهور محبة الله
 و حصول و انجذاب وجدانی و نیت خیریه اعمال مبروره تام و

کامست والا هرچند اعمال خیریه مدوح است ولی بدون آنکه
 مستند بهرفان الهی و محبت ربانی و نیت صادق باشد
 ناقص است مثلا وجود انسانی باید جامع کمالات باشد تا
 کامل گردد بصر بسیار محبوب و مقبول ولی باید مؤید بسمع
 باشد و سمع بسیار مقبول ولی باید مؤید بقوه ناطقه باشد
 وقوه ناطقه بسیار مقبول ولی باید مؤید بقوه عاقله باشد و قس
 علی ذلك سائر قوی و اعضاء و ارکان انسانی و چون این
 جمعیت قوی و حواس و اعضاء و اجزاء حاصل گردد کامل شود
 حال در عالم بعضی نفوس پیدا شده اند فی الحقیقه خیر عموم
 خواهند و بقدر قوه بهماونت مظلوم و اعانت فقرا قیام نمایند
 و مفتون صلح و آسایش عمومی هستند هرچند از این جهت
 کاملند لکن از عرفان الله و محبة الله محروم و ناقص
 جالینوس حکیم در کتاب خویش که شرح رساله افلاطون در
 سیاست مدنی است مینویسد که عقاید دینی در دخل عظیمی
 در مدنیّت صحیحه دارد و بهرمان براین اینکه جمهور ناس
 سیاق اقوال بهرمانیه را ادراک نتواند و از این جهت محتاج
 کلمات رموزیه از اخبارات ثواب و عقاب در دار آخرتند
 و دلیل بهرثبوت این مطلب آنکه الیوم شاهد می کنیم که
 قومی را که سعی بنصاری اند و بثواب و عقاب معتقد و مؤمن
 از این طائفه اعمال حسنه صدور مینمایند مثل اعمال نفسی که

فیلسوف حقیقی است چنانچه جمیع ما عیانا شاهد هینمائیم
 که از موت مخافتی ندارند و از کثرت حرص و اشتیاقشان
 بعدل و انصاف از متفلسفین حقیقی محسوسند انتهی .
 حال شما دقت نمائید که صدق و جانفشانی و احساسات
 روحانیه و نوایای صادقه و اعمال خیریه نفوس مؤمن بمسیح
 بچه درجه بود که جالینوس حکیم فیلسوف با وجود آنکه از
 ملت مسیح نبود شهادت بر اخلاق و کمالات آن نفوس داده
 که میگوید این نفوس فیلسوف حقیقی هستند این فضائل
 و خصائل بمجرد اعمال خیریه حاصل نگردد اگر مقصد بمجرد
 حصول و صدور خیر است این چراغ نیز الآن روشن است و بین
 محل را منور نموده هیچ شبهه ای نیست که این روشنائی
 خیر است با وجود این این سراج راستایش نمائی ایمن
 آفتاب که جمیع کائنات ارضیه را تربیت مینماید و حرارت
 نشو و نما میدهد دیگر چه خیری اعظم از آنست ولکن چون
 این خیر صادر از نیت خیر و محبت الهیه و عرفان الهی
 نیست ابدان نمایش و جلوه ندارد ولی يك شخص انسان
 چون جامی آب بدیگری دهد مضمون و متشکر آن گردد
 حال انسان بی فکر میگوید این آفتاب را که جهان روشن
 نموده و این فیض عظیم از او ظاهر باید پرستش نمود و ستایش
 کرد چرا مضمون و متشکر آن نباشیم و انسانی را که منقبت

جزئی محدود دارد بستائیم اما چون بحقیقت نگریم
ملاحظه مینمائیم که این منفعت جزئی انسان منبعت از
احساسات وجدانست لهذا سزاوارستایش است ولی آفتاب
این نور و حرارتش منبعت از احساس و وجدان نه لهذا
لایق مدح و ثنا نیست و سزاوار منونیت و شکرانیت نسه
و همچنین نفوس که اعمال خیریه از آنان صادر هرچند
مد و چند ولی این اعمال خیریه چون منبعت از عرفان
حق و محبة الله نه البته ناقص است و از این گذشته چون
بانصاف نگری ملاحظه مینمائی که این اعمال خیریه نفوس
سائره نیز از اصل منبعت از تعالیم الهی است یعنی انبیای
سلف نفوس را دلالت بر آن نموده اند و محسنات آنرا بیان
نموده اند و تأثیرات حسنه آن را شرح داده اند ایمن
تعالیم میان بشر منتشر شده مسلسل و متتابع باین نفوس
رسیده و قلوب را متوجه باین کمالات کرده و ناس چون دیدند
که این اعمال مستحسن است و در عالم انسانی سبب سعادت
و کامرانی لهذا متابعت نمودند پس این نیز از تعالیم الهیه
است ولی قدری انصاف لازم است نه محاجه و مجادله
الحمد لله شما بایران رفتید و ملاحظه نمودید که از نفعات
قدس بها الله ایرانیان چگونه بنوع انسان مهربانند و
پیش هر نفسی را از سائر طوائف تصادف مینمودند نیش میزدند

و نهایت عداوت و بغض و کینه داشتند حتی تنجیس
 مینمودند و انجیل و تورات را میسختند و اگر دستشان
 آلوده بآن کتاب میشد میسختند حال اکثر از مضامین این
 دو کتاب را در محافل و مجالس بالمناصب ترتیل مینمایند
 و تفسیر میکنند و معانی و رموز آنرا شرح و تفصیل میدهند
 و دشمنان خویش را میپروند و گرگان خونخوار را مانند
 غزال صحرای محبة الله نوازش نمایند روش و سلوک آنان را
 دیدی و اخلاق سائر ایرانیان را شنیدی این تطبیق
 اخلاق و تعدیل رفتار و گفتار آیا جز بمحبة الله حصول
 یافت ؟ لا والله اگر میخواستیم که بوساطت معارف و علوم
 ترویج این اخلاق و اطوار کنیم البته هزار سال میگذشت همین
 عموم تعمیم نمییافت حال بسبب محبة الله بنهایت سهولت
 حصول یافت فاعتبروا یا اولی الالباب . (۱)



XXXXXX

✱

فهرست مطالب و مندرجات کتاب پیام ملکوت

<u>صفحه</u>	<u>موضوع</u>
	رساله تحری حقیقت:
	فصل اول - بشارات کتب مقدسه در باره ظهور
۳	مری آسمانی و موعود جمیع کتب
	فصل دوم - در بیان اینکه جهان را ظلمت فراگرفت
	و مطابق بشارات کتب مقدسه موعود
۴	جمیع کتب ظاهر شده
	فصل سوم - اشاره اجمالی بتعالیم مبارکه حضرت
۵	بهاء الله
۸	مطلب اول (در بیان معنی حقیقت
	مطلب دوم) در بیان اینکه متابعت
۹	تقالید حقیقت را گم کرده
	مطلب سوم) بر هر شخص بالغ تحری
۱۱	حقیقت فرض و واجب است
	مطلب چهارم) تحری حقیقت را شرایطی
	است که باید طالبین حقیقت جمیع
۱۳	آنها را رعایت کنند

<u>صفحه</u>	<u>موضوع</u>
	مطلب پنجم (در بیان نتیجه مطالب قبل یعنی به بینیه تحری حقیقت یعنی چه ؟
۱۷	
	مطلب ششم (اثرات و نتایج عظیمه تحری حقیقت
۱۸	
	مطلب هفتم (تشویق تحریص نفوس به تحری حقیقت
۲۳	
۲۸	<u>رساله وحدت لسان</u>
	مطلب اول (نمونه ای از بیانات حضرت بهاء الله درباره وحدت لسان
۳۳	
	مطلب دوم (دستور مبارك درباره اجرای وحدت لسان
۳۳	
۳۶	مطلب سوم - لسان عمومی از اعظم امور ^{ست} مطلب چهارم - لسان عمومی سبب
۳۸	الفت بین قلوب است
۴۲	<u>رساله وحدت عالم انسانی - مقدمه</u>
	مطلب اول (وحدت عالم انسانی اس اساس است و مقصود اصلی مظاهر مقد ^{سه})

- مطلب دوم (وحدت عالم انسانی جزئیه
 الهیه حصول نپذیرد
 ۵۲
- مطلب سوم (عالم انسانی واحد و اختلاف
 الوان زینت عالم انسانی است
 ۵۶
- رساله دین باید سبب الفت و محبت باشد - مقدمه
 ۵۸
- مطلب اول (ادیان الهی جهت محبت بین بشر
 نازل
 ۶۱
- مطلب دوم (در بیان اینکه خداوند رحمت محض
 است و شیطان بفض و عداوت صرف
 ۶۴
- مطلب سوم (دین نه تنها سبب محبت است
 بلکه اعظم قوتی است برای الفت و محبت
 در عالم وجود
 ۶۹
- رساله لزوم تطابق دین با علم و عقل - مقدمه
 ۷۴
- مطلب اول (در بیان اینکه دین الهی مروج علم است
 ۷۶
- مطلب دوم (رکن اعظم دین علم و دانائی است
 ۸۰
- مطلب سوم (اعظم منقبت عالم انسانی علم است
 ۸۱
- مطلب چهارم (علم برد و قسم است
 ۸۶
- مطلب پنجم (فلاسفه و علماء ارای مقام عظیم میباشند
 ۸۷
- مطلب ششم (دین باید مطابق علم و عقل باشد
 ۸۸

<u>صفحه</u>	<u>موضوع</u>
	مطلب هفتم) مقصود از علم، علم حقیقی و عقل،
	عقل کلی الهی است که درین باید مطابق
٩١	آن باشد .
	مطلب هشتم) اگر عقل ضعیف ادراک نکند
٩٢	قصور از عقل است نه درین
	مطلب نهم) عقول ضعیفه بشری مصون از
٩٢	خطانیست و میزان کامل نتواند بود
	مطلب دهم) مقصود از عقل کلی الهی که درین
٩٥	باید مطابق با آن باشد
٩٦	<u>رساله لزوم ترك جميع تعصبات</u> - مقدمه
٩٨	مطلب اول) قسمتی از بیانات مبارکه
٩٨	مطلب دوم) تعصبات عالم را خراب کرده
١٠٠	مطلب سوم) امتیازات جنسی وهم محض است
	مطلب چهارم) اگر انسان صورت و مثال رحمانی
	باشد نزد حق مقرب است خواه سیاه
١٠١	باشد خواه سفید
	خاتمه - نصوص مبارکه درباره عظمت ایران و
	مستقبل آن و طهران که مولد جمال مبارک است
١٠٩	وشیراز
١١٧	مناجات: پاک بسزد انا خاک ایران را

- ۱۲۴ رساله تعدیل معیشت و حل مشاگل اقتصاد
مقدمه : در بیان بعضی از تعالیم مبارکه
- ۱۳۴ (مطلب اول) تعدیل معیشت
- ۱۳۵ (مطلب دوم) حل مسئله اقتصاد مطابق قانون الهی
(مطلب سوم) در بیان اینکه باید نظامی وضع
نمود که هم مراتب باقی ماند و هم هیئات
اجتماعیه در راحت و آسایش باشد .
- ۱۳۸ (مطلب چهارم) اعظم اساس در تعالیم الهیه
موجود است .
- ۱۳۹
- ۱۴۰ (مطلب پنجم) مسئله اعتصاب و علاج آن
(مطلب ششم) برخی از دستورات مبارکه در
مسئله اقتصاد و تعدیل معیشت
- ۱۴۶ رساله وحدت اساس ادیان - مقدمه اشاره به برخی
از تعالیم مبارکه
- ۱۵۲ (مطلب اول) در بیان اینکه اول موهبة الهی دین است
- ۱۵۷ (مطلب دوم) مقصد از دین
- ۱۵۸ (مطلب سوم) در بیان لزوم دین برای جهان و
جهانیان .
- ۱۵۸
- ۱۶۲ (مطلب چهارم) در عدم انقطاع فیض الهی

- مطلب پنجم) در بیان اینکه اریان الهیه
سبب اختلاف نیست و اساس اریان
- ۱۶۴ الهیه یکیست
- مطلب ششم) در بیان اینکه نتیجه ظهور انبیا
الفت بشر است
- ۱۶۴
- مطلب هفتم) در بیان علت اختلاف پیروان
اریان بایکدیگر
- ۱۶۶
- مطلب هشتم) در بیان اینکه تقالیدی باسم
دین شهرت یافته و سبب اجتناب نفوس
از اریان الهیه گردیده است
- ۱۷۵
- مطلب نهم) در بیان علت تجدید اریان
مطلب دهم) در بیان اینکه دین بایسد
مطابق مقتضیات وقت باشد
- ۱۹۰
- مطلب یازدهم) در بیان اینکه دیانست
دارای نتایج عظیمه است
- ۱۹۲
- مطلب دوازدهم) در بیان اینکه دین الله
فی الحقیقه عبارت از اعمالست نه اقوال
- ۱۹۷
- مطلب سیزدهم) در بیان اینکه انسان
بحیات روحانی انسان است
- ۱۹۸

<u>صفحه</u>	<u>موضوع</u>
	مطلب چهاردهم) این خطابه مبارکه
۱۹۹	حاوی خلاصه مطالب مندرجه سابقه ^{ست}
۲۱۱	<u>رساله تعلیم و تربیت اجباری عمومی</u>
	مطلب اول) در بیان اینکه مسئله تعلیم و
	تربیت امر اجباری عمومیست و از جمله
۲۱۴	فرائض حتمیه محسوبست
	مطلب دوم) در بیان اینکه تربیت و آداب
۲۱۵	اعظم از تحصیل علموست
	مطلب سوم) در ذکر قسمتی از دستورات مبارکه
۲۱۶	در باره تربیت و تعلیم اجباری
۲۲۲	مطلب چهارم) در وحدت تربیت
	مطلب پنجم) در بیان اینکه اول باید اطفال
۲۲۳	را با آداب دین تعلیم داد و تربیت نمود
	مطلب ششم) در بیان فضیلت علم و مقام علما ^ه
۲۲۴	و دانشمندان
۲۲۶	رساله تساوی حقوق نساء و رجال
	مطلب اول) در بیان اینکه باید عنایت نسوان
	را در این مورد بدیع از حسیض ذلت نجات
۲۳۱	داد

- مطلب دوم) در بیان اینکه مساوات حقوق
 ۲۳۲ بین ذکور و اناث مانع حرب و قتال است
- مطلب سوم) در بیان اینکه تا مساوات تا همین
 ذکور و اناث در حقوق حاصل نشود عالم
 ۲۳۵ انسانی ترقیات خارق العاده ننماید
- مطلب چهارم) ترقی نسوان سبب اجرای بند
 ۲۳۶ امور بسیاری است که حال از عهدہ برنمیآید
- مطلب پنجم) در بیان اینکه زن و مرد باید بجان
 ۲۳۸ و دل خدمت یکدیگر کنند
- مطلب ششم) در حد تساوی حقوق
 ۲۳۹ مطلب هفتم) بیان مبارک در باره زنهای
 مشهور جهان
 ۲۳۹
- رساله صلح عمومی
 ۲۴۲
- فصل اول - قسمتی از معالم مبارکه
 ۲۴۴
- فصل دوم - در بیان اینکه صلح و سلام جز
 بقوه کلمة الله باید ابرو مستقر نیست
 ۲۴۷
- فصل سوم - صلح عمومی از تفرعات وحدت
 عالم انسانی است
 ۲۵۳
- مطلب اول) در بیان اینکه خدا احرب نخوا
 ۲۵۴ ^{سته}
 است

- مطلب دوم) صلح عمومی اوجمه تمالیم
 ۲۵۴ مبارکه است که آثارش ظاهر شده
- مطلب سوم) در بیان اینکه نزاع وجدال
 ۲۵۷ سبب حرمانست
- مطلب چهارم) در بیان اینکه خدا انسان
 را نورانی خلق فرموده ولی انسان
 ۲۵۸ خود را ظلمانی نموده
- مطلب پنجم) عالم انسانی بتعصب و مشقت
 افتاده و چاره آن صلح عمومی است
 ۲۶۴
- مطلب ششم) مضرات جنگ و لزوم تشکیسل
 ۲۶۸ محکمه کبرای بین الملی
- مطلب هفتم) قسمتی از انذارات نازله در
 ۲۷۲ الواح مبارکه
- رساله عالم محتاج بنفثات روح القدس است ۲۷۸
- مطلب اول) در بیان اینکه عالم مادی هر قدر
 ۲۷۸ ترقی کند باز محتاج نفثات روح القدس است
- مطلب دوم) در بیان اینکه روح القدس واسطه
 ۲۸۱ بین خدا و خلق است
- مطلب سوم) مقصود از روح القدس
 ۲۸۳

- مطلب چهارم) در بیان اینکه نفثات روح القدس
 حیات ابدیه میدهد ۲۸۴
- مطلب پنجم) در بیان اینکه وحدت عالم انسانی
 که جوهر تعالیم مظاهر مقدسه است جز
 بقوه نفثات روح القدس تحقق نیابد ۲۸۵
- مطلب ششم) در بیان اینکه نفثات روح القدس
 چنان انسان را منقلب مینماید که بکلی اخلاق
 مبدل گردد ۲۸۸
- رساله اثبات الوهیت
 ۲۹۳
-
- مطلب اول) در بیان اینکه حقیقت الوهیت
 مقدس از ادراک عارفین است ۲۹۴
- مطلب دوم) تشریح مطلب سابق و ادله
 عقلیه بر وجود الوهیت ۲۹۴
- مطلب سوم) در بیان اینکه کثرت باید
 منتهی بوحدهت شود ۲۹۸
- مطلب چهارم) دلیل ترکیب و اقسام آن ۲۹۹
- مطلب پنجم) در بیان اینکه نفس محدود
 دلیل بر وجود غیر محدود است ۳۰۰

- ۳۰۲ مطلب ششم) شرح دلیل ترکیب و اقسام آن
مشرح تراز سابق
- ۳۰۸ مطلب هفتم) دلائل اثبات الوهیت
- مطلب هشتم) وقوع انذارات دلیل بروجود
قوه ماوراء الطبیعه است
- ۳۱۰ مطلب نهم) انتظام جهان دلیل بروجود
مدیر مدبر است
- ۳۱۰ مطلب دهم) تحقق صدوری
- ۳۱۲ مطلب یازدهم) فخرانسان در اینست که
از خدا باخبر باشد
- ۳۱۴ لوح مبارک دکتروال
- ۳۱۵ رساله اثبات مظاهر مقدسه الهیه
- ۳۳۳

فصل اول :-

- مطلب اول) در بیان اینکه چون عرفان
ذات غیب متنوع و محالست عرفان ۳۳۵
- مظاهر مقدسه الهیه عین عرفان الهی است
- مطلب دوم) در بیان اینکه مظاهر مقدسه
الهیه از حیث حقیقت واحدند و از جنبه
جسمانی متعدد و متفاوت ۳۴۶

- مطلب سوم) در بیان اینکه مظاهر مقدسه الهیه
 بمنزله شمس هستند ۳۵۰
- فصل دوم - مشتمل بر ۹ مطلب:
- مطلب اول) در بیان اینکه مظاهر مقدسه
 الهیه در بیان حقیقی کامل هستند ۳۵۱
- مطلب دوم) در اثبات نبوت حضرت
 ابراهیم ۳۵۷
- مطلب سوم) حضرت موسی علیه السلام ۳۶۰
- مطلب چهارم) حضرت زردشت ۳۶۳
- مطلب پنجم) حضرت بودا و کنفوسیوس ۳۶۸
- مطلب ششم) حضرت عیسی بن مریم
 صبیح علیه السلام
- مطلب هفتم) حضرت رسول اکرم
 علیه الصلوة والسلام ۳۷۱
- مطلب هشتم) حضرت باب اعظم
 جل زکرة الاعلی ۳۸۸
- مطلب نهم) حضرت بهاء الله
 فصل سوم - اثبات مظاهر مقدسه
 از کتب مقدسه مشتمل بر سه مطلب ۴۱۱

<u>صفحه</u>	<u>موضوع</u>
۴۱۱	مطلب اول) اثبات حضرت مسیح از تورات مطلب دوم) اثبات حضرت رسول صل الله
۴۱۳	علیه وآله از کتب مقدسه مطلب سوم) در اثبات حضرت اعلی و
۴۳۲	حضرت بهاء الله از کتب مقدسه خاتمه - یکی از خطابه های حضرت عبدالبهاء
۴۴۹	در باره حقانیت مظاهر مقدسه
۴۵۵	رساله علامات و کمالات مظاهر الهیه مشتمل بر مقدمه و هفت مطلب
۴۵۶	مقدمه
۴۶۱	مطلب اول) کلیه انبیا بر دو قسمند
۴۶۲	مطلب دوم) کلیه مراتب مظاهر مقدسه سه مرتبه است
۴۶۵	مطلب سوم) مراتب جسمانی و روحانی مظاهر ظهور
۴۶۸	مطلب چهارم) درجه نفوذ و تأثیر مظاهرا لهیه
۴۷۰	مطلب پنجم) کیفیت علم مظاهر ظهور ذاتیه اند
۴۷۲	مطلب ششم) مظاهر کلیه دارای عصمت لیم
۴۷۶	مطلب هفتم) در وجوب متابعت نمودن تمام مظاهر مقدسه